بسم الله الامنع الاقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لایزال بوجود کینونیت ذات
خود بوده و هست و لم یزل و لایزال بعلو ازلیت خود متعالی از ادراک کل شیء بوده و هست خلق نفرموده
آیه عرفان خود را در هیچ شیء الا بعجز کل شیء از عرفان او و تجلی نفرموده بشیء الا بنفس او اذ لم یزل متعالی بوده
از اقتران بشیء و خلق فرموده کل شیء را بشأنیکه کل بکینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم
قیامت بآنکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی بل متفرد بوده و هست
بملیک الوهیت خود و متعزز بوده و هست بسلطان ربوبیت خود نشناخته است او را هیچ شیء حق شناختن
و ممکن نیست که بشناسد او را شیء حق شناختن زیرا که آنچه اطلاق شیء بر او
ذکر شیئیت خلق فرموده است او را بمشیت خود و تجلی فرموده به او بنفس او در علو مقعد او و خلق فرموده

آیه معرفت

آیه معرفت او را در کنه کل شیء تا آنکه یقین کنند بآنکه اوست اول و آخر و اوست ظاهر و باطن
و اوست خالق و رازق و اوست قادر و عالم و اوست سامع و ناظر و اوست قاهر و قائم
و اوست محیی و ممیت و اوست مقتدر و ممتنع و اوست متعالی و مرتفع و اوست که کل را نکرده
و نمیکند الا بعلو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او و بوده از برای
او اولی الا باولیت خود و نیست از برای او آخری الا بآخریت خود و کل شیء بما قدر فیه او
یقدر قد شیئی لشیئیته و حقق بانیته و بادء فرموده خداوند خلق کل شیء را و باو عود میفرماید
خلق کل شیء را و اوست که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده کنه ذات او از هر
اسم و وصف و متعالی بوده کافور ساذج او از هر بهاء و علاء و منزه بوده جوهر مجرد او از هر
امتناع و ارتفاع و اوست اول و لایعرف به و اوست آخر و لایوصف به و اوست ظاهر و لاینعت به
و اوست باطن و لایدرک به و اوست اول من یؤمن بمن یظهره الله و اوست اول من آمن

بین ظهور واوست شیء واحد که خلق کل شیء بتجلی او میشود و رزق کل شیء برزق او داده میشود و موت کل شیء

بموت او ظاهر میشود و حیات کل شیء بحیات او ظاهر میشود و بعث کل شیء ببعث او ظاهر میشود از

عین الوجوب بشئه لا من قبل و لا من بعد فی ساحة اسم الهویة و طلعة الربوبیة المستقرة فی ملکوت جنة

الالوهیة و المستدلة علی سلطان الوحدانیة و لو علمت آیة و فکن کل شیء حب ما ذکرت فی ذکر نار

اذ انها لمال تسجیدها خلقت کینونیتها بما هی فیها و علیها و الا کل بما هی فی من حب نور من نور

فی نور الی نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یقین الله لنوره من یرید انه مبدء و معید و اوست

که خداوند واحد است زیرا که او بظهور نفس او همه نفس که خلق شده اند قبل کل شیء از نفس او خلق فرموده

و آیه معرفت ایشان را در کینونیت کل شیء مستقر فرموده تا آنکه کل بکنه ذات خود شهادت دهند

بر اینکه اوست واحد اول وحی لم یزل و حکم نفرموده احدی از ممکنات را الا بعرفان نفس خود

و توحید کنه کینونیت خود اذ کل ماسواه خلق عنده فهو خلق باء الله الاله الخلق و الامر من قبل و من بعد و ذلک رب العالمین

و بعد

و بعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات که خداوند خلق قرآن را امر فرموده در روز قیامت

بظهور نفس خود در او و بعد او خلق فرموده خلق کل شیء را به عالم آن کل شیء چنانچه در خلق زیرا که هر شیء

که خلق شده از برای یوم ظهور الله بعد زیرا که اوست ما ینقطع الیه کل شیء و ینتهی الیه

کل شیء و بعد که ظاهر شد بظهور آیات قدرت خود شبهه نیست که کل شیء بکمال ما یمکن

ان یوصف بلقاء الله رسیده و در رتبه خلق فرموده خداوند عز و جل مشیت اولیه را و خلق فرموده

باو کل شیء را و چونکه الآن خلق کل شیء در خلق بدیع ذکر شده دلیلست که خلق او لم یزل اول الله

بعد اذ لم یکن شیئا ان کان لله الها و لم یکن خلق لعبده و ان الله لم یزل کان فی علو قدسه و ما دون

فی دنو حده و اول خلق کل شیء در این آن که آن یوم جمعه است لما ذکره الله شد و حضرت رب العزة

این خلق بدیع را بامر خود خلق و مستقر در ظل او فرموده الی ان یعیده زیرا که شبهه نیست

که الله یبدء ذلک الخلق ثم یعیده و انه کان علی کل شیء قدیرا و منظم فرموده خلق کل شیء را بعد

کل شیء با وامر یکه نازل فرموده از ساحه قدس خود و مثل شمس مشرق ساخته از شمس حقیقت تا آنکه

کل شیء بذکر کل شیء در کل شیء متمکن و کامل گشته از برای ظهور قیامت اخری تا آنکه جزا دهد

هر شیء را جزای آنکه کل شیء از آن کائن میشود بقضاء الله و از آن کائن میشود من اتباع بفضله و علمه الاکبر شیء قبل

کل شیء مشهد علم اوست لکن بعد کل شیء و قدرت او قبل خلق کل شیء بر کل شیء مشهد قدرت اوست

بعد خلق کل شیء بر کل شیء آنکه از لم یزل آن کان عالماً لکن بعد و قادراً کل شیء له الاسماء الحسنی من قبل و من بعد

یسبح له من فی السموات و من فی الارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و بعین الیقین

نظر کن که ابواب دین بیان منتزع گشته بعدد کل شیء و در ظل هر بابی ملائکه سموات و ارض و ما بینهما

باذن الله مسبحند و مکبر و مقدس سند و ممجد و عالمند و معظم و کلی در یوم ظهور آنکه ظهور نقطه

بیان است در خدمت او راجع باو خواهند شد و هرگاه بعد کل شیء از نفوس ممتنعه باو راجع

شوند ثمره کل شیء نزد او ظاهر گشته و فطرت آن شیء یوم القیمة بین یدی الله و یقبله الله عن باب

عن ابواب

من ابواب کل شیء اذ انه ذات نفس فمرجع الیها کل من قد دخل بالبیان بما قد عمل فی ذکر الباب

فلله عز ذکره فی ذکر اسم و الله عز شانه و الله عز شانه و الله عز ذکره زیرا که خداوند

اسرع کل حاسبین است چه آنکه حاضر نشود نزد او کل ابواب کل شیء و حکم فرماید بعد خلق بیان

و سموات که در بیان مرتفع شده کل را مطوی فرماید در قبضه خود بمثل آنکه در قرآن بما لا عد

ابواب منکثره در نزد مؤمنین باو متکثر شده و در حقیقه خداوند عز و جل خلق قرآن فرموده نزد او

الا نفس واحده که یکباب از ابواب علم در خود نزد او کل بعد یومالک الاثار و حکم ما یرید

لا یسئل عما یفعل و کل شیء عن کل شیء یسئلون و در آن وقتیکه عن کل خلق قرآن شد و هر

خلق کل شیء در بیان شده مثل نقطه که مظهر ربوبیت الله بر ارض اسم با سطوتی که آسموات که

در قرآن مرتفع شده بود کل مطوی شد و راجع شد بنقطه اول و له الشهید علی ذلک

الا انه و من عنده مع آنکه نازل نفرموده الله در قرآن امری اعظم از امر قیامت و عرض را اه

خداوند محصی است عدد نفوسی که مؤمن شده بودند به بیان و در حین رجع از کل
این نفوس نفس حی بیاید که عدد کلشیء شده و خلق کلشیء در انشاء اخری بامر او
متعالی گشته فتبارک الله احسن الخالقین ایات اولی الالباب الذین لا یحتجبون عن ربهم دائماً باللیل والنهار
نحو آن منقطع شوند و در باب اول از عدد کلشیء امر بکه خداوند عز و جل فرض نموده
کلمه لا اله الا الله حقاً حقاً از کل بیان راجع باین کلمه خواهد شد و نشر خلق اخری از این
کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است بمعرفت نقطه بیان الذی قد جعله الله ذات
حروف السبع فیه و من یؤمن انها نقطة القرآن فی اخرتها و نقطة البیان فی اولیها
وانها هی مشیة الاولیة التی انها هی قائمة بنفسها و کلشیء مخلوق بامرها و قائم بها
فاذا استشهدت کینونیته علی توحید ربه اذ کل من لم یؤمن بها لفی خلل فی النار وان ما رآه
ممن لم یؤمن بها ممن یؤمن بها حد فی الاثبات و ان جنة علی من یؤمن بها

تمت کلمة

تمت کلمة قد سبحت وعظمت و کبرت و قدست و مجدت ربها بالغدو والاصال و نظام ملک
در این کلمه الا انتهی الیه نظام میگیرد در سموات و ارض و نظام ملک یوم ظهور بیان الا انتهی الیه نظام
میگیرد در مرات از کل از یوم ظهور هزار حروف السبع کینونیته تسمت باسم من اسماء الله
عز و جل و ظاهره ورقه من ورقه شجرة الاثبات کل راجع باین شیء واحد میگردد و کلشیء
باین شیء واحد خلق میشود و این شیء واحد در قیامت بعینه بیعث الله من نظیره ان یومی ینطق در کل شیء ان
انی انا الله لا اله الا انا رب کلشیء و ان ما دونی خلقی قل ان یا خلقی ایای فاعبدون و هر که امر او است
مرات الله که متجلی شود از او مرات ملک کره در دعی باشند و در هر ... شود در او الا الله و هر کس
در بیان کلمه لا اله الا الله میگوید بان متوجه الی الله شود چنانکه باو هر خلق او شده و باو عود خلق او
میشود ثمره این علم این است که در وقت ظهور من یظهره الله نگویند که ما لا اله الا الله میگوییم
و حیدی از این است زیرا که آنچه میگویید شجره است از شمس او که در ظهور اولای او متجلی شده

و اوست احق باین کلمه از کینونیات کل خلق بنفس خود زیرا که اگر مرآت بگوید در حین
شمس است در نزد شمس ظاهر است که شبح اوست که او میگوید قد عرفنا کلم ایا خلق البیان
علو حجبکم فی کلمة ربکم ان لا تحتجبن من الظهور فی یوم القیمة بالحق فان انتم تنطقون
مثال ظهوره فی افئدتکم و ما ینطق به ذلک ما قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو
المهیمن القیوم و امروز هر نفسیکه در قرآن این کلمه که جوهر کل دین است میگوید شبهه
نیست که بقول محمد رسول الله من قبل میگوید و شمس این کلمه در فؤاد او بنحویکه شبح آن
در قائلین امروز متجلی است و لذا راجع میشود باو در ظهور اخرای او که ظهور
نقطه بیان است نه اولای او زیرا که در ظهور اولای او شجره توحید در کینونیات
خلق مرتفع شد بعد و حال که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت این شجره
بمقام ثمر رسیده و ثمری در او نیست شبحی از آن شمس نقطه فرقان که عین نقطه بیان است

در نزد اولی الله

در نزد اولی الله ظاهر خواهد گردید مثل روز اول علی کلمه که دین کل قائم بآن است و بقول آن
اول دین ثابت میشود و کل در وقت موت همین را میگویند و باو راجع میشوند اذ
اشباح المرایا لا ترجع الا الی ما قد به و اذا انعدمت المرآت ما فیها من مثال الشمس
یرجع الیها اذ برزت منها و لم یکن رجعها و لا عودها الا کما فی صدرها لانبتها جاهلیه
علی کلمه فرقان من قبل و علی کلمه بیان من بعد نزد شمس حقیقت این قسم باشد چگونه است
شئونی که متفرع بر اینکلمه است از معرفت اسماء او و معرفت نبی و معرفت ائمه هدی
و ابواب هدی و مسائل فرعیه که لا یعد و لا یحصی است هر نفسی بیکی از آنها محتجب شود
از کینونیتی که بر وجود او از او بعید و راجع میشود باو در صورتیکه از شجره اثبات
بعید و آیه توحید او مدل بر شمس بعید و اگر العیاذ بالله که مدل بر او نبوده که لا شیء ذکر
نیست زیرا که از نفوسیکه خود را منسوب بفرقان کرده چه قدر کلم بغیر ما نزل الله

در این باب نازل هست این در ذکر کینونیات اشیاء است نه در ذکر ما یتفرع علی الکینونیات

اذ ما یتفرع الی ما دون الحق یرجع الی کینونیته و کینونیته لما نزل علی اسم الاثر عند الله

و آنچه ما یتفرع بکینونیات حقه است راجع شود بانها و انها را آیات مستقره باشند در

مرایای افئده خود نه مستودعه در هر وهله راجع شوند بمقاعد خود و لما کانت

الشمس لم تزل مشرقة تتحرک المرایا لا تزال مستدلة و نعمت ازبرای فیض خداوند

در هیچ شأن تعطیل و نفادی و من یقدر ان یحصی نعم ربه و لا اشرک برب احدا و ان ذی حروف

السبع باب به الیه ادعو معه بابا و یوم من نظهره الله فاذا فرفاز بمن لب الباب

الاول من الواحد الاول و طوبی للفائزین من حسن یوم عظیم ذو سبع کل علی اسم ربهم یحضرون

الباب الثانی من الواحد الاول

ملخص این باب آنکه رجوع محمد و مظاهر نفس او بدنیا شده و ایشان اول عبادی بوده‌اند که بین یدی الله

در یوم قیامت

در یوم قیامت حاضر شده و اقرار بوحدانیت او نموده و ایات باب او را بکل ابلاغ نموده

و خداوند بوعده که فرموده بود در قرآن و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض

و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین ایشان را ائمه کرده و بهمان دلیلی که نبوت محمد از قبل

ثابت است بهمان رجوع ایشان بدنیا عند الله و عند اولی العلم ظاهر است و اول دلیل آیات است

که ما علی الارض از اتیان بمثل انها عاجز باشند و شبهه نیست که شأن عبد توحید

خداوند و معرفت او است و اقرار بعبودیت و طاعت و رضای او و شبهه نیست که این نفوس

مقدسه قبل از نفسی با آنچه جوهر کل علو و عبودیت فائز گردیده زیرا که هر ذی روحی نمود

کند عبودیت شاهده نمیکند الا برضای خداوند و شبهه نیست که ایشان اول انواری بوده‌اند که بین

یدی الله سجده نموده و ایاتی که نازل فرموده بر باب حکم قبول نموده و تبلیغ انها را فرموده

و هیچ علوی در امکان اعلی تر از این نیست که فواد عبد مدل علی الله باشد و بتقدیس تسع عشر

عشر تاسعه از محبوب خود محتجب نباشد زیرا که هر نفس آنچه در حیات خود میکند اراده نمیکند
الا رضای او را زیرا که این است منتهای مقصد کل و شبهه نیست که رضای او ظاهر نمیشود
الا برضای آنکسیکه خداوند باو حجت خود را اعطا فرموده باشد و شبهه نیست که این انوار
مقدسه برضای خداوند قبل کل شیئ مرضی شده و همین است علو ایشان فوق هر علو
و سمو ایشان فوق هر سمو و شبهه نیست که رجع ایشان در ظهور حضرت اعظم است نزد خداوند
از ظهور ایشان در قبل و آنچه قبل نبوت ثابت شده امروز ولایت ثابت میشود اگرچه ظهور
نقطه بیان همان بعینه ظهور محمد است در رجع آن ولکن چون ظاهر شده بظهور ارکان اسماء آن
در ظل او هستند علی ما هم هستند زیرا که اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و از برای اوست
اسماء حسنی مخصوص گردیده خداوند اسماء ایشان را در این کور بحروف حی زیرا که
چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکنون مصون که باسماء ابواب اربعه یا انوار عرش جواهر

خلق

خلق و رزق و موت و حیوة مذکور میشوند که کل اعداد حی میشوند که قریب باسماء بوده اند
الی الیوم و ما سوای ایشان مهتدی هستند بهدای ایشان زیرا که هر فرعی در خلق خداوند خلق بیان از برای
ایشان و رجع خواهد فرمود خلق بیان را بایشان و ایشانند انوار بوده اند که لم یزل
و لا یزال نزد عرش حق ساجد بوده و هستند در هر ظهوری باسمی مذکور نزد خلق
بوده در هر ظهوری تغییر اسماء جسدیه از برای ایشان بوده ولکن اسماء کینونیت
که مدل علی الله بوده و در افئده ایشان ظاهر بوده و اگر نبوده بعرف کینونیت خود نمی توانستند
بین یدی او حاضر شوند لم یزل و لا یزال بوده و هست و از برای خداوند اسماء ما لانهایه
بما لا نهایه بوده و هست و لیکن کل باین اسماء متجلی گشته چنانکه هر آیه کل بسیط است
اینها شده و در افئده این اسماء دیده میشود شئون الله بهی در فؤاد هر نفس مؤمن
و مؤمنه دیده میشود شئون الله آن اسمی که فؤاد او مستمد باشد از خداوند و در او دیده نمیشود

الا هو وحده الا له الخلق و له الامر من قبل و من بعد لا اله الا هو المهیمن القیوم و در هر نفسی مؤمن

بمحمد بعد یاد اوست رجع نموده در ظهر او و ان کل یجزی بما کسبوا و هو علی کل شئ شهید

الباب الثالث من الواحد الاول در اینکه علی ع راجع شد بدنیا با آنکه

مؤمن باو بودند و دون آن و او ثلث من النقطه است بعد از سین

الباب الرابع من الواحد الاول در اینکه فاطمه ع راجع شد بحیات دنیا با هر کس

که مؤمن بمثل او بودند الباب الخامس من الواحد الاول در اینکه

حسن علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر که مؤمن باو بود و دون آن الباب

السادس من الواحد الاول در اینکه حسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا

با هر کس که مؤمن باو بود و دون آن الباب السابع من الواحد الاول در اینکه

علی ابن الحسین ع راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن باو بود و دون آن الباب الثامن من

[illegible]

من الواحد الاول در اینکه محمد بن علی ع راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن باو بود و دون

آن الباب التاسع من الواحد الاول در اینکه جعفر ابن محمد ع

راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن باو بود و دون آن الباب العاشر

من الواحد الاول در اینکه موسی ابن جعفر ع رجوع فرمودند بدنیا با هر کس که

مؤمن باو بود و دون آن الباب الحادی والعشر در اینکه علی ابن موسی ع

رجوع فرمودند بدنیا با هر کس که مؤمن باو بود و دون آن الباب الثانی

والعشر در اینکه محمد ابن علی ع رجوع فرمودند بدنیا با هر کس که مؤمن باو بود و دون آن

الباب الثالث والعشر در اینکه علی ابن محمد ع رجوع فرمودند بدنیا با هر کس

که مؤمن باو بود و دون آن الباب الرابع والعشر در اینکه حسن ابن علی ع

رجوع فرمودند بدنیا با هر کس که مؤمن باو بود و دون آن الباب الخامس والعشر

در اینکه حضرت حجت ظاهر شد بآیات و بینات بظهور نقطهٔ بیان که بعینه ظهور
نقطهٔ فرقانست اگرچه نقطهٔ بیان در اول ذکر شد و نقطهٔ فرقان در ثانی و ظهور
حضرت در باب خامس عشر سر آن اینکه نقطه در مقام تجرد که صرف ظهور الله است
باسم الوهیت ظاهرست در مقام اول ذکر شد و در مقام تعین که مشیت
اولیه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام قائمیت بر کل نفس که مخصوص ظهور
رابع عشرست در باب خامس عشر ذکر شد و نقطه در مقام اولیت لم یزل
ولا یزال ابهیه است و اوست حق بذکر کل اسماء از نفس اسماء بنفسها
و مثال این در وقتیکه اسم الوهیت است اسم ربوبیت هم هست و کل اسماء
هم هست مع آنکه ظاهر باسم الوهیت لم یزل و لا یزال در مقام نقطه
مذکورست و منشئهٔ کل اسماء. در علو آنکه حق ظاهر از هو الاول فی حین
الذی هو الآخر

الذی هو الآخر و هو الباطن فی حین الذی هو الظاهر و هو الذی ذکر باسم کل اسم فی
حین الذی لم یذکر باسم الا الله الا هو التعالی القیوم **الباب السادس والعشر**
در اینکه باب اول رجوع فرموده بمبدأ باهر که باو مؤمن بوده‌اند من حق و دونه **الباب السابع**
والعشر در اینکه باب ثانی رجوع فرموده بمبدأ باهر که باو مؤمن بوده‌اند من حق و دونه
الباب الثامن والعشر در اینکه باب ثالث رجوع فرموده بمبدأ باهر که باو مؤمن
بوده‌اند من حق و دونه **الباب التاسع والعشر** در اینکه باب رابع رجوع فرموده
بمبدأ باهر که باو مؤمن بوده‌اند من حق و دونه **الباب الاول من الواحد الثانی**
فی بیان معرفة الحجة والدلیل ملخص این باب اینکه خداوند عالم عز شأنه در هر کور
بانچه اعلی علو اهل آن کور اقتضا می‌نماید حجت را نازل می‌فرماید چنانچه در زمان
نزول قرآن افتخار کل بفصاحت کلام بود از اینجهة خداوند قرآن را با علی علو فصاحت

نازل فرموده و او را معجزه رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داد و در قرآن خداوند شهادت

حقیقت رسول الله صلعم و دین اسلام را نفرموده الا بآیات که اعظم بینات است و دلیل

بر عظمیت آن آنکه کل بحروف هجائیه تکلم میکنند و خداوند عالم کلمات قرآنیه را

لسانی نازل فرموده که اگر کل علی الارض جمع شوند و بخواهند آیه در مقابل آیات قرآن

بیاورند نمیتوانند و کل عاجز شوند و سرّ آنکه خداوند نازل فرموده قرآن را از

شجره مشیت که حقیقت محمدیه باشد بلسان خود حضرت و آن شجره ممتنعه بهیچ حرفی نازل

نمیفرماید الا وخود روح آن میکند در حین نزول مثلا اگر نازل فرموده انا قد [illegible]

الخلق امر الله لذا انا کنا علی کل شیء قادرین   فاذا ذکر الله یتعلق بکل ما ذکر به

اسم کل شیء زیرا که غیر خداوند محیط بکل شیء نیست که کلام آن مهیمن باشد بر کل شیء

و نزد قول او کل خلق هیچ شوند و کذلک انزل الله و انا لنعیده ذلک الخلق وعدا

علینا

علینا انا کنا علی کل شیء قادرین   زیرا که حین نزول این کلمه اخذ ارواح عموم کل شیء در مظهر این

آیه میشود که در یوم قیامت بین یدی رسول الله حاضر شود که عموم کل شیء قصد نمایند و غیر رسول الله معتمدی نبوده است

زیرا که آنچه خداوند تکلم میفرماید از شجره حقیقت نفسها کینونیت کل شیء خلق میشود اگر در دون

علیین است از حروف نفی میشود و اگر از حروف علیین است از حروف اثبات میشود زیرا که قول

حق است و در هر شیء که نازل شود مشیت تعلق میگیرد که ذکر حق شود و دلالت کند بر اینکه

او حق است و علامت نزول آن قول که الا ان الرحمن و الجنة حق و دنیا خلق روح کلمه حق

در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در آن نماید بیقین مشاهده میکند که ارواح حقیه

بظهور نقطه اولیه بآیات الله در کینونیات انفس و آفاق مشهود میگردد چنانچه خداوند

قبل در قرآن در آیه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق

ذکر فرموده و تا آنکه کسی ناظر بکینونیه کل شیء نشود که روح فؤاد شیء است ادراک تحقق علامت آن

قول او حق نمیکند بر اینکه نه هر قول الحقی حق می شود در کینونیت شئ و این معنی مخصوص است

بخداوند عز و جل از غیر او خالقی و رازقی و ممیتی و محیی نیست و هر کلمه که در ملک او

با نفی نفی شئ یا اثبات اثبات در ظل آنچه او نازل فرموده از آیات حس شود بلکه نیست

آن کلمات بعینه الا آنچه از مظاهر آیات الله و کلمات الله ظاهر میگردد زیرا که

حینی که خداوند ذکر مؤمن میفرماید خلق او با مؤمن می شود و حینیکه دون او حروف علیین

نازل میفرماید خلق ارواح آن با دون می شود این است که آیات الله حجت است

بر کل خلق و اعظم بینات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت او و علم او و شئون

نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولو الالباب بعلم توحید و دقائق معرفت

و شئونات ممتنعه نزد اهل ولایت بعد از اینجهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت

رسول خدا در نفس آیات قرار داده در علو توحید و سمو تجرید کلماتی از لسان او جاری

فرموده

فرموده که هر ذی روح توحیدی نزد او خاشع شده الا کسیکه درک نماید آنچه او بآن محجوب

شود که هم فرموده و شئونات حکمیه و علمیه لا نهایه از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله

قادر نبوده و نیست و عارف نگشته اگرچه ظهور شمس حقیقت بنفسه شهادت داده که کل ممکنات

از علو عرفان او و لیکن بجز آنکه خداوند در او گذاشته از آیات و کلمات خود محجوب

کل موجودات بضیاء آثار خود هیچ نیز نمی عدل المعروف به او کفی لسنه به

او می شد لیشتبه او فی تبیین القرآن به او مثل آیات مثل ذلک لفی عجایب در آن التسبیحات

عظیما اذ لا یری فیه الا الله و انا کل له عابدون در اینکور خداوند عالم بنقطه

بیان آیات و بینات خود را اعطا فرموده و او را حجت ممتنعه بر کل شئ قرار داده و اگر کل

ما علی الارض جمع شوند نمیتوانند آیه بمثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان

نمایند و هر ذی روحی که تصور کند بیقین مشاهده میکند که این آیات از شأن

اثر نیست بلکه مخصوص خداوند وحده احد است که بر آن شاهد است هر کسی که خواسته جاری

فرموده و جاری نموده و نخواهد فرمود الا از نقطهٔ مشیت زیرا که اوست مرسل کل رسل

و منزل کل کتب و هرگاه این امر نبود که از قوهٔ بشر ظاهر شده از حین نزول

قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت بایستی کسی آیهٔ

اتیان کرده باشد با وجودیکه کل با علو و رسوخ خود هستند که طفلکه کلمه آیه را اتیان نمایند

ولی کل عاجز شده و نتوانسته‌اند و امروز اگر کسی تصور کند از اول نزول بیان تا امروز در

یقین مشاهده میکند که از هر آیه‌ای که عز بحجیت آیات نقطه و تبلیغ اظهار از لفظی فرموده

حجج بیّنه و ادلهٔ ظاهره حجیت آیات و کلمه علی عرفان آیات نزد هیچ کس

پوشیده نیست زیرا که ادنی تلامذهٔ مرحوم سید اعلی علو علما و حکمای ارض را

لیث یازده و در مباحثه تصدیق بحجیت آیات نقطه انه جز از لین ها بالغم بغیر

انها نزد هیچکس شبهه در علو شئونات آیات نقطه نیست اگر چه ذکر این از جهت

ضعف مردم است والا آنچه خداوند شهادت داده معادل نمیشود با شهادت کل ما علی الارض

و شبهه نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الا بشهادت آیات که وسیله حجت قرار داده است

او را در کل است شهادت نفس آیات بعجز ما علی الارض از مثل آن زیرا که این حجت آیات باقیه

من عند الله الی یوم القیمة و هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلا ریب تصدیق در علو

امر او مینماید زیرا که از نفسیکه بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومیکه کل

با آنها متعلم گشته متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات مینماید بدون فکر

و تأمل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات نازل میشود بدون سکون قلم و القاء تفسیر

و شئونات علمیه در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر نماید که کل علما و حکما

در آن موارد معترف بعجز ادراک آنها نمیشوند شبهه نیست که کل ذلک من عند الله است

علمائیکه از اول عمر تا آخر اجتهاد نمودند چگونه در وقت نوشتن لسان عربی
وقت نموده و آخر الامر کلماتیست که لائق ذکر نیست کل اینها از جهت حجب خلق بوده
و الا امر الله عز و جل از این است که بتوان او را شناخت بغیر او بلی غیر او شناخته
می‌شود باو قسم بذات خداوند یگانه وحده وحده که همه وسیله آثار آن حضرت است
از ضیاء شمس در نهار و آثار آنها نسبت بکسانی که مهتدی شده‌اند بعلو بهت او اگر با علما علو
درجه علم و عرفان و صبر کرده‌اند مثل آثار آنها مثل نور کواکب است در لیل و استغفر الله
عن ذلک کیف یرید بکلیه الا از ابجد احدیث و کیف یعرف ذکر الاول ذکر الحدود
سبحانه و تعالی عن کل ما ذکر به الا اشارات هیکل من فی ملکوت الارض و السموات کل اینها
نظر بمقامات حدودیه خلق بوده که ذکر شده و الا آنچه احتجاج می‌شود در یوم قیامت
اینست چنانچه بهمین احتجاج شده در این قیامت چنانچه خداوند سؤال از همه ملل

لسان خود

لسان خود که آیا قرآن کتاب نیست کل مؤمنین باو گفتند که کتاب الله هست بعد
سؤال کرده شده که آیا فرقی در میان قرآن و بیان دیده می‌شود اولوا الافئده گفتند لا و الله
کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الابصار بعد خداوند نازل فرمود که او نبود کلام من
بلکه محمد رسول الله و این آیات کلام بنفسه ذات حروف سبع باب الله بوده که کسی باو ایمان آورده
منفی نیست از برای او اگر بخواهد در ایمان خود ثابت باشد الا آنکه ایمان آورد باین آیات
و الا باطل خواهد شد کینونیت او و اعمال او کیوم لم یکن شیئا عاید گوید و بعد نازل فرمود
ای خلق من که از اول عمر تا آخر عمر بمنتهای جد و جهد عمل میکنید از برای رضای من
اگر امری از امور دینیه را عامل هستید لاجل آیاتیست که من در کتاب خود نازل کرده
و اگر با ائمه هدی ایمان آورده‌اید یا آنکه زیارت قبور ایشان تقرب بسوی من میجوئید لواسطه
آیاتیست که در قرآن بر حسب ایمان آنها نازل شده و اگر اقرار بنبوت محمد رسول الله میکنید لواسطه

آنست که رسول من یظهره در حول کعبه طواف میکنند بواسطه آنست که من اورا
بیت خود خوانده و اگر قرآن را معظم میدارید بواسطه آنست که کلام من است
و نفس اگرچه از امت آدم باشد لا اله که میگوید بواسطه نسبت او است بمن چنانکه
نزد خود چنین فهمیده و حال آنکه محتجب شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهور بعد من
محتجب شده زیرا که هیچ شیء نیست مگر آنکه راجع میشود حکم او باین هیکل انسانی که خلق
شده است بامر من و این هیکل راجع میشود درجه بدرجه تا آنکه میرسد بمن در این
ثابت میشود مبدء اول الا بکتابی که نازل شده بر او و حجتی که باو عطا شده و امروز که
یوم ظهور من است که نقطه ظاهر شده و این ذکر نقطه مشعر ذکر کعبه است که بیت خود
خوانده و الا از برای ذات من نه اول است و نه آخر و نه ظهور است و نه بطون بلکه امروز
آنچه راجع باین نقطه است لذا قبل از آیات مرا تلاوت مینماید راجع میشود بمن راجع باو

نمیشود راجع

نمیشود راجع بمن نمیشود این است ظهور نقطه و بطون من بذاته زیرا که غیر از
این مملکت در جهات نیست و اعلی از آنچه در بیان متصور میشود چه رتبه محتجب هستند از خلق
که کل نسبت بمن در مقاعد خود چنان تصور میکنند که در رضای من هستند و اینکه
دلالت بر من میکنند و آیات قدرت مرا که آخر آن اول فطرت او است باذن من تلاوت
مینمایند بغیر حق و از او در حجبات گشته‌اند که احدی از اهل آن قادر بر ذکر آیت و در نزد او
که در نزد من است آیتی نیست بغیر از نفسی که از حروف حی کتاب من است نیست و بیان بر او
که بیان او من است در لیل مصباح مضیء نیست و حال آنکه بمقاعد به بعد در جهات
باو میرسد مصابیح مشتعله در مشرق و مغارب الارض که از برای او خلق شده بالا او مشتعل
و از او بقدر مصباح محتجب اند که من شهادت میدهم در این روز از خلق خود
دون شهادت من نزد کل آنچه از است و هیچ حسنی از برای خلق من اعلی از

حضور بین یدی نفسی مستدل ولکنها بآیاتی نیست و هیچ ناری اشد از احتجاب این خلق
بمظهر نفسی و ایمان نیاورده بآیات من نیست بنصرت اگر میگوئید از قبل حلقوم الکلم بآیات
نمی‌بینید آیات مرا آنچه قبل در کتاب میگفتید حال هم چرا نمیکنید و حال آنکه
دیده‌اید که ثابت شده کتاب من و امروز کل با دمی‌مومن نیستید و عنقریب خواهید دید
که افتخار شما با ایمان باین آیات است ولکن امروز که نفع میرسد هر نفس را اظهار ایمان
بما لا یعلم ولکن لم محتجب شده اند و هیچ ضرر نرسیده و نخواهد رسید بر مظهر نفس من و آنچه
ضرر رسیده و میرسد بانفس خود شان راجع میگردد ترحم بر انفس خود نموده و در هوائیکه
حال رضای من میکنید عروج نموده و در جائیکه محقق است رضای من تجلی کرده دین
کل باو ثابت است از منسوبین الی الله محتجب شده قسم بذات مقدس خود که هیچ
حجتی از برای این خلق اعظم از ظهور و آیات من نیست و هیچ ناری اشد از احتجاب

بلی دلایل

بلی و آیات من نیست و هر گاه میگویند عجز ما نزد ما ثابت نیست سیر نموده در شرق
ارض و غرب ارض اگر چه این کلمه است بلا معنی زیرا امروز حق با علما الارض
راجع میشود بقطع اسلام و هرگاه فصحای این قطع عاجز هستند و لکن است که کل
عاجز هستند و اگر اینها میگویند ما عاجز نیستیم چرا اتیان نمینمایند بآیه مثل
آیات ما از فطرت نه بنحو کسب و قسمت اگر چه در نزد من حقیقی لا آیت که بقدر سحره
در زمان موسی اظهار آنچه در نزد وحشت نماینده و حمد خداوند را که از زمان
ظهور تا امروز از علمای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده بزعم خود در علو جبار
حق سیر نمایند و از محقق حق با آیات قدرت خود محتجب هستند و همین دلیل
علمای اسلام را بس کی نسبت اسلام اظهار علم اسلام را می‌نمایند و از
کسیکه کلام او محقق اسلام است و محتجب میشوند و اگر با حجتیه جمع ایمان میبودند

و ظلم بنفسی نمیکردند و حکم بغیر آنچه در قرآن نازل شده بخود نمیکردند خود را مشار
الیه ضعیف بوده و جهال خود را و اشخاصیکه ایشانرا علمای اسلام دانسته بلکه هر کس از
ظهور الله محتجب گشته و مثل شجره ابلیس از برای ایشان است و هر گاه ایشان
تفکر در آیات الله نمیکردند حجت خود را مشاهده مینمودند و آنوقت نه سلطان اسلام
و نه اشخاصیکه در ظل او بوده از احتجاب از حق نمیشدند زیرا که افتخار
کل با تبلیغ حق است و هر گاه شبهه کار هم نزد آنها نمیشد امر باینجا منتهی نگشته
چنانچه شبهه نیست که چرا الله خداوند حق را بکلی ظاهر خواهد فرمود بحجت او
چنانچه امروز هم بخواهد کسیکه خود را منسوب باسلام میداند چه از علما چه از حکما
و چه از جهال علم اثبات حجیت آیات را نمایند نمیتوانند مگر بعد از ظهور شجره چنانچه اگر
اقتدار دارد کل علما را حاضر نماید و بگوید بآنها اقتدار شما کجا است از کسیکه صاحب

ایات قهر

آیات بعینه محتجب بعدها امر از دو شق بیرون نیست یا آنکه شماها اتیان کرده‌اید
کتاب و آیات او حجت است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است سبحانک
اللهم انت سلطان السلاطین لتؤتین السلطنة من تشاء و لتنزعن عمن تشاء
و لتعزن من تشاء و لتذلن من تشاء و لتنصرن من تشاء و لتخذلن من تشاء و لتغنین
من تشاء و لتفقرن من تشاء و لتظهرن من تشاء علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کل شیء
تخلق ما تشاء بامرک انک کنت علاما مقتدرا قدیرا تکلم نمائید مثل آنچه او تکلم نموده بر فطرت
و بنویسید مثل آنچه او نوشته بلا تأمل و سکون قلم و هر گاه نمیکنید دلیل است بر آنچه ذکر کرده‌ام
بغیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عند الله و شبهه نیست در اینکه خداوند
این آیات را نازل فرموده بر او مثل آنکه بر رسول خدا نازل فرموده چنانچه جهال مثل این
آیات بقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است بغیر صحف مناجات و دعوات علمیه و حکمیه او

و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر میگردد یا باسرع طوریکه کاتب نزد او
نتواند تحریر نماید آیات به قرائت می نماید میتوان میزان گرفت که هرگاه از اول
ظهور تا امروز میکشند اشتند چه قدر از آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه میگویند
که این آیات بنفسها حجت نمی شود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات
نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله بغیر آیات احتجاج فرموده شما هم تامل نمائید و حال آنکه
خداوند نازل فرموده ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یغررک تقلبهم فی البلاد
کذبت قبلهم قوم نوح و همت کل امة برسولهم لیأخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به
الحق فاخذتهم فکیف کان عقاب و کذلک حقت کلمة ربک علی الذین کفروا انهم اصحاب
النار و در مقام کفایت نازل فرموده اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب
یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون و جائیکه خداوند شهادت داده
بکفایت

بکفایت کتاب بنفسه آیات چگونه کسی میتواند بگوید کفایت نمیکند حجیت کتاب بنفسه
و اگر گفته می شود در آیات آنچه اولین گفتند از دو شق بیرون نیست یا آنکه غرض ان است
تصدیق حق نکرده است که از برای آیات ثمری از هیچ دلیل چنانچه خداوند
نازل فرموده و ان یروا کل آیة لن یؤمنوا بها و در جای دیگر نازل فرموده ان الذین حقت
علیهم کلمة ربک لا یؤمنون ولو جائتهم کل آیة حتی یروا العذاب الالیم و اگر غرض
احتیاط در دین است که فهم آن سهل است فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون
یا شخصا حاضر می شود و از آنچه میخواهد از مطالب بنهج آیات سئوال می نماید تا آنکه خود
بشنود که در نزد میرزا تاملی در ترکیب و ملاحظه قبح آیات نیست و یا آنکه کسی را میفرستند
که در نزد او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت میکنند از آیات الله نوشته بعد تفکر در
انها نموده تا یقین نماید که از فکر و قبح آیات کلمات با هم نمی شود و اگر می شد از اصدر

اسلام تا امروز در قرآن شده بعد از اول ظهور این امر تا امروز کسی در مقابل از
این سبیل بر آمده بعد و از نکته گیری در اعراب آیات قرائت یا قواعد عربیه می شود مردود است
زیرا که این قواعد از آیات برداشته می شود نه آیات بر آنها جاری می شود و شبهه نیست
که صاحب آیات ابداً لایق این قواعد و علم بآنها را از خود نفی نموده بلکه هیچ حجتی نزد اولوالالباب
از عدم علم بآنها و ظهور این نوع آیات و کلمات اعظم نیست زیرا که ثمره این علوم
فهم کتاب الله است و در شجره که کتاب الله نازل میشود علم باین علوم لازم نبوده و نیست
بلکه کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت است و چه بسا از اشخاص که صاحب
کل علوم هستند ولکن ایمان بآیات الله نیاورده اند زیرا که ثمره علوم علم باو است
نه دون آن و اتباع مرضات او که اگر نفع این علوم منحصر بود صاحبان آن در عرب
بیشتر از عجم ظاهر شده و حال آنکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف برضای
خداوندی

خداوندی و علم بتوحید اوست و استقرار در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست
که اگر آنچه ممکنه ما بین خلق و اقتضای کنند الا رضای او و اعمال آنکه برضای او کم
کسی مطلع می شود مگر کسیکه برضای حجت او مطلع شده و امروز رضای الله منحصر است
برضای حجت او و مستقرین در ظل او و اگر چه دون آنها یحسبون انهم مهتدون و لکن
آنچه خداوند شهادت میدهد ثابت می ماند و آنچه غیر مستعین امر الله کنند محو و منعدم میگردد هر گاه
امروز ذکری از اشخاصیکه تکذیب قرآن را در صدر اسلام نموده اند نیست از رهبان
نصاری و فصحای عرب ذکری هم از منتجبین امروز خواهد ماند و امروز هیچ عملی
انفع از این عبادت نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقیقت را بعین
یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء مظهری که لقای او لقاء الله است و رضای او
رضاء الله است محتجب نماند زیرا که کل خلق شده اند از برای همین چنانکه خداوند

نازل فرموده بسم الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر
کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون و شبهه نیست
که هر مراتی که مقابل شمس شود خود مستشرق میشود و الا او بنفسه طالع نمیشود و غارب
نمیگردد و عرفان این است که ثمره وجود خود که فوز بلقاء الله و ایمان بآیات اوست
برسند و الا تحدید باطل میگردد بنفسه و همین شجره است که غرس شجره قرآن را
در افئده مردم نموده لذا برای او عز و امر و ذکر کل خیر را نسبت باو و مفتخر
میدهند و میکنند آنچه میکنند و این است معنی لا حول و لا قوة الا بالله در تشریع و ان
اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند بقدر ذبابه قوت ندارند و همین
ذلک است محتجبین را که نسبت باو میکنند آنچه میکنند و خود ثمره وجود خود که امروز
نصرت اوست نصرت نکرده بلکه بعلم نصرت هم اعانت نمیشوند و از او راضی نشده مثل این

شجره در این جبل

شجره در این جبل بلی شده و خداوند کافی است کل عباد را و حاکم خواهد فرمود بالقسط و حکم
او همین حکم است که الآن در این کلمات ظاهر میشود که تا یوم قیامت فصل نماید ما بین
مقبلین بسوی او و دوری از او و آنچه قضای خداوند است جاری خواهد شد و او است

بهترین ناصرین و حافظین و بهترین حاسبین و حاکمین

الباب الثانی من الواحد الثانی فی ان لا یحیط بعلم ما نزل الله فی البیان من احد الا من شاء الله
ملخص این باب آنکه کسی احاطه بآنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمینماید الا من یظهره الله
او من علمه علمه و مثل ذلک شجره که بیان از او طالع شده زیرا که اگر جمیع ابحر
سموات و ارض مداد شوند و کل اشجار قلم و کل انفس محصی شوند نمیتوانند حرفی از حروف بیان را
علی ما هو علیه تفسیر کنند اذ ما جعل الله لحرف منه اولا و لا آخرا و اذن نداده کسی را
احدی که تفسیر کند بآنچه خداوند در بیان نازل فرموده الا کل حروف علیین الی من یظهره الله

و حروف حی او و کل حروف دون علیین را بابواب نار او زیرا که کل حروف علیین
در ظل او محشور خواهند شد و کل حروف غیر علیین در ظل نفی محشور خواهند شد و قبل
مثل بعد است لاتبدیل لکلم الله چنانچه قبل قبل مثل بعد بعد است کل آن صد و چهارده
سوره بعد ظهور شش سوره در علو شأن ظاهر فرق از حروف بسم الله الرحمن الرحیم بازگشت شده
که شش سوره اول از نقطه بعد و شش سوره آخر از میم و کل حروف علیین راجع باین مظاهر
تسعه عشر می شود و کل حروف دون علیین راجع بمظاهر تسعه عشر ابواب نار می شود
و کل ابواب نار راجع می شوند بباب اول چنانچه کل ابواب جنت راجع می شوند بباب اول
که کل در کلمه لا اله الا الله جمع شده آنچه از دون حروف علیین است در نفی و آنچه از حروف
علیین است در اثبات و کل حروف دون علیین قرآن در ظل اول باب نار فانی شده
و کل حروف علیین قرآن در ظل کلمه اثبات باقی مانده که الف نفی را اثبات و نفی می کرد

هر قری

انه قوی مقتدر قدیر و جائز نیست تفسیر آیات الا بانچه تفسیر شده از نزد شجره او و کل اسمار جزاو
در انوار افئده مؤمنین بولایت و کل حروف دون علیین او در حقایق دون مؤمنین
با وجاری و لم تزل و لا تزال مثل آیات مثل نفس انسانی است که اعلی است و کل حروف نور
و نار است در آفاق و انفس مبین چنانچه امروز هر کس بخواهد تمیز دهد چونکه یوم ظهور الله است
مقتدر ولی بعد از ارتفاع شجره لا یقدر احد ان یمیز بحقیقة الواحد الا عالم الفاظهم
من لم یتعد حدود الله فیه فهو من حروف العلیین و من یتعد فهو من دونه الا ان الرحمن الیوم
عن ذلک الخلق لظهور الفصل یوم القیمة فاذا ما حکم النقطة الکتاب فی آخر بیانها من حکم
الواقعیة الاولیة من یؤمن بها فمن حروف العلیین و الاسم یؤمن بها فمن دونها
ولله الفصل بینهما بالحق انه هو خیر الفاصلین و اینجا می رسد که از حروف غیر
علیین دیگر ذکر نمی نماید الا در کتاب و بهما شجره نفی خود را از حروف علیین می داند

و بر نفس خود من حیث لا یعلم لعن میکند تا آنکه طالع شود آفتاب حقیقت که آن وقت بروز میکند
عدم ایمان او چنانچه کسی در این قیامت بعد این مطلب را بعین الیقین ملاحظه نمود چنانچه
کل میگویند امروز که ما مؤمن بآیات قرآن هستیم و حال آنکه شجره حقیقت که
منزل قرآن بود در این حین ساکت است با یک نفس واحده این قسم در ظهور شمس حقیقت
حقایقها منکشف میگردد و محجوبها مترفع نفوسیکه خطور بر ایشان نمیگردد در رضای آنهم
فتوی بآنچه قلم حیا میکند از ذکر آن بمعنی رضا که رضای او ظاهر نشود الا در رضای او
میدهند فلتعتبرن یا اولی الابصار ثم عمن انتم تتقون الالباب

الثالث من الواحد الثانی

فی بیان ما فی الکتاب ان فیه حکم کل شیء ملخص این باب آنکه از جانب خداوند بر کل
ناس دو حجت است آیات او و نفسیکه این آیات بر او نازل شده و او حجت باقیه
ظاهره

ظاهره الی یوم القیامه است و ثانی حجت ظاهره است تا وقت ظهور و حین بطون آن حجت است
بر کل شیء من حیث لا یعلم احد و از برای او از حین غروب شمس آن ایامیست که اذکار هستند
بر حجت باقیه که بیان باشد که ایشان بقول او که الان نازل میکند محتجب شدند تا یوم
ظهور او ولی از برای ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شدند از آنسببی که ایشانرا حجت
کرده بودند آنکه علمای امروز بقول یکی از ائمه علیهم السلام که فرموده انظروا الی من روی
حدیثنا خود را از قبل امام حکم میدهند و اسمائیکه لایق نیست ایشانرا بخود نسبت میدهند
و اگر صادق می بودند در قول از آنسببیکه بقول او اثبات ولایت و نبوت میکنند محتجب
نمیشدند بلکه چنین ملاحظه کردند ظهور حق منافی با مقام ایشانست بین سنین که خود را
منتسب نموده و حکم نموده اند فتوا هم علیه داده و حال آنکه در قرآن خداوند نازل
نفوسیکه نشستند عن ذکر آیات الله فاعرض عنهم و شبهه نیست که آیات الله آیات

مشرقه از این شجره نیست زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت وحده بحت بات

شأن او این است که مشیت اولیه باشد که در او دیده نشود الا الله وحده اگر چه امروز

نظر در آیات خداوند نمیکنند ولی عنقریب همین آیات را با علو ذکر نقطه و بیان نهایی

هزار مثقال ذهب تمام نقطه و بیان افتخار کرده و خود را منسوب الی الله دانسته چنانچه

همین قرآنی که در بیست و سال ها نازل شده کسی بهم رسید که احد او را نخواسته تا آنکه

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر شأنه کوشیدند و الواح مجلله دیگر ثبت فرمود

چنانچه در حدیث ... مذکور است و امروز دیده میشود که بلا عدد قرآن نوشته شده

از بهای الف الف گرفته تا بهزار دینار ختم میشود چنانچه جای آن باین بهای او در

عضد اکثر خلق هست لیس ستر خلق عند الله و شبهه نیست که خداوند تفضیل کلی را

با علو تفضیل در حجت باقیه نازل فرموده و هر کس بگوید که شبهه هست که علم انبیاء هو فیه

وعلیه در بیان

و علیه در بیان نباشد ایمان باو نیاورده بیقین قطع زیرا که شیئی خارج از دو باب نیست

یا در باب نفی مذکور است یا در باب اثبات و آنچه با لا الله است راجع بآن و آنچه ما لا الله است

راجع باین میشود و کل اسم دون حق در او داخل و کل اسم حق در ثانی و از این است مدار عرفان

کل شیء در بیان و من شیء علی ذلک الشهد بانا ما فرطنا فیه من شیء و کان الله بکل شیء محیطا

و هیچ شیئی نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطق خداوند مقدر فرموده بکتب ... را

الا ابتدا و لا انتها الا ابتداء و لم یتعد عن کتاب الصامت فاذا هو کتاب الناطق

وان کتاب الناطق من نظهره الله فان کل یرجع الیه الا انه لا یتجاوز حدود البیان

فذلک یسبقه الله و عندهم شبهه علیه قبل ظهوره و لکن اذا ظهر ینقطع الایمان

عن کل ذا ایمان الا ان تؤمنن فاذا ینقطع الایمان کیف یبقی الشهادة للذین هم

شهداء و انه فرع الایمان فلتتقن بهم یا ایها الشهداء ان لا تحکمن علی الله ربکم بمثل ما قد

حکموا الذین هم شهدآء من عند الله ان علیا فان یحکم علیکم فانما یحکم علیکم عما انزل الله ربه و ما لله شرکاء

من تسع عشر عشر حروف من ذکر عنده و اولئک هم المعتدون

الباب الرابع من الواحد الثانی

فی بیان ذکر حروف العلیین و دونها ملخص این باب آنکه هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده

الا آنکه از برای او دو جهت بوده است که متعلق باو است و از اینجهت است که مؤمن

بذکر جنت و رضای او فرحناک میگردد و بذکر نار و دون رضای او متأثر میگردد بشأنیکه

گویا اول متلذذ و ثانی متعذب میگردد و کل کلماتی که خداوند در بیان نازل فرموده از دو

نوع بیرون نیست یا کلمات علیین است یا دون آنها آنچه کلمات علیین است ارواح آنها در

جنت است و آنچه دون آنها است ارواح آنها در نار است و کل حروف دون علیین راجع

میشود بلا اله و کل حروف علیین بالا هو چنانچه بر کل حروف دون علیین از این کلمه

ده بر کل

ده بر کل حروف علیین از این کلمه لم یزل آن در اعلی علیین جنت مرتفع میشود و این

در تحت اثری مضمحل میگردد چنانچه اگر امروز کسی نظر در بر شجره ذاکر کند بیقین مشاهده میکند

که پنج حرف نفی چگونه در تحت اثری مضمحل شده که اول و ثانی و ثالث و رابع و خامس باشد و پنج

حرفیکه دلالت بر اثبات میکند چگونه در اعلی علیین مرتفع شده که محمد و علی و فاطمه

و حسن و حسین باشد پنج حرف نار چونکه حروف او منشعب شده نوزده میشود چنانکه خداوند

نار القیمة علیها تسعة عشر و کذلک این حروف اثبات خمسه که منشعب شده عدد واحد میشود چنانچه

دون حروف علیین راجع باینکلمه میشود کل حروف علیین هم راجع بکلمه اثبات میشوند

خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او بنار و اثبات را خلق فرموده و حکم کرده

از برای او بجنت زیرا که نفی دلالت بر او میکند و اثبات دلالت بر او میکند لذا ذکر

تمیز نفی و اثبات بعد از روز قیامت هم خلق بکوین است و آنچه کلمه نفی منشعب شد در یوم قیامت

راجع بکلمهٔ نفی شده و کل حروف دون علیین با ارواح متعلقه بان در ظل همین کلمه حشر شده و همین قسم آنچه منتسب شده بود از کلمهٔ اثبات در یوم قیامت راجع بکلمهٔ اثبات گشته و کل حروف علیین و ارواح متعلقه بان در ظل آن حشر شده هر کس در نفی رفت در نار است الی یوم من یظهره الله و هر کس در ظل اثبات مستقر شده در جنت است الی یوم من یظهره الله و علو عجب این است که نظر در اشعار کلمتین نمائی که چگونه بما لا نهایه او معدوم شده و بما لا نهایه او مرتفع میگردد و حجت خداوند از دو سوا است زیرا که آیات خداوندی بر هر دو عرض شده مظاهر نفی قبول ننموده از منفی شده و مظاهر اثبات قبول کرده در ظل اثبات مستقر شده اند هیچ ناری اشد از مظهر کلمهٔ نفی نیست و هیچ جنتی اعظم از مظهر اثبات فان علی الاول تر در حروف دون العلیین و علی الاخر تر در حروف العلیین با آنکه کل راجع شدند در یوم من یظهره الله باو اگر مقبل شده

مقبل شده از علیین میشود و الا از دون آن فطوبی لمن یعتصم بحبل به و یتوکل علی به ان لا یدخلن النار و یدخلن فی الجنة باذن ربه فان ذلک لهو الفضل العظیم و از آنجمله است عبد که چنانچه حروف علیین را تلاوت نماید ساکن میگردد زیرا که ارواح که از آنها متعلق باو میگردد و در این است اعلا جنت مسبحین و مقدسین و مهللین و مکبرین و معظمین و در وقت ذکر دون علیین ملتمایه دوست میدارد عدل خداوند بر انها نار انشد زیرا که ارواح انها متعلق باو میگردد باید پناه برد در آنوقت الی خداوند عز ذکره تا آنکه ارواح انها کاموس گردد زیرا که هر کس که خداوند در قرآن وعدهٔ جنت داده بود در یوم قیامت راجع بشجرهٔ محبت خود میشود و این است اعلا علو درجات جنت که برضای آنها فائز گردند و با قرار توحید او مستلذ و آنهائیکه خداوند وعدهٔ نار فرموده بود راجع بکلمهٔ نفی میشود و آنها در آن نفی معذب شده زیرا که هیچ عذابی اعظم از احتجاب عن الله و آیات او نیست

و هیچ حسنی اعظم از ایمان بخداوند و آیات او نیست و هر گاه ذا النظری نظر کند می‌بیند

که چگونه اهل جنت سبقت بر دخول جنت گرفته‌اند اگرچه کلمات شان زورق در جنت بود

و اهل نار داخل در نار شده بر ضای خود الشونیکه از نزد کلمه نفی مستفیع شده که بان

افتخار میکنند و بآنها در نار معذب شده و شعر نیستند چنانچه خداوند نازل فرموده و یا کلون

فی بطونهم نارا این قسم حروف دون علیین راجع بارواح خود می‌شوند و حروف

علیین راجع بارواح خود می‌شوند و هیچ تفسیر نیست مگر آنکه حروف علیین را که ذکر

میکنند در آنوقت ارواح ملائکه متعلقه بآن ناظر باو میشوند و صلوات براو میفرستند

من قبل الله و در حین ذکر دون حروف علیین اگر بجز آنها باشد ارواح شیاطین

نار ناظر باو میشوند و اگر استعاذه بجوید از خداوند از شئون خود باو میرسانند

اگرچه بخطور قلبی باشد و اگر پناه برد بخداوند و طلب تقرب کند بر آنها سبیل از آنها

بسوی او نیست

بسوی او نیست و لقد التسع عشر حروف لاضر دینی باو نتوانند رسانید اگرچه گویا

می‌بینیم که حروف نفی در ظهور نقطه بیان که پناه بر نار از نفی و حال آنکه خود احد از آنها هستند

آنوقت ایشان را پناه نمیدهد از نار خود الا کسی که نقطه بیان زیرا که عبد در حین تلفظ معرض باب

اگر داخل در دین بیان نباشد پناه داده نمی‌شود از نار بلکه این کلمه را میگوید مگر بواسطه

دخول در دین چنانچه الحین که داخل در ایمان نتوانسته نمیگویند زیرا که پناه بخداوند

پناه بحجت اوست که هر کس ایمان بمحمد آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند اگرچه خود حروف نار

همین کلمه را میگویند و حال آنکه نفع نمی‌بخشد زیرا که پناه بحجت نمیبرند کالجبر آنکه خداوند

در قرآن نازل فرموده و می یوم نسئل و مقرون فرموده کلمه بعد از او و حال آنکه النفس

کلمه خود را میخواند و ملتفت نمیشود چنانچه در صدر اسلام تفسیر این کلمه در زمانی

شده و حال آنکه کل قرآن را میخواند آنوقت مظهر الوهیت امیر المؤمنین علیه السلام که اگر پناه

باو می‌رود نجات می‌یافت از کلمه بعد او و این است که کل الی یوم من یظهره الله پناه برند

بخداوند و نقطه بیان ولی امروز ثمر نمیدهد ایشان را زیرا که پناه بخداوند در آن روز

پناه باوست و پناه بنقطه بیان پناه باو است چنانچه از اول ظهور این شجره کل اعوذ بالله

میگویند و حال آنکه در نار ساکن هستند الا من شاء الله که شناخته‌اند مظهر این

اسم را که پناه باو که برده‌اند از نار محض محفوظ مانده و الا این کلمه را ابدا لا عد لها هر نفس هر روز

میگوید و حال آنکه بجائی از برای اوست زیرا که خداوند متعزز از اینست پناه بخدا پناه برسول

خدا و پناه برسول پناه باوصیای او و پناه باوصیای او پناه بابواب اوصیای او

و نفع نمیدهد اول لا آخر و نه ظاهرا لا باطنا زیرا که پناه برسول عین پناه بخدا است

و پناه بائمه عین پناه برسول است و پناه بابواب عین پناه بائمه است و هر کس امروز داخل

در بیان شود پناه داده میشود از نار چنانچه حروف لم یلد پناه داده شده از نار الا در وقتیکه

داخل حروف

داخل حروف قرآن شده و حروف بیان الی یوم من یظهره الله علیین آن در جنت است

و دون علیین در مقاعد خود و آن روز هر کس داخل در کتاب او شد از نار نجات یافته

و الا ثمر نبخشد او را بقای در بیان چنانچه ثمر نبخشد حروف الف را بقای در الف

بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول بیان و الی ما شاء الله تا آن الی العلیون

فما علوها و نعی دونها فی حد انعدامها فیا طوبی لمن یرزق فؤاده بحروف العلیین

و الذین کردونه یستجیر بالله ربه دون العصمة ولا به اذکرها انهم اکرون و اولئک هم ذاکرها

مثل الذین آمنوا بالقرآن ذکر الذین اوتوا الکتاب من قبل کذلک نفصل الآیات

لعلکم بآیات الله توقنون

الباب الخامس من الواحد الثانی فی ان کل اسم خیر قد نزل الله فی البیان

کان مراده من یظهره الله بالحقیقة الاولیة و کل اسم شر قد نزل الله فی البیان کان مراده من لم یکن

بوسند و وف لنفی عنده بالحقیقة الاولیة محض اینجاب انکه هر اسم خیری که در بیان
نازل شده مراد نقطه اسم است بحقیقت اولیه ثم فی الحقیقة الثانویة اولی
ثم من بعد الی المنتهی الی آخر ما لا یعد بشد انکه هر جا که ذکر ارض شده مراد ارض
نفس اوست و کم کم تنزل میکنند تا آنکه میرسد بارض تراب که منسوب باوست و مقر اوست
که اعلی غرف جنت است در کتاب بیان و همین قسم هر اسم دون خیری که در آن نازل شده
بحقیقت اولیه مراد شجره است که مقابل او نفی شده و از ذکر ارض شده در دون
علیین مراد ارض نفس اوست و کم کم تنزل میکند تا میرسد بارض تراب که مقر اوست
که منتهای انتهای نار است در ارض نار اگرچه فوق ما سر عزت باشد چنانچه هر ذکر
خیری که در قرآن نازل گشته مراد بحقیقت اولیه مراد رسول الله است و هر ذکر
دون خیر مراد او است که در مقابل اثبات اولیه واقع شده و از ذکر ارض
علیین شده

علیین شده مراد ارض نفس او بعد تا منتهی شود بارض تراب که موجد او بعد که ذکر
راجع میشود بقائم آل محمد که آنچه ذکر خیر در قرآن است مراد اوست بحقیقت اولیه چنانچه
در بیان بسم نقطه اسم تفسیر شده و هر ذکر دون خیری که در قرآن نازل شده اگرچه
ذکر ارض باشد مراد ارض نفس اول من الف الی الباء و همین قسم که در قرآن محقق است
در بیان هم عند الله ثابت است و آنچه اسم خیر در علم الله است بحقیقت اولیه نقطه مشیت است
و دون آن بسمله یعنی الیها چنانچه آنچه ذکر ارض در دعوه شده راجع میشود بما هم امروز
بنقطه بیان تا آنکه از ارض فؤاد بارض روح میرسد و از ارض روح بارض نفس و از ارض
نفس بارض جسد و از ارض جسد لکن الاقرب فالاقرب الی المنتهی الی ذلک
الارض فوق الحدیدی ثلثه شبر فی اربعة نه از جوهر کل ارض الترابیة جنته و ان یتغیر
المفصه یتغیر الا ان الی المستقر الی ما لا یتغیر و کذلک فی طرز العلیین الحرف بالحرف

والمقطعة بالنقطة هذا اعلی ارض الرضوان وذلک ادنی ارض النار عن بابه

عمال بحجبهم ولا یسئلن عن کل ما یحجبهم فضل کریم ذکر کم اسمائه خیر قرانیه از رسول الله

هر جا تمامی شده نمی‌شود یکی از احبای او و مثبت ذکر در درجات علیین تا آنکه

رسید اعلی علو ارض جنت بموت شهادت رسید شهید آدم و ادنی ارض نار بعد سلطنت

نفس مقابل این است حکم نزد خداوند و همین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاری است

و امروز کل اسماء خیر به حقیقت اولیه در نفس نقطه است و هر ذکر ارض که مشار از زده شده

و حقیقت ثانویه در حروف سین است الی ان ینتهی الی آخر الوجود فلیتقن الناس ان یا آیات الله کلکم اجمعون

الباب السادس من الواحد الثانی

فی ان الکتاب میزان حق من عند الله الی یوم من یظهره الله ومن تبع نوره یحق فی غیره باطل ملخص

این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القیمه که یوم من یظهره الله است باشد هر کس مطابق آنچه

دراوست

در اوست عمل نمود در جنت است و در ظل اثبات و حروف علیین عند الله محشور خواهد شد

و هر کس منحرف شود اگر چه بقدر سر جوی باشد در نار و در ظل نفی محشور خواهد شد چنانچه

این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل فرموده که هر کس

بغیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما یرجع الی تلک الکلمة من شئونها

و حکم کسیکه تعدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هر گاه تعدی بر نفس ظهور الله

کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون

شبهه نیست که اطاعت مقبول نیست الا باطاعت حجت خداوند و الا عملهای

آنها تکیه باهل بیت دشمنی نموده عند الله ذکر می‌شده و حال آنکه امروز کل حکم می‌کنند

که از برای آنها عبادتی نبوده و ثمره در عمل آنها نیست چنانچه غیر شیعه امروز

بحکم قرآن عامل است همین قدر که منحرف از ولایت گشته عند الله باطل شده و امروز

کم کسی است که بمیزان قرآن عمل نماید بلکه در بعضی احکام آن شک نموده و اگر کسی
باشد و در حین میزان بیان نشود ثمر نمی بخشد تقوای او را چنانچه ثمر نبخشید
تقوای رهبان انجیل را در وقوف بمیزان آیات او در نزد ظهور رسول الله و اگر
بمیزان قرآن عامل میبودند درباره شجرهٔ حقیقت این نوع حکمها نشده که تکاد
السموات ان یتفطرن و تنشق الارض و تخر الجبال هدا و قلوب آنها از این حجاب
سخت تر است که متأثر نمیشود از هیچ چیز نزد ضد اعدا اعلای الله بودن در ارض خاک
او نیست و حمد مر او را که امروز در این فصل منحصر بامر بیان است و بعد من یظهره الله که از حدود
ان تجاوز نکند باین فصل باقی است الی یوم من یظهره الله و اگر نعوذ بالله منحرف شود ظلم نکرده
الا بر نفس خود و الله غنی عن العالمین و در اول ظهور او کل بیان اطاعت او است نه غیر او
چنانچه کل دین الله حین ظهور رسول الله اتباع او بود نه وقوف در میزان خود از آنچه

از وقت

از وقت حکم دون حق برد توقف در آن امر شود من یستبین فلیستبن و من یحتجب فعلیها والله غنی عن العالمین

الباب السابع من الواحد الثانی

فی بیان یوم القیمة ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجرهٔ حقیقت است
و مشاهده نمیشود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را
توهم نموده که عند الله حقیقت ندارد و آنچه عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم
قیامت است این است که از وقت ظهور شجرهٔ حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین
غروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود
که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود بظهور آن حقیقت که جزا داد هر کس را مؤمن بموسی بود بقول
خود و هر کس مؤمن نبود جزا داد بقول خود زیرا که ما شهد الله در آن زمان ما شهد الله
فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت رسول الله تا یوم عروج آن قیامت عیسی بود که شجرهٔ

حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و جزا داده هر کس که مؤمن بقرآن بود وعذاب فرمود بنار هر کس که مؤمن بان نبود و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاول سنه ۱۲۶۰ که سنه ۱۲۷۰ بعثت میشود اول یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شیء تا بمقام کمال نرسد قیامت او نمیشود و کمال دین اسلام الی اول ظهور منتهی شده و از اول ظهور تا حین غروب اثمار شجره اسلام آنچه هست ظاهر شود و قیامت بیان در ظهور من یظهره الله است زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است ظاهر شود که ثمرات اشجاری که غرس کرده بچیند چنانچه ظهور قائم آل محمد بعینه همان ظهور رسول الله هست ظاهر نمیشود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنیه که در افئده مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره

اسلام نیست

اسلام نیست الا ایمان باو و تصدیق باو و حال که ثمره بر عکس بخشیده در بحبوحه اسلام ظاهر شده و کل بنسبت باو اظهار اسلام میکنند و او را بغیر حق در جبل ماکو ساکن میکنند و حال آنکه در قرآن خداوند کل را وعده یوم قیامت داده زیرا که آن یومی است که کل عرض بر خدا میشوند که عرض بر شجره حقیقت باشد و کل بلقاء الله فائز میگردند که لقاء او باشد زیرا که عرض بذات اقدس ممکن نیست و لقاء او متصور نه و آنچه در عرض و لقاء ممکن است راجع بشجره اولیه است و خداوند طین ابیت بجهت قرار داده که کسی یوم قیامت عرض بر شجره حقیقت میشود از قرار بعد او و از لقای او بلقای او مستغیث نگشته و تسع عشره آنی از یوم قیامت بهتر است از آنچه سنین ما بین القیامتین میگذرد زیرا که ثمره این سنین در یوم قیامت ظاهر شود چنانچه ثمره هزار و دویست و هفتاد سال اسلام از اول این ظهور تا غروب این ظهور که از غروب

شمس حقیقت است خواهد شد و اول این ظهور تا ظهور من یظهره الله راجع می‌شود
ثمره آن بقیامت اخری که در ظهور اوست ای اهل بیان ترحم بر خود نموده و طول
لیل خود را در یوم قیامت باطل نکرده چنانچه محتجبین قرآن کرده که هزار و دویست و هفتاد سال
افتخار باسلام کنند و در یوم خود ثمره که یوم قیامت است حکم بر غیر اسلام بر ایشان شود
که ایشان بهمین حکم باطل مشغول‌اند قیمة الاخری چه نفسی که از اول عمر ریاضتها
کشیده و مجاهده‌ها نموده از برای رضای خداوند که قائم آل محمد در خواب می‌دید
بخواب افتخار می‌نمود و حال که ظاهر شد بظهور نفسه که اظهر از هر ظهوری است با آیات بینات
که دین اسلام با آن ثابت است عجب آنکه نمی‌شود در جای خود ثمره ایمان خود را که هرچه
نمیکند در جای خود از برای آنکه خلق شده قائم نمی‌شود بر جای خود و امید هر کسی که
شب و روز با او توجه بخدا می‌کنند و آیات نعبد میگویند و اگر با این هم از حق شود باز در جای خود

بان هم از

بان هم از این نمی‌شود بلکه بر اولیای حق میخواهد حزن وارد آورد ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن
کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر آنچه که مؤمن ببیان هستید و حین ظهور آیات او
گفتید الست ربنا و لاتشرک به احدا و ان هذا ما وعدنا الله آنچه مظهر نفس الله بنعوت منیعه بشنوا
و با آنچه بر او هستید اطاعت او کرده‌اید ثمره بیان را ظاهر کرده‌اید و الا لایق ذکر نیستید
نزد خداوند ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمی‌کنید مظهر ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر
می‌شود بمثل آنکه من ظاهر شدم و حجت میشود بر خلق بیان را چه آنکه در قلوب شما
خطور نکرده دون ایمان خودتان سرعت کنید در اجابت خدا و تصدیق بآیات او
که اوست اجابت من یظهره الله و تصدیق کلمات او و هیچ شیء از محبوب خود محتجب نگشته که
اگر از کلام او حکمی صادر شود یوم القیمة خواهد بود و بعد اهل جنت در جنت متنعم
و اهل نار در نار معذب خواهند بود و حال که یوم قیامت است محل فصل القضا در این حیات است

وکل بکمال رضای او میکنید آنچه می‌کنید و بر او ظاهر می‌شود بر آنچه بر نفس خود ظاهر میشود

و اگر عمل کنید با خداوند خود که ای شمع برنمیخیزد هیچ نفسی الا آنکه از برای نفع خود ظاهر می‌شود

لعل در قیامت اخری اگر بلقاء او فائز نمی گردید آنهم راه محزون نکرده باشید

از نفع کل مدینین ببیان میگذرد هر گاه شما از ضرر او بگذرید اگرچه میدان نخواهید کرد

چنانچه من در این قیامت از نفع مدینین ببیان گذشتم ولیکن شما ها از ضرر آن نمیگذرید

نکه مشتبه نشوید و هیچ ناری نیست از برای شما عند الله که شب و روز توجه کنید بسوی الی الله

و حکم کنید بر آنچه بر نفس خود راضی میشوید و یحکم به بینی و منکم بالحق انه هو خیر الحاکمین

الباب الثامن من الواحد الثانی

في بیان حقیقة الموت بانه حق ملخص این باب آنکه از برای موت ملاقات ما لا نهایه بما لا نهایه

عند الله هست که غیر او کسی مطلع نیست و یکی از آن ملاقات در عرف ظاهر موتی است که کل

ادراک

ادراک می‌نمایند که آن حین قبض روح نفس انسان است و بعد از اطلاق که عند اللّه

موت اطلاق شود حق است و آنچه کل مستکلف هستند بر قرار باینکه آن حق است نه آن موت

معروف نزد خلق است بلکه آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از ما دون آن و اثبات

نفی شیء الا در پنج رتبه یا بکلمه لا اله الا هو یا لا اله الا انا یا بلا اله الا اللّه یا بلا اله الا الذات

یا بلا اله الا الذی کل به مؤمنون و حقیقت موت این است که در حین ظهور شجره توحید

که این پنج مراتب تلاوت کل میشود باینکه نفی نفی نمایند و اثبات اثبات

و ذکر این سر دقیق بحر سموات و ارض و ما بینهما اگر مداد شود نتوانند احصا نمود و جوهر

مطلب آنکه هر که مشیت او نباشد الا مشیت من یظهره الله و اراده او الا اراده او

و قدر او الا قدر او و قضاء او الا قضاء او و اذن او الا اذن او و اجل او الا اجل او

و کتاب او الا کتاب او او نقشه ادراک موت نمیکند زیرا که مشیت او ذات مشیت است و اراده او

ذات اراده‌اش و قدر او ذات قدر اش و قضا او ذات قضا اش و اذن او ذات اذن اش
و جبر او ذات اجل اش و کتاب او ذات کتاب اش چنانچه در نقطه بیان ظاهر گشته مبعث شده
اقرار کرد باینکه موت حق است والا از آنچه در قرآن و دعاها خوانده‌اند ثمری باو نبخشیده
چه بسا اشخاصیکه میگفتند موت حق است و میت ایشان غیر میت او شد و باطل شد
و کذب قول ایشان نزد خدا ظاهر شد و همچنین قسم تا اینکه برتبه کتاب منتهی شد
با آنکه کتاب او که عین کتاب رب بود بر اشخاصیکه خود را اعلم از تمامیه میدانستند نازل شده
و قلم حیا میکند از آنچه کرده‌اند ذکر شود و حال آنکه شب و روز میگفتند که ان الموت حق
و بکتاب قبل او عمل میکردند و اظهار دین اسلام مینمودند و علم خود را عرج میدادند و
بنسبت منقطعه که خود را نسبت میدادند آنچه خداوند از برای او در قرآن مقدر فرموده بود میگفتند
و حال آنکه نفسهای آنها بر آنها حلال نبود زیرا که از روی آنچه ظاهر گشته این است

ثمره علم

ثمره علم بالعمل در کتاب است و ذکر موت را فهمیدند از قرآن و حجت تخلف نمودند زیرا که نگاه
ادراک کنند که او حق است و از شئون محقق حق محتجب شدند و این موت است که در
یوم قیامت نفع می بخشد کل را بعد از آن در برزخ است الی انقطاع شمس الحقیقة و انما
المراد بالبرزخ بین الظهورین لا ما هو المعروف بین الناس بعد موت اجسادهم فان هذا
دون ما یکلف به الناس لان بعد موتهم لا یعلم ما یقضی علیهم الا الله و انا هم به تؤمرون
لا به تعملون و هر کس که در بحر موت سیر نماید عجایب لانهایه بما لانهایه ملاحظه
می نماید مثلا اگر در زمان رسول خدا کسی میت شده بود میدید کل شئون نیکه
لم یؤمن بحبوحه با جمیع شئون از عالم تجرد گرفته تا عالم تحدید نفی محض و نار بحت است و کل شئون نیکه
ایمان آورده بحبوحه با جمیع شئون از عالم تجرد الی منتهی التحدید از شئون شجره اثبات و جنت
بحبوحه و اول میت بحبوحه و ثانی میت بحبوحه و اول چونکه میت نشده فانی شده در نفی و ثانی

چونکه مثبت شده باقی مانده در اثبات چه امروز ظاهر است ثمره مثبت شدن

مؤمنین که چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق مؤمن او بلکه از تکثر ابتهاجات

کل مؤمنین امروز و ثمره مثبت شدن آن دون مؤمنین با بینه ذکر از ایشان نسبت

و اگر تکثری از ایشان شده خود ایشان راضی نمیشوند باین نسبت بلکه تبری میجویند از نسبت خود

بایشان زیرا که امروز اگر شجره اول دون حق بگویند آنچه در اول گفته میشد

بنفسه تبری میجوید و طلب نعمت از خداوند میکند از زیر او و حال آنکه در سنه ١٢٧٠

همین قسم که شجره حقیقت در قبضه انتم نزل المقصود [illegible] شده ولی چون مظاهر

مختلف شده تمیز نمیدهد الا آنکسی که من عنده علم ظاهر است که او مثبت است کل [illegible] در این کنند

خود اگر بخواهد ذره نار را از ذره جنت تمیز دهد میتواند و اگر بر نفسی خطور کند دون آن آنچه

که لایق است بر نقطه بیان حین خطور حکم مثبت بر او میشود و اما بقدر ادق آن است

بدادق

و ان ادق آن این ولا یتذکر الا اولوا الابصار و ان جوهر علو توحید الملک موت صحیح الی

منتهی مقام التحدید بحیث لو یجد فی مقام الالف الباء فاذا ارفعه و یصلحه فاذا لم یمکن من شأن ان

[illegible] الموت حیث قد ظهر عنه هذا و ان یجعله عاشا نه لم یزل الباء یعوله ربه ان تقبض

و [illegible] فاذا اراد ان یستجیب دعائه فاذا یلهم احدا او یکله ان یقبض عنه روح الباء آیه

و الوجه روح الالفیه فاذا لم یمکن ان یقوی الا قبل ذلک یتبدل معنی الکلمة کلا بعد ان اعظم

الالف و ان یکتب الباء لم یظهر ما یراد به و ان یشهد ذلک فی کل کلا و جزئی حیث

[illegible] النقطه حتی لو یجد فوق ذلک القرطاس علی ما یجری ذکره دون ان یبیض ان یمحوا عنه

فاذا اموت فیه حیوة ذلک اللوح و ان یرجی فی مقامه یشهد ما یرفع عن نفس الانسانیه

ما یظهر عن ایمانها و ان یمکن عنده ان لم یکن یاتی باللوح فمن تصدق ایمت لا [illegible] عنه

و لا ینظر الیه لانه یشتعل النار و فیها و ان تری لو حال عنه ان لم یکن [illegible] یحفظه

بشئ ما یحفظ نفسه اذ انه من شئون النور و ان الا حین ما هو ظاهر فوق کل ظهور
الباطن فوق کل بطون و من یعرف الموت لم یزل میت عنده بان لا آیات الا ما شاء
و ذلک موته عند نقطة البیان اذ ما شاء بهم لا یظهر الا بمشیته انه احق الموت
لمن اراد ان یمیت فی سره و ما خلق لهم فی الابداع شئ اعز من الموت عنده کل یتمنون
ان یکون مشیتهم مشیة من یظهره الله و لکن اذا ظهر لا یوقنون بحبهم و قولهم لمشتد
کل من قد دان بالقرآن قد جعلوا انفسهم علی شان لو رجع محمد الی الحیوة الاولی
ان لا یقولن فی قوله لم و بم و قد رجع باعلی ما قد ظهر فی اول الظهور لکن ذلک نشاة
الاخرة عند نشاة الاولی و ان الذین یقولون ان محمدا رسول الله کل قد احتجبوا و لم یصدقوه
بل لا رضوا له بمثل ما رضوا لانفسهم من نسبة الاسلام و ان رضوا به ما اکتسبوا فی حقه ما اکتسبوا
لان هذا اعظم امر ضر المسلم للمسلم هذه شأن الخلق عند الله و ان بما ثبت نبوته من قبل حینئذ

یثبت

یثبت و لکن کل محتجبون لا یحصی عدد من نسب نفسه الی دینه و ما ان من بلغ رجعه الا کان شانهم
حتی ظهر ما قد ظهر و ما للذین لا یعرفوه نار اشد عن حنی بهم عن حبل الاسلام لهم دینا
و حبهم لو ان الیهم کتابا و لیس عن فی جزاه الا و قد فاز بلقاء ربه و بلغ رسالاته
و انقطع الیه بما یقدر علیه هذا اعز کل به یفتخرون و از نفس بعد که ما شناختیم اورا
در اول ظهور چون گفته می‌شود که در نزد کل محقق است که اوست اول من اجاب فی الذر
همین ها فرمایش است بر مقابل ایات نبی که الا هو الا انت انک است رب العالمین و اگر
گویند ظهور الله را از ایشان سمع قرآنیکه کتاب الله بود کل میگویند امروز که کتاب الله هست
و در نزد کل بود و همین قدر که شنیده یا دیده که ایات الله از نفس ظاهر شده
شهادت بر این بر امر او باب افئده مینمایند که آن نفس نفس ظاهر الله و آیات فعل از او
الله چنانچه ایات بعد از اوست و همین اجابت او اول خلق است چنانچه قبل میگفتند که آن جناب

اول محبوب بعد و اول خلق بعد چنانچه کل امروز معترفند اگر گویند اجابت در ذر اول بوده

این است ذر اول زیرا که فوق عرش سما بعینه ارض مقر ظهور بهاء است و صد افضل از ازل

و لایزال قرب و بعد او یکسان است بر حد سواء آنچه بهیچ شیئی نسبت با و قرب از شیئی نیست

یا ابعد چه عرش در فوق سموات باشد بزعم متوهمین یا متوشجه که عرش ناطق است

و حال آنکه این اعتقاد محض وهم و خیال است بلکه در عرف سالکان ملا حقیقت قصد همان

محل ظهور است چنانچه کل در زیارت سید الشهداء میگویند بانچه از حدیث مسطور است من زار

الحسین عارفا بحقه کمن زار الله فی عرشه نزد اولوا الافئده ظاهر است که همان مقر

عرش بهاء بوده و اوست عرش محمد رسول الله که یا دیده شود که کسی از علما صدر قرار داده باشد

آنچه شنیده می شود از کل عوالم در این عالم مستند و محقق گردد چنانچه در این علا که امیر المؤمنین

اول من آمن بمحمد بوده دلیل است که در کل عوالم مؤمن بوده است و کل عوالم در ظل همین عالم متحقق

می شود

می شود و در همین عالم ظاهر است نزد اولوا الافئده فیا طوبی لمن یکن کذلک بحقیقه

و خیال نکنند امر موهومی را که عند الله و عند اولی الافئده حقیقت ندارد ذات ازلی

لم یزل و لایزال ظهورش عین بطون اوست و بطون او عین ظهور اوست و آنچه از ظهور اسم

ذکر می شود مراد شجره حقیقت است که دلالت نمیکند الا بر او و او شجره است که مرسل

کل رسل و منزل کل کتب بوده و هست و لم یزل و لایزال عرش ظهور و بطون او

در میان خلق بوده که در هر زمان بانچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه حین نزول فرقان

بظهور محمد اظهار قدرت خود فرموده و حین نزول بیان بنقطه بیان اظهار قدرت

خود فرموده و در نزد ظهور من یظهره الله باو اثبات دین خود خواهد کرد کیف شاء بما شاء

لما شاء و اوست که مع کل بوده و هست و شیئی با او نبوده و اوست که ذکر شیئی نمیشود و در فوق

شیئی نیست و باکی نیست و آنچه ذکر می شود از استواء او بر عرش استواء ظهور اوست

بر قدرت نه این عرش جسد که سریر پادشاهی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس
یا فلک کرسی در سموات لم یزل و لایزال الی بعد هست و کسی او را نشناخته و نمی شناسد
زیرا که ما دون او مخلوق شده بامر او و مخلوق می شوند بامر او و او است متعالی
از هر ذکر و ثنائی و متقدس از هر نعت و مثالی الا اینکه می شود وا از هو ببرکت
کل شیء حتی آنچه گفته می شود لا شیء که شیء است بمرآت ظهور او راجع می شود که حرف نقطه اول
باشد و او است حی و اعلی از اینکه ذات اشاره بتواند اشاره کند بسوی او
و من نظره اول اول خلق او است و ذکر ضمیر او راجع بفؤاد او میگردد و او و فؤاد او
هر دو خلق او هستند لم یزل بوده کان ربا و لا مربوب لم یزل بوده کان الها و لا مألوه
لم یزل بوده کان قادرا و لا مقدور و لم یزل بوده کان عالما و لا معلوم لم یزل بوده کان واحدا و لا معدود
و آنچه ذکر می شود که لم یزل بوده کان واحدا و لا معدود در قوت است که در ظهور من نظره الله عدد واحد

باو ایمان

او ایمان آورده باشد که افئده ایشان دلالت میکند بر وحدانیت او و معدودی غیر از نهایت نیست
و ابتدای این کل اسماء و صفات و نظر بحدود ملک که لم یزل بوده کان واحدا اگر در یوم ظهور موقن نیستی
در یوم ظهور اول الان مبعوث و از برای رسول خدا اشاره میکنی کل اسماء و صفات را اگر بخواهی
بگوئی او سلطان می بینی که در امت او هست که خود را یکی از عبید او میدانند و حال آنکه سلطنت
نفس او متعالی است از آنکه مقترن شود بذکر این سلطنت و اگر بخواهی بگوئی او مقتدر
مشاهده میکنی اولوالاقتدار در ظل طاعت او که بذکر اینکه ما از امت او هستیم مفتخر
هستند و حال آنکه اقتدار ذات او متعالی است از آنکه مقترن شود باین اقتدار و اگر
بخواهی بگوئی او عالم می بینی اولی العلم که نسبت بسوی او افتخار میکنند و حال آنکه متعالی است
علم ذات او از اقتران با علم این علما و اگر بخواهی بگوئی او حاکم می بینی اولی الحکم بسیار
که در ظل حکم او مفتخر هستند بحکومت و حال آنکه متعالی است حکومت کینونیت او از اقتران

بمظاهر این احکام از قبل او و بعد او است این کل اسماء و صفات را بعین خود مشاهده
کن که عبد در حینیکه عالم است نیست عالم الا او و اگر قادر است نیست قادر الا او
زیرا که در هر ظهور آنچه منتسب بآن ظهور میشود شئون او است چنانچه اگر نظر کنی
از ظهور اول که آدم اول باشد الی ما لا نهایه ذا شیئیتی نمی بینی الا الله و نمیتوانی
عارف شوی بمظهر الوهیت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد زیرا که
غیر این در امکان ممکن نیست این است معنی قول سید الشهداء الهی علمت باختلاف
الآثار و تنقلات الاطوار ان مرادک منی ان تتعرف الی فی کل شیء حتی لا اجهلک
فی شیء زیرا که این است ثمره وجود کل شیء که کل شیء را قائم بمشیت اولیه دانی و در هیچ شیء
ملاحظه نکنی الا ظهور آن را بقدر شیئیت آن شیء که متجلی بظهور شده و الا نسبت ظهور
بکل اشیاء مساوی است زیرا که هر نوع ظهور آیات الله است و از هم مستدل که آیات الله

هادی شود

هادی شود در نبوت نبوی در دون آنها هم بآنچه لایق است نازل می شود و نسبت این ظهور
با این دو شیء مساوی است الا آنکه این از اعلی علو اثبات است و آن از ادنی دنو نفی و اگر
مشاهده این معنی را در ظهور کل نمی کنی در ظهور کینونیت خود ملاحظه کن که مراد این است
که در هیچ شیء ذات الله را مشاهده نکنی زیرا که این ممتنع است و او عز ذکره متعالی است
از اینکه در شیء باشد یا با شیء باشد یا قبل شیء باشد یا بعد شیء یا فوق شیء باشد یا دون شیء باشد
و آنچه شیئیت با او متحقق است مشیت او است و او بنفسه قائم است و لم یزل و لا یزال اکل اسماء
در ظل او بوده و او در ظل الله مستقر است و مقام مشیت مقام نقطه بیان است که در هیچ شیء
ظاهر نیست الا آنکه از شئون ظهور او نه آنکه مراد آن قائل این کلام این باشد
که در هر شیء ذات مشیت دیده می شود که ذات رسول الله باشد بل در هر شیء دیده می شود تجلی مشیت او
با او متحقق است مثلا اگر هزار مثقال ذهب به نفس ذهب نسبت دهی درک کند در این دیده نمی شود

الا آن امریکه رسول احمد فرموده از قبل بود و همین قسم از بلوغ کینونیت ذات چگونه بهم رسید

لا بد راجع شود بامریکه از امر راجع شده بشجره حقیقت اگرچه در رتبه ظهور از ظهورات اوست

زیرا که هیچ شیئی نیست که اطلاق شیئیت شود بر او الا آنکه متحقق است بمشیت اولیه و اوست

قائم بنفس خود با عز وجود و اوست کاف مستدیره که لم یزل ولا یزال احول خیر از نقطه کاف گشت

و اوست که دلالت نکرده و نمیکند الا علیه عز وجل ان له الاسماء الحسنی فی ملکوت السموات والارض

و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و از برای هر اسمی مسمایست مثلا اگر گفته شود

خداوند عز وجل را لا بد دو منظر هست که در رتبه اولیه ذکر شده و لم یزل ولا یزال

مستقر باشند که دلالت نکنند الا بر او فطوبی لمن لا یری شیئا الا و یری فیه ظهور ربه

و لا یسکن بشیء الا به ولا یری شیئا الا آیاته و لا یعتقد فی ربه ما یعتقد بخلقه لان الله سبحانه

لم یکن فی شیء و لا من شیء و لا علی شیء و لا الی شیء و لا بشیء و کل ما دونه خلق له لن یعرفه بکنهه احد

دونه ولا یوجد بذاته احد سواه و کل ما قد عرفت المشیة ما عرفت الا نفسها

و کلما قد عرفت الموجودات ما عرفت الا ما قد تجلت المشیة فیها و ان الله عز وجل بذاته

لن یعرف ولا یدرک و لن یسبح و لن یقدس ولا سبیل لاحد الیه الا بالعجز عن عرفانه و

الاستقرار فی ظل وحدانیته و استقلاله لم یزل کان له شیء بکینونیته و ذاتیته و جوهریته

و مجردیته و ازلیته و خفریته و ظاهریته و باطنیته و کافوریته و ساذجیته و انه هو

فی اعلا علو سلطان قیومیته و ابهی سمو ملیک قدوسیته متعال عن کل ذکر و ثناء

و مقدس عن کل نعت و علاء لم یزل انه کان الها واحدا احدا صمدا فردا حیا قیوما

دائما ابدا معتمدا لم یتخذ لنفسه صاحبة ولا ولدا و ان ما دونه خلق له قد خلقه بامره

و انه لم یزل ولا یزال غنی عن غیر نفسه و کیف لا یکون غنیا عما دونه و مستغنیا عن ذاته بذاته

و کیف لا یکون مستغنیا عن غیره سبحانه و تعالی عما یبلغ العلو قدسه و سمو ذکره انه کان علیا

الباب التاسع من الواحد الثانی

فی بیان حقیقة القبر ملخص این باب آنکه از برای هر روحی قبری در حد امکان خود مقدر و کل

منتهی میگردد در حین ظهور من یظهره الله بنفسی که بعث او بعث کل میشود و حشر او

حشر کل و خلق او خلق کل و خروج او از قبر او خروج کل از قبر خود چنانچه در نقطه

بیان حینیکه مظهر الوهیت بعث رسول الله را از نفس او فرمود بعث آنچه در ظل او محشور

میشود از بعث او میشود چنانچه در فوق ارض آنچه حکم کرده شود از دین اسلام

میشود و همین حکم بعث بر رسول الله شده بلی من هو یلی و بطریق اولی خواهد شد

و کل ارواح حقه که مقتدی بنبیشان بشوند راجع میشوند بنفس اولیه که در یوم قیامت در

ذر اول اجابت امر الله میکنند و قرار بر وحدانیت او و کل ارواح دون حقه راجع

میشود بشجره نفی در زمان ظهور او چنانچه ارواح دون حقه در زمان قبض او مبعوث شده

کل در ظل او

کل در ظل او مبعوث شده و ارواح حقه چون شجره اثبات مرتفع شده کل در ظل او

مراد نه این است که روح ذات حی بروح دیگر متصل گردد بلکه کل در امکنه مقامات خود هستند

مثلا حروف حی در امکنه واقعه خود هستند بعث اول از آنها مبعوث شدند آن است که

ارواح آنها از امکنه خود تجاوز نماید و هم چنین آنچه از مؤمنین در ظل این حروف هستند

و قبریکه کل در او سؤال کرده میشوند در جوهر ممکن نیست در ذر اول سؤال کرده میشود

تا آنکه بشئونات ما لانهایه منفصل میگردد و همین قسم در ظل آنچه دون حرف علیین است باو احاطه

فی الحقیقه از شجره نفی سؤال شده است یعنی آنچه ظاهر که در یوم قیامت امیر المؤمنین

بر صراط بین یدی او اقرار میفرماید که آنچه خیر بعد از او است و ثانی حروف نفی قرار میکنند

که آنچه شر بعد از او است شئون خیریه الی ما لانهایه در ظل منکر و کذلک در شئون شر

الی آنکه مثلا اگر هر از ... بعد نفس نفس عشر وارد آورد بواسطه جزئی است که حرف ثانی

نفس در اول ظهور وارد آورده و کل شئونات متکثره منفیه راجع باو میشود و کل شئونات مثبته
خیریه راجع باول من آمن میشود و او راجع الی الله میشود چنانچه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید
بنفسه مبعوث نمیگردد از نفس خود و شجره نفی هم در حد خود راجع الی الله میشود زیرا که اگر خداوند
او را مبعوث نفرماید که این است شجره اول نه خود میباشد و نه دیگری این است فرق کلیه شئونات
کل انفس متکثره است امروز از هر نفسی که سؤال کرده شود از ایمان باو و آیات او در بیان داوجات
نماید قبر او مملو از نور میگردد و ملائکه رحمت بر او نازل میشوند و هرگاه اجابت نکند قبر او
مملو از نار میگردد و مظاهر نقمت بر او نازل میشوند در نفس حزبیه زیرا که این اشتعالی است
از شئونات نفس کلیه ناریه چنانچه محبت جز شانی است از شئونات نفس کلیه نوریه و از برای
او بشیر و مبشر ذکر میشود و از برای دومی ذلک و این است که ثمر میدهد از برای نفسی از اقرار بآنکه
قبر حق است زیرا که اگر از شئونات نفس علیین است راجع باو و بعد در نشأه اخری از او
منفصل

منفصل میگردد نه اینکه نفس او نفس او میشود چنانچه هر کس مؤمن بکتاب الف بود راجع شد
بایمان بکتاب قاف و از او الی منتهی شد خلق او در دین اسلام مربی شد و کم کم تا آنکه منتهی شد
یوم او بیوم نزول بیان راجع شد باو و از او منتشر شد در خلق آخر الی ما شاء الله در این
جنت نشو و نمای نماید تا یوم من نظهره الله آن وقت راجع بکتاب او میشود و بعد از او
منتشر میگردد در خلق آخر الی ما شاء الله حیث لا احد یقدر بسعه و جهه و هم چنین در ظل اگر
نفسی از حروف الفیه مؤمن بنفسی راجع شده باول من آمن برسول الله و از او منفصل گشته
در دون علیین بیان در تحت اثر بوجه تا آنکه راجع شده باول حروف نفی از بیان و بعد از او
منفصل شده و سیر میکند در فنای خود تا آنکه راجع شود باول من آمن بمن یظهره الله
و بعد منفصل میگردد و در کل این عوالم اگر نفس از نار میشود اگر چه حریر باشد و مقصود نار میشود اگر چه اعلی
ائمه فوق ارض باشد و اکل او میشود ذلک و بر عکس اگر لباس او ... است از آنچه در جنت خلق شده میشود

و مقعد او اعلا غرف رضوان میگردد و کل او اعلا ثمرات جنت میشود اگرچه پوشیده الا قطن
و نشسته الا بر تراب و تناول نکرده الا برکاه و در هیچ نفس مؤمنی نیست که روح او قبض شود
الا آنکه قبر او روضه میشود از ریاض جنت خلد و آنچه دوست دارد در او خداوند خلق میکند و نزد او
مهیا و همچنین هیچ نفسی نیست که مؤمن ببیان نباشد الا و آنکه قبر او حفره میگردد از برای او
از نقمت الهی عز و جل و هر گاه بخواهی فهمید که در این عالم مشاهده کنید با آنچه فضل در حق شجره اثبات
نازل شده و شئون منکره از این شجره هم هر نفس بمثابه علیها با آنچه خداوند عطا فرموده مستلذ و
هم چنین بخواهی نقمت خداوند را مشاهده کنی نظر کنید با آنچه در حق شجره نفی نازل فرموده
که شئون منکره از او مشتد او معذب خواهند بود چنانچه شئون منکره از علیین
بشعد او متنعم خواهند بود این است بیان حقیقت قبر که حدی را مشاهده ننمیکنی الا اعتقاد
بر حق واقع ملخص باشد و اقرار بر آنکه قبر حق است فهمیده باشد هر کس بیان را در حق

فهمیده

فهمیده تصدیق این کلمه هم بالقبر حق میکند و روح هیچ شیء از حد خود تجاوز نمیکند
مثلا روحی که تعلق بخلق میگیرد لم یزل خلق است و روحی که تعلق بحق میگیرد لم یزل حق است
و روحیکه مدل علی الله بحجة لم یزل مدل است و از برای او ملائکه و حدود است و هیچ
نفسی نیست که در وقت موت او نشود الا آنکه خداوند عالم عز سلطانه امر میفرماید
بملائکه مسبحین و مقدسین و موحدین و مکبرین که او را از نفع خفته تا آنکه بمجلی اعلای از
جنت و افق امنع از رضوان صعاد دهند و بقدر ذره‌ای شیء نخواهد دید حزن بعد از موت اگر مؤمن من یظهره
بآنچه خداوند در بیان نازل فرموده الی الظهور او که اول ظهور این مقبول نخواهد بود مگر کسیکه از اول
ظهور این امر تا روز ایمان بیاورد قبض روح شده مگر رایحه از جنت بر ایشان نمیوزد و همچنین از
نفسی بعد از ظهور من یظهره الله بقدر آنکه بگوید بلی الله اشاره کند بآنکه او حق است
شئون نمیتواند بخشید از برای او بیان و هیچ نفسی نیست که بر او ایمان بیان قبض روح شود الا آنکه

بعد از موت نمی‌جنبد بقدر ذرّ شیئی از چیزی من قبل خائف می‌شود که ذکر کند از آنچه
از برای او مهیّا. طوبی از برای کسیکه قبض روح شود و مؤمن باین نقطه باشد و کلمات او
باشد که او است مؤمن بالله و آنچه در بیان است و از برای فیض خداوند از برای مؤمنین
حدّی و منتهائی نیست لم یزل ابداً در جنّت هستند الّا آنکه شاء الله بلند کند
اهل فرقان در فرقان بوده و الّا آنکه شاء الله در حین ظهور بیان ظاهر زیرا که لم یشت
نقطهٔ بیان مشیّة الله ظاهر میگردد و اهل نار در نار خالد الّا آنکه شاء الله و این مشیّت
در ظهور من یظهره الله نزد اولو العلم ثابت میگردد مثلاً حروف انجیلیه قبل از بعثت
رسول الله در جنّت بوده اگر باینچه خداوند نازل فرموده عامل بوده و حین بعثت حکم نار میشود
بر آنها و اگر در این حین نفسی از ایشان مهتدی شود آنکه شاء الله در حق او صدق میکند
که از نار نجات یافته در جنّت داخل شده و مؤمنین بالقرآن و آنچه نازل در او است

در جنّت بوده

در جنّت بوده الّا آنکه شاء الله و فرق نیست که یکی از نفوس آن مؤمن بیان نشود که داخل
در نار میشود و از جنّت خارج میشود و لم یزل مظهر کلیّه مشیّت در هر قیامتی ظاهر و نفع
و در طلوع لیلی که ذکر برزخ ذکر میشود مشیّة الله باطنه چنین شاء الله فی جنّة و منع
من شاء عن جنّة کسی را علم نیست باو الّا آنکه کسیکه از حدود بیان تجاوز نکند که از او فوت
لایق است که مشتعل و مستنبئ از مشیّت قبل او باشد و الّا او در هر یوم در شأنی است
چه الیوم مظهر مشیّت کلیّه در برزخ الشهدا از قبل حق بابی از معرفت را مفتوح
نماید که تو نهد منحصر شده چنانچه از اول ظهور رسول الله الی البعث همین جاری بوده و قبل از
این ظهور از حین عروج عیسی این امر مستبطن بوده چنانچه از حین قبض روح رسول الله
الی اول نزول بیان مشیّت مستبطنه در میان خلق بوده کسی نمیشناخت او را زیرا که او
لم یزل و لا یزال در مقام نقطهٔ اولیه بابی بوده و هست و حروف در آنکه حی

و سایر حروف از علیین و دون آن در مملکه اخری کل هستند از او هستند و او
میشناسد کل را و لکن کسی او را نمیشناسد ولی آنکه منقطع شود بسوی او الا به عدد مستغاث
ادراک حیث لا یعرف الا از اهل البقا در اینجا و الملقنه لعلام

الباب العاشر من الواحد الثانی فی بیان سؤال الملائکة ان ذلک لعز

ملخص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین بنقطه بیان از مردم سؤال کنند که آیا دین شما
بچه چیز ثابت است جواب میگویند بحجت بیان و اگر از روز مؤمن هستند بآیات جواب
ملائکه ای الجنتیه خداوند قبل نازل فرموده و تعلیم ایشان نموده میشناسند و الا حجتیه
بر ایشان بالغ میشود و حجت ایمان بنا ورده کلمه نقمت در حق ایشان ثابت میگردد
و بعد ملائکه رجوع نموده بحضور خداوند عرض حال ایشان را نموده بعد خداوند عالم اگر
جواب داده از ایمان باو و آیات رحمت در حق او نازل میفرماید و الا کلمه نقمت و آنچه
خداوند نازل

خداوند نازل فرماید در آن روز در حق او جاری شود بلند آنچه نقطه بیان نازل فرموده
در حق هر کس الی یوم القیمة ثابت میماند مظاهر نفی در نار و مظاهر نور در اثبات و اول
در دون حروف علیین معذب و ثانی در رحمت خداوند که در حروف علیین نازل فرموده
مخلد و این است فضل که از برای او منتسب الی یوم القیمة و آنچه در این قبر حکم او گفته در قبر
جسدی راجع باو میگردد و اگر مؤمن است روضه است از ریاض جنت و اگر دون او مؤمن است
مقعدیست از مقاعد نار چنانچه در حین حیات هم در نزد اولوا العلم حکم ممات است اگر مؤمن
بر ارض تراب نشسته آن قطعه از قطع رضوان میگردد در یوم قیامت بالدن عز و جل و الا از
ارض نار میگردد بر خداوند جل و عز و مراد از رجوع ملائکه الی الله و عرض بر او رجوع اوالامر
بر مستعلی است بسوی او و سبیل از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست نه در بدء
و نه در عود سبحان الله عن ذلک مانیه که به آن امر فرموده بعد از خلق و الا فی ملکوت السموات والارض

و ما بینهما لا اله الا هو المتکبر المتعال

الباب الحادی والعشر من الواحد الثانی

فی بیان ان البعث حق محض ملخص این باب آنکه کل را خداوند خلق فرموده بآنچه در کتاب خود نازل

فرموده از ارواح علیین که متعلق بحروف اثبات است و دون آنها که متعلق بحروف انهاست

و هر شیء که اطلاق شیئیت بر او شود در یوم قیامت مبعوث میگردد و بعث هر شیء از حین ابتداء ظهور

در آن روز زیرا که خلق آن شیء هم در اول نزد او بوده اگرچه در ظهور قبل او بوده مثل اینکه فی حیان

و نقطه بیان که الآن بین یدی تو گذارده در یوم قیامت مبعوث میشود یکسویه و دائمه و نفی نمیشود

و آنچه در دفتر شجره حقیقت نطق فرموده که این فی حیان و نقطه بیان بعینه او است در هر حیان

و نقطه بیان که حکم شده از میشود چنانچه قبل وجه او نقطه فرقان بقول بیان بعینه مثل در صد و دوازده شد

تا در کل عوالم کل در آن نمایند مثلا در اینکه بوده دفعه جری قرار داده بقول خود در انقضای ما است هم

از این هم که بخواهد این حروف را مبعوث میفرماید بقول خود زیرا که غیر قول او خلق نمیشود یکسویه

و چونکه

و چونکه قول او قول الله است در حین قول کینونیت شیء مشکور میشود اگر در علیین است از حق

و اگر در دون علیین است بدون او زیرا که آنچه در قرآن رسول خدا اقرار داده کل بآیات الله

قائم است و همین قسم امروز که یوم بعث قرآن است کل بآیات الله مبعوث و قائم میشود

و کل بالارض بین یدی الله است و بعث کل بر جوهر کل شیء میشود چنانچه خلق کل بر نفس واحده میشود

بعث کل هم بر نفس واحده میشود هم در حینیکه نفس واحده بعث میشود کل شیء فرداً فرداً در آن نفس بشهادة الله

خلق میشود اگرچه بزرگ است آیه که خداوند نازل فرموده بعث کل شیء را و کسی غیر از او نه داند و بعد

کل شهادت میدهند مثل آنکه بعینه این بساط همان بساط است که مشیت اولیه بر روی او

نشسته و حال آنکه اول از برای او نبوده و ذکر هر ظهور نفسه در حق او میشود تا آنکه بعینه

این بساط است که بر روی او نشسته بعد رسول خدا و این است سر آنچه در حدیث

مذکور است که آنچه در نزد نبیین بوده در نزد قائم آل محمد است در آنکه از علم فرموده زیرا که

آنچه کل دارند از اوست و آنچه حکم فرماید در حق هر شیء همان شیء بعینه است اگر چه در حدود
اسلام محمد ابن عبدالله بر آن وصف و بر آن نوع ظهور بعینه و امروز بر این وصف و بر این
نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر بنقطه حقیقت نشود ادراک بعث کل شیء را در نفس واحده نتواند
کرد اگر چه هزار سال تفکر نماید بتواند آنچه مکلف است از اعتقاد ببعث اخذ کند
تا یوم ظهور من یظهره الله که هر کس بسوی او راجع شد یعنی بعث او در علیین و در ظل شجره
اثبات میگردد و الا بعث آن در دون علیین و در ظل شجره نفی میگردد و اگر شیء باسم ذکر البعث
او شود همین قدر که میفرماید مبعوث کردیم کل شیء را کل مبعوث میگردند در آنکه رجع
در ظل نقطه وحده اگر در علیین است شجره اثبات و اگر در دون آن است شجره نفی
و لا یعزب من علمه من شیء لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما بعث کل شیء بامره
انه کان علی کل شیء قدیرا و بعث نفسی بنفسی از نفس میت نمیشود که از قبر بیرون آید بلکه بعث

کل از نفس

کل از نفس احیای آن زمان میگردد و اگر از علیین است از مؤمنین و اگر از دون
علیین است از دون آن و مردودی نیست از برای بعث هر شیء در یوم قیامت نزد خداوند
هذا و جل ان الله یبدء ذلک الخلق ثم یعیده و قد خلق کل شیء ثم بعثه و انه علی کل شیء قدیر

الباب الثانی و العشر من الواحد الثانی

در بیان اینکه صراط حق محض است ملخص این باب آنکه مراد از صراط در هر زمان ظهور امر او
بعینه هر کس مستقر بحکم صراط حق بعینه و الا بر دون صراط و شد صراط مثل ظهور نقطه
بیان بعینه که از برای اثبات صیله ایمان باو آورده از سموات و ارض او وسیع تر است از سموات
مقبول الا و ارض قابل است اجازه و حرمین بر این صراط که ایات بیان باشد هر جا بعینه
بعضی در نزد استماع گفتند بلی و بعضی اهل حق من عند الله لا ریب فیه تنزیل رب العالمین
البیان از صراط گذشته اول باید روح بعضی وحده بعضی بر آن استماع کلمات بنظر او

ایمان آورده و ایشان از صراط گذشته اند و بعد از کاف کن بنون الّا بعضی ایشان الّا

شنیده و بقدر یا طلوع علیه اسم الله تا مدتی بعد ایشان بر صراط جز ایشان نه دوست

دو هزار است بلکه ابد از جهة ذکر حدیث است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده

والا ایام و سنین و شهور منقطع است از روی قبض زیرا که اول از برای ظهور آن نجمه

که محدود بحد شهود کل مظاهر ظهور راجع شده و در نقطه بیان این است که

در عالم لاحد متمادی تا مدتی نجمه و سیر از عالم لاحد قرب از طرح بصر گذشته و سیر نجمه

و اگر درجه بدرجه اگر زیاده تا مدتی نجمه بر صراط وقوف او بر صراط زیاده چه باب

اشخاص که بر صراط میمانند قیامت دیگر مشد عروف کتاب البیع که بر صراط کتاب

قلف مانده الی الان و حال آنکه قیامت آن گذشت و آنچه احادیث در باب صراط

وارد است اگر مشاهده کنید کسی بعین فطرت کل را می بیند و از برای دو ان مؤمنین

ادقّ از

ادقّ از شعر و احدّ از سیف است صراط زیرا که نمیتوانند از حجبات ایمان قبل برون

و الّا بوده از آیات بیشتر نمایند و نه از بعد نفوس خود قرار بحق کنند این است که از برای ایشان

احدّ از سیف و ادقّ از شعر میگردد و از برای مؤمنین اوسع از جنت میگردد زیرا که

میگویند دین باقی است بعد و نه بعد کتاب خداوند که کل عاجز از آیات باید

از آیات بیشتر بوده و امروز هم آن شجره که قرآن از آن ظاهر گشته بآیات میوه های کل عند الله

لاریب فیه تنزیل من رب العالمین و عجز که کل را بود در قرآن در آیات مشاهده

میطلبند و از برای آیات نازل شده هم کاف بنون تا مدتی نیست در ایمان بخداوند و آیات او و اقرار

بحقیقت باب او و کلمات او چه بسا نفس اگر از صراط گذشته و داخل جنت میشوند و چه بسا

از نفس اگر در حین گذشتن بنار می افتند و لب اشخاص که وقوف میشوند و نمیتوانند بگذرند

و همین نار جحیم هستند و متحرفین یا واقفین هر دو در ظل یار ذکر می شوند الّا شجره لیفی لا دونها

و چه بسا نفسیکه از اول عمر الی آخر عمر عبادت خدا میکند و چنینکه آیات خدا را که میشنود
تصدیق نمیکند و اگر تأمل کند بر صراط واقف میشود و در ظل نار جحیم میشود و اگر جحد کند
در حین نار میشود و امر در محلی میخواهد که چه حالند که از صراط خالص بلند شدند اذ الآن
شاید به دیگری بوقوف یا دو ایمان در ظل نار جحیم شده و خود خبر نشده و خداوند
حکم ایشان را نار لعن میکند و تا یوم قیامت ثابت میماند آنچه خداوند نار لعن محصور در ایشان
هنوز بزعم خود در علو تقوای خود متقی هستند و خبر ندارند که حکم نار در حق آنها از قبل نازل شده
و بسا حکم الی یوم القیمة در مقاعد خود معذب خواهند شد اگرچه وقتی که خداوند صراط را برپا
میدارد کل میفهمند ولی آن حین که هر کس بچیزی محتجب میگردد که نزد خداوند بلا نسبت بوده و هست
چنانچه امروز صراط آیات است و کل میتوانند حجیت از نعمت و محتجب نمانند بچیز را
بچیزیکه نفع نمیبخشد ایشانرا سبحانک اللهم لتأخذن ایدی الذین آمنوا بآیات البیان

یوم القیمة

یوم القیمة بفضلک علی ان تمنن علیهم علی الصراط قرب من کل شیء انک کنت علی کل شیء رقیبا

الباب الثالث والعشر من الواحد الثانی

فی حقیقة المیزان و انه حق ملخص این باب آنکه از نقطه مشیت اولیه الی ما لا نهایه در
هر ظهوری میزان نفس نقطه حقیقت است و او مشرقه از شمس جهت او و اعلا
علامت میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است که هر کس داخل میزان نفی شده داخل در میزان
نار و هر کس داخل میزان اثبات شده داخل میزان جنت دخول نفی متحقق نمیشود الا
بولایت ابواب نار و دخول در جنت متحقق نمیشود الا بولایت ابواب جنت اگرچه کل نفی مشعر
میشود بشجره و کل اثبات منتهی میشود بشجره چنانچه کسی خواهد میزان اقتدار را مشاهده
کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله از حینیکه بعثت آنحضرت بچه تا امروز الی ما لا نهایه
در کفه عدل او بنار رفته و الی ما لا نهایة در کفه فضل او بجنت رفته و امروز میزان

بیان است هر کس منحرف از او نیست در جنت و در میزان فضل و الا در کف عدل

و در نار زیرا که مبدء خلق نار و جنت هر دو از نقطه حقیقت متحقق میگردد حکم بر مقبلین کند

خلق نور می شود و حکم بر غیر مقبلین که میکند خلق نار میگردد و خداوند خالق نار و نور است بمشیت که آن

نقطه باشد و مالک عدل و فضل است لعباده و فضائی که از این شجره ظاهر میگردد زیرا که در

شجره نقطه قول آن حکم بولایت امیر المؤمنین ع از شده بعد خلق جنت متحقق نمیشد

و همین قسم در ظهر نار اگر نار از نفی محض بود که کسی مستنع من نیست بر حق نسبت خلق نار متحقق

نمیشد حال آنچه شئون خیر است بقول او راجع بشجره اثبات میگردد و آنچه شئون دون آن خیر است

راجع بشجره نفی میگردد و حقیقه میزان نفس حقیقت اولیه شجره اول است الی ما لانهایة اطلاقات

در ظهر آن در علم الله گذشته مثلا اگر امروز نفی بحکم رسول الله من قبل عمل نمایند شأنی

از شئون آن میزان است و نسبت دون از الله در کف عدل میزان است و از ظهور بیان

کل شئ در ظهر

کل شئ در ظهر نقطه اولیه مبعوث شده هر کس مقبل شد در کف فضل و اثبات ثابت میگردد

و هر کس قدر سر جوی منحرف در کف عدل فانی میگردد الی یوم ظهور من یظهره الله که او است میزان

و هم او است میزان احوال او است میزان و کلمات او است میزان و دلالات او است میزان

ما ینسب الی المیزان میزان اذ التحقق النسبة فی الکتاب و لا علم الا بقدر ما یقطع النسبة یقطع الحکم

الی حین یرفع کل النسبة و یبقی النفی فی النار و انا کل لنسعدن باب الواحد اسحار عز ذلک کل

نار و لا ام الا عنه بهم الواحد الفطار

الباب الرابع والعشر من الواحد الثانی فی بیان الحساب ملخص این باب آنکه

حساب کل بید الله است و غیر هم متعذر بر حساب کل است و خداوند عالم حساب میفرماید

کل شئ را بانچه حساب میفرماید شجره حقیقت در هر زمان ظهور او و در حین بطون او حساب میفرماید کل را و الحکم ظاهر میگردد الا در حین ظهور

و حساب میفرماید کل را در یوم قیامت بیک کلمه وحده چنانچه در این قیامت کل خلق را حساب

فرموده بیک کلمه و آن این است انی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء هر کس تا مدتی نموده در ما بعد آن نفی را

حساب کرده شده و هر کس تصدیق نکرده بنور اثبات بلفظ حساب کرده شده زیرا که کل ما علی

الارض نفوسی هستند که از ایشان راجع شده بنفوس مؤمنه بقرآن زیرا که غیر از ایشان در

قیامت رسول خدا حساب کرده شده و فانی گشته فنای ایمانی نه جسدی والا کل

ارض از اجساد ایشان پر است و نفوس مؤمنه بقرآن هیچ حجتی نزد ایشان از حجت

دین ایشان اقوی از کتاب نبوده و از اینجهت خداوند شجره حقیقت را ظاهر فرموده

بآن حجت که دین این نفوس مؤمنه بآن ثابت بود و این کلمه که حساب کل بآن شد

در یوم القیمه شیء عظیم است آیات قرآنیه که لسان عربی است و فصیح از کل السن است

نازل فرموده و اکثر لا بعد حساب کرده شده و در ما بعد آن کی گشته و لکن سکنه قرار نبوده

خداوند نموده در این کلمه بفصل حساب کرده شده و جزا داده شد باحسن جزا بآنکه الی یوم القیمه

باقی است و کل خیر در همین آیات نازل شده ولی یوم القیمه بایشان میرسد زیرا که

هیچ آیه خداوند نازل نفرموده الا ارواح متعلقه بآن در ظل آن هستند و راجع

بآن نفس کلیه خداوند در جزای آن است این آیات را نازل میفرموده در طول اللیالی

که ما بین الظهور است و اگر نفسی گوید که ما یقین نکردیم که این کلمه قول خدا است جواب گفته

میشود که همین کلمه بعینها در قرآن نازل شده و قبل از شجره طور مشتبه بامه که خداوند

در قرآن نازل فرموده ذکر شده بآنچه از قول رسول است که این کلمه را تلاوت فرموده یقین

نموده که از قبل نبوده است بهمان حجت اینجا اثبات یقین میشود زیرا که در اینجا مبلغند

که ما علی الارض از اتیان بآن عاجز هستند در اینجا هم اولو العلم مشاهده میفرمایند

و میفهمانند بچه حجت یقین کرده که این کلام خداوند است اگر بآیات یقین نکو از او

و از شجره حقیقت اگر کاتبی تواند نوشت در یکروز دو نسخه مثل او دال القدیر نگه توان

مثل این نوع آیات که شبهه از برای اولوالافئده نیست که می‌فهمند زیرا که
بنفسها شهادت میدهد که کلام الله است و بشر مثل او نطق نتواند نمود و این کلام
نفس مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بعد و هست
و کلام در مقام خلق و ابداع است و چونکه در مشیت و به نمی‌شود الا اسم از اینجهت است
که این کلام منسوب بالله میگردد زیرا که غیر الله مقتدر بر مثل او نیست و کسیکه با این
شجره بعضی یا خواهر بتمیز داده که این کلام بر محض فطرت است و نزد او اسهل است
و قریب است حین تکلم از شئون مناجات و خطب و علم و شئون فارسیه زیرا که این است
کلام کینونیت او که دلالت نمیکند الا بر خداوند وحده از اینجهت است آیات الله گفته میشود
و کلام الله ذکر میشود زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بحالت وحده بعضی و حالت تکلم
و قبل از تکلم یا بعد از تکلم شئون ثلثه صفت مشیئه اولیه است و خداوند اجل و اعظم است

از اینکه

از اینکه متصف باین صفت گردد و منعوت باین نعت شود و بعد حجتی که در مثل این
کلمه کلی در قرآن محتج میشوند در بیان هم محتج میشوند این است که مردم از حساب خداوند
بالله نه نشسته که از اول عمر تا آخر عمر قلم لاکی گرفته شود بر ایشان چه در نفس خالق است
در این محاسبات دنیویه که مقدار آن مقدار ذرات است نه دین بلکه در جائیکه
مقدار در دین است و توحید و اعمال او مقبول نمیگردد و راجع بفنای ابد میگردد
متذکر نمیشود حال آنکه اولوالافئده کل ما علی الارض میسنجند که در یوم قیامت
شجره حقیقت در باره ایشان کلمه ربنا لقومنا یه لا لا زیرا که حساب باین دو کلمه
کرده میشود و حمد مر خدا را که امروز نفس بصیری نیست که عظمت یوم حساب را
مشاهده نماید چه نفوس محتجبه از محاسبات دنیویه ترسیده که راجع میشود با نکه
خداوند دوست نمیدارد که کسی در ذمه او حقی کسی باشد و باینقدر اهتمام کلی مینمایند

در اینکه شغل الذمة تغییر نکرده ولی غافلند از نفس حج و آنچه از برای او خلق شده

که هزار و دویست و هفتاد سال در قرآن مسلمین بپا نمودند و یوم جزاء او حساب علم لاشی

بر دو دریای ایشان کشیده شد این است که از برای آدم شعور ایمانی نیست که اگر شعور ایمانی

میبود با علی الارض رسانیده اند که حساب ایشان تفضل گردد نه عدل زیرا که بعد از

در نار الی یوم القیمة معذب میکردند و بفضل الی یوم القیمة در جنت متنعم میکردند و سنه

سبع از ظهور حق نطقه و یوم سنة حساب است اگر چه خواهد شد سبع قرار میدهد

و الا اسبوع سبع و الا ایام سبع لیعلمن ما لک شاء و یحکم ما یرید لیس علی المعبود و کل عباد کسبت

ابراهیم سیلون **الباب الحادی و العشر من الواحد الثانی**

ملخص اینباب آنکه مراد از کتاب الهی است که از قبل

نقطه حقیقت ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم یزل و لا یزال شبیه و نظیری نبوده و نیست

بلکه کتاب

بلکه کتاب نقطه بیان کتابی است که دال علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن

نیست و آنچه از حرف اول گرفته الی ما لا نهایه ذکر میشود چه آنچه از نقطه حقیقت

منتشر گردد ذکر کتاب میشود و آنچه نظیر الله کتاب بخط خود نوشته اند آن کتابی است که

بخط الله نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده و هست زیرا که کتاب او حق است

ای ارواح متعلقه بکلمة حق در کلماتیکه نازل میفرماید از هر شأن که باشد

سوای آنکه آیات باشد که ما دون غیر آن حق مقدور است و مناجات که لمن لم یتغیر و تفاسیر

آیات که حجیت واجبه و تفاسیر مناجات که علم مصطفی در کتاب شؤونی

فارسیه بعینه مثل شؤون آیات است زیرا که کل از بحر حقیقت جاری میگردد

و اگر کسی در کلمات فارسی بعین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده مینماید

و یقین میکند که غیر الله قادر بر این کلام نبوده و نیست ولی چون اشخاص که ادراک

کردند بر اینکه کتاب حضرت ولی از محقق حق محتجب مانده و چه سبب که نقطه حقیقت که کتاب او

کتاب الله است بمثل عزت کتاب او از کل بر یک حرف از کتاب او عزت از کل از این استکبار

مردم خائف از ایشان میشوند که کتاب خود را بر ایشان نازل فرماید و از نار نجات یابند

و در حضرت شده و چه سبب از ملاحظه علو فضل و رحمت خود نازل میفرماید ولی بر ایشان که

نازل میشود ملتفت نمیشوند بلکه قلم حیا میکند که ذکر کند و حال آنکه شب و روز میخوانند

اللهم اعطنی کتابی بیمینی حال که خدا عطا فرموده نمیگیرند بلکه معطی را که رسول است از رسول الله

او اگر بتوانند از آنچه قلم حیا میکند در حق او مرتکب میشوند و حال آنکه کتاب کتاب خدا است و بعد

و رسول رسول او و از علو فضل و جود بر او نازل فرموده است شاید بتوانند که یقین کنند که

کتاب الله است و غیر او عاجز از مثل او است چنانچه در این کلام مرور نمایند آیات قرآن

محقق است و بنهج آیات او شجره حقیقت بر کل نازل فرموده و کسی مطلع نشده و حال آنکه کل اقرار

کرده

کرده و میکنند بر اینکه کتاب حق است و در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین باو

از قبل ظهور او و کتاب او از بعد ممتحن میشوند بحیثیتیکه بمثل آنانکه مؤمن خالص و او وعده از

کتب الهی حضرت است چنانچه نفوسیکه بعیسی بن مریم و کتاب او ایمان آورده اند که منتظر بودند که ظهور

محمد بعینه همان ظهور است بنحو اشرف در آخرت و کتاب او همان انجیل است بنحو اشرف و چه از انصاری

از دین خود برگشته و کل رسول الله ایمان آورده و بکتاب او تصدیق ننمودند و همین قسم اگر مؤمنین بر رسول الله

و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم بعینه همان ظهور رسول الله است بنحو اشرف در آخرت

و همین کتاب بعینه همان فرقان است که بنحو اشرف نازل شده در آخرت چه از مؤمنین

بفرقان خارج از دین خود نشده و قرب از لیل بیان ایمان آورده و تصدیق بیان نموده

و حال آنکه عدم یقین ایشان عند الله مردود است بلکه آنچه ما یحقق به الیقین است ازبرای ایشان شده

زیرا که اگر تفکر نمایند در حجتیکه باو دین اسلام ثابت شده مشاهده مینمایند بعینه

همان حجبات انجوا اشرف و همین قدر که تقلید تقوی و الیقین نمیکنند علامت این است که کینونات

ایشان از شجره نفی بوده و راجع باو شده و اعمالیکه کرده اند در دین اسلام

مستودع بوده نه مستقر و بقدر خردلی نفع بایشان نمی بخشد اگر اعمالی عروف کتاب الف

امروز نفع بایشان می بخشد اعمال انفسهم نفع بخشد اگر چه بانچه نازل بوده بلا تغییر

عمل کنند چنانچه این مطلب را اگر مجتهدین و مفتین راجع بانفس حق بوده و عمل بقول

میت را بعد از فوت او جایز دانسته اگر چه حق و واقع عند الله ظاهر است و راجع شود

لشجره بیان و همان حکم که از آن مطلع ظاهر گشته جاری است در کل مدارک

مجتهدین و مفتین در کسی که در حکم غیر الله می بیند مصاب نبوده و هست اگر چه از مخلفین

باشد چون راجع الی الله میگردد مقبول می شود اگر چه خلاف نفس نبوده و هست در آنچه نازل

در بیان شده من عند الله زیرا که هر حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف در آن است که در

مورد

مورد خاص شود اگر چه از وقت هم تعدد امکنه و ساعات و قرانات و دلالات

اگر مختلف شود مختلف میگردد و لم یزل امر الله فی شأن بدیع و خلق جدید و حکم حدیث اگر چه آنچه

از نقطه حقیقت الی امروز ظاهر شده کل من عند الله بوده است و حال که نقطه ظاهر

در مقام شجره یعنی اختلافات مالا نهایه در بین اهل ذکر مشهود و محقق است که آنچه من عند الله است

در او اختلافی نیست بانبساط نقطه ظاهر است زیرا مشیت احکامات

مشیت خلق کینونیات است لم یزل در تجدید و حدوث است و غیر از طرف الله در موارد امر

خلق بدیع و شأن حدیث ظاهر میگردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است

زیرا که در بطون راجع می شود بانچه در ظهور ظاهر شده اگر چه حقیقت باطنیه جدید است

کل شیء را در حین بطون خود بانچه در حین ظهور مذکور است زیرا که غیر آن ابرار

نفس یقین حاصل نمیگردد الا آنکه الله اعلام فرمود

الباب السادس عشر من الواحد الثانی فی بیان ان الجنة حق

ملخص این باب آنکه تا امروز کسی غیر الله مطلع نگشته که خداوند مقصود خود را بکسی از جنت فهمیده و نه بیان را
و آنچه متعلق بذکر جنت است در این عالم که مبدء کل عوالم و منتهای الیه کل عوالم است که کل در
مقام عرش حقیقت باشد که اول متجلی بتجلی اوست چنانچه در دعای عرفه ابن ابیطالب ذکر شده
یا من استوی برحمانیته علی العرش فصار العرش غیبا فی ذاته کما صارت العوالم غیبا فی عرشه
و در قرآن نزد اهل بیان منظر رحمانیت بحقیقت اولیه منحصر است بامیر المؤمنین ع
زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدء او از او شده و رجع او بسوی او و شیء مثلا از یوم آدم
تا امروز نزد هر ظهور حقیقی باو امر نشده بلکه فتح ابواب جنت و دخول آن شده تا آنکه
جوهر کل حق منتهی شود باین ظهور و دخول آن متحقق میشود باین ظهور چنانچه اگر کسی
بجوهر نظر کند می بیند که کل عوالم مبدء آنها در مقام اراده نقطه که اوست موجود میگردد

و الی نفسها

و الی نفسها اوست محیط بر کل عوالم باحاطه رتبه کینونی زیرا که هر صاحب رتبه
در این بیان صاحب رتبه باشد اقرار بعلو رتبه او در نفس خود میکند زیرا که عالم
النفس طبق عالم آفاق است مثلا در آفاق که ظاهر شد ظهور محمد باینکه اول
خلق است در انفس کل مؤمنین باو موقن میشوند که او اول خلق بوده و هست بعد از اینکه
این مطلب محقق گشته شبهه از برای هیچ نفسی باقی نباشد که در علم الله هیچ جنتی از ظهور اولیه
در نقطه مشیت اعظم نبوده و نیست چنانچه از هر ظهوری بظهوری جنت او ظهور بعد
در ظهور تا آنکه کل ظهورات منتهی شد بنقطه فرقان از حین بعث هیچ جنتی
در علم خدا از نفس ممتنعه اعظم نبوده در آن ظهور زیرا که در انفس مثل این است
امروز بعد از خداوند کسی ما بین خود و او اعلم از رسول خدا نمیداند و تحقق این امر
در انفس ظاهر شد الا بظهور انفس اولیه و بعد هیچ جنتی در علم خدا اعظم از ذات امیر المؤمنین نبوده

چنانچه در نفس امر بعد از رسول خدا کسی نظر نمیکند الا باو و همین قسم درجه بدرجه مراتب ابواب
جنت متعدد میگردد تا بحروف واحد منتهی شود مثلا در ظهور جنت فاطمیه حسن بعد
از جنات سابقه بر آن در حین آخر حیات او اعظمتر بوده که آن وقت وحید بوده
در ارض طف و سکان جنت آن وقت علی ابن الحسین ع و اسرا بوده و همین قسم مشاهده
کن کل جنات را تا بحرف میم منتهی شود بعد راجع میگردد بنقطه و از حین ظهور
این امر تسع تا سعه دقیقه آن و آنچه احصا توان نمود اول ظهور جنت نقطه
فرقان بوده در حیات او که جنت بیان باشد در اولای او آن حین در علم خدا
جنتی اعظمتر از او نبوده ولی یوم ظهور من یظهره الله جنتی از او اعظمتر نیست و حین ظهور او
مبدا امر شود جنت اولای نقطه بیان یکجنت آخر آن و بعد از آن جنت جنات
حروف حی که نفوس مومنه قبل کل النفس باشند اعظم جنات است و منتهی شود آخر ظهور

بجنت سین

بجنت سین نه اینست که در حین هر ظهوری جنت قبلی در مقر خود باشد و مثلا در حین
ظهور جنت سین جنت باب عرش خدا هست و همین قسم است حکم کل حروف و خداوند ازل برای
هر جنتی که ظهور مشیت بنفسها باب نوزده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که این حکم
مرتفع شده دلیل آنست که در هر ظهور مشیت الهی این قسم بوده چنانچه در قرآن کل راجع
میشوند بابواب و ابواب باهل بیت و اهل بیت برسول خدا و رسول خدا بخداوند عز و جل
اینست که اسم رابع محمد است جز نسبت باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی و اسم ثانی باسم
اول که نفس اسم باشد و وسیله اول داخل این جنت شده روح القدس بوده که قبل کل
ارواح ببقای او فائز گردیده و مقر ارتب صمدیت او نموده چنانچه مسیح جوهر خلق او در امکان منصوص نیست
که اعز و الذ از توحید خدا نبوده باشد و تسبیح و تقدیس او چنانچه انفس الله در این عالم بلا منتهی
بلقای او فائز گردد در سجده حق منتهای لذت او و ادای شکر خدا است و در ابتدای نعم که با

عطا فرموده مثلا عبدی را خداوند به رتبه بابیت یا امامت یا نبوت فائز گرداند

غایت ثمره لذت او اداء شکر خداست که میگوید حمد خداوندی را که مرا باین

نعمت فائز گردانیده و همین قسم در شئونات ظاهریه هر بنده را که خداوند بکرسی

سلطنت جالس نماید منتهای لذت او در وقتی است که نظر بخدای خود میکند و میگوید

حمد او را که مرا باین عطیه مفتخر فرموده و این است که کل لذت راجع بشکر میگردد

ثانی که محل حمد باشد همین قسم که کینونیات راجع بمعطی اقدس میگردد الفاظ

هم بمبادی علیها راجع میگردد و این است که در نزد اولوالافئده ثمره آخر دار اول

ظاهر زیرا که آن حمدیکه بعد از ظهور موهبت الهیه ظاهر گردد از بابت نوع حمد

از مصدر عزت از برای عائد شده این است که روح اول در حین خروج از جنت

اولیه بانچه ممکن است در حیات از هر فیض رسیده چنانچه ثمره کل را بیانم که راجع

بکلمه حمد میگردد

بکلمه حمد میگردد که آن نفس حامل همان روح باشد و آنچه منشعب گردد از او منشعب میگردد از

ظهورات جنتیه از جوهر عرفان گرفته تا ظاهر جسم مستمر میشود حتی لباس حریر باو پوشیده میشود

و آنچه ما تلذذ در جنت است باو متلذذ میشود و او بنفسه متلذذ نمیشود الا بالحمد

که محل نقطه باشد و او کاف مستدیره است که لم یزل و لا یزال بر حول نفس خود

حرکت می نماید و نیست از برای او نه اولی و نه آخری و نه منتهائی و نه غایتی چنانچه هر کس

داخل در جنت و فائز شد آنچه مشاهده نعمت کند می بیند که از سماء جنت رسول است

بعد حمد آنکه اگر موروثی دارد یا قوتی ارث بر دیست لا لعطیه او بحقیقت اولیه که حکم فرموده

بان و اگر حکم بر غیر آن کرده بود که غیر آن نفس که آن ارث می برد دیگری میتوانست

که بگوید لم اوم این است که کل وجود از نقطه وجود خود الی منتهای صعود خود آنچه دارد

از عطیه او است که عطیه آنهم هست که هیچ شیئ شبیه نزد او بالفضل و جود او مثلا

اگر در این جنت کسی لباس حریر پوشد نیست مگر محض عطای او چنانچه قبل مقتدر بر پوشیدن
بود و نمیتوانست این است که اگر کسی چشم فؤاد خود را باز نماید می‌بیند کل وجود را
الا کفی از جود او و آنچه که در جنت فرقان دیده شده کل در ظل باب اول الیه که رسول الله
باشند مستظلند و ابواب دیگر جنت در قبضهٔ این باب است بلکه او است مفتاح
و نعم کل چنین مشاهده کن در حق حروف آخر عروج نماید بمنتهای عروج و ظاهر شد
از برای جود او آنچه که فوق آن متصور نیست در این عالم نیست الا از او از آن
که نعمهٔ این است یکی از ابواب جنت و بهترین چنانچه آنچه ظاهر در جنت
رتبت امام ثانی ظاهر شده نیست الا آنچه رسول خدا نعمه که او است وصی ثانی
من اگرچه الآن نزد رتبت او این نوع ظهورات نیست ولی کل این ظهورات نعمه نیست
الا در قبضهٔ جود او و کف قدرت او در ظل هر بابی از ابواب جنت ابواب ما لا نهایه

و هست

او است چنانچه هر نفسیکه در ولایت یکی از ابواب جنت آمده بنفسه جنت است
از برای او در رتبهٔ خود والی ما لا نهایه این سر ظاهر بوده و جاری است و آنچه
امروز لذت متصور است در این جنت است و از جنت قبل کل لذت قطع شده
چنانکه حین ظهور رسول الله کل لذت از جنت انجیلیه قطع شد زیرا که کل جنت
در توحید خدا و عرفان و رضای او و طاعت مظاهر امر او است بعد از آنکه
منقطع باشد نفس از آنچه جنت است اگرچه در عمر خود بمنتهای لذت ممکنه متنعم گردد
اطوار راجع بنار شقا میگردد و اگر در کینونیات حروف انجیلیه اثری از حق باشد
که منتهی الیه لذت است اگرچه در ظهور عیسی بوده ولی امروز آن اثر مرتفع شده
و او بکمال بقا است که با حالت حب بوده چنانچه اگر کل حروف انجیلیه مؤمنین بوده‌اند که
ظهور رسول الله همان ظهور عیسی بوده بخود اقرار میکردند از حروف انجیلیه در انجیل خود باقی

نخواهند ماند و در آن جنت متلذذ نخواهند شد و همین قسم بعد از فوت آن که اگر
امروز کمال لذتی میکنند حقیقت ندارد زیرا که اگر ما بین خمس وضع اعمال میکنند در وجدان
تلذذ میبرد عند الله از برای دون آن کرده و در بهما کمالیه حروف الفیه باشند انها هم
باشند زیرا که در آن یوم طالع شد در جنت دیگر ابدیت که کل لذت منقطع است
الا لمن عرف نفسه وحده و آیات به من عرف حجته داشته و عرف کتابه و آیات به و عرف ما نزل
فی کتابه و آیاته و همین قسم اهل این جنت در این جنت متلذذ هستند الا اولو الظهور
من نقطه الله قسم بذات الهی که از برای ایشان در حین ظهور ایشان هیچ جنتی اعظم
از ایمان باو و دخول در رضای او نیست و کل لذات از اهل بیان منقطع میگردد در ظهور من یظهره الله جز
فی ظله و لیستظله بذکره فانه یبقی ببقائه لانه کره الاخری و اذ الواب فی یستظله بذکره
هر که کره ضمن بعد الاخری و لا غایه له و لا نهایه و انقضی فی ظهوره ینقطع الا ایمان

والذة

والذة عنه حین ظهوره و حسبت مثلهم کل بیان را که اگر در حین ظهور
من یظهره الله کل موقن باو جنت اعظم و لقای اکبر گردیده طوبی لهم ثم طوبی لهم ثم طوبی لهم
و الا اگر شنیده ظهوری ظاهر شده بآیات قبل از عدد اسم الله الاغیاث که کل داخل
شده و اگر شده و بعد در اسم الله المستغاث منتهی شده و شنیده که نقطه ظاهر شده
و کل یقین نکرده اند رحم بر انفس خود کرده و کل یکلیه در ظل او نقطه ظاهره
که کل داخل شده اند مستظل گردید و اگر شنوید ظاهر شده صاحب نفس بآیات
و اولو العلم از زمان تا حسیه تقی او مسمی نه معروفین از اولو العلم بلکه مدققین نظر بمشتبه این
زمان که از ما محتجب باشند و مدققین نظر و حجاب منظر اگر چه برابل بسیار قوه و مسکنت بعضه
سبقت بدخول جنت رفته و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم قبل باقی باشند
تا ملک نکرده و کل داخل شده در ظل ظلال او که اول اسماء او و آخر او ست ظاهر و باطن

واگر شنیده در تضرع و ابتهال برآمده که فضل خدا مستغاث از شما مقطوع

نگشته و اگر نشنیده برای مستغاث که ظاهر گشته من هو محبوبی و محبوبکم و ملیکی

و ملیککم فاذا لا تصبرن فی رایة تنفس نفس و لتدخلن کلکم اجمعون فی ظل الله ولا تقولن

لم و بم فان هذا لحق عظیم ان ایام لا تصلکم عن نار بعدکم بما قد اذنتکم بهذا ان

اهل البیان کل شکوا که اگر نفسی بقدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یک سال نماید

بلا شبهه در دین بیان نیست و ضرری نیست الا آنکه ظهور بسم الله ظاهر شود که وقت

کل مکلف با ابتهال و تضرع هستید نه این است که بمثل یهود مانده که عیسی بیاید

و نه بمثل نصاری که محمد بیاید و بیاید و نه بمثل محمد که قائم آل محمد ظاهر شود و بیاید

و انتهی فوادی که با بعضی من البیان حد لا تقولن جاءت نقطة البیان آخر بها

و ان علماءهم علیه لیباقون قسم من نظره الله که بسبح قسمی در علم خدا از او ان

اعظم نیست

اعظم نیست که اگر ظاهر شود واحدی در بیان باقی ماند کل نعمت بیان از برای

او است بضعف زیرا که امروز نعمت فرقانیه از برای اشخاصیکه داخل در بیان شده

مضاعف است چنانچه نعمت انجیلیه از برای اشخاصیکه داخل فرقان شده بوجه و نعمت فرقانیه

هم در حق ایشان مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد ابدا داخل در بیان نبوده

و در ظل شجره ذات حروف سبع داخل نشده چنانچه اگر کسی از حروف فرقان مانده که در

ظل بیان داخل شود داخل فرقان نگشته و در ظل شجره محمدیه مستظل نشده و الا تخلف از ظهور

است فلو در اخرت نمیکرد و همین قسم در انجیل گفته میشود که اگر نفسی مومن بعیسی

بود لابد ایمان بمحمد آورد و همین قدر که نیاورده دلیل است که ایمان بانجیل و بعیسی آورده نگشته

چنانچه اگر امروز کسی در احادیث قبله و متمکن نظر نماید مشاهده مینماید که چه قدر

اولیای حق از برای نجات کل خلق در یوم ظهور اهتمام فرموده چنانچه متفقین نظر

در کتاب جنّت ذکر نموده که ظهور حضرت موعود ظهور حقیقت مسئول عنها است که در حدیث
کمیل مذکور است ولی یهدیکم من آثار رسالته و خیر الجنّة یرید این حقیقت جنّت
در عالم حیات و بعد از موت لا یعلم الّا اللّه هنالک ما لا عین رأت و لا اذن سمعت
و لا خطر علی قلب بشر قد خلق بما فیها عن کلّ ما کلّ عنه من فضله سائلون و اگر
الحجر سمومات مداد گردد و کلّ اشجار قلم و کلّ ذی روح کاتب هر آینه شیئی از
اشیاء جنّت بعد از موت را نتوانند درک نمود و مدار آن مدار همین جنّت است
که در حیات عبد ذکر شد اگر در این حیات داخل در جنّت ظهور الله گشته داخل در
جنّت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الّا داخل نار خواهد شد حین قبض
اعوذ به عن ذلک مما رأیت فی ذلک الجنّة الّا هو و لا فیها الّا آیاته و لا من قبلها
الّا آیاته و لا من بعدها الّا آیاته و لا من فوقها الّا آیاته و لا من دونها الّا آیاته لم الخلق
و الّا من

و الّا من قبل و من بعد الّا اللّه الّا هو الحیّ المهیمن القیّوم و چه بسیار نفس در ظهور از علو
اهل جنّت است و حین ظهور و بعد از ادنی دنو اهل نار میگردد پناه برده بخدا
و اعتصام ورزیده بحبل نقطهٔ بیان در اوّل و آخر امر او که او است غیر از اینکه ایمان
باو آورد یا داخل در جنّت او شود بلکه اگر نشوند در نار میروند و الّا داخل در جنّت فائز
میگردند این است که اگر نفسی را هدایت نماید بهتر است از برای او از آنچه در ملک است
ما علی الارض کلّا زیرا که اگر هدایت نمودی نفسی را تا آنکه آن نفس در ظلّ شجرهٔ توحید آید
رحمت خداوند بهر دو میرسد و الّا تملک ما علی الارض در حین موت از او منقطع میگردد ولی
سبیل هدایت از روی حدود و رأفت بعجله نشده و سطوت نه آسفته که من قبل و من بعد
بر خلق خدا اشفق فی رحمته انه و ارحم و بهیج جنّت اعظم از برای هیچ نفسی نیست که در حین
ظهور الله ادراک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان آورد و بلقای او که لقاء الله است فائز

گردد و در رضای او که بحر محیط رضوان است سیر نماید و بالا آخر جنت فردوس متلذذ گردد

و حمد خدا را که کل مروز از این جنت محتجب و با آنچه حین قبض روح از ایشان منقطع و از خود

در نار میکنند متلذذ و از برای آنچه خلق از برای او شده محتجب و کاش محتجب بعض از مضار نمیشد

و کاش مضار بعض و آنچه که لایق بر شجره حقیقت نیست نسبت باو در حق او ظاهر نکرده کل باو مؤمن

و او را در حین نیست و کل باو معزز و او را تنها گذاشته و هیچ نار از برای عاملین

از نفس عمل اشدتر نیست و نیست چنانچه از برای مؤمنین هیچ جنت از برای ایشان

از نفس ایمان عظیمتر نیست و ما یلقی الا الله ذلک الا الجنة و ربها

و مالکها و ملیکها و سلطانها و ما فیها یبقی بامره و از لغیر عما فیها و علیها و لکن

ما فیها تبلغ دون بلقائه حین ظهوره ثم بلقائه حین بطونه من حیث هم لا یعلمون

کل من فیها لیسجدون بحمده فی کل حین قبل حین و بعد حین و لیوحدونه ربهم بذکره فی کل شأن

و قبل شأن

و قبل شأن و بعد شأن لن یخطر فیها نفس الا و انها لتقول انّنی عند ربها

انّنی انا الله لا اله الا انا العزیز المحبوب و انّنی انا الله لا اله الا انا المهیمن القیوم و انّنی انا الله لا اله

الا انا الرقیب و انّنی انا الله لا اله الا انا الحق المنیع و انّنی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء

رب الکرسی المنیع و کل را راجع میشود بیک مقصد از تنزل سوآء کان من ذکر او ان شاء و اگر

آن نفس در جنت است کل آنچه در ملک او است در جنت اگر چه شیئی باشد که لیس کمثله شیء

در مقعد خود نباشد زیرا که آنچه از شیئ منتجی میگردد بر صورت نفس خود است در حد خود

که اگر موری شود باقی نمیماند در صورت فؤاد او الا که بیصعد الیه و از این است که کل شیء

طلب میکنند از خداوند که در ظل ما ینسب الی المؤمن شیء نه دون زیرا که جنت شیء

این است که منسوب الی الله گردد و ما ینسب الی المؤمن ینسب الی الله و اگر راجع بنفس دون او مؤمن شود

گردد کل در نار است و از شؤون آن اگرچه کل در مقعد خود لیس کمثله شیء باشد چنانچه

این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه امروز بعالم غرف رضوان است
که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا ذرات آن همه بندای ذکر انی انا الله لا اله
الا انا رب کل شیء میخوانند بر کل حجرات اگرچه مقاعد مراتبه مطرزه بهیبت باشد
ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد در آنوقت اشارات آن ذرات را
مرایا میخوانند چنانچه ذات مرایای اعلی مقعد عمارت است حدر که در ایام ارض صاد
در اینجا ساکن بود میخوانده و میخوانند و حکم از برای هیچ شیء نیست الا انکه راجع
بان نفس میگردد و این است هر مقعدی که اهل جنت بر او مستقر شوند باعلی عالی ملکی وصف
در امکان از آن بالا بود که ناظرین بلطف حقیقت مشاهده مینمایند چنانچه
هیچ مقعدی از محل شهادت کلمه خاص ادنی تر در آن روز نبود ولی چون
از جنت بود باعلی عالی ملکی در نظر او ظاهر بود که اگر آن روز ناظر نظر میکرد میدید
که لائی بود

که لائی بود که جدران آن از یاقوت مرتفع شده نه ذهب و اگر ظاهر شده از ضعف نفوس
بود نه عدم امکان آن از ارض زیرا که آن قادر بود و هم چنین از میوه آن روز شجره مقابل
مستقر بود اعلای از آن روز نبود که اولوا الافئده در آن روز میدیدند فنای اوراق گویا
همان روز زیادتی میدیدند چنانچه امروز اثری و نشانی نه از مستقر اولی ارض است و از او
کذلک نفس ثمره اولی و رفع الایات بامر او علی کل شیء ظهر و اگر بر عکس ظاهر شد
که مقعد شجره حقیقت اعلی علو ارض گردد شبهه نیست که لم یزل و لا یزال در ارتفاع
مرتفع میگردد و در نظر اگرچه منتهی ارض ادنی باشد در نزول اثر آن بنا اذکر شیء
یرجع الی النفس الانسانیه و از اعمال ترجع الی ان شجره آن که از مومنه بلند نظر بوده
و ترجع الی ذات الحق فی النار اذا کانت محتجبه و من تبع او کل ایام المستغاث من حجبه
حیث لا مرد له غیر است آنکه لشانه علی کل شیء قدیرا

الباب السابع والعشر من الواحد الثانی فی بیان ان الله حق

ملخص این باب آنکه از برای کل شیء ما لا نهایه بما لا نهایه آنچه در دست جوهر جواهر او علم
عرفان اوست که در هر ظهور بعینه عرفان ظاهر بظهور در نفس ظهور ظاهر میگردد که میخواند
کل را بهر لسانیکه بآن مبعوث گردد لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله حقا حقا حقا
لا اله الا الله حقا حقا حقا حقا لا اله الا الله حقا حقا حقا حقا حقا زیرا که جوهر کلشی از ما لا نهایه بسم الله
بعد و از ما یحبه الله راجع باثبات میگردد و این ظاهر نمیگردد الا بما یحبه نقطة الالهیه
فی کل ظهور و ما یحبه و این جوهر در قیامت فؤاد اول است و در بیان فؤاد اول است که در قرآن که
شنید شجره حقیقت ظاهر شد فؤادش جاری نماید با جمله فلذا گشت اگر چه آن فؤاد در قبل
در جنت بود زیرا که لا اله الا الله میگفت و محمد رسول الله و علی و ائمه حجج الله و ابواب الهدی
اولئک هم شهداء الله و نازل فی الفرقان را حق میدانست ولی در حین احتجاب با غفلت

با وقوف

با وقوف با جمله با انکار طلعت شد بآنچه که در او بود از آیات حقه از معرفة الله و از
معرفت نبی و ائمه و ابواب و اقرار بآنچه حق است در اسلام عند الله زیرا که کل اینها
از شجره حقیقت طالع شده بود و این شجره بعینها ظاهر شد و این اثمار از او بود
در قبل و همین قدر که ظاهر شد کسی قبول نکرد لو یا در اول قبول نکرده زیرا که این ظهور
اقوی است او بعینه و اعظم از ظهور اولای او بعینه از اینجهت است که اعلا سکان جنت قبل در
ادنی دون نار ساکن میگردد زیرا که احد اول نار در مقعد حق انقطاع ورزید که بری
خداوند بلکه تا حال شنیده نشده مشرکی منقطع و بوجه آنکه در نزد نفس حق بعد تفویض
کل امور باو نموده و حال آنکه اعلا اشقای اول او اول اقرب بعینه و ما حقی در واقع در ارض بعد حق
نار اول بعینه ثمری باو نبخشید زیرا که از مخالف بود در نزد ظهور محقق حق توقف نمی نمود
و بلقعه حق از لقاء الله محتجب نمیشد و اول ظهور نقطه بیان که خیر در علم خدا بود

باول مقبل خلق شده و آنچه دون حروف بعد باول مدبر خلق شده که از یوم خلق کل شیء تا اول
ظهور جوهر جواهر کل جنت باب اول من شده و جوهر جواهر کل نار مدبر اول من شده
و خداوند خواست که او را مقبل کند و حکم نفس در حق او نمود و الواح متعدده و کتب
ممتنعه در نزد او فرستاد ولی بما لا نفعه محتجب گشته و قمیص اولیت نار را پوشیده
که الآن هیچ چیز اعظم در علم نیست از نقطه نار در بیان و هیچ ناری ابعد
از ظل این نقطه در تحت الثری نیست چنانچه آنچه راجع باو میشود از هر شیء اثبات میشود
که داخل نار شده و آنچه راجع باین مبلغ از هر شیء اثبات میشود که داخل در جنت شده
چنانچه از قبل آنچه راجع برسول الله میگردد داخل در جنت شده و آنچه راجع
باول من لم یؤمن میگردد راجع بنار شده و شجره اینیت نار حال از نهایت ولایت کلیه
ابواب در نوزده ذکر میشود و الا لا یعلم عدتها الا الله زیرا که هر نفسی که از باب نار
گرفته شد

گرفته شد باب جنت است در حد خود اگرچه کل من فی النار راجع باول او میگردد و کل من
فی النور راجع باول او میگردد و هر دو عابد خدا را و ساجد او از برای او و معظم او را
و ممجد او را و موحد او را الا آنکه این ظهور جنت توحید میکند و آن ظهور در نار
که اول همین ظهور بعینه و جنت ظهور مبدء او بعینه اینست که آن نار طیب میگردد و این
ثابت میماند و آن نار میگردد و این نور میشود و آن فانی میگردد و این ثابت میماند و آن
عزیز میشود و آن ذلیل و این غنی و آن فقیر میگردد و این قصیر بجا تعیه دیگر از او با مر قبل منیع
حتی در نفس خود او و الا هر دو لا اله الا الله میگویند ولی آنچه در بیان میگویند از آن
ما یحب الله میگویند و آنچه در فرقان میگویند از آن ما لا یحبه الله میگویند و مثل این در قبل هر کس
درک میکند بلا تعطیل به توحید خدا را میکرد و لیکن در حین ظهور رسول الله خداوند عالم
غیر وحدت دوست داشت که موحد شود بتوحید محمد رسول الله نه بتوحید عیسی و هر کس تابع اراده الله شد

روح ملکی در او مستقر گردید الا آنکه مستودع لم فیه ذلک الروح فانه یخرج و هر گاه تابع

نگشت نفس شیطان در او مستقر گردیده الا آنکه مستودع فانه لابد ان یخرج والا هر دو عبارت

میکنند خدا را این است که بعد از سجده نکردن شیطان اولیه یا شیطان او ناطق شده

چنانچه در حدیث است قول او که اول من انکر محمد الذی شهد که من معفو از

یا رسول الله از اینکه قرار بولایت امیر المؤمنین نکنم و جواب داد که در ان روز جواب

رسول الله هست که مطابق قول الله حیث اراد لا حیث تریه باشه که دوست میدارم

مطلع کرم از آنجا که اراده میکنم نه از آنجائیکه تو اراده میکنی چنانچه همین کلمه در بیان

ظاهر و اول من انکر جوهر جنت و اول من عرض جوهر نار است و کل شئون ان جز با و

منتهی میگردد و کل شئون دولت با و چنانچه خداوند در قرآن کل را وصیت بان نموده

ولا تموتن الا و انتم مسلمون و وصیت میکنم کل را لتکونن او امن تو مومن بن نظر ربهم الی یوم القیمه

لتکونن

لتکونن مبدء کل خیر فی کتاب الله فان ذلک لهو الفضل العظیم ولاحد بکم ان لا تحجبن

به اول کل نفس لتکونن مبدء دون خیر فان ذلک لهو العذاب العظیم و اگر صاحب نظری

نظر کند می بیند که کل خیری که در بیان ظاهر شود راجع باول من قال بلی میگردد که

تصدیق نقطه حقیقت را نموده و از خلق او در علیین واقع شده و کل شئون ان دون خیر

راجع باول من قال لا میگردد و اوست بابیکه فوق آن در بیان نیست و او جنت است که فوق

آن در بیان نیست الا ظهور من یظهره الله که همین قسم مستدلین استدلال می نمایند

و ناری نیست الا بعد سجین از برای خداوند معبود که لعنت ام نماید بنقطه بیان آیات ثبت

این کلمه از برای او می شد و اظهار نار نکرده در نزد خود و کل الا الکلمه از برای خدا

کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش بواسطه شبهه که کرده و خود نگرفته

و نیت نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده و کل روزه

مردود است عنده بوده و مشئون نار بوده زیرا که از برای آن کسانی که در نفس حق بر غم خود
نه میکردند همان آیاتی بوده که از ظهور نقطه بیان در اولای او که ظهور فرقان باشد
منتج شده و اگر میشناختند که او است خطور نمی کرد در حق او آنچه میکرد
ولیکن نشناختند زیرا که آنچه نقطه اول ظاهر شده بود که آیات است
ظاهر شده و دیده نمیشد زیرا که از نقطه فرقان امروز غیر از آیات هم چیز دیگر ظاهر
نیست همین قدر که آیات الله را شنید و سجده نکرد و اعتراف بربوبیت او در دیگار
نمود بر دلیل ربوبیت همکنه در او بکون آمده و تقمص قمیص باب اول از ربانیت آنچه شنیده اعظم
با آنکه هزار حجت ... فلا سبیل له علیه و له ایحفظن عباده المومنین و هر نفسی که
مقابل یکی از ابواب جنت قرار نیست واقع شده با بسکان آن است که شئون دیگر در
ظل او محشور میشود بعوداً که جوهر نفس محبت است و کل خیر شئون او در راجع میشود بکل راجع میشود
نقطه

بنقطه فرقان که فواد او جوهر جواهر کل اثبات است و وجه کلشیئ در نار همان است
که از او محتجب شده و بعض کلشیئ نزد او نفس حب او است که از او محتجب مانده چنانچه در قرآن
اعجب کلشیئ نزد او حرف خاصی او بوده که اسم اکبر میگفته متحمل شد آنچه شد که اگر
میده است که او است مظهر بعد در هر روز نزد او سجده میکرد و خطور در دون حب او به قلب او
نمیشد و ابغض کل نزد خود شخص او است که همان است که خداوند در کل کتب نازل فرموده
که نخواهم آمد نیز او ساجبانچه اول حرف نار در بیان از فهم کلمات عالی الله احقر منسوب
با هویت میداند و اهل بیت اوصیای رسول الله هستند و رسول الله ... منصوب ... میکرد
هر آینه حجت مقتضی وارد نزد کل معرض اولو چگونه بر قول مثبت نبوت که مظهر ربوبیت حی فرد اول هویت
محققه است خطور دون حب میکرد و شب در روز از برای او سجده میکند این است که محتجب مانده
واز محجوب محض غفلت نمیخواهد و تقمص ابغض کلشیئ را که اول من آمن محمد باشد پوشیده بلکه

ان از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی علت ظهور قبلی است عند من یظهره الله آنچه فرقیت

زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله شده چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان

و خلق بیان از برای ظهور من یظهره الله است اگر چه قلم حیا میشود که جاری شود باسم او کسی لیس کنفس او

خطور کند دون طاعت او در یوم ظهور به آیات بینات من عند الله عز و جل و بکر اگر شود

قمیص این بیان که از آن پوشیده و از احتجاب این بیان که استغنای ما نمیده و از این بیان نفس این بیان

که اول قبول انفس نموده و از بعد این بیان که آن بعید گشته و از بار این بیان که آثار آن شده

و هر کس پناه برد به من یظهره الله آن روز شود این بانبیه و معنی اعتصام به او در آن روز

ایمان باوست نه قول این کلمه زیرا که با اول هم همین کلمه را الا بعد والای مسکنه و پناه

از نفس خود که شیئی بعد مسیر دهد الی مری جائی بخشیده که از ماد قرب بعد بایست پناه

برد بنقطه بیان با بیان باو از نفس خود شک کنی مؤمن باو است و الا چه ثمری بخشد او را ایشان در روز

یوم ظهور

الله قرآن دون نفس اوست و چهار مرتبه سجده میکند از برای خداوند باو

و آنچه مقتضای کینونیت اوست که قلم حیا میکند بر ذکر آن بر او روا میدارد

و حال آنکه باو سجده میکند و اظهار تقرب باو میجوید و حال آنکه نزد او ابعد از کل خلق

او اول کل نار است و در ظهور بیان هم همین قسم که در جنت حول عدد واحد طائف است

در بار هم چنین است الی ما لا نهایة که مکرر شود تا آنکه شناسد اول آن را در کلیه ها

هر کس مؤمن شد به بیان در آنچه خداوند در او نازل فرموده در ظل جنت بعد او هست

و هر کس مؤمن نشد در ظل نار بعد او هست نه اینست که مراد از ابواب مثبت باید

باشند بل مثلا باب جنت در ارض آنوار که هستند و در ظل آیات

کلیه ذکر میشوند و ظل مثل ظل واسعه باب دون حروف الا اثبات فی کل حین

و قبل حین و بعد حین و الا توکل علی الله فی کل شان و قبل شان و بعد شان

مثلا باب اول جنت نقطه فرض کن و باب اول نار من یقابل فرض کن الی ظهور
من یظهره الله ما یقبل را در عروق اشجار منفیه یغلی ببین و ماء اثبات را در عروق
اشجار ثابته ثابت الی ان یغنی النفی بحیث لم یبق فی البیان عنه من ذکر الا کما فی الکتاب
و ینبت لا اثبات لشأن کل المؤمنون بنسبتهم الیه و چه باب ناری را که خدا نور میکند
لمن یظهره الله و چه باب نوری را که نار میفرماید و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کل داخل شوند
احدی داخل در نار نمیماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند
الا آنکه کل مبدل بنور میگردند و همین فضل را از من یظهره الله طلب نما که این است
فضل اعظم و فوز اکبر که مشاهده ما فیه نماید مثل حروف انجیل که دو کتاب دیگر نازل شده
من عندالله و ایشان هنوز منتظر نبی‌ای اسمه احمد باشند و اگر ظاهر شود الی این
دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و منفی از بری او نیست اگرچه بینی ظهور او را مثل این

شمس در وسط

شمس در وسط السماء و غروب کل را بشناسند نجوم لیل در نهار در مقام ایمان
و حقیقت نه مقام احتجاب حدی و اسباب ظاهری بمثل امروز در تصور نمیکند و گفته
و نکلم ربهم لعلکم وم الا لا اله الا هو ربکم العظیم اگر چه تعداد لیل در بیان
مختلف میشود در بیان مسیح ذکری نیست مگر ذکر او لعمل در وقت ظهور مشاهده
دون لقا ما یر از مؤمنین انجیل که در غیب باو ایمان آورده و کل منتظر لقاء او
هستند و لا فوض من الله ربه انه هو خیر ولی و نصیر و انه هو خیر وکیل و ظهیر و او است
که کفایت میکند کل را از کل شیء و هیچ شیء کفایت نمیکند از او زیرا که هیچ شیء
بلا ایمان باو ثمر ندارد و هیچ شیء ایمان باو حزنی ندارد و الا انه یکفینکم عن کل شیء
کل شیء عن کل شیء و لا یکفینکم عن بیعتهم من شیء و لا یکفی شیء عن شیء ان کان فی السموات و الارض
و لا ما بینهما الا ان یتمسک باربه انه کان علاما کافیا قدیرا آنچه ذکر شد در ذکر حین

حیات عبید است والا بعد از موت لن یقدر قلب ان یخطر بما اغنی الله عن کل ما ذکر
به النار و آنچه ذکر مدار نار هر ظهور است که امروز ظهور بیان مبین آن
در ارضی که ما نزل الله فی البیان نور است داخل شود در جنت داخل شده الا در ارضی که منسوب بنار است
اگر احدی داخل در او شود داخل در نار شود فی الحین الا اراد الله ان یعفو لیستغفر
اسم آن ینتقض عنه لو بما شاء هر شیء که ملکنه نار به مؤمنین باز داده
در آن عمل شود تا آنکه بجائی میرسد که حصول نار هم در اماکن خلق اخفی
نمیشود و اگر شود بنا میشود الا آنکه نقطه بیان با جمیع ظهور آنها اذن
دهند مؤمنین بیحجبی را با آنکه شبهه را حقه اگر در جای منقضی ببینند نفع نفس مؤمنین را
والا داخل کوفه شود نظر کن در اراضی بیت محمد قرار نار بجهه وقت صدر این وعده
کرده است بعضی لیلقی الی الشیاطین هر اثر حق فی الارض تا انظر الی محمد لیسوز در قصد

وعده کرده است

وعده کرده است ثبت اسم الاثبات من عند الله علام قدیر

الباب الثامن والعشر من الواحد الثانی فی بیان ان الساعة

آتیة لا ریب فیها ملخص این باب آنکه در هر ظهوری مشیت ساعت تحقق اولیه او است
الی آنکه نزول میفرماید تا آنکه هر ذکر حق که منسوب باو شود از قبل او در ظهور او کل اطلاق
فرمایند صدق است والا لایق که اطلاق شود حق آنکه اگر در ظهور او خبر از قبل او از او
کسی ذکر شود لایق است ذکر ان الساعة آتیة لا ریب فیها زیرا که مدل بر علو او است
و امروز ساعت نفس بیان است که می آید مردم را و حکم میکند بر ایشان الی یوم القیمة
و مردی از آن نیست و اگر احد سموات در ذکر ساعت مداد گردد رشحه از آن نتواند
ذکر نمود و در هر ظهور حقی آنچه که حق حکم فرماید بر آن ساعت محقق میگردد
و انتظار ظهور الله فان الساعة لتأتینکم بغتة و انتم عن ذکر ربکم انتم لمعرضون

الباب التاسع عشر من الواحد الثانی

ان ما فی الکتاب تحفة من نزله لمن یظهره الله سبحانک اللهم یا الهی ما اصغر ذکری

و ما نسب الی اذا اردت ان انسبه الیک فتقبلنی و ما نسب الی بفضلک انک انت خیر

الفاضلین ملخص این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه است

من قبل از برای او در ظهور بعد او که ظهور شاء آخر آن است مثلا آنکه

خداوند بر عیسی نازل فرموده تحفه بود من قبل او از برای محمد رسول الله زیرا که مراد از کتاب

او نفوس مؤمنین به او است و ما یرجع الیهما حتی لو کان من تسع عشر در طین

و همچنین است آنچه خداوند بر رسول الله نازل فرموده که امروز در مؤمنین بقرآن مشاهده

میشود زیرا افئده ایشان تحفه بود من لدن رسول الله از برای قائم آل محمد علیهم السلام و همچنین است

آنچه در بیان مکنون شده از شئون محبوبه تحفه است از قبل نقطه بیان از برای من یظهره الله

که ظهور آخر

که ظهور آخر است نقطه بیان باشد و همین عز و فخر کل را بس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را

که از آن است بخصوص چنانچه امروز تحفه انجیلیه را ادنی ادنی مظاهر قرآنیه قبول نمیکنند چگونه مظهر

حقیقت و همچنین است در بیان قبول نمیکنند ادنا ادنای او علو قبولی را الا آنکه داخل شود در ظل آن حجت

که او ظاهر شده و همچنین من یظهره الله قبول نمیفرماید شیئی که منسوب به بیان است الا آنکه

منسوب بکتاب او شود و همچنین الی ما لا نهایه ظهور الله ظاهر است در هر ظهوری شئونات

ما یرجع الی الظهور الاول تحفه است لیوم ظهور فی النشاة الاخری و چه قدر بعید است

نفسی که خود را از نسبت باو مقطوع سازد و از تحفه بودن برآورد چنانچه امروز از

مؤمنین بقرآن بخواهند تحفه رسول الله را برسانند بکلی من شئی بیاناً والا مقطوع محض

از خود نسبت علو را نه این است که شجره لقاء با چه محتجب شده اند از لقای محبوب خود

که در حین یا لقصد الیه خشیتم بعد او است زیرا که آنچه در طلب دنیا می آیند ملاحظه

رضای خداوند را در او تفحص نمیکنید و امروز که شجره حقیقت که منبع رضای او ظاهر
از ثمره وجود خود که مایؤل الیه انفسکم بوده و هست محتجب آنچه وارد می‌آید بر نفس خود تا آن
مرآت و انتم عن غنی علیم و عن ما بین ایدیکم و انتم ان تحسبن انفسکم الی الله فاذا انتم بین یدیک
تتقون ثم تفتخرون والان تنفقون الا انفسکم و لتشهدن ثم انتم توقنون

الباب الواحد من الواحد الثالث

فی انّ ما ذکر به اسم شیء ملک لمن یظهره الله و انّه احق به من غیره ملخص اینباب آنکه خداوند عالم کل شیء را
خلق فرموده لمن یظهره الله علیه و او است مرآت حقیقت که لم یزل و لایزال ابدا دال علی الله بوده و هست
کل شیء باو خلق شده و میشود و او است قائم بنفس خود با آنکه کل شیء قائم باو است و مالک کل شیء
الا به و لذا آن احق من کل شیء و ما سوای او ملک او هستند تملیک ذات حروف کل شیء را و او است
احق از کل شیء بکل شیء از نفس کل شیء زیرا که این علم آنکه از نقطه حقیقت کل شیء را عطا فرماید
بیدی

بید کل شیء احق بوده و هست چه فعلیت بهم رساند چه محض حکم باشد مثلا اگر رسول خدا
در قبل کل ما علی الارض را تصرف میفرمود احق بود از ملاک او باو و این بعینه ملک خداوند
کل شیء را که کل میگویند له الخلق و الامر و هم چنین اگر من یظهره الله تصرف فرماید در کینونیات
کل شیء احق است از کینونیات ایشان بخود ایشان و حال آنکه اجل و اعظم از این است
که نظر فرماید بکل شیء زیرا که کل شیء ناظر بحب فضل او بوده و هستند و او است غنی از کل شیء
بنفسه و مفتقر الیه بوده و هست بذاته ثمره این باب اگر در وقت ظهور از حکم در ما
کل عارف بحق او باشند که لم و بم در حق او ذکر نمینمایند و احدی را نمیرسد که اگر او در امری
حکم کند ذکر مالکیت شیء نزد او نماید زیرا که او احق است از او بنفس او اگر چه بخواهد
حکم فرماید الا لکم بیان تا وقتیکه بخواهد مجدد فرماید عهد حق را در اعناق کل شیء ولی اگر
نفرماید بیت نفسی از آن زمانیکه بحکم بیان ارث می‌برند که یک قیراط مرجع آن حکم الله هست

در حق او در بیان و اگر بر خلاف امر خداوند حکم نمایند چنانچه اگر امروز رسول الله در عالم بیاید که آیه

که در قرآن نازل شده امروز این نوع عمل نماید شکی نیست که این حکم حکم فرقان است

اگرچه امروز ذکر فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بعد و حکم قبل و بعد در نزد عارفین

یکی است و سواء است این است استحقاق او ولکن استحقاق خلق قلم حساب میکنند که ذکر شئ کل باید

او صلوة جمعه میکنند و اگر بفرماید یکی از آنها که در موقع جمعه نماز ملک باید که فلان النفس

احق از تو است باین منصب قبول نمیکنند ولی بامر اول او اظهار ایمان نمیکنند چنانچه بوده این مثل

مسلمین باو ظاهر شده والا این قسم واقع نمیشد این است استحقاق خلق و ان

استحقاق او که در هنگامه که آیه توحید خداوند را که اشته اگر امر فرماید بآیه اخری

احق از او است از نفس او باو چنانچه در ظهور رسول الله آن آیه توحیدی که قبل در انجیل بعد

مرتفع شده و آیه مربعه در قرآن کعبه فرموده تجاوز نمیکرد اگر احق نبود باینها بات چگونه

مرتفع

مرتفع میفرمود جائیکه در اعلی علو عبد مالکیت خود را این قسم اظهار فرماید ما یتفرع

بر او چگونه لایق ذکر است و همین قدر که ناظر شمس حقیقت باشد حد خود را ادا نسبته

بلکه افتخار مینماید باینکه منسوب باو گردد اگرچه نسبت ملکیت باشد مثل کل که عز کل شئ

این است که او است مالک کل شئ ننده دولت امر و اگر در ظهور بعد او افتخار کنند در ظهور قبل او

ثابت و مفتخر است چنانچه این مطلب ظاهر و هویدا است اگر حروف الفیه بحروف

قافیه افتخار نکنند و در ظل او مستظل نگردند ولی نسبت خود را بالواح الفیه مفتخرند

وهم چنین قبل قبل او الی ان ینتهی الی آدم الاول الذی لا اول له و بعد بعد او الی ان

ینتهی الی ما ینتهی ولا نهایة له قد بدء کل شئ بعده ولم یکن عن بعد بعد ذکرا لمثل ما

لم یکن من قبل ذکرا افلا تؤمنون

الباب الثانی من الواحد الثالث فی ان بقوله یخلق کل شئ ان ینطق به

لان قوله الحق ملخص این باب آنکه قول شجره حقیقت مثل آنست که بقول او قول احدی
از ممکنات زیرا که بقول او کینونیت شیء خلق میگردد مثلا اگر بکلمه لا تقرب میفرماید آن شجره
در ظهور قرآن بولایت امیرالمؤمنین خلق آن ولایت نمیشد اگر چه لم یزل
ان ولی الله بعد و لم میبرد ظهور از قول اوست در آن ظهور نه قبل از آن ظهور
و همچنین قسم دون حق از اول هر گرفته الی آخر آن بقول او خلق شده که اگر نمیفرمود
این هزار دون حق نه در آفاق تکون بهم میرسانید نه در انفس جاری میشد این است
که نور و نار هر دو در حول کلام او طائفند و همچنین قسم در ظهور بیان اگر ذکر
اول را نمیشد که خلق اول میشد و همچنین قسم در نور اگر ذکر نمیفرمود کجا
ولایت آن ثابت میشد و نظر کن بعد از غیبت شجره محتجب در قرآن چه قدر از او
نار آمده چرا ذکری از ایشان نیست و از قبل ایشان چگونه ثابت است و بر آن کل

از ایشان

از ایشان در نزد کل ظاهر و شبهه از برای اولوا الافئده نیست که اگر حروف علیین
تکلم فرماید بر نفس کل در صقع خود خلق میشود با وکه توحید خداوند را فرماید از روی صدق
و خلوص و اگر حروف دون علیین تکلم فرماید بعد او در نار نفس کلیه خلق میشود در صقع خود
که قلم حیا میکند از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد هر ظهور حق هیچ فضل اعظم تر از برای
اهل نقطه ظهور نیست که ملحوظ نظر ظاهر نشده دون استحقاق او شود که اگر شود لا بد حکم او را
ذکر میکند و در نزد ذکر او خلق او میشود و همان نار میگردد از برای اهل الظهور و اگر
مردم ببینند که چه قدر منعدمند که ملحوظ نظر او دون حق نشوند هر آینه کل با علو قوه خود
سعی مینمایند که دون حق نزد او مذکور نشوند که حکم بر او شود و ناری شوند در آن ظهور که
در آن مردم هلاک گردند چنانچه اول این ظهور را که کل همت نمینمایند برای که نزد شجره غیر
آنکه لایق اوست ذکر نشود ذکر نار میشد که محتجبین در او مخلد گردند و خلق او بعد ذکر او میگردد

و الا چرا حرف قبل از این حرف ثانی را کسی ذکر نمیکند چنانکه ظاهر و دو بابست لب بحلیق

سوا بهاء بلکه همینکه آن در مقابل حق الله و حق ناس نسبت عملی کسب کرد خلق وجود او

های مشهود ولی یوم القیمه کل از او بری جسته و در نار فنای خود فانی میگردد و هیچ

فضل عظمتی از این نیست که در ظهور هر حقی اهل نظهور کلمات الله را اخذ نمایند که خلق

کینونیات ایشان باو است مثلا اگر نازل فرماید آیه ببر و ذکر مخصوص احدی ام مخصوص

مثل اینکه نازل فرماید و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و انه علی کل شئ قدیر مظهر دریان

بهم میرسد که دلالت بر این آیه کند بلکه الی مالا نهایه مظهر در ظل مظهر بهم میرسد چنانکه

شبیه این آیه در قرآن معدودست و حال آنکه مظاهر اولو الحکم از زمان ظهور تا امروز

لا تحصی است که در ظل هر آیه اشباح مالا نهایه متحقق میگردد و اگر حکم خاک باشد

که کل متبع اند از آن تا یوم قیامت مثل فرض خمس یا اوامر مفروضه دیگر این است که کلام او

خلق شئ میکند

خلق شئ میکند و مثل کلام کسی نیست زیرا که در او دیده نمیشود الا او و بعد غیر او خالق شئ

و نه رازق شئ و نه ممیت شئ و نه محیی شئ و نه مبدع شئ و نه محدث شئ الا له الخلق و الامر

من قبل و من بعد تبارک الله رب العالمین اگر درک ظهور نقطه بیان نفس فرمائی هیچ فضلی در حق او

و کل اعلی تر از این نیست که ذکر شئونات ناریه در نزد او شود که غیر او خلق نار فرماید

و هر کس بقدر کینونیت خود از منبع جود او تا ظهور دیگر او اگر دقت که در ما بین الظهورین

لعطاء او مفتخر باشد اگر چه بآیه واحده باشد که ارواح متعلقه باو لا به در حق آن

ظاهر خواهد گشت و من صدق من نبسط شانا لو انتم توقنون

الباب الثالث من الواحد الثالث فی ان البیان من فیه ما نطق

فی حق اقوال من یظهره الله لم یثبت ما کان الا الف و من فیه ما نطق فی حق اقوال محمد رسول الله

و ما نزل الله علیه و اولاه و من فیه ما نطق فی حق قوله حین ظهوره ملخص این باب آنکه

مد نظر بیان نیست الا بسوی من یظهره الله زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست چنانچه
منزل او غیر او نبوده و نیست و بیان و مؤمنین بیان مشتاق‌ترند بسوی او از اشتیاق
هر حبیبی بمحبوب خود چنانچه قرآن و ارواح متعلقه بآن مشتاق بودند بظهور منزل آن و غیر او را
منظور نظر نداشته و نمیدیدند در نزد فرقان صلوة میفرستند بر او و نمیکند او را عروج
داده و داخل بیان نمیکند و طلب نقمت میکند از منزل او بر آن ارواحی که داخل بیان نشده
و حفظ او را با و عطا نمیکند و همچنین بیان صلوات میفرستند بر نفوس مؤمنه از حروف که بعد از عروج
علیین او باشد که منسوب بمن یظهره الله او را عروج میدهند بسوی کتاب او
و طلب نقمت میکنند از خداوند عز و جل بر حروف دون علیین که در حین ظهور او سجده
باو نمیکنند و بشئی از لقاء الله محتجب میگردند اگر کسی ناظر بعین فؤاد باشد مشغول نمیشود
از حروف قرآنیه بغوث الغوث با الهنا و اله کل شیء فانا در کتاب و خلصنا عن نار لستنا الی

ماکنا الیه

ماکنا الیه المنسوبین و انسبنا الیک و ادخلنا فی الکتاب فانا الیک عن فضلک آملین
چنانچه همین کلام حروف الف است از قبل و بعینه همین کلام را تنطق خواهد فرمود
بیان رحمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکرده و نعمت او را از برای خود نخرید
و مسئلت از برای منزل او نمیکند که در حین ظهور من یظهره الله نظر میفرماید بیان بسوی مؤمنین
بحق و میگوید که آیا روحی هست از کسی که بیاید امروز قرائت من یظهره الله نماید
با آنکه وفا بعهد رجعت نماید در یوم و مسرور میگردد باقبال مؤمنین باو بسوی منزل او
و محزون میگردد اگر حرفی از مؤمنین باو بر منزل او وارد آید چنانچه امروز بر هیچ شئی
محزون‌تر از فرقان نیست و کل او را تلاوت مینمایند و از رحمت او بر هیچ بیزارند
الا نقمت او در امثال آنهائیکه در حین نزول فرقان کتاب بغیر آن تلاوت مینمودند اهل او
بیان نکرده مثل آنچه اهل فرقان نمودند و از هیچ شئی محتجب نگشته که از ارتفاع بیان عروج او است

وحظ آخرت او است تسدید ارواح او و ابدان نمحو و تعقب نقطه امر ته را او بحجه از آن

گسسته در هر حین از برای او صد هزار جنت مهیا شده که بیان آن خارج میگردد از شمار الا آنکه ایمان

آورده بمن یظهره الله که منزل او و دین کتب بعد و شفاعت می نماید نزد او از

مؤمنین بکتب و شفاعت او مقبول است نزد منزل او و هیچ شیء نیست که خدا را نخواهد

ببیان الا آنکه مستجاب میگردد دعای او تا اول ظهور من یظهره الله آن وقت اگر بخواهد

خدا را بما لا عدل له بالبیان که مستجاب نخواهد شد دعای او مگر از جود و فضل او

سؤال شد در حق بیان و من فیه عمل احبته لا یحتجبنه از رحمت علیه و عن ان یوم

یوم ظهور که در آن ثمره و من ان بعد بما نزله عنده که فان خیر الابرار

الباب الرابع من الواحد الثامن

فی ان ما نزل الله من علیه الایات و الکلمات اعظم و اعلی مما قد نزل الله حینئذ بمحض اینکه

در هر ظهور

در هر ظهور شیئی بارتفاع نفس ظهور کلمات آنهم مرتفع است از کلمات قبل او بدر اول

شان اولی و ثانی آن شان احرفی عند الله و عند اولی الافئده محقق است بلکه نیست اول الا

از برای ثانی و نه ثانی الا از برای ثالث و نه ثالث الا از برای رابع الی ما لا نهایه

بما لا نهایه لها بها منها الیها که قدر که فضل رسول الله است بر عیسی همان قدر فضل

قرآن هست بر کتاب قبل و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور بعد بعد و لیس لامر الله من حد

و لما یتجلی الله من تعطیل طوبی از برای نفسیکه در نزد هر ظهور متقمص قمیص جدید گردد

صلوات الله علیه گردد روح القدس فی جنان الصاغورة ذات الفرح الا القضاء الی کوره

و مراد کلمات بدیعه از شجره حقیقت است در نزد هر ظهوری و اگر شبهه در علم بود

در آن نزد اولو الافئده هست بر کتاب الف در ظهور بعد هم شبهه نخواهد شد

ظهور بعد الا العینیه ظهور اول بنحو اشرف نه

زیرا که نیست کتاب او الا همان کتاب اول بنحو اشرف این است که کل در حجاب

هستند که در آن نمی‌نمایند والامر بید الله ظهر از شئ است و انه لا اله الا هو المنتهی والی

الآخرة والاولی و ظهور مشیت در هر ظهور ظهور مهیمنه بر کل است ظهورات جزئیه

در ظل او ذکر می‌شود مثلا آنچه از ائمه یا شیعیان ظهور یافته مرتفع گردد در ظل ظهور

رسول الله مستظل می‌گردد و همین قسم است قبل قبل و همین قسم است بعد بعد و هیچ ظهوری

از برای اوست الا باستیلای بر کل و هیمنه بر کل در آن است ما نزل که آنچه از شئ از آن

ظهر ظهوره و حق علیه اینکه تبعه ذلک امر که از قبل و من بعد و انا کل له مخلصون

الباب الخامس من الواحد الثالث

فی ان مقاعد لم ترتفع فوق الارض الا باذن الله یا باذن مثبت و الا بیده

ملخص این باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجره حقیقت متحقق شده امر اوست فیما امر و نهی

نهی اوست فیما نهی مثل نیست که کسی در مقاعدی مرتفعه که محبوب گشته لا به است کرا از قبور

احیا ایشان را

احیای ایشان را مبعوث فرماید و حین بعث مقاعد را اجتماع او می‌کند و اگر فرمان

بر ارتفاع فرماید مرتفع و الا ثابت لله الخلق والامر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل

عما یفعل و کل عن کل شیء یسئلون ما یفعل ذلک ما یفعل به و ما یحکم ذلک ما یحکم و ما یسئل از ذلک

ما یسئل به زیرا که اوست مرآتی که دلالت می‌کند و ما ذکره الا علی ما حده ربک کل شیء را بیان

و ما لا یری رب الکبری الباب السادس من الواحد الثالث

فی ان ما نزل که ایشان اسم ما خلق الله من خلق فی هذا الابداع ملخص این باب آنکه خداوند ما نزل له لا نهایه

در بیان کلمه که جامع کل علم است و او این است انی انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی

خلق انیا خلق ایای فاعبدون قبول که اطلاق شیئیت برایشان شده ما دون او خلق اوست

در هر ابداع و اختراع و انشاء و جعل شده و لی در این مرتبه مظاهر حق اند که کل او لا کل

عالم هستند و بحر اسماء و صفات که از لدا علم الله هستی و الی در صمیت مذکور است

و صفت خود نه ذاتیت الوهیت و کینونیت او از ما دون آن خلق له و کل له عابدون

و هر شیء که ذکر مشیت بر او شود اضافه او را ابداع فرموده بمشیت و مشیت را ابداع فرموده

بنفس خود چنانچه مروی در کلمات باب الی البیان است زیرا که روح مشیت در اینهاست

و اینها بذات حروف سبع خلق شده که مظهر مشیت اولیه باشد و در هر ظهور اسرار ظاهر

و در هر بطون اسرار باطن بعینه هست انا کل به و انا کل الیه راجعون آیه بعینه کل شیء

ثم یعیده و انا کل له مخلصون

الباب السابع من الواحد الثالث

فی بیان قوله تعالی من ذکر لقاء الله او لقاء ربه انما المراد به من یظهره الله لانه لا یری بذاته

ملخص این باب آنکه ذات ازل بذاته لن یری و لن یوصف و لن ینعت و لن یوحد و لن یری بعینه

اگر چه کل با او در ادراک کرده وصف کرده و نعت کرده و مجد کرده و دیده می شود و آنچه که در

کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر بظهور او است که مراد نقطه حقیقت

که مشیت

که مشیت اولیه بعینه هست و آنچه در قرآن ذکر لقاء الله و لقاء رب شده بحقیقت اولیه

مراد لقاء رسول الله بعینه هست و کلم آن تنزل بما هو از حقیقت اولیه تا آنکه بروح

هر شیء که دلالت بکند الا علی ذکر می شود در ظل آن حقیقت اولیه چنانچه آنچه در حق ائمه

هدی من عرفکم فقد عرف الله و مثال آن نازل است بعلم اینباب مفتوح می شود و هم چنین

در حق مؤمن که وارد شده است که سرور او سرور رسول است و سرور رسول خدا

سرور خدا است و هم چنین حزن او حزن رسول است و حزن رسول حزن خدا است

و مراد بایمن مؤمن بحقیقت اولیه ابواب هدی هستند و بعد تا آنکه بهدی من نفس مؤمنه مستقر گردد

حتی آنکه اگر عصای بر یه مؤمن باشد در او دیده نمی شود الا الله زیرا که منسوب باو است

و اگر در یه دون مؤمن باشد دیده نمی شود الا النار چونکه منسوب باو است و هم چنین

ترابی که بر او مستقر هست و کل شیء که منسوب باو شد و کل خلق شده الا که بر ابرار

لقاء الله که لقاء مشیت باشد بحقیقت اولیه و ذکر در مادون او بتسمیت شیء نه باستقلال

کینونیت زیرا که مشیت او در هر حال مشیت شمس است و مثل ما خلق او کمثل مرایا که در آن

عکوس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود بواسطه شیح آیه توحید است که

از او است در او و الا اطلاق این اسم جایز نیست الا بر او و هر کس لقاء من یظهره الله را درک

نماید لقاء الله را درک نموده و فائز ببقاء رب شده اگر مؤمن باو باشد و الا ناظر بوجه

خاس در حین عروج هم بلقاء الله فائز شده ولی چه ثمر از برای او بلکه از شده بعد

از برای او بما لا نهایه الی ما لا نهایه بهتر بود از آنکه شود بدون ایمان و لقاء اراده اولیه

در نزد مشیت اولیه مثل شبح شمس است در مرات و همین قسم الی ما نهایه له آخر او بعد

چگونه میتوان مقابل گرفت با لقاء قمص شمس لقاء با شبح در مرات را اگر چه او نیست

الا او و حکایت نمیکند الا از او و لهذا شان الکل عنده ظهور الازل و شان بعد از

عنه استحقاق

عنه استحقاق القدم که هر کس لقاء من یظهره الله را مقترن بلقاء الله نماید یا آنکه از برای

او عدل یا کفو یا شبه یا قرین و مثالی در لقاء او یا آنچه ما یوصف به است درهم او را

نشناخته و لایق ذکر نباشد و هر کس هر چه عروج نماید از مکان غفور تجاوز نتمیم

که تو لنه او را شناخت جایی که عرفان او ممکن نباشد عرفان ذات ازل چگونه ممکن

سبحان الله عما یقول القائلون تسبیحاً عظیما و تعالی الله عما یذکر ان له کفوا علوا کبیرا

الباب الثامن من الواحد الثامن

فی ان اعلی الاثر فی البیان مختص اجتناب الکتب الجمه له اسم شیئیت یراد و واقع شود

از برای در بیان است اسم او و روح متعلق در اسم نه متعلق درکسی که ذات او باشد و کل اکرم

در بیان است در این آیه است لو ان لنا ذر السالکین عارف من فی ملکوت السموات و الارض

و ما بینهما فاذا کل بالله ربهم الرحمن لیؤمنون ثم لا الی الا هو الرحمن المهیمن القیوم الله الذی

لا اله الا هو القاهر الظاهر الفرد الممتنع المتعالی القدوس له الاسماء الحسنی

یسبح له من فی السموات والارض وما بینهما سبحان الله وتعالی عما یصفون فان اسم

لهو الملک السلطان القادر العلام له الامثال العلیا یسجد له من فی السموات والارض وما بینهما

وانه لهو العزیز المحبوب که نوزده اسم است که مدل علی الله هست و کل اسماء و امثال

در ظل او ذکر میشود و نوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد در مقابل

نوزده ابواب جنت که هر مؤمن باید بخواند و تلاوت نماید این آیات اربعه را که مقام

خلق و رزق و موت و حیوة باشد و بحروف هر که افئده ایشان مستقر باین آیات

[خیری که در بیان باشد راجع باسماء و امثال او اند و هر ذکر]

مؤمن و از ابواب نار مستجیر باشد و متبرء و هر ذکر شیء دون خیر را راجع

بصمت حروف نفی گویا تلاوت کل بیان نموده و آنچه خدا خواهد در او نازل فرموده بعدد نوزده

و این آیات اربعه راجع میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الملک والملکوت ثم العز

والجبروت

والجبروت ثم القدرة واللاهوت ثم القوة والیاقوت ثم السلطنة وان الله یحیی و یمیت

ثم یمیت و یحیی وانه هو حی لا یموت وملک لا یزول وعدل لا یجور وسلطان لن یحول ولن یعزب

عن قبضته من شیء لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان علی کل شیء قدیرا واین آیه

راجع میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی وانه هو حی لا یموت

فی قبضته ملکوت کل شیء یخلق ما یشاء بامره انه کان علی کل شیء قدیرا واین آیه به بسم الله الامنع الاقدس

و کل حروف بسمله به نقطه با چنانچه در باء کل از نقطه طالع شده و کل بیان

تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا و شئون او مثل شمس است و مثل کل حروف مثل مرایا

که از او منعکس شده و در هیچ شیء نیست اول الا او و نه آخر الا او و نه ظاهر الا او

و نه باطن الا او چنانچه کسی در ظل اسم الله الفرد در آمده در کینونیت او دیده نمیشود

الا شبح آیه رسول الله که به فضل او در ظل ظلال او مستظل گردیده و کل بیان ظهور

نقطه است و نقطه مقام مشیت ظهور بیان است و کل راجع میگردد بمن یظهره الله زیرا که
اوست که کل بیان و من فی البیان راجع باو میگردد بمنتهای خضوع و غایة خشوع و اوست که در
مرایای بیان دیده میشود مثلاً اگر در بیان مظهر عدل است اوست عادل و اگر مظهر فضل است
اوست فاضل و اگر مظهر سلطنت است اوست سلطان و اگر مظهر علم است اوست عالم
و اگر مظهر قدرت است اوست قادر زیرا که در مرایا دیده میشود الا آنکه اگرچه در مقام
شمسیت نفس اوست کل حروف علیین بیان راجع میشوند بمن یظهره الله که باب او جنت
و اسم اعظم ظاهر بالوهیت است و کل دوایر حروف علیین راجع میشود بباب اول
در نار که در ظهر این اسم مستمد در نفاست و اگر قدر نظری نظر نماید کل خیر را در
کف من یظهره الله مشاهده و کل ظهر افک را در مقابل مشاهده چنانچه امروز
در نقطه بیان ظاهر و قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده و هیچ غیری از این ابیان

ونفوس

و نفوس شوند با عظمتر از این نیست که در بیان دیده نشود در حین ظهور من
یظهره الله الا او و الا ظهور قبل شبهه نیست که در بیان ظاهر است و دیده نمیشود
در بیان الا او چنانچه امروز کسی در نقطه فرقان شبهه ندارد و همان است که نقطه بیان
بعینه ظهور نقطه فرقان است بنحو اشرف بلی در کل مرایای قرآنیه اوست که
ظاهر است ولی از علو ظهور است که محتجب شده و از علو نور است که مختفی مانده چنانچه
امروز کل مظاهر قرآنیه مستقر بوده الی الله باو و غیر از رضای او اراده نمیکنند
چگونه که حکم نماید و این است که من فی البیان را نجات نیست الا به مشاهده من یظهره الله
در کینونیات خود مشاهده حق قبل ظهور زیرا که او ظاهر است و در جنبه که در مهد
عزت و منعت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقر است کل شئون بعد او هستند
که در بیان متحد کنند اسمای حسنای او را که جنت او هستند و اسماء دون آن

که مستجن در نار است نه ظاهر مظاهر نار آن هستند که در این حین مشاهد می‌نمایند

که سلطان بیان مظهر اسم او است که به ذکر او میکنند آنچه میکنند و هم چنین مظهر عز و غنا

و قدرت و امتناع و کل شئون محمود چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الان که

در جنت می‌بینند که در کل نیست الا ظهور او و کل باو میکنند آنچه میکنند مظاهر هم

قرآنیه چه دون آنها ولی چون محتجب شده از محبوب خود این است که در نار حجاب

مخلد و از عرفان محبوب خود غیر متلذذ هستند اگر در هیکل آن شیئی مستقر شود ذات آن شیئی

مستقر شده و اگر شیئی مستکره شود ذات آن مستکره شده زیرا اگر [illegible] آن شیئی

[illegible] نیست که باو منسوب است الا شئ شده و هست بالشیئ و الا اگر [illegible] نوع

شده عدم محبت است بلکه وجود کلمه عدم هم بقدر ذره عدم آن غیر فنا آن و نیست است

متحقق نیست الا باو و الا بنفسه ذکر نمیشد این است معنی قول رسول الله صلی الله علیه

از نه حقایق

از نه حقایق الاشیاء کماهی این است که در حقیقت هر شیئ نقطه بیان را مشاهده

کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین میگردد و در رتبه نار نار و در رتبه هوا هوا

و در رتبه نار نار نه این است که از او شیئی منقوص گردد یا بر او امری نازل آید

اینکه اگر الی مالانهایه مرآت در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یاقوت باشد و چه

از نوع الماس یا از نوع بلور یا زجاجه یا آنکه متصور است در او در مرآتیت منعکس میگردد

از آن شمس بلا آنکه شیئی بر او زاید گردد یا از او ناقص گردد مثل آنکه ظهور رسول الله صلی الله علیه

بعد از بعثت که بیست و سه سال طول کشید اگر اظهار نبوت نمیفرمودند باز ابد

این همه خلق مهتدی نمیشد ولی از او چیزی منقوص نگشته و بر کینونیت او امری زاید نشده

اگر هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از اجل مقدر او باقی در عرش حق وحده و لم یزل

و لا یزال مشرق این است که کل از حق نقطه حقیقت متوجد بلا آنکه از [illegible] او قدر

قطره منقوص گردد یا انکه بر او مزید شود و همین قسم آثار مشرقه از انسان که بما لا نهایه

باعلا طوری که فوق آن متصور نیست نوشته شود ولی ما لا نهایه باو منتهی شود از او

شیئی منقوص گشته و بر او مزید نشده و همان قسم که بوده هست اگر بعد آن حجب آن فیاد

الشمس بمثلها صد ذکرها ان کان عالما کل شئ قدیرا الباب

التاسع من الواحد الثالث فی ان ما فی البیان فی آیة البیان

ملخص این باب آنکه آنچه در بیان است در آیه است که نوزده اسم ذکر شده و در ظل آن هم

نوزده حرف نفی ذکر شده و شئی که راجع بهیکل انسانی میگردد اگر مدل بر اثبات است

که در اسماء و امثال احسنی ذکر شده اگرچه در ظل نفی باشد و اگر مدل بر نفی است

در عدم الصمتون ذکر شده فطوبی لمن یؤمن بمن یشرع عند الآیات عن کل قدرته

و تتکون تلک امثال الظهور شمس عظمته و تحقق کل ما یذکر به اسم نفی بما لا تخضع لعز قدس

رفعته

رفعته ذلک نقطة البیان فی ذلک الظهور و شبه الاولیة فی کل ظهور نفس

من یظهره الله حین ما یظهر باذن ربه فلترتقبن یا اولی الابصار فانا کنا من تعینن

لم یطلع الا نفسه و لا یعزب الا نفسه مثل الشمس یطلع فی سماء الافئدة من تلقاء لها

من ذات مرآت ساذجیة منعکس من دون ان یتغیر ذلک القمص فی علو ذکره

و سموه بسم الله الا الله الاکرم من قبل و من بعد و انما یستقر عن المؤمنون

الباب العاشر من الواحد الثالث فی ان ما فی تلک الآیة فی

الآیة الاولی شهد الله انه قول الله عز و جل قدیرا ملخص این باب آنکه تفصیل این

در باب قبل از این باب ذکر شده ولی به بیانی که هر ذی روحی تعقل کند این آیات

ذکر ذی روحی شده که در مقام نبوت تعقل نماید نه در مقام افئده که مقام ظهور

اسماء بهم است از برای او حدی و حدودی ظهوری و بطونی و علوی و دنوی

و ظلّی و غروبی نبوده و نیست زیرا که هر شی محدود در مقام روح متقمّص بتقمیص
حد میگردد و الا در مقام افئده لا یری الا الله و آسمائه کل الخلق و الآن کل قید حدی
بعد انا کل له عابدون اگر نفسی امروز نظر کند در اول ظهور رسول الله که
مقام تعیین مشیت است ظهور بعد در فرقان آنچه که باو نسبت هم رسانده
چه از حق و چه از غیر حق از نجم ظهور مستظهر شده این است که کل باو قائم است
و مراد از آیه اولی نفس او بوده در فرقان و مراد از اینکه کل اشیاء از آثار
بسم الله ظاهر شده او بوده و هم چنین در بیان نظر کند که آنچه منسوب باسم
یا دون آن است بسم الله ظهور نقطه بیان متحقق شده و مراد از آیه که کل
در اوست زیرا که اوست آیه تکوین این آیه و اوست بار اسم الله در تکوین که از این بار
مدل براوست همین قسم که الفاظ حروف بنقطه متحقق میشود و کثرت هم میرساند

الی مالا نهایه

الی مالا نهایه همین قسم ارواح لیکنونیات با متکون میگردد و متکثر و هر گاه ذکر اولو الافئده
شود مراد اولاد بر کلمه لا اله الا الله بوده و هست و هر گاه ذکر اولو الارواح شود مراد اولاد
بر رسول الله بوده و هست و هر گاه ذکر اولو الانفس شود مراد اولاد بر ائمه هدی علیهم السلام بوده
و هست و هر گاه ذکر اولی الاجسام شود مراد اولاد بر ابواب علیهم السلام بوده و هست زیرا که
کل اسماء و صفات تکثر همین واحد اول است نظر کن بحروف لفظ بیان که کل تکثر واحد اول است
اگر چه الی ما لا نهایه شود در تکثر مظاهر کلمه بهم رسد که در ظهور اوی از واحد اول باشد
باو متحقق شده و کل راجع باو میگردد چنانچه از اول شئ نقطه نه این است که کل حروف
بیان الحروف شده بلکه هر حرفی در حد خود مستنبر از اوست چنانچه هر نفسی در حد خود مستدل
براوست نظر کن بعد مشید آنچه نظر میکنی در هر روز اسم الله از روز نفسی در مشرق هر شده
هر او نیست الا آنکه میپوشد لباس بیان را از فؤاد و روح و نفس و جسد ذاتی خود همین قسم

اگر نفسی در مغرب عمی نماید که نشئون ظهور نقطه بیان را عمی نماید بسوی او بآنچه منقص
می‌شود قمیص عرفان باو را که آیات بدیعه از او بعد راجع باو گشود این است که
کل شئ در حد خود از نقطه متوجه بلا اگر راجع بذات نقطه شود یا آنکه از او طالع گردد
بیک کلام را میتوان فرض کن دو نقطه را شمس سماء اگر ذرات سفید مقابل شود آینه افئده گردد و او
متوجه میگردد و اگر زرد آینه ارواح و اگر سبز آینه انفس و اگر قرمز آینه اجساد و اگر دون آن
این الوان بآنچه در او است از قابلیت او حتی اگر که از نفس یا بنفسی دون مؤمنه مقابل شود
دون آن الوان محبوبیه خود منعکس میسازد و از این جهت است قول کفار انا ربکم الاعلی
در مقابل قول من عز و جل این است که مشتبه میگردد در نزد ما ظهور حق
حرف از دو او الا نزد اولوا الابصار که ایشان حقایق اشیا را بحکم مشاهده
می‌نمایند و همیشه ناظر بشمس حقیقت هستند و ظهور او و حدود آن مرایای این را

محتجب

محتجب از ظاهر در آنها نمی‌نمایند اولئک هم المتقون حقا فی کتاب الله من قبل
و من بعد و اولئک هم المهتدون چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بمشاهده
این نوع تعکس را می‌نمود در حرف ثمانیه نفی چنانچه او از شمس غیب ذاکر بود چنانکه
در مقام شهادت آمد از شمس غیب و ذکر بر او آنچه گرد که قلم حیا میکند از ذکر آن
فلتعتبرن یا اولی الالباب کلکم اجمعون ولتتقن آیات الله اذا الشموس المنعکسة کلکم اجمعون

الباب الحادی والعشر من الواحد الثالث

ان ما نزل الی لا اله فی البسمله بسم الله الامنع الاقدس ملخص این باب آنکه کل
حروف لفظیه بنقطه متکون میگردد و ارواح آن بنقطه حقیقت و آن در فرقان
محمد رسول الله و در بیان ذات حروف السبع و در ظهور من نظهره الله حقیقت الهیه
و کینونیت ربانیه و کافوریت جوهریه و ساذجیت مجردیه الی انتهای هر شمس الحقیقه

بضیائها کما انها هی آیات تساویها و نعما ظلها فی المرایا و ذرات در ابواب

قبل شده و در آنکه حجی شده ولهم لهی المتقین الباب

الثانی والعشر من الواحد الثالث

فی ان مثل النقطة کمثل الشمس ومثل سایر الحروف کمثل المرایا فی تلقائها وان کل

ما فی البسملة فی النقطة ومن یقدر ان یسمی ربه ولا اشرک بربی احدا فقد ذکر البسم

بما قدرت فی النقطة ملخص این باب آنکه غرض از ذکر نقطه کینونیت شجره اولیه است

که در مقام بسم الله الامنع الاقدس عز اسم الله الامنع الاقدس ذکر شجره اولیه وقت ذکر کینونیت

مشیت بعینه شده زیرا که اگر بانفصال شده حال ظهور او عز و عین میگردد چنانچه

در فرق الکلی و عالی کلی ظاهر است و این است سر کلام امیر المؤمنین علیه السلام

انا النقطة تحت الباء در مقام تطابق ذکر حرفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی او و همین قدر

که در ظهور

که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن باسم رسول الله ظاهر بعینه مثل آن شمس گرفته شود

و مهتدین باو شموس ظاهره در مرایا ثمره اینباب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل

آن این است که امروز که ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسیکه مؤمن باو است در حق خود میبیند

آنچه باو عز او است الا مثل شبحی که در مرآت میبیند نزد شمس سماء که مثل او است اگر بگوید الله اکبر

نفسی یا آنکه آنچه مؤمن بقرآن است این کلمه را بگوید نزد بسم الله اکبر که نقطه فرقان

در حق اعتای خود میگوید معاینه شمس سماء است بالنسبة الی شبح او در مرایا و این ثمره در آنکه گفته

ظاهر نشد اگر در نزد بعض نفوس هم بعینه علم لله نه عمل مثل باعلا علو ما یعز به العبد نزد دم که تا معلوم

تفریع بر او شود بلکه در ظهور نقطه بسم الله مؤمنین ببیان باین باب که جوهر کل علم و عمل است

عمل کنند و از برای خود شیئیتی نبینند الا باو چنانچه شیئیت کینونیت افئده و ارواح

و انفس و ارواح و انفس و ذوات ایشان بظهور نقطه بیان متحقق شده که او است آیات او

در نفس خلق از خود قرار داده که باین متوجه شوند با و کل علم و ایمان این است اگر کسی ناظر گردد

و از ثمره وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور هر شیئی میت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او

کل هستند چنانچه الیٰ نفوسیکه امروز مؤمن هستند برسول خدا در نزد او خود را

مذکور نمینمایند و بایمان باو خود را معزز و مفتخر و در رضای حق ثابت و محتجب از آنکه

ظهور نقطه بیان بعینه ظهور محمد است او است بنحو اشرف و اگر نزد کسی این علم و عمل

باو باشد در هیچ ظهوری محتجب نماند و در هر ظهور فائز بلقای محبوب خود گشته

و آنچه اثمار ظهور است اخذ نماید فیا طوبی لمن قد علمه بهذا ذلک العلم و وفقه بذلک

العمل اگر این علم در میان مردم بود فضل امیر المؤمنین اعظم از فضل رسول الله دانسته

اگر چه در شمس فضل او دیده نمیشود الا شمس حقیقت چنانچه قول قائل است این قول

که فضل بحر مشیت را نمیدهد نه بحر ازل ذات را امداد است برای ذکر البحر علی ما کان

فی القدم

فی القدم لان الحوادث امواج و اشکال و این بعینه اشباح مرایای مستدله

بر شمس است زیرا که در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر از این ممکن نیست

و اول مرآتی که تعکس از شمس حقیقت برداشته در کل عوالم امیر المؤمنین علیه السلام در هر

ظهوری باسمی الی ان ینتهی الی ذلک الظهور فانه مرآت لظهور قطوبی لمن اخذ الی استظل

فی ظله فان اولئک هم اصحاب القدر و ادلاء اسم القدیر و صحاب یوم البعد قدر انقوا الی

افق لا یقعهم احد من العالمین الا ان شاء ربهم اذا الحکم لبشری فاذا الخلق ما یشاء و ان اعا

مما شاء انه علی کل شیئ قدیر ثمره این علم اینکه در ظهور بعد نظر بهم اگر کل ما علی الارض

شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بر ضد آنکه آنها شهادت داده شهادت

او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شبح شمس است که در تقابل واقع شده

و الا مطابق با شهادت او میگردد به قسم هزات مقدس الهی که سطر از

کلام او بهتر است از کلام کل ما علی الارض بلکه استغفار میکنم از این ذکر
افضلیت چگونه میتواند آثار شموس مرایا مثل آثار شمس در سماء گردد ذلک
فی حد الامکان و ذلک فی حد شیئیت آن به عز و جل و اگر کسی ثواب بخواهد الا الله از
او اخذ نماید بهتر است از ثوابی که توحید کرده از کل خدا را بلکه توبه میکنم
از این ذکر افضلیت بلکه مثل همان است که از دم بلکه آنچه او شهادت میدهد شهادت خداوند است
بر اشیاء و آنچه تکلم بآن نماید تکلم خداوند است در حق اشیاء اگر در زمان ظهور او سلطانی
باشد و ذکر سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مرآتی است که بگوید در مقابل شمس
که در من ضیاء هست و هم چنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است
و اگر غنی اظهار غنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدیری اظهار قدرت خود کند
نزد او معاینه همین قسم است و اگر عزیزی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است

بلکه ابنای

بلکه ابنای جنس او که در حد او هستند از او میخندند چگونه و شمس حقیقت چنانچه
مثل او سلطان در فوق ارض لا یحصی است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان
که کل بنقطه مشیت منتهی میگردد در هر ظهوری که میخواهد باشد و هم چنین اولوا العلم
و هم چنین اولوا الغنا و هم چنین اولوا القدره و بمثل این ملاحظه کن و یقین کن
و عمل کن در کل اسماء و صفات بل در هر شیء که ما یذکر باسم شیء است و اظهار
وجود مکن نزد او که از برای وجود است و ببین حد اهل بیان را اگر خواستند تصدیق رسول الله
کنند بتصدیق رهبانهای کتاب الف و هم چنین در بیان نظر کن که خواستند
تصدیق نقطه بیان نمایند بتصدیق اشخاصیکه در حجب هزار و دویست و هفتاد سال
هر چه ما لا نهایه مستتر بظهور اول العدد در ذلک شده اند در حین اقبال است
و چگونه قلم در ذکر غیر اقبال بگردد که میخواهند بآیاتی که ذکر الله ایمان ملحق جنت و نار او در

بتصدیق ایشان تصدیق قول او نمایند و بشهادت آنها شهادت بر حقیقت
محقق حق که شهادت او عین شهادة الله است بر کل شیء دهند بلکه کل بایمان
باو مؤمنند و بعد از ایمان باو حکم دون ایمان نشود اگر کسی حکم بغیر اسم مؤمن کند از
اسمائی که او است جاری کند چه حد است او را حیف ذکر آیتی که در حق او است
زیرا که حکم طهارت در اینها میشود و در او بفتوای خود ایشان نمیشود فوالذی
فلق الحبة و برء النسمة و تفرد بالعزة و تقدس بالعظمة و توحد بالکبریاء و المنعة
هیچ ناری اشد از احتجاب ایشان از محبوبی که شب و روز توجه باو میکنند
نیست و هیچ جنتی از نظر بشمس حقیقت و ماسوا اشباح در مرایای او
و عمل باو نبوده نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علیه داده کشف غطاء گردد میبیند
عذاب احتجاب را در خود بشأنی جا میکند و لا ابد از برای او خواهد شد اگرچه در لیل اول باشد

و علم او

و علم او باین و بهم یهدی من یشاء الی صراط حق یقین و لا یحب الله الا ان یراکم من الموقنین
بالله و آیاته و لله الحجة علی المتقین

الباب الثالث من الواحد الثالث فی ان لا یجوز السؤال عن من یظهره الله

الا فی الکتاب و ان یعمل بذلک من دان بالبیان فخیر له لیقتدی علی ذلک بعضهم بالنسبة الی
بعضهم و هو علی کل شیء شهید ملخص این باب آنکه سؤال از من یظهره الله جایز نیست الا
از آنچه لایق باو است زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور
در ظل او ظاهر و اگر در امکان فضلی هست از شبح تجلی او است و اگر شیئی هست
بشیئیت او است و اگر کسی میخواهد علم او را باید نظر کند بعلمای بیان که بعلم کتاب او از ظهور
قبل او عالم‌اند و اگر میخواهد قدرت او را مشاهده کند نظر کند باولی القدرة در بیان که
از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده و هم چنین اولو العزة از ظهور عزت او است

وهم چنین اولو العظمة از ظهور عظمت او است وهم چنین اولو القوة از ظهور قوت
او است و بیان از اول تا آخر ملک جمیع صفات او است و خزانهٔ نار و نور او و ارواح
ان در روی ارض الی آخر مدله بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل از برای ظهور بعد
او خلق شده مثلا اسم جواد در بیان از برای اسم جواد
او در ظهور او خلق شده چنانچه اسم وهاب در
قرآن از برای اسم وهاب در بیان خلق شده و هم چنین در کل اسماء و امثال
حق در حق و دون حق در دون حق و اگر کسی عارف شد باو مبیت میگردد نزد مشیت
او و هیچ حجبی از برای او از نفس خود او اعظم نبوده و نیست در نزد کل زیرا که کل
ایات و کلمات از حجج او مشرق میگردد و از طمطام یم فضل او مستغرق میشود
و از قمقام عز او مستنیر میگردد و اگر کسی خواهد سؤال کند جایز نیست الا در کتاب

تا آنکه خط

تا آنکه خط جواب را آگاهی درک کند و آیتی باشد از محبوب او در نزد او چنانچه در بیان
هم کسی این صفت محموده را متصف گشته محبوب است نزد او در بطون او و ظهور او
ولی از آن چیزها که در شأن او نیست سؤال نکرده مثلا اگر از کسی که بآیات قوت
میفرستد سؤال شود از بهار که چه قدر محتجب بوده در دوران همین سنه
اعلی علو خلق نزد او الا بالطف بنفسه یوم ظهور او نباید که کسی در کتاب خود
از او سؤال میکند از آنچه در بیان نازل شده بعد وجود مؤتفکه نزد خود او در
جواب بار لمبو ما هو عند الله نه از قول نفس خود انی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کل شیء
وارسلت الرسل من قبل و نزلت علیهم الکتاب الا تعبدوا الا الله ربی و ربکم فان
ذلک لهو الحق الیقین سواء علی ان تؤمنون بی فانکم لانفسکم تمهدون وان لم تؤمنوا بی
ولا بما نزل الله علی فاذا انفسکم تحتجبون وانی انا لکنت غنیا عمن قبل ولا ازل غنیا

عنکم من بعده فلتنصرن انفسکم ان یا خلق البیان ثم بایات تؤمنون فان ایات من لدی

ولا بما نزل الله علی مثله عند الله کم کنتم ان تؤمن بذات حروف السبع والبیان

وکان یؤمنون من قبل بمحمد رسول الله والفرقان کیف انتم یومئذ لا ترضون انفسکم الذین

انفسکم الیهم کذلک انتم ان تعملون ستشهدون فی دین الله ولا ترضون ان تصبرن

فی البیان بعد ما قد نزل الله علی الابائکم عند الله علی کل شیء قدیر وانی انا نقطة البیان

من قبل قد ظهرت الله شیئا ما قد اظهرت من قبل الاخرین فی دون الله ثم بالبیان من قبل

فلتعززن فی امر الله ثم ایاه تتقون ولا ترون فی الا الله ربی وربکم رب السموات ورب

الارض رب کل شیء رب ما یری و ما لا یری رب العالمین فان مثلی ما عندکم کمثل ما نزل

المرات علی الشمس کذلک انتم تستدلون فی تسلیم عند ما نزلنا علیکم من قبل

فی البیان ثم حینئذ ان یا عباد الله فاتقون محتجبا بما الاثم خود از محبوب خود الا در علو

توحید

توحید و سمو تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علما و فعلا و عملا و ظاهرا

و باطنا که او دوست میدارد خدای را در دلالت بکنند الا علی الله و بر حب او و ارواح

و نفوس و اجساد که دلالت بکنند الا بر حروف حی او که همان است حروف حی بیان

و همان بعینه حروف حی فرقان و همان بعینه کتاب الف و تا و زای

انجیل که کتاب آدم از حین ظهور آدم که اول ظهور نقطه البیان از عمر این

عالم نگذشته الا دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شاکیت

که از برای خداوند عوالم و آوادم ها لانهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده

و نیست و در هیچ عالم مظهر مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف سبع و حروف حی آن

الا حروف حی بیان و نه شمار او الا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان و ادات که

معروفست نزد کل شیء و کتابی که منسوب باو همه نماینده و اعمال از عرفان او محتجب

و از کتاب او و بنیان المؤمنین بنیاد همین قسم مشاهده کن ظهور من یظهره الله را که او ات
بعینه مشیت اولیه در کل عوالم و کل باو است کما مشیت اولیه در کل عوالم و او از نبیه
و نیست الا مدل علیه و کتاب او نبیه و نیست الا ناطق عن نبیه و اسماء او نبیه و نیست
الا منتهی از اسم اسم اعظم عز و امثال او نبیه و نیست الا مستقر در ظل بحر عز له الخلق
و الامر من قبل و من بعد لا اله الا هو انا کل له مخلصون و بعینه نقطه بیان همان
آدم بدیع فطرت اول نبیه و بعینه خاتم که در ید اوست همان خاتم نبیه که از اول روز
نام وزن خداوند حفظ فرموده و بعینه ایه که مکتوب بر اوست همان ایه نبیه که مکتوب
بر او نبیه این ذکر نظر بضعف مردم است و الا آن آدم در مقام نطفه این آدم
میگردد مثل جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمیگوید که من نطفه
هستم که از فلان سماء نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید نزل نبیه

و نزد اولوا العلم

و نزد اولوا العلم حکم بتمامیت عقل او میشود و این است که نقطه بیان نمیگوید امروز
منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که شده این قول همین میشود و از نجبه است
که رسول خدا فرموده که من عیسی هستم زیرا که آنوقت است که عیسی از حد خود فرمیده
و بآن حد رسیده و هم چنین من یظهره الله در حد زمانیکه محجوب چهارده ساله در ذکر
مثال لا تو نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نبیه
زیرا که شیء رو بعلو است نه دنو اگر چه آنجوان چهارده ساله در حین نطفه آدم نبیه
و کم کم ترقی نموده تا اینکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی
کم کم ترقی مینماید تا اینکه بچهارده میرسد اگر امروز یکی از مؤمنین بقرآن ارجه
می پسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین بانجیل نقطه حقیقت هم ارجه
می پسندد و گذشت در بیان و بیان هم بالنسبه بمن یظهره الله چنین است الی ما لا نهایه

بما لا نهایه ظهور نیست ظاهر در هر ظهوری کینونیت آن ولی ظهور بعد بلوغ ظهور
قبلست این است که در حین بلوغ حد بلوغ اشرف از آنست که حد تحت خود را
نسبت دهد زیرا که حد بلوغ آنرا دارد با آنچه در حد خود دارد چنانچه غنی دارد
نهصد هزار را ولی غنی هزار هزار را دارد و همچنین در اعداد تلو بینه مشاهده
نما که در اول هر ظهوری تا غروب داخل نقطه ظهور شده که ظهور بعد قدر را دارد
با آنچه در دون آن دارد والا محتجب مانده از عطائی که خداوند در اول فائز میگردد
چنانچه الان مشیتی که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده عرش آن منسوب بقبل خود را
و شأن منسوبه با ورا در حد خود دارد و آنها از آنچه در این ظهور او دارا گر
چه عرش نفس اول و عرش اول لا برای او و نفسی که صادق در این ایام بعد بر هر شیء که در
علیین این کور بعد لا بد در ظهور بعد آمده داخل جنت شده که امروز کل
در ضمن بیانها

داخل بیان شده و تشبه بفضل حق جل اجلاله و عز اعزازه این است که محتجب مانده و حکم
جنت بر آنها نشده و حکم نار در حق آنها صدق شده زیرا که جنت در هر زمان
کمال آن زمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور من یظهره الله
در کتاب او ولی ما لا نهایه همین قسم ترقی مینماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد
با آنچه خود دارد و در نزد هیچ ظهوری شیئی نیست الا آنکه حکمت آن در او است
که کل را راجع بآن ظهور نماید که از نار نجات شده و داخل در جنت گشته در هر ظهور
بقدری که اسباب فراهم آمده جاری شده والا مانده تا به بینند شئی را عیان
بیان و طراز الشأن و چه میکنند کل را بسمت خود داخل در جنت می نمایند با آنکه
بقدری که اسباب برای آن جاری شده چون اگر امر به او امید نهیم قسم ذرات
مقدس الی عز و جل که اگر اولو الحکم و علم زمان من یظهره الله در ایام او مشغول گردند

راضی نیست که احدی از اهل بیان را بر روی ارض باقی گذارد چگونه غیر او هست ور زنده
و نصرت حق مطلق نمیشود تا آنکه هیچ نماند الا آنکه داخل در جنت شود این از فضل اعظم
و فوز اکبر در هر ظهوری که کل ما علی الارض در ظل آن ظهور مدین بدین او شوند
آنوقت نفس مشیت راضی میگردد والا لم یزل ساعی است از فضل خداست یاد قبل که
شود و منوی نیست که خواهش نماید زیرا که خداوند مقتدر بر هر شیء بوده و هست
و در هر کور بهر قسم که مصلحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر
کل ما علی الارض را قطعه از رضوان اعظم خواهد فرمود که کل علی ما یقتدر قربا

الباب الرابع والعشر من الواحد الثالث

فی حکم حفظ البیان باعز ما یملک عند کل نفس ملخص این باب آنکه آنچه از شجره
حقیقت در میان مردم میماند کلمات اوست و ارواح متعلقه بآنها و قرار داده که در حفظ
کلمات

کلمات و اعزاز و ارتفاع و امتناع او کل عروج نمایند در ارواح از ما ظاهر
میشود و جایز نیست الواح خفیفه الا آنکه مجلد شود و بنحو هو الاعز عند کل نفس حفظ شود
تا آنکه مثل قرآن نگردد که در هر گوشه مسجد الواح متفرقه او بغیر ما ینبغی باشد
و تفسیر هیچ قدر خردلی در بیان حرف نمیکند الا آنکه خداوند خاص شده که دو هزار
ضعف باو عطا فرماید و اگر باو نرسد بذریه او و اگر از او منقطع بکل خواهد گشت
در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای کسیکه کلمات الله را باعلی ما یملک عند نفسه
معزز و مطرز داشته که عزت ارواح آن و طراز آنها در این است که بیان
هزار مثقال ذهب تمام کند ولی النفس مؤمنی که روح بیان در اوست از برای
یک مثقال او مضطرب باشد بلکه کل فی حده حیث لا تحزن علی اهله و هیچ بنده نیست
که کل بیان را مالک شود الا آنکه مضاعف میشود حسنات او و روزی بما لا عد

از ملائکه مالک کل شیء را صلوات میفرستند و طلب رحمت و مغفرت از برای او میکنند

و هر قدر سعی در علو صنع آن و حفظ وزن آن در عظم خط او و طراز الواح او

گردد نزد خداوند محبوب بوده است از دون او ولی لازم نیست که در خوش نوشتن شئ

مثل الیوم دأب طلاب است که کتاب را از بهاء خود بیرون میبرد و محض قول

در این باب آنکه هر کس در صنع خط او [illegible] است که بیان است بیش مشغول شود باشد اگرچه

فوق او بما لا نهایه و دون آن بما لا نهایه باشد و از ذکر [illegible] خط کس نوشتن

او را در ضای او در تلاوت او است یا نظر در او یا تفکر در او که کل منتهی بعلو [illegible] خداوند

در او نازل فرموده زیرا که هیچ کلمه نزد مومن نفیس تر نیست که مدد روح آن تلاوت

او است و هر کس نظر در بعاد کلمات نماید و صلوات فرستد بقول اللهم صل علی البیان

و من نزل فیه فی کل شان بالعزة والجلال وعذب اللهم الذین بالطوة و العدل

ادای حقوق

ادای حقوق کلمات از برای [illegible] فضل [illegible] علما [illegible] فضائل غیاد کل بسیار

بیان من نظهره الله است کل رحمت از برای کسیکه ایمان باو آورده و کل نقمت از برای کسیکه

ایمان باو نیاورده

الباب الخامس والعشر من الواحد الثالث

فی ان من یظهره الله [illegible] من قبل و ما هو نزل فی کل العوالم [illegible] کونه

و الآن من [illegible] قبل [illegible] من عند الله [illegible] ملخص این باب

آنکه ظهور من در هر ظهور که مراد از شیء اولیه باشد بهاءش [illegible] از کل

نزد بهاء او اولی تر بوده [illegible] نفس کسیکه ایمان بظهور بعد او آورده گویا ایمان آورده

بظهور است او کلا از قبل و بعد در نظهور نه ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در ظهور

همان ظهور است بنفس چهارده سال قبل [illegible] تا آنکه هنوز ده نرسیده هنوز نزده او

در هنگام چهارده هست این است که هر کس بمن یظهره الله ایمان آورد و ایمان بآنچه

او امر فرموده آورد ایمان آورده است بخداوند ازلی که از برای او اول نیست

و در ظل رضای خداوند بر رود آمده لکن رضای او در هر ظهوری و هر کس ایمان

باو نیاورد اگرچه در کل عوالم در ایمان و رضای خداوند بحجه کل هیاکل منسوب را

میگردد کانه ما اتی باسم حرفی عین چنانچه همین قسم در نقطه بیان ظاهر است

نزد اولوا الافئده در فرقان ظاهر است نزد کل هر کس ایمان بمحمد رسول الله آورده

بیقین ایمان آورده بخداوند و امر او در کل عوالم و هر کس ایمان باو نیاورده ایمان

بخداوند نیاورده و امر او در هیچ عوالم این است که حکم دون ایمان

بر من علی الارض شده دون مؤمنین بقرآن در آن زمان و تسقی این آیات

اولی العلم کلکم اجمعون چه بسا نفسی در ظهوری مؤمن و در ظهور دیگر در نار

و چه بسا نفسی که در ظهور قبل بعد نار و در ظهور بعد در جنت است زیرا که ظهور الله نه اول بعد

و نز خ

و نزد خدا که بنوشته ذکر نمود اگر کسی در هزار هزار ظهور مؤمن باشد و در آخر ظهور

بعد از هزار هزار مؤمن شد کل این عوالم او مبدل با ایمان میگردد و اگر بعکس

باشد بر عکس زیرا که در نزد هر ظهور آنچه رضای اوست در نزد او آنچه قبلا

و چه بعد مثلا در حین ظهور رسول الله آنچه رضای الله بعد الی اول ظهور قائم علیه السلام

کلا در رضای او بوده و رضای ظهور در آن بود و رضای رسول الله بوده چنانچه

رضای من یظهره الله امروز همین بیان است الی حین ظهور او و آن وقت مجدد میشود

رضای او بظهور او لم یزل و لا یزال این مشیت بوده عند الله و خواهد بود

و هیچ ظهوری نمیشود الا آنکه از مؤمنین بظهور از برای ایمان بظهور بعد

عهد گرفته میشود که اگر وفا کنند احدی در نار نمیماند چنانچه اگر در وقت

الف وفا بعهد عیسی نموده احدی در نار نمانده بعد عند ظهور رسول الله و هم چنین در فرقان

اگر کل در نزد ظهور ظهور یوم مستشرق بضیاء اشراقات او گشته حکم دون ایمان
بر احدی از اهل فرقان نشده و احدی از آنها در نار نمانده و هم چنین اگر کل مؤمنین
ببیان مؤمن شوند بمن یظهره الله احدی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان بر احدی
نخواهد شد ولی مراقب ظهور بعد که قدر لمحه فاصله شود ما بین ظهور و ایمان کل من
امن بالبیان که بقدر طول الی المستغاث هم لا تغییر نیست که بمانند اگر احتیاط دارکن
این است که احتیاط در نار بعد وست اگرچه امید از فضل خداوند عطوف
در وقف این است که در حین ظهور باو امر عالیه خود در الواح خود کل عباد خود را از
رقد بیدار نماید و نگذارد الی امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده
در نار بمانند چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه
حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند اگرچه امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد

وازقبل

و از قبل کلمه الله مرتفع گردد و انما البدایة والوجه علی نفسه اذ لا غیر یعرف به و هو
لا یعرف بدونه سبحانه عما یصفون

الباب السادس عشر من الواحد الثالث لا یجوز العمل الا بآثار النقطة

ملخص این باب آنکه جایز نیست عمل الا بآثار نقطه بیان زیرا که در هر ظهور از برای او حروف حی
آثار اوست از شمس حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات
مخصوص رسول الله و تفاسیر مخصوص ائمه هدی و صور علمیه مخصوص بابواب الی کل از این بحر
مشرق میگردد تا اینکه کل این آثار را در حقیقت اولیه بنحو اشرف مشاهده کنند
و هیچ عزی از برای ایشان غیر از سبق ایمان که اعز از کل است هست عند الله و عند
اولی العلم بعد نیست و کل فضل در ظل همین منبسط است و از حین غروب الی طلوع
من یظهره الله آثار فرضیه مرتفع و حروف حی و کل من آمن بالله و بالبیان در ظل او مستظل

الا اگر کسی طی آن نماید در عرفان حکمی از احکام چه اصولا و چه فروعا و اثری از آن خفی ظاهر نماید

اگر از حدود بیان تجاوز ننماید ظهور او محشور والا آنچه ذکر نمیگردد عند الله و عند اولی العلم

بلکه در این کور اگر ناظر بجواهر آیات و مخفی در اقوال و دلائل و تلذذ بآنچه نازل شده

از نقطه شمس حقیقت زیرا که آثار او معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسبه بانوار کواکب

هل یقدر ان یقترن احد بهما سبحان الله عن ذلک تسبیحا عظیما و تعالی عن ذلک علوا کبیرا

ولی سعی بلیغ نمانده در علم حروف و اقترانات اعداد اسماء و اقترانات کلمات مشابهه

و اقترانات آثار مشابهه در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان را اهل آن کس بنحوی که

شیرین تر میتواند دهد اگر چه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کل راجع بنفس بیان

میگردد زیرا که بر او حرفی زیاده نمیگردد و از او حرفی ناقص نمیگردد الا آنکه نظم حفظ و اقتران

بعض با بعض بمناسبات این نسخه با آن نسخه تفاوت بهم میرساند گویا مشاهده میشود

که هیچ نظمی

که هیچ نظمی در او داده نمیشود از بعد الا آنکه احلی و انظم از نظم اول میگردد طوبی لمن ینظر

الی نظم بیان الله و یشکر ربه فانه یظهر و لامرد له من عند الله فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء

و ینزل ما یرید انه قوی قدیر و بهترین نظمها نظمی است که بر حدود ظاهر شود مثلا اگر

ده دعای صحیفه بیست سهل هم ذکر شود و هم چنین خلط انهار خمسه نگردد آیات در علو

خود و مناجات در سمو خود و تفاسیر در مقعد عز خود و کلمات در فن قدس خود و کلمات فارسیه

در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی نبوده و نیست ذلک

من فضل الله علی علماء البیان حیث یشتغلون بامر الله الی یوم الفرج الله عنهم بظهور من یظهره الله باب اللیل

و النهار لعلهم یتوجهون و اگر ظاهر شود و نشناسد کسی را کسی نفس خود بیانی که او حرف

فرداً مثل شمس است در بین کواکب و این وقتی است که کل را در حجاب بیند چنانچه نقطه

بیان تفسیر قرآن نوشت و تفسیر بنهج آیات الی آخر و تفسیر سوره البقره

بنهج شئون علمیه که یک حرف از تفاسیر او معادل نمیشود با آنچه کل مفسرین

از اول نزول قرآن تا ارتفاع او تفسیر نموده‌اند بمثل ضیاء الشمس بنور الکواکب

فما له من عدل یلیق ان یذکر عنده ان انتم تنظرون

الباب السابع والعشر من الواحد الثالث

لا یجوز کتابة آثار النقطة کلها الا باحسن الخطوط لکن عند ظهور من فامن دون خط الحسن فیحبط عمله و لم یکن من المؤمنین

ملخص این باب آنکه کل آثار نقطه مسمی ببیان است ولی این اسم بحقیقت اولیه مختص بآیات است

و بعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویه ذکر میشود و بعد در مقام تفاسیر بحقیقت ثالثیه

و بعد در مقام صور علمیه بحقیقت رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقت خامسیه

اطلاق میشود ولی این اسم اسم مختص بآیات است نه غیر او باستحقاق چنانچه اذن داده شده

بر اینکه تسمیه بعد کل بیان در نفوس گذارده شود زیرا که از ماده بیان اسم آن مشتق میگردد

و اذن

و اذن فرموده که تفسیر بسم الله جل جلاله حیث قد نزل فیه انی انا الله لا اله الا انا الواحد

البیان و کل بسم بیان در اسم او ظاهر که عدد البیان باو واحد صورت جامعه

عدد له میگردد تا آنکه مرآتی باشد از برای نقطه بیان که او مرآت لله بوجه است و از برای

من یظهره الله که او مرآت لله و آنچه که در بیان است که لله باشد از برای لله بوجه

واحد است و در حین صورت جامعه او است و در حین ذکر هر حرفی از حروف واحد

بعد باب تمامیت عدد انبعث کلمه علمیه میگردد زیرا که ایشانند که لله بوجه و هستند

ولی کل راجع بباب اول میگردد چنانچه در نقطه بیان ظاهر اذ ما فی المرایا

لن یعد الشمس فی السماء و ما من اله الا الله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب ما یری

و ما لا یری رب العالمین و انما الهکم لاله واحد لا اله الا هو الرحمن المتعالی المنیع

و اذن داده شده که احدی حرفی از حروف بیان را ننویسد الا باحسن خط و احسن

از برای هر نفسی در حد اوست نه در حد فوق او و نه در حد دون آن و این

از برای این است که روح متعلق بآن حرف که در بیان است باعلی ما یمکن فی الامکان

فی حده مرتفع گردد که در مؤمنین بیان دیده نشود شیئی الا آنکه اثری در حد خود بکمال

رسیده باشد چنانچه هم در حروف الفیه چگونه ممیزند در طرازیت از سایر ملل

همین قسم هم فرض این بیان کرده که اگر احدی از بیان در شیء فراض باشد بنفسه

از حسن او و حسن آنچه در نزد اوست در حد خود محجوب گردد که این اعظم سبیلی است

از برای جذب کل آن دیار بین واقع خداوند رحمن ولی کل در صورتی است که مقتدر باشد

نه اینکه بر نفس خود صعوبت وارد آورد در شیء زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر

در ما یه نفسی حزنی در حزن بلکه کل علی قدر ما استطاعوا مکلفند گویا الان در

انجیل مشاهده میشود که بیانهای مطرز نزد اهل آن هست و بتلاوت آن

متلذذ میکنند

متلذذ میگردند و بآنها مستعد شده اند که با بیانهای خود در نزد من یظهره الله

وافد گردند که وفود علی الله بهر دست و اظهار وجه خود را در نزد او محتجب نمیکند

که از حیات بعید بهر دست فلتتقنن یا اهل البیان کلکم اجمعون

الباب الثامن والعشر من الواحد الثالث من اراد ان

یملک شیئا من آثار النقطة او من رضی به من کتاب لایجوز ان یأتی

بنسخة الا احد الآن ان یستنسخ لنفسه علی احسن خط بخطه او بخط دونه فاذا یحل

عطائه و الا لایجوز ملخص این باب آنکه خداوند دوست میدارد در بیان که آنچه

واقع بشود از آثاری از حد نطفه اشیئی الا بمنتهی الیه فی حد الکمال از منتهای علو

حسن صورت و سیرت گردد تا آنکه بر هیچ نفسی بقدر ذره کره وارد نیاید و ملال بحجب را

متحمل نگردد از آنجمله است که حکم شده هر کس تفسیری بر کلمات بیان مینویسد یا از خود

کتاب در علمی انشاء میکند اگر خود میتواند با حسن خط نسخه اصلی را بر داشته
و الا داده بکسیکه نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آنوقت نسخه بهتری داده
که آثار نفس در نزد خود آن نفس باشد و بعد بهتری برسد که اگر دو این حفظ
عمل او میکرده و الا در موقعیکه باری میسر نگردد با دعط از برای خود نسخه بهتر
انجام دهد که از فوت از برای او اذن هست که بعد از استنساخ بهر کس
نسخه خوب از برای او تمام نموده را جمع نماید این در صورت دوام امکان
هست و الا در صورت امکان از قسم محبوبترین وجه است عندالله مثل دواب
علمای این عصر که نسخه هزار خطی که در هر صفحه چند نوع حکم مینمایند همین قدر که
نسخه احدیت حفظ می نمایند مثل کتاب مصابیح که الان در انجیل هست
از منشاء اول بلکه اگر کتاب باشد که یک نقطه سواد در غیر محل آن سهو رسد

لایق

لایق حفظ نیست و از برای البحر المحیط الاتی فلتلطفن فی کل صنایعکم ان یا اولی الالباب
علی حق ما انتم علیه مقتدرون قل ان الله الطف فوق کل ذی الطف لن یقدر ان یمتنع عن
ملیک سلطان لطفه من احد فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان لطیفا متلطفا

الباب التاسع و العشر من الواحد الثالث

اذن لمن اراد ان یصرف مما ملکه الله فی آثار النقطة کیف یشاء بابدع التحسین
ملخص این باب آنکه خداوند از فضل و جود خود اذن داده که هر کس هر قدر بتواند در بها
بیان صرف نماید اگر ممکن بود که کل ما علی الارض را بهای یک بیان قرار دهد اینه
اذن از برای او بوده ثمره این باب آنکه در نزد ظهور من یظهره الله منفقت گشته چنانکه
در اثر او این نوع حکم است چگونه در نفس او اعلی شده امروز واقع نگردد که قرآنهای
الف بهائی ما الا کحیره در اسلام باشد و مقر منزل او در جبلی باشد که حجره مسکون

او خشت محض باشد اگرچه هر جا که مقر اوست عرش ابهی است چه بر سریر
عزت باشد و چه بر فوق طین ولی این ذکر از برای اشعار مؤمنین بیان شد که با حجر حجر خود
نکرده هیچه که محتجبین بقول شبهه و الا ان النور و الظلمة عنده سواء کلیهما کالسکان بحده

بالعشی والابکار

الباب الاول من الواحد الرابع فی ان للنقطة مقامین مقام ینطق

عن الله و مقام ینطق عما دون الله ذلک مقام عبودیته لذلک المقام الذی یعبد به یا ایها هلل و انه هم
و یسبح له بالغدو و الآصال ملخص این باب آنکه خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق
فرموده یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است که آنچه آیات نازل میفرماید از نزد خداوند
میکند و اوست که موصوف نمیگردد به هیچ وصفی و منعوت نمیگردد به هیچ نعتی و متعالی است
از هر ذکر و ثنائی و مقدس است از هر کافور و جوهر و صافی لن یعرف بغیره و لن یوجد سواه

له الخلق

له الخلق و الامر لا اله الا هو الواحد المتکبر المتعال مقام این آیه عظیمه است قبل از
حق و ما دون او از … خلق و کل له عابدون و دون این آیه که در اوست خلق او است
و این آیه است که در او دیده نمیشود الا الله که ما دون او خلق اوست و این آیه است
که در او آیتیت دیده نمیشود بلکه نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علو علو الله و سمو
سمو الله و کینونیت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صرفه بحته لم یزل ذکر میشود ذکر آیت
از برای عرفان آن و الا آیت ملحوظ نمیگردد که اگر آیت ملحوظ گردد خلق او میشود
و او بنفسه مذکور نمیگردد الا بما ذکر به ذات الازل و از برای او امثله و حدود نیست
و قرب او عین بعد اوست و بعد او عین قرب اوست و اول او عین آخر اوست
و ظاهر او عین باطن اوست و علو او عین دنو اوست و دنو او عین علو اوست
و کافور او عین ساذج اوست و ساذج او عین کافور اوست و کینونیت او عین

انیت او است و انیة او عین کینونیت او است لم یزل الله کان الهاً و لا مألوه هنالک
و کان ربا و لا مربوب هنالک و کان محبوبا و لا حبیب هنالک و کان معبودا
و لا عابد هنالک و کان مقصودا و لا قاصد هنالک سبحانه و تعالی عما
یذکر به اسم و صفة او نعت و سمة لم یزل الله کان الهاً و لا اله غیره و لم یزل الله
ربا و لا رب سواه و لم یزل الله سلطانا و لا سلطان دونه و لم یزل الله ملکا و لا ملک
غیره و لم یزل الله ملیکا و لا ملیک سواه و لم یزل الله علاما و لا علام سواه و لم یزل
الله قدارا و لا قدار غیره و لم یزل الله کیانا و لا کیان دونه و لم یزل الله خلاقا
و لا خلاق سواه و لم یزل الله و کل الاسماء فی یمینه و کل الصفات فی قبضته
یسبح له ما فی السموات و الارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و این آیات است
که مادون آن ذکر خلقیت میشود که هر کس دعای سبحانک من هو حی لایموت را الی آخر خواهد
بخوانند

بخوانند در بحر ظهور این آیت در فؤاد خود منجلی گشته زیرا که این دعا در اول هر ظهور
فردوس مظاهر او عزّ از کبریت احمر و در آخر هر ظهور ممتنع‌تر از هر ممتنع و نفع
از هر نفعی بیشتر آنکه میگوئی سبحانک من هو مفتی لن یفتی در آخر هر ظهور بعلو کرسی رسد
مظاهر او در افئده مسجون که فتوی بر کل داده و احدی خطور فتوی بر ایشان نمیکند
ولی در اول هر ظهوری کسی خطور فتوی بر ایشان نمیکند بلکه مثلا سبحانک من هو صادق
لن یصدق در آخر ظهور بعلوی میرسد که از علو مناعت و رفعت جلالت کسی خود را لایق
نمی‌بیند که تصدیق او کند و او تصدیق میکند هر کس را که خواهد و بر تصدیق او افتخارها
در حق خود میکند ولی در اول ظهور شأنی اعز از کبریت احمر است که کسی تصدیق
او نمیکند و حال آنکه هر صدق بتصدیق او صدق میگردد و هم چنین در کل اسماء و صفات
زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر با اسم و صفت خود را در نزد او

معدوم صرف می بیند چنانچه امروز نظر کن در کور فرنگ که لایق تفحص اسم
عالم لا یعلم فواد کیست و او وجود را در نزد رسول (ص) چه قدر فانی میداند و می بیند
و بهمین قسم ملاحظه کن مظاهر اسما و صفات را و لی این بحریست عظیم
بخطور نظر بنفس ایت عبد غرق میگردد و چه لب ملاک این بحر غرق شده
و میشود بنظر غیر ظاهر در او که اگر غیر این باشد دیده میشود که مظاهر موت
ایشان را درک میکند و هم چنین در کل امثال و صفات ولی چون در این مراتب
دیده نمی شود الا آنکه هو الحی لم یزل و لا یزال الذی است که بآن حیات اینها حی اند و هم چنین
سلطانا اذ لا سلطان دونه و عالما اذ لا عالم سواه و هم چنین مقتدرا
حیث لا مقتدر الا اباه و هم چنین صادقا حیث لم یکن صادق غیره چنانچه
از برای اسماء الهی نه اول است و نه آخر و نه از برای او عددی بلکه هست و در مثنوی گفت
هر شی

هر شیء این عرش بهجه ایست که باو توجه او را تواند کرد و آن آیت از مشیت است
در او که دیده نمیشود الا الله و در خصوص نفس اوست که مرآت بهجه باشد که دلالت
نکرده و نمیکند الا علی الله جل و عز و این آیتی است که در هر شیء دیده نمیشود در او الا الله
زیرا که متوجه در حین توجه به او خلق نمی بیند و در حین ذکر خلق بخدا می بیند خلق را زیرا
که می داند که این خلق خدا خالق او بجز او نیست و ما دون او خلق او هست در هر حال
نظر کن امروز در بیانیه که هر کس توجه بخدا میکند تعلیم نقطه بیانست که کلمه توحید
از آن مطلع عز مشرق گردیده و لی دلالت نکرده در حین اشراق الا علی الله و نه
در مقامی که تجلی باو شده دلالت نمیکند الا علی الله بلکه جهت خلق او شاهد است
بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کل شاهد است بر خصوص از برای خداوند بعبودیت
و کل شیء از شجر مثال او خلق شده و همین قسم که از برای او دو آیت است از حی او

خلق کرد باید خلق عبادت میکند خداوند را و سجده از برای او میکند همچنین قسم هر شئ

بایت خلقیت عبادت میکند محبوب خود را و از رسیده و نمیرسد الا باین که غرض است

در اوست که مدل بر اوست نه بر غیر او که اگر مدل بر نفس است باشد از خلق او است

بلکه احدی از اولوا الافئدة نظر نکرده و نمیکند الا بآیه وحده که در کل اسماء او فقده

دیده نمیشود الا او که اگر غیر از این باشد عبادت منقطع میگردد از عباد و حال آنکه

هیچ شئ خلق نشده الا از برای عبادت او چنانچه در قرآن نازل فرموده و ما خلقت

الجن و الانس الا لیعبدون و همچنین قسم که در اسماء غیر او دیده نمیشود در مرایای

این اسماء هم که فقده موحدین باشد غیر او دیده نمیشود که اگر نفسی در حین اسمی نظر بغیر او کند

در آن حین محتجب بوده و در بحر احتجاب غرق گشته چنانچه ناظر در حین نظر در مرآت

نمی بیند الا مثال خود را در او و قصد نمیکند نفس مرآت را زیرا که در مثال مرآت دیده میشود

نه مثال او

نه مثال او بلکه مثلی که در مرآت متجلی میگردد از او در نفس مثال است که قائم

بمتجلی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت میبود باید که قبل از تجلی دیده شود و همچنین

نظر کن در مرایای حروف حی که اگر در مرآت ایشان اسم حی دیده میشد قبل از تجلی او

باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلی تجلی دیده میشود که گویا در این حین نیست الا او

مشعر آنکه در مرآت نیست الا مثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه

در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت بود باید که حروف حی قبل از آنکه مثال ذو المثال

در آنها ظاهر شود ذاکر به ذکر حی باشند و اگر هم بوده از تجلی بوده نه در نفس مرآت

شیئیت که مکنون بوده و در این بحر است که کل مدققین نظر غرق شده

و مثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش او نفس مثال است و ظهور او مرآت المتجلی

و نفس مرآت است و همچنین نشاهد که کل اسماء و صفات را در آنها مبین الا الله وحده

ونظر باسمیت وابنیت و صفتیت ملک که محجوب میکردی از مقصود وازاین صراط

دقیق است که در قرآن فتح ابواب آسمان گشته و مظاهر وحدت بیان نفوس مجمعه دارد

جائی فرموده مثل کلام سید الشهداء ذکر شده الهی امرتنی بالرجوع الی الآثار فارجعنی الیها

بکسوة الانوار وهدایة الاستبصار حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السر

عن النظر الیها ومرفوع الهمة عن الاعتماد علیها انک علی کل شیء قدیر وار مرورهم

از کل مرتفع است سیر در این بحر زیرا که نمیتوانند در حین علم بمراتب نظر بمرات

نکنند این است که مرتفع شده از کل این حکم الا لمن لا یری فی الاسم الا الله

ولا حجب بحر الخلق فی بحر الحق ولا بحر الحق فی بحر الخلق اذ لا یری فی بحر الحق الا الله

والذی حجبه الحقیقة التی هی الالهیة به فی بحر الخلق ولم یبق فی ذروة الحق

بحیث رفیه اسم الحق اذ لا یری فیه الا الله و در هیکل انسانی بدرهای از این دو آیه

از خدا نه

از خدا نه گذارده که باید اول بشناسد او را و توحید نماید او را و نه بیند مستقلی الا او

و ما دون را خلق او بیند و باید نفس جمع عبادت کند خداوند را و سجده کند از برای او

و منقطع گردد بسوی او از حب غیر او که اگر کسی چنین متوجه الله گردد همیشه با نجبه

فضل در حق امکان ممکن و صحیح بلکه عبد نمی بیند در خفا الا عبودیت حق او الذی دون رتبه

ذکر نمی شود الا در نقطه حقیقت زیرا که غیر او مفقود نیست که عن لیس الکلام ما بلیه

بر کل اشیاء ما یقع علیه اسم شیء حق است که در بحر عبودیت سیر نماید زیرا که غیر این

مفقود نیستند و نیستند زیرا که غیر از او بری است خداوند از این نوع محو و نمیتوان عبد له

بلنتهای رسید و بعد از غروب این شمس غیر از من یظهره الله مقصد ز این نحو ظهور

از ظهور بسم نوع نحو بلکه اول حرف ظهور که کل آیات مدل بر عالمه است از ظهور او در افئده

کل ظاهر میگردد و از انفس عروج نموده و در بحر فؤاد حق ذاهل گردد تا بوقت مشاهده عظمت او

مبینا یر که ما سوی خلق او بوده و هستند ولی همان نفس لم یزل عابد خدا را او منقطع است

بسوی او چنانچه بحر مشیت که حرف عالم ظهورات و کل قسمه از شبح ظلک آیات او

خلق میکرده که آنچه ممکن است در مقام عبودیت سیر نموده و انی از دمن

کل در ذکر نموده در مقام عبودیت حتی با آنکه کلمه انی انا الله لا اله الا انا لم یزل و لا یزال

از بحر ظهور کینونیت او کرامات هست میشوند قسم بجوهر وجود هست که در راه کینونیت او ذکر

نمیشود بلکه کینونیة الله است و کینونیت او خلق الله بوده و هست و این حرم ظاهر است

که از او ادق تر در علم خدا نبوده و نیست و در حین نظر بخدا نفی آیات کل ما او وصف الیه

نفی نشده و در حین نظر با آیات کل ما وصف الخلق وصف شده و لم یزل الله کان الا الله

و ما دونه خلق له و لکن بینه و بین خلقه با انشاد انها انشاء خلق له لا اله الا هو

الباب الثانی من الواحد الرابع فی ان کل ما یرجع الی النقطة یرجع

الی الله و ما لم یرجع الیها لم یرجع الی الله و ما یرجع الی الله یرجع الیها و ما لم یرجع الی الله لم یرجع الیها

ملخص این باب آنکه ذات ازل لم یزل و لا یزال لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن یری

بوده و هست و آنچه از او نازل میگردد از کلمه مشیت است و آنچه بسوی او راجع میگردد

کذلک این است که در هر کوری از برای این مشیت شئونات و ظهورات که اولوا العلم

ان ظهور درک نموده و بیان نموده مثلا امروز آنچه در بیان از آثار نقطه واقع شود به الله

و از برای خدا میگردد الی یوم ظهور من یظهره الله که اگر وقت اگر کسی عملی از برای

غیر او کند راجع بخدا نمیگردد اگر چه باعلی درجه توحید کند چنانچه موحدین

کتاب الف بعد از ظهور رسول الله ثمری از برای ایشان نبخشید علو علم ایشان

الا اشیائی که در ضمن فرقان شد و هم چنین هر چه در فرقان ذکر نموده در صفت محمود

وجود علم مکنون و استکبار حق محمود ولی همین قدر که داخل بیان نباید

باطل گشته ثمری از برای آن نبخشیده و هم چنین اهل بیان عند ظهور من
یظهره الله هیچ اثری از برای آن راجع الیه نمیگردد اگر چه کلمه لا اله الا الله باشد
مگر ایمان باو و ما قبل از ظهور آنچه در این بیان واقع از برای الله میگردد و راجع
بسوی او میشود نه اینکه راجع بذات ازل گردد بلکه رجوع بمن یظهره الله رجوع
باوست و اینکه ذکر شده که رجوع باوست مثل نسبت کعبه است که بیت او خوانده
میشود که از جهت علو و سمو او نسبت بخود داده و غیر از این در امکان ممکن نیست
زیرا که ذات ازل معترف نمیگردد و اول خلق شئ تعلق نیست باو
و جز عمل او رجوع او است باو که جسم سبع عشره دقیقه قبل از آنکه
ای فرایا من یظهره الله بار تعلق بیان کسی دانه ارزنی از زمین بردارد
باینکه او را اخذ حتی خود نماید و از ابطال ثمره و حجب نجات دهد از برای او است

حروف سبع

حروف سبع بسر کرده و جزا کل شئ باو داده میشود ولی اگر مقارن با ظهور باشد از نقطه
از وقت باید از برای او کند و باذن او اگر رضای او در شئ باشد والا رضای او نیست
جنت فیما امر و یأمر و فیما فعل و یفعل این است سر کل وجهی و غیب جهان و نور
که اگر کسی مستمسک باین عروه گردد در هیچ شأن در ظل نار مستقر نمیگردد در ظل جنت
مستظل باشد والا در هر ملتی که نظر کنی اهل آن ملت میکنند که ما از برای خدا عمل میکنیم
چنانچه آنچه در این دو ظل از برای مرایای الله واقع شد گفتند ما از برای خدا میکنیم و حال
آنکه برضا اگر دعد همین قسم در بیان آنچه بمؤمنین او واقع شد از حروف قرآن
نمیکردند و قصد نداشتند الا آنکه از برای خدا میکنیم و حال آنکه برضا اگر دعوی در حق من
یظهره الله که هیچ قسمی در علم خدا اعظم از این نیست که هیچ نفسی برای او یا برای مؤمنین او
حزنی وارد آورد الا آنکه قصد از برای خدا میکند و میگوید از برای خدا عمل میکنم و حال آنکه

دروغ گفته و میگوید و برضا کرده و میکند ای اهل بیان ترحم بر خود نموده و بعقل خود

حکم نموده و قبول حق نموده و در شئونات محتجبه محتجب نمانید که حجت در حین ظهور

بالغ است بر کل شیء زیرا که آنچه الآن می‌بینید که مؤمنین بقرآن هستند در حین نزول

آن غیر از بیست و نه نفر مؤمن نبودند بر آن نبی تا هفت سال و حال آنکه حجت همان است

که بود و نیست این از عدم تعقل اهل آن زمان بوده چنانچه در باب اول یوم

القیمه ذکر شد و اخص شیء بر آنها حجت اول بیشتر و عبادی که در اول از محتجب مانده بواسطه

عدم تعقل بوده والا حجت در حین ظهور بالغ است بر هر ذره چنانچه از حین نزول

بیان کل مؤمنین بقرآن میخواستند ایمان آورند باو بدون نفسی حجت تمام در حق

آن است بالغ و کامل بوده چنانچه خداوند احتجاج میفرماید بکل مثل آنکه باو مؤمن

فرموده بر آنها شیء که او ایمان آورده و حال آنکه اشیائی در کل بوده چرا محتجب مانده و بهمین حجت او را

معذب

معذب میفرماید تا وقتیکه داخل در دین گردد فلتعتبرن یا اولی الابصار کلکم اجمعون

الباب الثالث من الواحد الرابع

ذات البداء در حق ملخص این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمیشود بهیچ چیز مثل آنکه او را

که اقرار باعتراف بقدرت او شود بر مالکیت او اگر نفسی عبادت کند او را بآنچه در امکان

فوق او متصور است همین قدر که اعتراف به آن نمود این عبادت اعظم از آنچه

کرده میگردد که اگر بخواهد او را داخل در نار فرماید معتقد بعدل او هست و دم هم نزند کسی نتواند

گفت در حد او زیرا که او عادل است در قضای خود و هم چنین بر عکس اگر کسی آنچه در امکان

متصور است متحمل عصیان او گردد اگر ناظر به آن او نگردد این عصیان اعظم است نزد او

از آنچه کرده و اگر بخواهد او را داخل جنت فرماید کرمی از رسد که لم و بم در حد او گفته زیرا که

او بهمه محمود در قضای خود و متعالی است بر آن خدائی که متغیر شود بامر آن خلق او زیرا که

برای خلق از عجز میگردد و برای او از قدرت و نزد هر ظهور مشیت برای او ظاهر و حاکی اینکه

حکم فرموده بایمان و جنت مؤمنین قبل بر آن و نار بر اعناق کل میگذارد و حکم دون آن میکند

تا آنکه اظهار قدرت قاهره والا نزد او چه فرقی از وجه بیان و چه قضای فرقانیه

و چه بیانیه این نیست الا ارتفاع قدرت او و امتناع سلطنت او که بنفسه کل را در قبضه

قدرت و تصرف خدای خود بعینه دانسته و از برای آن شیئی نبوده الا باذن او

و این نیست الا به امر مشیت زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال اسیر جائی نشده بعینه

و هست و ظهور و بطون صفت مشیت است و اول و آخر هندسه اراده و از کد او ذکر شئ

اول او عین آخر او بعینه و ظهور او عین بطون او و از استعمال این الفاظ ناظر

در بیان محتجب نگشته که اسم اول یک مرتبه در ذات غیب استعمال شده و یکدفعه در ذکر

اول ذکر میگردد و یک دفعه در خلق اول ذکر میگردد و یکدفعه در اول بار در ذکر بر میگردد

اولیکه در

اولیکه در صقع مشیت ذکر میگردد و هم چنین اولیکه در خلق ذکر میگردد مشید او خلق اول است که در صقع اول ذکر میگردد

مشیت شمس است در مرآت بالنسبه باول مشیت و هم چنین ذکر اول در نار

این ذکر او لیست که در خلق فنا آن است نه در خلق بقا محتجب از ظهورات اسمائیه

نگشته که هر شیئی در مقعد خود بر آنچه ذکر شده از حد خود تجاوز ننماید و بعد از امر هر آن

ذات ازل را به آن مشیت از نفی و ضیاء او را اضائه او نظر کن در هر ظهوری

در برابر او که مثل بحر لا نهایه متموج بعینه و است چنانچه هر کس در این ظهور بعینه

مشاهده این نوع ظهور را در بحر مشیت نموده و هم چنین قبل در فرقان باسم نسخ

مذکور و اینکه در احادیث مذکور است که همین قدر که رتبه قضا آمد برای ادراک او

نیست یعنی اگر امضا برتبه رابع رسید که رکن تغییر باشد برای در آنچه قضا شده نیست

فضل ننموده اگر بعد باشد به آن لم یزل و لا یزال در حق هر نفس بعینه و مشیت و منفک

از هیچ شیء در هیچ شأن نمیگردد الا آنکه آیهٔ انه علی کل شیء قدیر و مراد از
رتبهٔ قضا در کل شیء تغییر عروج شیء است که از طلوع ازل کل شیء الی الغروب در رتبهٔ کل
تراب در نفس خود منتهی گردد مثلا آنچه در حیات رسول الله صلعم شده و بهر آن ظاهر شده
همان ثابت است الی حین عروج او و بعد از آن اضلال او و ضلالت است الی یوم القیمة
ای ظهور الاخری فی اخریه و نفی او منفی عنه است الی ظهور الاخری فی اخریه چنانچه
شبهه ای او بعد از او در بحر قضایای او مستقر الا در موارد دیگر یقین نمیشد
برضای او که اگر ذکری شده بعینه بر آیات رسول الله بعینه در حال الیه چنین امر
نشده بلکه از حدود کل رتبه قدر خردلی تجاوز نفرموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت
هر ایای باطنیه او با مؤمنین باو بعینه هست ولی چون کسی نشناسد او را بآنها
مستنیر نگشته و او هم در ایام بطون خود غیر از آنچه در ایام ظهور صلعم فی قصه نمیفرماید
این به

این بعینه بر ای الی عروج حبل که بعد در هیچ حال بر سریر رجال مستقر نگشته اگرچه
با آنچه مالک در امکان بعد عروج نموده است که نظر به آثار اشرف از آن است که عروج نموده
و هم چنین اگر منتهی رتبهٔ نزول منتهی گردد بر سریر خوف ننشسته و نظر بر هر ای
خدا فرموده که نظر نکرده اعظم از آن است که منتهی گشته ولی ظهور این
هر آن از مسکن مشیت است نه غیر آن که در بیان ظاهر گشته اگر در حق شیء
ذکر جنت شده الی یوم القیمة در حق او ثابت بعینه هست و اگر در حق شیء ذکر
دون جنت فرموده الی یوم القیمة در نار او بعد الی او فانی بعینه هست و عند ظهور
قیامت اگر بعینه شجرهٔ نار مستقبل شود شجرهٔ جنت میگردد و اگر شجرهٔ جنت
محتجب گردد شجرهٔ نار میگردد چنانچه در این کور هر که بوده مشاهده این مطلب را
نمود در هر ظهور بمنتهی جد و جهد خود سعی نموده که ذکر خیر من قبل الیه از برای خود

در کتاب او ذکر نشده الی ظهور دیگر که این اعظم‌تر است از آنچه الوف الوف

فرح و بهجه در مقامات مرتفعه که ذکر آنها از برای صاحبانش بماند چون اسباب آن متعالی

که فانی گردد و هیچ اسمی از آن باقی نماند اگر در مورد دون حق ذکر گردد و الا آنچه از او

با ضد او بهجه هست و به آن یجزی المحسنین

الباب الرابع من الواحد الرابع فی ان کل ذکر عبد ربه فی قبل المخلص الیه یاب

آنکه ارواح کل اشیا راجع میگردد بهیکل انسانی و جنت کل اشیا در جنت

انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه الماس بلا مثال در نزد مؤمنی

باشد عز آن الماس باعزاز اوست که بواسطه انسان در نزد مؤمن ظاهر

میگردد و همچنین کل شیء و این هیکل راجع میگردد باسم و صفت اگر فؤاد او مدل اعلی اسم

هست در ظل الی الاسماء الحسنی عند ربه ذکر میگردد و اگر از صفتی است در صفات او

ذکر میگردد

ذکر میگردد این است علو معنی حدیث لیس لله اسم و صفاته و این هیکل حکم

اسمیت و صفتیت بر او نمیگردد الا آنکه در نزد هر ظهوری در ظل آن ظهور داخل

گردد و الا مرتفع میشود حکم ایمان از او و چگونه حکم اسمیت و صفتیت و نظر خداوند

بر این است نه بر شئون ظاهریه چنانچه امروز دیده میشود که هر صفت حسنائی

در حرف الفیه هست و لی صفات ناریه امروز ذکر میگردد و اگر امروز در بیان

نفس مؤمنی باشد به او انتها اگرچه بر تراب نشسته باشد او متکی بر سریر عزت

نشسته و بر غیر او اگر در منتهی مقعد نشسته باشد عند الله و عند اولی العلم در منتهای ذل است

در نزد ظهور من یظهره الله هر مرد مؤمنی که مؤمن باو گردد لایق است که در فؤاد

او شمس اسمی طالع و اسمیت در کینونیت او مشتد گردد و هر نفس مؤمنی در بیان

عبد رقا و بهجه و هست چنانچه اولو الالباب در قرآن عبد رسول الله بهجه

و هستند بعضی از عباد که ذکر مولای خود غیر آنچه لازمهٔ عبودیت است درآورند

حال نظر کن و محزون شو و ببین که چه قدر طوق عبودیت رقبه برگردن انداخته

و باین افتخار می‌نمایند و در ظهور شرف او در حضرت چگونه روا میدارند که امر

بجائی رسید که در جبل ساکن گشته و کل با نهایت مؤمنین در نفس او باسم

مؤمن او اعراض شده که اگر میشد این نوع واقع نمی‌گشت این است که کل

در بحر حجاب غرق و شموس در مرایا نفس‌گاه او متحرک و از او محتجب و ماهیان دریا

باب زنده و سؤال از او نموده امروز کل مؤمنین بالقرآن منتظر ظهور

قائم آل محمد و از برای ظهور او تضرع و ابتهال برو نیستاده در رؤیای خود

افتخار و ادراک است خود را سبحن فرستاده و در جبل ساکن نموده این است

معنی حدیث فیه سنة من یوسف یباع و یشتری اگر اهل بیان بنا مجبور خود کرده

وطوق

وطوق عبودیت او را بر عنق خود بسته باشید و در حق او روا ندیدند آنچه که در حق

خود که عبید رق او هستند روا نمیدارند این است که نشنیده باشید ظهور رسول الله را

در قبل و محتجب منتظرین با وجود بعد از ظهور او از او تا آنکه منفعت سالها بر او

نه سال واقع شد برای او آنچه واقع شد و با آن فائده در حق شما نکرده

که اگر کرده بود در این ظهور این نوع نمی‌شد و از محبوب خود چنانچه دیگر

در ظهور من یظهره الله این نوع نکرده که اگر حجب خود فرار دهید که بر هیچ نفس نپسندید

آنچه در حق خود نمی‌پسندید از او لو السلطنة گرفته تا ادنی الربع بر نسل دود آن آدم

حزنی برای او وارد نخواهد آمد زیرا که شموس در مرایا شمس را می‌پسندید الا آنچه ازو

در حق او نیست که او را می‌بینند یکی مثل خود الا آنکه کل باو قائم است و از اثر

جود او است خلق سموات و ارض و ما بینهما چنانچه اهل آن از دون معروف بیان گفته

و ان من جوده الدنیا وضرتها و ان من علومه علم اللوح والقلم و من بعض آن است

بلکه هر شیئی که اطلاق شیئیت بر او شود رشحه‌ایست از طمطام جود او و قطره‌ایست

از قمقام منّ او و قدر او در حین ظهور دانسته نشد که در لیل و نهار در اماکن

غم او از برای او گریه کنید چنانچه هم در میکنند و او در جبل باسط و حزنی بر او

وارد آید و بفضل وجود او شماها کل از حزن مبرا شده باشید فلتنتظرن

الا یا اولی الابصار ثم تنتظرون

الباب الخامس من الواحد الرابع فی ان کل اولی الدوائر آیاته له

ملخص اینباب آنکه این باهم بیانات منشعب از قدیست و از جهة ذکر علو ما نسب الیه

ذکر اما نگشته و اوست احق بملک خود از کل اذا اراد من نفس الله الفرد الاحد

انه یقول انا الله او لم یسوا کان الله کائناً علی الخلق او ادنی و علی اشاکلکم ما یشاء

لا یسئل عما

لا یسئل عما یفعل و کل عما فی حکم یسئلون ثمرهٔ اینباب آنکه اگر اذن دهد مولی بر مملوک

حق حلال میگردد بر ایشان آنچه فرض است و همچنین در حین حضور اگر حرام فرماید بر نفسی آیه از

آیات ملک حق بر او حرام میگردد بر او چنانچه حرام شده بر هر کسی که ایمان باو نیاورد

و داشته فرصه از هر عصیانی تا آنکه کسی در یوم ظهور او مبادرت بانکار ننماید و اگر

مؤمن نمیگردیده مثبت گردد چه بسا که میشنوی ذکر او را فی الحین تصدیق نمیکند و در یک

میگردد بآیه از آیات او و جای آنکه حرام شده بر او از حین خطور بر او ایمان

و بر او حلال نمیگردد الا بایمان احتیاط کنید ای اهل بیان که ظهور بعد ظاهر خواهد شد

کیف است آرسم و خطورات حق در حق حق نکرده که آیات او حجت است بر کل و اگر

تأمل کنید فی الحین تصدیق میکنید چه فرق در معجزه مابین کل قرآن و سوره‌ای نیست

چنانچه فرق در ایمان آنکه نزد او مدل عالم ها با ایمان او نمیگردد همیشه تفکر کنید

در ظهور نقطهٔ بیان لعن آن روز حضرت محتجب نسازید از محبوب خود و از تفکر در ظهور
نقطهٔ فرقان میکردید امروز تعقل امر الله را مینمودید این حکم نشد. الا آنکه منتهای
جد و جهد خود را کشیده نه اینکه جهد کنید در کل دین و از محقق دین محتجب گردید چنانچه
در کور فرقان کل را منتهای دقت و اجتهاد مشاهده نموده و بزعم اجتهاد و احتیاط
حکم فتوی بر محقق دین داده که دین بقول او ثابت میکرده جائیکه مجتهدین قرآن
باین درجه احتیاط مرتفع کرده چگونه خواهید بیان اهل ام نشئه در حکم قتل باشد از
هر نفسی که هیچ شئی بشئون آن نشده که هرگز بر قلب او خطور نکند قتل نفسی از دین الهی
بیرون میرود و معذب میگردد مادامیکه خداوند خواهد و بر او حرام میشود آنچه بر او
حلال بوده در بیان حتی نفس او بر او و خداوند آن نفسی را که کسی در این باب فتوای قتل
کسی را دهد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگر چه در حق مخالف

در شئونات

در شئونات علمیه ظاهر گردد که بر حدی نجس نیست بلکه بر حد تام فصل و حکم
شما را ای خلق منکوس چه حد است که فتوی بر قتل نفسی دهید و حال آنکه نمی شناسید
که از برکت آن نفس است که اسم اسلام بر خود گذاشته اید تصور کنید آنچه بر امت
از قبل وارد شده باسم اسلام کردند و حال آنکه بر ضد اسلام کردند که اسلام امر نیست
الا بلسان باو و از یوم غروب شمس حقیقت از برای احدی از مؤمنین بیان
حکم قتل جایز نبوده و نیست و اگر کسی کند از بیان خارج و نیست و هیچ امری از برای او
اعظم تر از این نخواهد بود زیرا که خداوند در قرآن نازل فرموده من قتل نفسا فکأنما
قتل الناس جمیعا این حکم حکم نفسی است از انفس مؤمنین چگونه است اگر آن
نفس مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد و نفس الله خوانده شده باشد و حال آنکه
اینقدر اهتمام در کتاب الله شده باز از برای اشخاصیکه خود را منسوب به قرآن

دانسته از صدر اسلام تا امروز اثری نبخشیده و هیچ عدلی از برای ایشان

است از این جهت که عصیان معنی خود کنند و از برای او سجده کنند خداوند

حتم فرموده بر ذات مقدس خود که نیامرزد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از

مؤمنین یا نبیان را چگونه است اگر کسی حکم کند یا العیاذ بالله مرتکب شود و هر سلطانی که

مصیبت اول و آخر را ذکر کند و بر مؤمنین یا نبیان آنچه بر اول و آخر و ما بینهما واقع شد

مرتفع سازد و هیچ ذی نفسی را اذیت نکند از برای آنکه گر جود و فا و ولی

واقع شده حق است بر خداوند برکت دهد بر آنچه بر او عطا فرموده و مضاعف

فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر رسد ایام او بظهور نظیر بسم الله فرج است

از برای او که نصرت فرماید محقق دین او را و از او سؤال فرماید تخفیف در آنچه عمال

بر ایشان صعب بوده و طلب سلطنت نماید از او الی یوم القیمة که او است معطی کل شیء حق او را

و اگر عطا فرمود

و اگر عطا فرمود یا کسی را نمیرسد بحکم خداوند از او بگیرد و او است حق لازم او

مثل آنکه در سایر احکام امر کرده است نمیتواند کسی در او رخنه نماید و محتجب نگردد

از محبوب کل بهیچ شیئی که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او را

و اگر امر بجهاد فرماید یعلو افتخار در سبیل او شهید گردد که اسم او در دیوان

مقربین ثبت گردد و الا خواهد رفت از این عالم و ذکری از او نخواهد بود در این آیات

که در ایام محمود تعزیه داری کند از برای حق چنانچه سنت کل مؤمنین القران ابد

از اعلا اولی بر تعزیه داری رسول و اوصیاء رسول خود و ذکر ما جری علی شیعتهم

ولی باز در وقت ظهور لها کسی که تعزیه داری نمیشود و از برای اوصیاء و دین او

تضرع و گریه نمیشود از اولی الحکم حابس و ظالم گشته بر او و اولوا العلم مفتی بر او و بسیار

در جلب محتجبین ذکر آنچه قبل واقع شده نموده لعل بعد مرتکب نشوند امری را که

باعث خلود او در نار گردد و اینهمه تأکید در بیان شده که احدی احدی را محزون نکند

لعل صاحب امر و خلق مطلق محزون نگردد از اشباح در مرایا اگر متعبد باو باشند و الا

لا اشیئهای محض که از اول عمر تا آخر بلنتهای احتیاط و اجتهاد عبادت و عمل از برای

خدا میکنند ولی نزد ظهور ظهور الله هیبت حرف لا نه چه ثمر میبخشد اعمال ایشان از برای

بلکه بقدر ذکر لا شیء که لاشیء است عند الله لایق نیستند و حکم نمی‌تواند کسی کند الا من نظهره الله

و اول شجرهٔ طیبه است که با آیات بینات ظاهر میگردد از برای رضای خدا گفته

و نجیب بر دین او و حکم بحق در مابین اهل بیان و حکم بعد بر انفسیکه داخل شده اگر تا

الی روز مانده باشد و الا کجا پسندند بر خود سلاطین بیان که اب بیان باشند منند

و نفسی بر روی ارض غیر مؤمن بخدا لوه و دین او باشد و از برای غیر اولی السلطنة

در دین بیان جایز نیست و از برای ایشان از مؤمنین هر بیان جایز نیست در بیع هم ایشان

و در بیع

و در بیع حالی و در بیع هم نیست الا عند ظهور من یظهره الله و دولت حکم مؤمنین

باو و بیان که اذن داده شده از برای فتح بلاد که کل را در ظل ایمان

بخدا اورند و دین او وارد ساخته و بر مشوبین الی سوی بیان بقدر ذره حزن وارد

نیاورده حتی در فتح ارض هم بر اهل آن الحکم را نه پسندیده بلکه بایستی بر ایشان شئونات

دیگر ایشان را داخل در دین خدا لعل فی جهة و در نزد خلق غیر البصیر همیشه متاع دنیا

در نزد ایشان عزیز بوده با خدا ایشان داخل شوند در دین خدا و او انجکم بر غیر اهل بیان است

نه بر ایشان الا عند ظهور من یظهره الله که امر الله امر اشرف از حیث قدس لوات

آنچه باو امر الله مرتفع گردد بر کل است که از قوه امکان خود بوجه لوای ظاهر سازند

کلّ علی قدر ما یقدر بر و یقدر فان العبد لم یقدر ان یقدر و لا یقدر الا باذن الله أنه خیر

مدبر و مقدر و خیر مرتفع و ممتنع لا یعزب من علمه من شیء لا فی السموات و لا فی الارض

ولا ما بینهما ولا یعجزه من شیء لا فی ملکوت الامر ولا الخلق ولا ما دونهما بخلق ما یشاء

بامره انه علی کل شیء قدیر

الباب السادس من الواحد الرابع فی انه لا یسئل عما یفعل و ما دونه لیسئلن عن کل شیء

ملخص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطونی نبوده و نیست و غیر از برای او نبوده ظهوری و بطونی نبوده و نیست و کسی در صقع او اراده ندارد که لایسئل ذکر شود و از برای او فعلی نیست که متفرع شود بذات او که یفعل توان ذکر نمود یا بحکم ثبت داشت بلکه مشیت اولیه را خلق فرموده بنفسها که کل شیء را خلق فرموده بنفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کل را باو و او را نسبت بخود داده بعلو او و سمو او مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده و حال آنکه کل امکنه در نزد او سواء است اختصاص مکه لاجل علو و نسبت اوست و همین قسم مشیت را مظهر لایسئل نموده

زیراکه

زیراکه در علم او اعلی از این ممکن نبوده و نیست که لائق این نوع عطا گردد و بمثل ذلک لایجبر و لایشیر و سایر امثال مثل این و او مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید نموده زیراکه ذات او نفس مشیت اوست نخواسته او و نمیخواهد الا ما شاء الله و ما شاء الله ظاهر نمیگردد الا بما شاء المشیة چنانچه ما اراد الله مشرق نمیگردد الا بما یرید المشیة غیر آن نتوان لائق این نوع عطا گشت زیراکه باو خلق شده کل و اگر دو اختیار فرماید خداوند مظهر واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اثنین طلب میگردد نظام ملکوت سموات و ارض و ما بینهما بدان آنکه اول از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست بمثل مشیت نبوده و نیست که در هر کوری بظهوری مشرق میگردد و مظهر لایسئل عما یفعل و یفعل ما یشاء میگردد و حروف حی در او دیده نمیشود الا مشیت او چنانچه در حروف متکثره از این

دیده نمیشود الا مشیت او که اگر قلبی خطور کند دون آنچه مشیت او تعلق گرفته
در آن حین در جنت آن ظهور نیست و حکم عصیان بر او ذکر میگردد زیرا
که علو مرایای این آیت که در او دیده نشود الا شمس که اگر نقص مرائی دیده شد
کجا لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت اگر شمس دیده شد تقلب آن است تقلب شمس
او است زیرا که از برای او ذاتی غیر ذات او و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او
و توجهی غیر توجه باو نبوده و نیست و در ظهور فرقان محمد رسول الله صلعم نجم مشیت اولیه
و حروف حی آن شمس حقیقت ذات مشیت او بوده و مشیت او زیرا که ما بین او و آن لا کلام
طائف حول امر آن بوده و آنچه او خواسته بخواستند و هم چنین حروف
منکره از این وجه تا امروز بیستی تقوی جسته باین نحو که مشیت او
محمد صلعم نبوده و الا لایق ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام واقع شد بغیر حب
آن عالمین

آن عالمین بر عمل مشیت او کرده و اگر این نبود حول و قوه بقدر ذره‌ای از برای آن
نبود و هم چنین در کور قبل از محمد صلی الله علیه و آله مثل این و هم چنین در نزد ظهور
بیان که شمس حقیقت در این کور باسم ثابت مشرق است ظهور و نظر او است که آنچه
بمشیت او میگردد و اگر خلاف رضای او کرده بر عمل مشیت او نمود که اگر این نباشد
بقدر شیئی قوه از برای شیئی نیست در این ظهور و این است معنی لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم و اگر این نبود در نزد هیچ ظهوری حق مطلق مجزی نگشته زیرا که
در هر ظهور خلق آن بغایت تشابه در مشیت او بهم رسانیده که غیر آنچه او خواسته
نخواهند چگونه میشود که آن کس سنجر حجب او غیر حب او و ما یحب او خواهند
و اگر میخواهی که این مطلب را بعین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در حین قطع
نسبت که قاطع نطفه از حق منقطع میگردد و چگونه که تواند بر غیری حکم کند در

تشریع نظر کنی و چه در تکوین مثلاً نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس حکم
حکم اسلام نتوان کرد چگونه بر دیگری و در آن حین لا اله در بین تغییر از دین
واقع شود اگر چه مشهود شود بامت ادم که انوقت اگر حکمی کند راجع می‌شود
بحکم ادم و چون از زمان اول از ظهور مشیت بعد به اسم ساکن دوار فعل زیرا که
خداوند نفس همه کل حول و قوه را الا انچه از این در صورتیست که فرار از دون
حق کند و در تشریع بخواهد بفهمد و در تکوین هم مثل این و اگر واقع بخواهد بفهمد
در حینیکه در ضمن بیان نباشد حول و قوتی نیست زیرا که جوهر کل را گرفته
در ضمن بیان آورده اند در غیر حول و قوه نمانده مگر استثنا شود زیرا که حول
و قوه بسم در امت عیسی نمانده بحقی که از مانده باید حکم بخود در حق ایشان نکند
و حال انکه نمی‌شود و هم چنین در اسلام بعد از ظهور بیان و هم چنین در بیان بعد از ظهور
من یظهره الله

من یظهره الله که امروز کل حول و قوه بامر اوست که از ان حقیقت کل مظهر مشیت می‌شود
ظاهر میگردد و از بر اهل بیان عند ظهور او نمیماند حول و قوه بحق الا انکه در ظل او ساکن
گردند و هم چنین الان لا نهایه تصور کن که اگر حول و قوه در باطن مانده بهمان نسبت حق است
که بعد و امر ورا نهایه بکلمات از او نسبت میکنند انچه میکنند و الا انکه نسبت حول و قوه
الا الله در هر ظهور بانچه من قبل الله ظاهر گردد و اگر بعین فواد نظر کنی می‌بینی که حول
و قوه در نزد من یظهره الله است به بعد عز و جل و از مدد اوست این ظهور چنانچه از
ادم تا امروز از مدد این ظهور بعد نظر در انکه و حد و مکث که مشیت باید ... از
مدد او ... ادم اول از مدد این ظهور امروز در ظل ایمان این ... مومنی نمی‌شود
چنانچه بیش در نزد هر ظهوری مومنی نیست الا باو و هم چنین اگر مدد این ظهور نکند
یظهره الله بعد در حین ظهور چگونه راجع باو شده و منقطع بسوی او که اگر هر از

هزار ظهور بعد واقع شده بل بما لا نهایة له الی ما لا نهایة لها بها منها فیها الیها که عدد کل

این ظهورات از مظاهر ظهورات است که بعینه همان ادم اول الی لا اول له است در امکان

این است سر حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول ولا قوة الا بالله را

مشاهده می نماید و جبر و تفویض را هر دو منقطع می بیند و در صراط اوسع از

ما بین سموات و ارض سیر میکند و در هر زمان مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید را

در حین ظهور میشناسد و در حین بطون گریه میکند تا یوم ظهور او زیرا که

عرفان از کل منقطع میگردد و مظهر لا یسئل عما یفعل و کل بامره یسئلون را در حین ظهور

ساجد میگردد و از او محتجب نمیگردد و در قمیص کاف و نون از او جدا نمیگردد زیرا که

می بیند آنچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته و نظر بر جواهر

امر می نماید نه شئونات مشتته در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای

چنین مسیری

چنین مسیری جنت عالی است که فوق آن متصور نیست در امکان و ظهورات

که قبل شده کلا از العین شهود در این ظهور می بیند چنانچه اگر کسی ناظر بر سور الی بعد

باین نظر کل تعیین را در طلعت او مشاهده می نماید و کل ظهورات بعد را آنچه در

الظهور ممکن بعید در ظهور او مشاهده میکند چنین کسی لایق که نقطه بیان را درک کند

و یکی باو در حینیکه متوجه است الی الله المهیمن اینست لا اول و لیس قبلیت شئ زیرا که آنچه

ظهورات بعد منتهی نمیباشد و آنچه در بیان بعد منتهی میگردد بنقطه بیان و دیگر قبل او

کجا حق که ذکر شود که اگر مبتهج گردد ایمان نشده و انتها آخر و لیس بعد از آن شئ زیرا که آنچه

ظهورات می بعد ظاهر میگردد در ظهور او اوست نه غیر او و اوست اول ظاهر و لیس فوق آن شئ

زیرا که هر ظاهری در زمان اوست ظاهر باو نه در غیر مؤمنین باو که اگر ظاهری

غیر از او بعد باو بحکم شهود فوقیت او و حال آنکه بر دو ایمان از او میگردد چگونه فوقیت او

ذات الباطن و لیس دونه شیء که اگر غیر او باطن بود باید ذات شیئی باشد و حال آنکه

هر ذات شیئی در نزد ظهور او لا شیء است الا باو چنانچه هر ذات شیئی در نزد هر ظهوری

باطن میگردد الا آنکه در حین ظهور اگردد که مظهر او است و ذات علما کل شیء قدیر

زیرا که غیر او مظهر قدرت نیست که اگر بیعت باو حکمی از صاحب حکمی بماند و حال آنکه

در نزد هر ظهوری آنچه مظاهر قبل بوده اگر در حین آن شیء ظاهر گردد لا شیء میشود و این است

که عارف باید در حین ظهور شمس حقیقت بمنتهی حظ و حب خود رسیده در زوال غروب

الی طلوع آخر ایام آن است از طلوع او باشد ام از هر ذاتی زیرا که کلام

در ظهور این ایام است نظر کن در فراق ظهور از شجر چون ممسک ذات عنصری

او است این نوع متألم میگردد و چیزی که ممسک ذات فؤاد او است اگر محتجب از او

گردد چه قدر متألم از او میگردد و این حبهای ظاهری که در بعض بهم میرسد از شجر

حجر است

حجر است که در نفس ظاهر شده چگونه فراق او مؤثر است در مظاهر ملکیه

و حجر و حال آنکه این حب بالنسبه بحب روح ذکر نمیشود و هم چنین حب روح بالنسبه

بحب فؤاد ذکر نمیشود قسم بذات مقدس الهی که کل در عالم طبیعت سایرند که اگر

از آن استر فی کنند و در عالم حب ذاتی وارد شوند نمیتوانند بقدر تسع از آن

مظاهر صبر در شوند بلکه لم یزل نزد قبر اخر حرف فانی خود را ساکن کنند

و هم چنین اگر در عالم حب نفس وارد شوند نزد مظاهر نفس متعلق گردند

و اگر از آنجا عروج کنند نزد مظاهر حمیده متعلق گردند و اگر از آنجا عروج کنند در عالم

در این مظاهر نظر کنند بین یدی او ساجد گردند زیرا اگر کل حب اگر بعد از

ایمان باو باشد حب خود نثار مبذول دارند اگر کسی در بازار بیند چه قدر جواهر است

اینجوهر و چه قدر مجرد است این مجرد و چه قدر ساذج است این ساذج و چه قدر

کافور است این کافوری که کل لذات در ظل ملک او خلق میگردد و به نسبت با او منوجد

زیرا که کل لذت در رضای او است چنانچه عبد جام بلا را مینوشد در حینیکه

میداند رضای او است مثل آنکه جام شربت طهور را مینوشد در جنت چگونه است

اگر متلذذ بحب او گردد که کل حب در نزد او لای آیات او لایق است که میسر

در این جنت در حین هر ظهوری محو طلعت است و در حین غروب در هجران

او بسوزان الی طلوع آن و حزن او در فراق او الذ است از هر لذت

متلذذی نزد او و نزد اولو العلم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع حجب و حال آنکه

کل در بحر حجب اند و هنوز از عالم عرض که بعد از موت طی میگردد صعود

نکرده چگونه بجنة ذلال رسد و چگونه بمقاماتی که فوق آن خداوند مقدر فرموده

لیس است که متلذذین بلذت جوهریه کمتر است از کبریت احمر بلکه لا یوجد الا متلذذین

باشیائی

باشیائی که لذت آن در عمل او است اگر باشد از برای او و الا از برای همه این

نوع هم مقدر شده که نفس همیشه در باستلذذ حقیقت باشد اثمار کل بیان آنچه

درک کنید نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظل این درک کل خیر را مشاهده

خواهید نمود و محتجب نگردید که از کل خیر ممنوع خواهید گشت و اقلا در عالم جسد دانی

سیر نموده که اقلا در صباح تواند با او بنطق طهور لایق و الا در جسد عرض کل با او

شب و روز بهره هستند زیرا که الطف او در عرش حقیقت است در این خلق و همان

محل است فردوس اعلی و جنت رضوان چنانچه قبل از ظهور و بعد از ظهور

هم هست و بعد از غروب هم حول او در هر علیینی که خداوند از برای او

مقدر نموده باشد کل اهل بیان مثل ماهیان هستند که در ماء امر او بان زنده

و غیر او شیئی نزد هر مدرکی خود را با او دیده و لا از او محتجب در نزد هر حکم

نظر ثمره آن نمیکند تا در حین ظهور آن از او محتجب نگشته که این است ثمره علم و عمل از برای عبد
ناظر گردد فطوبی لمن یذکر الله فانه اذا ذکره یذکره کل شیء و هو خیر الذاکرین
و او است مظهر مشیت در این ظهور نقطه بیان و در نزد ظهور من یظهره الله نفس او
که بعینه همین نفس است در ظهور آخرت که بنحو اشرف ظاهر میگردد و این از اعظم
فذلک بما قد ذکره الله لا دون ذلک لان السالکین فی اهوائکم فانتم لا تجدون من شیء
فان من الله یظهره ظهر آیته و ان ذات حروف آن من امر الله قبل من بعدها فلا تشکرون

الباب السابع من الواحد الرابع

ذات الله عز و جل فی العمل بالله ملخص این باب آنکه ما دون الله خلق او است
و هر کل شیء ملک است برای او و عبد کل شیء الیه هست برای او نظر کن در صلوة
که هر راز امر خدا شده برسول خدا و حکم او بسوی خدا است بامر نقطه بیان

و هم چنین

و هم چنین در حین ظهور الله کل احکام بیان را جاری نمیکند که او غیر نقطه بیان
نیست که عمل بر غیر الله اطلاق شود با هر غیر او بلکه در هر جا بنفس مقصود الی الله
و هر جا عمل مقصود الی الله ولی ظهور الله بر وجه مظهر ظهور آن از ما است
که کل آنچه صلوة در اسلام واقع شده کل طائف در حول اقیموا الصلوة است
که از آن مشیت ظاهر گشته و هم چنین در عمل ابنیه مؤمنین اگر بار برای او
تغییر دهنده نیست الا من سواک چه نزد اولی الالباب بهر نفس عبودیت و عمل نفس برای
ولی نه این است که این کلمه را در عرفان جاری نمود و از حد ثمره محتجب گردید چنانچه
این کلمه در کتب حرین لا یحصی است ولی حد ثمره کسی نگرفته که ثمره این است که امر در
اگر کسی در نقطه بیان و اوامر او نظر کند نه بینه الا نفس الله را که نقطه فرقان
و اوامر او باشد و هم چنین در حین ظهور الله نه بیند الا نقطه بیان را از نوقت

ثمره این علم در او ظاهر شده و الا چه ثمر که اطلاق عباد نمود و از ثمره آن
محتجب مانده و کان است نزد اولو الالباب همین که بیان اگر تعقل نمایند و اینهم بدون شیئی
ثم یعیده و ان الی الله کل یرجعون الی ان یظهر من یظهره الله طوبی لمن یرکه فانه لهو العزیز المحبوب

الباب الثامن من الواحد الرابع

فی ان الله یخلق کینونیة کل شیء و یرزق و یمیت و یحیی ملخص این باب آنکه کل شیء
راجع میگردد بحکم نفس الله بسوی آن خلق شده از چهار آیه خلق بر
فؤاد او باشد و آیه رزق که روح او باشد و آیه موت که نفس او باشد و آیه
حیات که جسد او باشد و کل در نوزده نفس ابواب جنت ذکر شده
زیرا که هر خلق و رزق و موت و حیوتی که واقع شود بظهور این مظاهر
میگردد و همچنین در مقابل در نوزده باب نار هر چه از این شئون واقع گردد

باسم با

باسم باینها میگردد زیرا که اینها در یوم قبل بوده‌اند اگرچه در بعد خارج شده‌اند
این است که حکم بر ثانی میگردد که مقترن شد با ثبات حروف سبع نفس شده و الا اول
که مقترن شد بذکر رسول الله بوده‌اند مثلا اگر یکی از اهل بیان ورق کلی دهد
بمؤمنین ببیان این نیست الا فعل حروف واحد زیرا که اینها نفس تکثر او است
و ذکر داده این را الا از جهته اعلی از اینها و در این فعل در یوم ظهور الله فعل این است
که اگر در مشرق یا مغرب یکی از اهل بیان بر یکی شیئی از شئون
خلق یا رزق یا موت یا حیات را ظاهر کند خداوند ظاهر کرده و او در وقت او
مظاهر آن فعل بوده در او و در یوم ظهور الا آنچه اول که در او در یوم ظهور الله آنچه که غیر آنها
خالق شیئی نبوده و غیر آنها رازق شیئی و غیر آنها ممیت شیئی و غیر آنها محیی شیئی و همچنین اگر
در مشرق یکی از حروف نار هر یکی از این شئون را ظاهر کند با جسد او میگردد

هیاکل نفی نمیگردد ولی امر راجع نمیگردد و من یظهره الله اطلاع می‌شود زیراکه در آن حین

غیر او دیده و غیر او دیده ظاهر نمیگردد الا آنچه در آن نقطه بیان

چنانچه لقاء الله محقق نمیگردد الا بنظر بر او و کل آنچه در بیان متلو

میگردد و این شئون اربعه بواسطه آیات و کلماتی است که در بیان نازل

شده نظر کن در قبل از اینکه چه نازل شده بعد شئون مترتب

بر خلق و رزق و موت و حیات در سبیل حج میگردد چگونه محقق شد

هم چنین کل او را مشاهده کن و مبین الا آن که غیر او خالق

و رازق و ممیت و محیی نبوده و نیست و در نزد هر ظهوری از نقطه بیان محتجب مگردان

که اگر قدر لمحه محجوب بمانی در مظهر بعد او مذکور نمیگردی چنانچه امروز از

مظهری در قرآن مظهر ازرق شد اگرچه بامر او راضی است ولی حین نشناخته است

او را و از

او را و از ظهور آن محتجب مانده راجع الی امره الله شد که لایق آن ذره که بعد او در ظل

نفس مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امروز ربّ فنجان آب که مؤمن بیان

در هر نزد عارف به او محبت است از آنچه کل الارض امروز مؤمن بالبیان

حاضر نماید بمنتهای شأن حب بر اکه این کاس آب در ظل مظاهر بعد ذکر میگردد

ولی آن است اگرچه بامر او امروز رحم نمی‌شود بر او خداوند بعد او را

بمظاهر حق نمیده زیراکه آن مظاهر را که او معتقد هست در این لور

مرتفع شده و بمقامات خود واصل گشته و هنوز او نشناخته چگونه حکم

بر نفس او ذکر شود در ظل نفس مظاهر حق سبحان الله عن ذلک علوا عظیما

و اگر کسی درک کند بیست از شئون من یظهره الله احسن بهتر است

از آنکه درک کند کل شئون بیان را بعد از ظهور آن نه قبل زیراکه در آن حین

فعل ظاهر و در قبل اگر چه با اسم هست ولی لایق نیست که الی الله نسبت داده شود الا و انه نفس او و شئونات او از شئون بیانیه که از وقت لایق است که در مظهر فعل واقع شود زیرا که حروف حی الظهور بسا شده که ظاهر شده و هنوز مردم باین حروف حی متمسک و در مقاعد از ایشان از مساجد کردند چنانچه امروز مشاهده میشود اگر چه آن همان است بعینه ولی حکم بعد از ظهور مرتفع میگردد و در مظاهر ظاهره فعل متجلی میگردد این است که حکم بر او میگردد

فلتنتظرن یا اولی الابصار فانا کنا منتظرین

الباب التاسع من الواحد الرابع کل یخرج من البیان

من ذلک فلیکتبن ذکر اسمه و ما قدر قدره الی ان یخشع الی یوم ظهور الله نقطة البیان لیجزی کل نفس بما اکتسبت و انه سریع الحساب و انه لغنی متعال

ملخص اینباب

ملخص اینباب آنکه از نزول نقطه بیان الی ظهور من یظهره الله هر صاحب ملکی که بافتخار بیان مرتفع گردد و در سبیل محبت نقطه حقیقت آنچه بر او مقتدر است ظاهر سازد در ارتفاع کلمه او و امتناع ذکر او لایق است بر او که در کتاب ذکر نمی بر جوهر بیان و مجرد تبیان تا یوم رجع نقطه تا آنکه جزا دهد او را باحسن جزا کدام جزا از این بالاتر است که کسیکه ذکر او در آنچه اسم حی است جمیع شئی را او ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین فخر او را بس نزد او و نزد هر شیء که او است اول آنچه و اصل اول بر ظهور قدرت چنانچه از زمان رسول الله تا امروز اگر کسی ثبت نمی یعنی احصاء نشده ولی کسیکه بر دین او حرفا بحرف عمل کرده باشد شنیده نشده. اگر چه در بیان هر کس ظاهر گردد با ظهور قدرت الهیه و هیمنه ازلیه خواهد بود و از فتح کل بلاد مستغنی خواهد گشت

از آنکه قدر خود ولی از نفس مؤمن نمی‌گیرد و بهی بعضی من آیات بفضله آن فضل کریم

الباب العاشر من الواحد الرابع

لا یجوز التدریس فی کتب غیر البیان الا اذا انشأ فیه مما یتعلق بعلم الکلام وان ما اخترع من المنطق والاصول وغیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین

ملخص این باب آنکه نقطه بیان را خداوند بظهورات مالانهایه در این ظهور ظاهر فرموده از آثار علو دلالت بر خداوند که انی انا الله لا اله الا انا بوده تا آنکه ادعیه که از لسان او جاری شده و در شئون بی‌لطایف مالانهایه بیان از او ظاهر گشته چه بنهج آیات و چه بنهج مناجات و چه بنهج تفاسیر و چه بنهج علوم حکمیه و چه بنهج اجوبه فارسیه که احدی محتاج باحدی نیست و اذن داده نشده تعلم بغیر آثار او و اذن داده شده

که اگر کسی

که اگر کسی در علمی انشائی کند چون اسم بیان بر او مذکور شده که آیه بیان باشد جایز است تعلم با او اگر معمول شود بکلمات نقطه والا چگونه مدل خواهد بود بر شجره حقیقت و در آن ذکر از مذکر ذکر شده آن ذکری نباشد و نهی شده از آثار ما لا یسمن و لا یغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعمله و ما یشبه هذا و ما فوق فصل فی الصرف والنحو فان قدر ما یکتفی للمتأدبین لما یعرف القائل علی المقصود و ما دونهما من شئونهما اذ دون ذلک لن یغفر للعبد اذا اشتغل به اگرچه در این کور اکثر خلق بکلمات فارسیه مشتغل هستند و اگر کسی بخواهد فهم بیان را بنهج ساده بقدر ما یحتاج اخذ میکند نه زیاده از تفسیر بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای متأدبین و متعلمین الی یوم که شجره حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق و رجوع بکتاب صامت از احتجاب

از کتب باطل مستغنی است و اوست کتابی که منزه و مقدس بوده از شئون علمیه

خلق و علمیه انها چنانچه در این ظهور نقطه بیان واقع شده دیده که او بری بوده

از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه با متفرع بر اینها است زیرا که کل اینها

از برای فهم مراد الله است در کلام او و کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله است

چه احتیاج است او را باین شئون و حال آنکه خداوند قدرتی باو عطا فرموده

و الحق که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز

که قصد نماید مثل قرآن از او آن مقدار کلام ظاهر میگردد که اگر اولوا الافکار

ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آن ندارند چگونه بر اتیان

بالکلم و عرفان این است موهبة الهی در حق من یشاء کیف آیات بینات که

لما شاء انه هو المقتدر العلام و باین شئون محتجب از محبوب خود نزد ظهور او گشته

که در قرآن

که در قرآن قبل خداوند نازل فرموده که کل اشاره او در این آیه است الله الذی

خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر

و ان الله قد احاط بکل شیء علما ولی در وقت ثمره کل خواسته اند اظهار عجز

از برای مظهر قدرت و دون علم از برای مظهر علم نمایند و حال آنکه از برای این

اقرار خلق شده اند کل و اگر در نقطه بیان که مظهر قدرت و علم الله هست

بآیاتی که خداوند بر او نازل فرموده یکسی موقن گردد ثمره بیان رسیده و الا

اشخاص که در آن خود مرده وار ثمره او که اقرار بقدرت و علم است از برای

مظهر این آیه که قائم آل محمد است محتجب گشته زیرا که مثل آن حضرت را مثل این

آیه فرض کن چنانچه در این دیده نمی شود الا قدرة الله و علم او و در او

دیده نمی شود الا قدرة الله و علم او و کل از برای این خلق شده و مرور از او محجوب

مانند بابکه نظر در مظهر علم و قدرت او نموده و علم او نیست الا در نفس خود
بنفس خود و در ظل خود بتجلی خود و قدرت او نیست بر شیء الا در نفس خود بالوهیت
خود و در ظل خود بربوبیت خود لیس آنچه هر کس جوهر که از او محتجب باید
شئون علمیه مؤلفه که اگر متعرض آنها باو نگردد کسی مبکر دد منفتح و یا نماید از یاد
که اگر علمی نباشد مگر جوهر علم در حق من یظهره ثابت نمیکرد در محتجب این است
که گویا اموات اند و نظر بثمره علم و حکمت نمیکنند و اشرف مردم در نزد ظهور
من یظهره الله آنهائی هستند که خود بعلم مغرور گرفته‌اند و حال آنکه اینقدر تعقل
نمیکنند که علم ایشان از برای استفهام کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او
چه احتیاج بتعلم این علوم و حال آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است
چنانچه در این ظهور هر کس تصور شده این جمله نموده الله الحق بحق و هو خیر الحاکمین

الباب الحادی

الباب الحادی و العشر من الواحد الرابع

من یتعلم من غیر حد البیان فلا یحکم علیه حکم الا لما سوی ذلک عالماً او سلطاناً
او مملوکاً او عبداً ملخص این باب آنکه خداوند در حین نزول بیان نظر بعدد خلق
فرموده و حدود از برای خود در هر مقام که واقف باشند مقدر فرموده که
هیچ نفسی در جنت بیان بقدری محزون و مضطر نگردد بلکه از برای هر شیء
حکم فرموده که مقتدرین بر هر شیء آن شیء را بعلو جمال برسانند که از جنت خود
ممنوع نگردد مثلاً لوحیکه چند سطر نیکو در آن نوشته شده باشد جنت او این است
که آنرا بانواع ذهب و طرز نوشتنیکه در مرقعات ممتنعه ممکنست
که جاری نموده در حق او جاری سازند از وقت مالک او او را باعلا درجه امکان
خود رسانیده که اگر فوق آن در عالم او باشد در حق آن مرتفع ظاهر نزد

او را از جنت خود ممنوع داشته و مؤاخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود
قدرت چرا منع فیض نمودی و هر نفسیکه از حدود بیان تجاوز کند سزاوار آن
اعلی الخلق او را دانی محکوم بحکم ایمان نمیگردد و در امر قبل نفس خود بعد که بر آن من یظهره الله
حکم نکرده که او کی قبل از آنکه بشناسد نفس نفس خود را که اعلی جنت او است
بحدود بیان حکم خواهد نمود ولی حین ظهور بر کسی نیست که لم و بم در حکم او گوید زیرا که
حدود بیان کلا لله او است ولی مراقب ظهور گشته که مثل ظهور مثل نزول
بیان است حرفا بحرف و آیه بآیه بنحو بر کسانی جبروت خود خواهد فرمود چنانچه
در حین ظهور نقطه بیان همین نحو بر دو نفس واقع شد تا آنکه کلم سکتند
مراقب باشید حین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود محفوظ نگردد از عظمت
که میبیند که کل اهل بیان باسم او قائم میگردند و یکدفعه مشغول که او بعد
که شب و روز در

که شب و روز با او بوده زیرا که مثل همین در نقطه قرآن تصور کنید
و قبل از آن الی آدم و هم چنین در بعد الی ما لا نهایه پناه برید بخدا که
اول مخطی در حق او در حین ظهور بحق نگردید و شرف اول ایمان را ادراک
کنید اگر چه میبینید وحدت را ولی حجت او بالغه است در همان حین وحدت
اگر تصور کنید چنانچه امروز اعظم حجت رسول الله که قرآن است میبینید
ما لا یحصی که باو مؤمن هستند و همین حجت بعینه در صدر اسلام بود
تا انقضت سنین قرار باو نیز اعظم نکرد در حالیکه در قبل نفس خود بود که از
حدود بیان تجاوز نکنید و این مطلب هم در قرآن محقق بوده چنانچه آیه
و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون با دو نفر دیگر که در دو آیه
دیگر که مسطور است نازل شده و با وجود لکن میبینید که چه قدر تعدی کرده اند

از حدود آن در حق خود بعد که این امر را در حق حکام من بعد ظهوره تجویز نداده

که ما نزل الله آن زمان حکم او است چنانچه ما نزل الله در زمان رسول خدا فرقان بود

نه ما نزل الله فی الانجیل و هم چنین ما نزل الله فی الفرقان امروز ما نزل الله فی

البیان است نه ما نزل الله فی الفرقان و از این است که کل بغیر ما انزل الله حکم میکنند

و های ائمه برضا الله حکم میکنند آنچه میکنند زیرا که ذات ازل مقدس است

که بر او حکمی یا دون حکمی وارد شود ولی این در مظاهر مشیت اولیه است که در حقیقت

اولیه چنانچه نص قرآن شاهد است ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و هم چنین

در کل شئون این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است بلکه این مطلب را

اهل بیت از قبل تنزیل داده در حق خود هم جاری نموده اند در حقیقت ثانویه

چنانچه زیارت جامعه کبیره مملو است از این نحو بیانات من عرفکم فقد

عرفهم

عرفهم و من جهلکم فقد جهل الله من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد

ابغض الله و حضرت میداند که امروز در فرقه شیعه چه قدر این زیارت را

میخوانند ائمه رجوع به دنیا کرده و حدیث آنها را نمیشناسند و ابداً شعور

شب و روز این زیارت میخوانند نه اینست که حجت خدا بالغ نباشد

مثل اینکه در حین ظهور رسول الله وعده عیسی در حق نصاری ظاهر شد

که یأتی من بعدی اسمه احمد ولی تا امروز هنوز باقی مانده و با وعده منتظر میشوند

و اکثر کرور من که در ملت فرنگ هستند و بهمین اعتقاد مانده اند این لوا سلطنت

این است که تعقل در حجت رسول الله نکرده که قرآن باشد والا کل در حین ظهور

وعده عیسی را مشاهده مینمودند که ظاهر شده همین قدر که محتجب مانده

در نار مخلد گشته و بزعم خود در دین هنوز منتظرند الی ان یأتی ترحم الله علیهم

که در وقت ظهور من یظهره الله این فتنه نشسته و در مقام مظهر حکم امامت

بحقیقت ثالثه در حق شیعیان خود هم ذکر فرموده زیرا که این همه بزرگی

مجتهدین که می بینی که در دین اسلام می کنند بواسطه قول امام علیه السلام است

که فرموده در حدیث مطول که محل شاهد اینست که الراد علیهم الراد علینا

والراد علینا الراد علی رسول الله والراد علیه الراد علی الله بلکه از این هم تنزل داده اند

مطلب را در حق مؤمن هم جاری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره

ذکر شده که جوهر ذکرش اینست من سب مؤمنا فقد سبنی و من سبنی

فقد سب الله و حال ببین که مردم بچه درجه تنزل نموده و در مقام حقیقت

که غیر الله در نبوده نیستند که در حق او آیه لا تقدموا بین یدی الله نازل گشته چگونه متحملند

اگرچه بعضی در این آیه تقدم بین یدی الرسول را گرفته اند ولی خلاف مراد هست

زیرا که

زیرا که در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد شمس حقیقت است که جهة

اعلای رسول الله باشد که در او دیده نمی شود الا الله این شئون منکشفه در این

باب بجهة حد ثمره است تا کسی از مقصد محتجب نگردد و بامر غیر الحکمین

الباب الثانی و العشر من الواحد الرابع

فی ارتفاع کل البقاع کانت فوق الارض ملخص این باب آنکه در هر ظهوری که عند الله

ظاهر میگردد بقاعی که قبل بوده مرتفع میگردد چنانچه امروز کسی در دین رسول الله

می بیند بقاع اوصیای عیسی را بلکه اسمی از آنها را نمی بیند چگونه و محل قبور

انبیا را وهم چنین بعد از ظهور اسلام هر قبوری که بر فوق ارض مرتفع است

مرتفع میگردد از مظهر نبوت گرفته تا مظاهر شیعه منتهی گردد بلکه قبوری که

نسبت با نبیای قبل میدهند در کوفه یا در سایر امکنه با مر تفع شود و همچنین

محتجب هست چنانچه میبینی که امت موسی بیت المقدس میروند و امت عیسی بمقامیکه
از برای ایشان عیسی متعدد فرموده و امت رسول الله صلی الله علیه و آله
بکعبه در نفس طین شرفی نیست بلکه جوهر این شرف امر الله هست
در هر جا که قائم آل محمد ظاهر میگردد امروز ببین چه مردم را که بقبوریکه
از اولاد ائمه که منسوب باو هست چگونه میروند و از مظهریکه اثبات
نبوت و ولایت و دین کل بآیات نازله بر او میگردد محتجب شده و الا در
جبل ماکو کسی نگذشته و این را تعجب مکن و تصور کن ظهور رسول الله را
در قبل که امت عیسی چگونه بآمال دین خود عمل میکردند و رهبانها در معبدهای
خود عبادت میکردند و ایشان حقیقة اهل ایمان بودند در جبال از جبال
مکه بر پیغمبری که حق و از آن نشناختند محتجب و حال آنکه از حین بعثت
آنحضرت

آنحضرت حق از هر صاحب حقی که از امت عیسی بود منقطع گشت الا آنکه
در ظل او واقع شد و بعد از ظهور نقطه بیان هر سنه میبینی که چقدر از خلق
بمکه میروند و طواف میکنند و حال آنکه سید کعبه بقول او کعبه است در جبل وحده و او بعینه
همان رسول الله است زیرا که مثل امر الله مثل شمس است اگر مالا نهایه
طالع شود یک شمس زیاده نیست و کل باو قائم هستند این است که در هر ظهور
بعدی ظهور اسم الله اشرف است در حق مظهریت نه آنکه ظاهر است که کل ظهورات
قبل از برای رسول الله خلق شده و کل ظهورات و آن ظهور از برای
قائم آل محمد خلق شده و کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد علیه السلام از برای
من یظهره الله خلق شده و هم چنین کل ظهورات و این ظهور و ظهور من
یظهره الله از برای ظهور بعد من یظهره الله خلق شده و کل این ظهورات از برای

بعد بعثت نقطه بیان خلق شده و هم چنین الی ما لانهایه شمس حقیقت

طالع و غارب میگردد و از برای او بدئی و نهایتی نبوده ولی از برای

نفسیه در هر ظهوری مراد خداوند در آن ظهور بنفسه نه آنکه نظر بشئون

قبل کرده و از او محتجب گردد زیرا که امروز آنچه که در اسلام بر پا شده

بواسطه بعثت رسول الله شده و آنچه که از دین عیسی تفرع شده

بواسطه همین بعثت بوده و هم چنین اگر در ظهور نقطه بیان نظر کنند

می‌بینند که آنچه که در بیان واقع شده بظهور ذات حروف سبع بوده

ولی امروز اگر نظر بسبقه نمایند محتجب از اوئی نمی‌مانند بظهوری که مرتفعه در بیان

که در نزد حکم نفوس الی ما لانهایه خوابیده و با مقتضیات عالمه چنانچه امروز

دیده می‌شود که کل این ظهورات بیانیه نزد الله در ظل یک کلمه او است

که نوشته

که نفوذ پیدا کند از فضاء ولی آن را رفع نمیفرماید تا اعظم از آن نازل گردد

و همین قسم بیت این ظهور را که تا حد افئده اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید

امر بارتفاع نمیفرماید و انه علی کل شیء قدیر

الباب الثالث و العشر من الواحد الرابع فی ارتفاع

بقاع الواحد و حکم من ملک شیئا من بقاع ان یرفع فوق الارض بان لایجوز حرمه

الا فی تلک البقاع مختفی باشد که هیچ نهار و لیلی نیست مگر ائمه مظاهر

حقه و دون حقه که در کل عوالم بعد در فوق این ارض ظاهر و باطن و کل ارواح

انسانیه من لدن آدم تا امروز در هیاکل انسانیه متنعم و همین قسم

هیاکل دون مومنه در هیاکل ناریه معذب ولی در هر ظهور ظهوری حکم خاص

ظاهر و کل مامور باتباع و بعد از غروب شمس آن ظهور دیگر در بطون

و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقعدی ترفیع بیند الا مقاعد محمد
و آل محمد و ابواب هدی را که در این ظهور بحروف واحد تعبیر میگردد که
دوست میدارد که بنوزده مقعد مرتفع نظر نماید و مقاعد سایر نبیین
و صدیقین و شهدا و مؤمنین که در حدود ایشان محال اسماء واحد بتمامه
است در ظل این مقاعد مستتر تا آنکه هر مردم از صعب نگذرند که اگر کسی
خواهد کل را احصا نماید نتواند و کل در همین واحد اول است که ذکر
آن محسوب میگردد عند الله و عند اولو العلم طوبی از برای هر نفسیکه موفق شود
از برای ارتفاع این مقاعد ممنعه که محال نزول ملائکه سموات و ارض
و ما بینهما میگردد و در علم خدا گذشته که مرتفع شود و خواهد شد و مردی از برای
مشیت الله نبوده و نیست زیرا که او قائم بالله بر کل ممکنات و ظاهر بالله بر کل موجودات

طوبی از برای

طوبی از برای نفسیکه مجرا از برای ظهور مشیت او واقع شود که او است
بهترین حافظ حدود خداوند در بیان و وعده فرموده خداوند که هر مثقال ذره بر را
مضاعف فرماید از برای هر وزر او در حق او و ثبت فرماید و بآن عطا فرماید که او
راضی شود و بسا عطای کافی قرین واکرم مرفوع بقاع هست فوق ارض از برای کسی
اذن نیست تصرف کند الا آنکه در همین بقاع مرتفعه صرف کند زیرا که مال احمد
این بقاع هست مگر تا ظهور شمس حقیقت بنهج دیگر اذن داده شود که او است
آیه الله در حق کل و تا امروز که ظاهر نشده غیر این حکم من بعد رضا الله ما نهی
نیست که چه شود در مکلف قبل از ظهور تکلیفی نبوده و نیست و بر آن کسی شئ علیهم

الباب الرابع عشر من الواحد الرابع

فی ان من یستطیع ان یتملک البقاع یامر و بعضی ملخص آن بنا بانکه هر کس بیارد

بقاع حروف واحد حجت است بر مردم که اورا پناه دهند زیرا که این ارض

در کل ارض مظهر یجیر و لا یجار علیه است لعل در یوم ظهور من یظهره الله

قیامت این ظهور است که حروف واحد پناه برده که از هلاک آن روز نجات

یابند هلاک ایمانی نه جسدی زیرا که کل عملی کنند از برای تقرب بخداوند که آن روز پناه برند بهم

کما اگر آن روز پناه نبرند بعد در ظل کلی هالک میشوند و اگر بصیر شوند

بر روی ارض کل ما علی الارض را مستبصر که در نفی رود و در استشهاد خود

زیرا که این ثمره خلق انسان است که یک دفعه بکمال طلب نگردد و نزد این آیات

که پناه بایشان برند در مقاعد ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان

چنانچه در اول قرآن کل بقبور ائمه حروف میرفتند و ذکر ایشان را در روز

میکردند ولی بعد از آن که ظاهر شد بان حجتیکه دین ایشان بر آن بود

و تبلیغ

و تبلیغ رسالت نقطه بیان را بانچه بشئونات دنیویه کل محتجب شده

تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد و امروز در اسلام کل باقوال قبل ایشان

عمل میکنند و فتوی بر نفس خود ایشان میدهند اگر بعض اینها بازپرس نفس

ایشان امری واقع میگردد و جای آنکه اگر کرور کرور اموال خود را با تعزیه داری

سید الشهداء خرج میکنند و بر مقدم بر او کردند آنچه کردند اینست اصل خلق

امتی که حیف لفظ امت که در حق ایشان گفته شود باسم اسلام میکنند

آنچه میکنند و بر مظهر اسلام که رسول الله باشد کردند آنچه کردند فاعتبروا یا اولی

الابصار ثم فی دین این بحرف اسم آنچه میکنند نه میکنند و بر مظاهر حی

میکنند که حکم بر او حکم بر خدا است و نمیدانند و خارج از دین میکردند

و بگمان خود در اعلی درجه احتیاط و اجتهاد سالکند اگر اقرار کردند

ای اهل بیان که بر شیء نفی وارد نسازید آنچه بر خود نمی‌پسندید بعد یوم

ظهور بر حروف واحد نکردید اگر از برای آنها میکردید نظر کنید در کل ثواب

سور قرآنیه که از ائمه هدی روایت میکنند و ثواب دعاهائیکه میخوانند

که کل راجع میگردد در یوم قیامت که در ظل محمد و آل محمد صلعم محشور گردید که این

اعظم منتی است که حجت الله بر اولیای خود گذاشته که ایشان را باین نوع ثوابها

وعده داده و حجت خدا را که قیامت را برپا کرد و ایشان آمد و در راه

اثبات کلمه توحید او دیدید آنچه دیدید و هنوز آنها با ثوابهای آن دعا

میخوانند و تعجب ملیک و نظر کن در امت عیسی که هنوز بوعده یاتی من بعدی

اسمه احمد منتظرند و از برای او سد روز متضرع الله و حال آنکه آمد و هزار و

دویست و هفتاد سال گذشت و قیامت او برپا شد و هنوز در انتظارند

ترحم بر خو

ترحم برخود کرده عملهای خود را هبا منثورا نکرده و نفس خود را چنین نفی کنید

که اگر از برای نفسی نباشید بر نفس هم نباشید که این است طریق نجات

در دنیا و آخرت اگر عمل کنید و هیچ ظهوری واقع نمی‌شود مگر آنکه مظهر

آن ظهور حکمهای نصیح آیات خود میکند بعد یوم ثمره که ظهور بعد باشد

فانی نگردند تا جائی که این ثمر از آیات مثمر گشته بعد در کور بیان خود را

در بین امم یوم قیامت منقطع نسازید زیرا که در یوم من یظهره الله آنچه

از یوم آدم تا این زمان خلق شده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم

هم و عوالم بعد هم ممکن است آنها در آن یوم هست در بین کلام منقطع نشوید

بایمان باو که اگر یک ارتفاع ها محتجب شوید اشد از کل ملل خواهید بود نزد او

و اگر بر ثمره وجود خود ظاهر گردید اعز از کل نفس خواهید بود نزد او و حجت ما

الی یوم قیامت بعد بانچه از نزد او ظاهر می شود مفتضح نگردد که آنچه شنیده ای

که در یوم قیامت خلقی که بشئون کل مطلع می شوند این است مراد که کل جوهر خلق

در آن روز مؤمنین باو ظاهر و لی ظاهر دیگر خلقی که بعضه کل میخواهند و می بینند

و عمل میکنند مثلا ذکر ابی لهب در قرآن از حین نزول آیه تا امروز بر هر کس خوانده

شاهد شده بر خلق او و این است افتضاح نظر کنید میتوان احصا نمود که در چند

صباح عمر خود از حق محتجب شده و در نزد هر نفسی که تلاوت قرآن کند مفتضح

گردیده حتی در نزد خودش که آن هم یکی از آیات است در مقر نار خود این است

مراد از آنکه حکم قیامت را کاری میشنوند فلتر تقضین آیات ما ان الابصار شئونات

الباب الخامس والعشر من الواحد الرابع

في أن لا يجوز لأحد أن يمنع أحدا إذا أراد أن يستجير بتلك البقاع ملخص

این باب

این باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد ببقاعی که نفعه بکسی جایز نیست که او را منع

کند و از او نفع منقطع گردد تسلط نفسی برا و از آن نفس صاحب حیات به در مقعد خود

هم اگر پناه برد او را پناه میدهد مثلا اگر یکی در مشرق ارض باشد

هر یکی پناه برد باسم الله باین مظاهر پناه داده میشود اجلالا له عز و جل

في ذلك الدين آخر مجرد نصير — الباب السادس

والعشر من الواحد الرابع في ذكر بيت الحرام

ملخص این باب آنکه لم یزل از برای خداوند مکانی نبوده و لا یزال نخواهد بود و در هر

ظهور شیئی از ارض که نسبت بخود داده او بیت او شده و محل طواف ملائکه

سما و اهل ارض گشته بلکه کل طائف بر حول آن او هستند که ظاهر در این

طین میگردد که اگر در نفس طین نظر شود لم یزل و لا یزال متغیر گردد اگر چه براهین

افئده ظاهر است که مثل آن ظاهر هم مثل امر است و مثل او هم مثل

شمس است اگر بما لا نهایه مقابل بیت منعکس گردد یک بیت بعد این است

که تبدیل است مثل ظهور بیت است با نسبه بظهور بعد و الا بعینه همان بطن

که در یوم آدم الی الان منسوب شده همین است که امروز مشرق چنانچه همان

امریکه در آن بیت بوده امروز همین امر است که در این بیت است و محلی

استوای حی لظهوره است که بعینه بیت من ظهر است که بعینه همان محل کعبه است

و صد است بعد و اسم آن است در ذرع در عرض و طول که جز از او محسوب نمیگردد

و اگر قدرت ... مؤمنین بهما هر اینه امر میشد که از روی آب تا حد ارتفاع

آن با کماکان بر گردد و تربت آن اکسیر گردد و ما آن اعطر احمر و احوبه بر این

قدرت مشاهده نمیشود هر نحویکه ارتفاع قرار شود لایق ولی ظاهر و باطن

اگر از ذرات

اگر از ذرات گردد قریب بصفا خواهد بجای رسد و دیگر که امروز در

بین اولو الصنایع ظاهر است در ارض قائم مسجد هست که در وسط

آن بنای مثال الکعبه شده و صنع آن نشده الا آنکه قبل از ظهور امر الله

در ارتفاع بیت در آن ارض الا آنکه آیت باشد از برای آن ارض در موجه

الی از برای آن ارض طوبی لمن ذکر اسم الله علیه فانا قد ذکرنا اسم الله علیه لمن قد رفعه

که لیک بحر بنی الحسنین و نذکرنه بذکر ولو کان مثل ذلک آخر

الذاکرین و امر به بیت نیست الا آنکه از این بیت استدلال کنند

مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر آن بیت را

مرتفع سازند و در مظاهر آن نظر نمایند که در وقت ظهور من یظهره الله

از محقق بیت مستجاب گردد چنانچه همین شجره بود که در هزار و دویست هفتاد سال قبل

امر بحج فرمود و هیچ حول نمیکنند الا آنکه هفتاد هزار نفس حول آن
طواف میکنند ولی از ظهور محقق بیت ببین چه قدر گذشته و هنوز
یک نفس بر مقصد او مطلع نگشته و خود ثمره نکرده و حال آنکه بیت آن قلوب
مؤمنین باو است که او نهایة مؤمنین بظهوره الیه هستند مرور مؤمنین
ببیان عاملند بانچه در قرآن نازل شده نه مؤمنین باو و اگر مردم
بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بیت ظاهر نشد همین قدر که نکرده بر
اعناق خلق ثابت گردیده که بر حول طین منسوب باو گشته تا آنکه صدها
شناخته در یوم ظهور او از او محتجب نگردند این است ثمره حج که در سبیل
امر او راجع گردند لعل باین واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاحب
گردند در کور قرآن که ثمره گرفته نشد زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حول آن
بیت

بیت طواف میکنند حال محقق آن بیت در حین ما کوست و غیر از یک نفس
در نزد او نیست چگونه ثمر گرفته شده و حال آنکه اگر یک نفر در حین ظهور
کل مؤمنین بقرآن استجابت که حول امر او در طین اینقدر طواف میکنند
حول امر نفس او در حین ظهور او الی ما لا نهایه طواف کنند ولی حال چون شئ
که پای پیاده به بیت او رفته حال بر او این نوع حکم میکنند ولکن مسکن او هوا کن
خود را صرف در راه بیت او کرده حال لقدر یک قطعه ارض که در او
ساکن باشد از او منع میکنند این است فضل خلق که همیشه لا الشعور حرکت کرده
و میکنند و در یوم ظهور نتیجه کو با همت میکردند و شعور بر ایشان مراد الیه
در اوامر او نمیشود قدری نگاه نمائید اگر اهل بیان واقف به ستة ظهور محقق بیت
گردید که او مبان ها میفرمایند ابطال کنند حول بیت خود در بطون حج

و می‌بینند ایشان را و مغفرت بر ایشان نازل می‌فرماید اگر در سبیل حج بعضی بار

خوش سلوکی کنند چنانچه خود در سفر مکه دیدم که بعضی از حجاج کلیه [illegible] نمی‌

و از رفیق خود که هم منزل او بود به قدر یک فنجان آب از او مضایقه می‌نمود

در کشتی بواسطه آنکه عزیز بود چنانچه من آن بو شنیدم تا مسقط که دوازده

روز طول کشید چون می‌شنید که آب در اینجا بلندی کند در همه روز قرب حجاج باشند

که در هیچ باب نفس حجی را از دو ارد نیاورده که قلوب مؤمنین قریب است

به خدا لغو از بیت طین و تقرب جوید بسوی خدا لغو در بیت او که دعا در آنجا

مستجاب می‌گردد و هر کسی قدر قیراطی در راه خدا صرف کند با عرفا از رب

بیت الفین باو در دنیا اگر دعا می‌کند و هر کس توانه که رود بلا آنکه در سبیل

حرزی ببیند و نرود در حین موت به دین کسی قبض روح میکرده که مؤمن نباشد قید باشد

دربابِ حج

و اما شیخی در سبیل حج اهم از آن نیست که کسب اخلاق نماید که از باب نفرت شود

نه خود محزون گردد نه او را محزون کند چه در سبیل مکه امر بلکه اقبح از هر امری بود

نزد حق و حبط عمل ایشان میشده نزاع حجاج بود بالجمله پرچرا این امر را درهم

حال حرام الغصه و سنت مؤمنین غیر از حلم و صبر و حیا و سکون

نیست بلکه بهتر است از مشدای مردم که در حول و طواف

کنند مراقب خود بوده که دین بها و سعی از شرایط هست و کسی که فعل منزل او

با بیت بحر باشد از او عفو شده واگر استطاعت بهمرسانید

بقدر آنکه نفس موسی از ذوی القرابه خود عطا کند که معفو خواهد بود

و عندهم مقبول میگردد حج او این امر شده الا آنکه در سبیل حرزی بروا [illegible]

عالم و از دنیا به زیرا که در بحر غیر از حرزان مقصور نمیگردد و اسباب

مشترین میتوان جمع نمود بلکه اگر تجار هم منع را کوبید بجز ائمه در جائیکه
همو نهند قریب است در این دین از برای سکون آن والا اگر نباشد
نظام عالم مختل میگردد و اهل بحر لابد هستند و با عملهای خود متقرب الی الله
و خداوند جزای بسیار نیکو کاران را چه در بحر باشند و چه در بر داده و عفو فرموده
ضر لغو ثواب عباد به درجه در بحر حرکت می کنند بواسطه تعداد ایشان
اگر در دین خدا باشند و با هم بر حفظ محبت حرکت نمایند و بسیار محسنین
و لایق است بر سلطان که در ملک او عموم اهالی هست بدر بر هر صاحب ملک
لایق است که در حدود بلاد خود در کل قطعات آن از اول تا آخر آن
عملهای که داشته که اخبار را در خطوط آن ارض از جای بلاد فرستاده
چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علو منتظم است و اخبار جدیده

ماه رابلیالی

ماه را بلیالی و ایام معدوده مطلع میگردند ولکن مهر را اعوام فرنگ که
همو نهند این نوع کسب خیر کنند که حسن نظم یابد لابد ظاهر خواهد شد
و اگر در آن ارض اسباب حصول خبر در سینه کتب در میان کل منتشر اول باشد
عباد بسیار زودتر شرف هدایت مشرف میگردند و از انفس بعدد تسع عشر
الی زودتر خبر ظهور را بشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او که ما علی الارض را
مالک شود و در راه خدا انفاق کند از این جهت است که این امر شد بعدی یوم ظهور
این اعظم اسباب شرف هدایت هستند که او منتظم باشد ولی تا عام نگردد اسباب
بخدام آن درگاه نمیکنند مگر وقتی که کل سبیل وصول از برای آن داشته باشند
و الا امروز هم چاپ است در نزد صاحبان حکم ولی چه ثمر مستضعفین را
بسیار به او نیست و لایق است بر هر صاحب حکمی که از کل قطع بلاد خود

حکم الشارع را مطیع کرده و سبیل ازین یا کلی باشد که در ادنای ارض است
از شیعیان امیر اعظم باشد سبیل اسوی شمس هر آینه داشته باشد بنظری که
در منت ظاهرات و بمحبت المطهرین

الباب السابع والعشر من الواحد الرابع حول البیت

لا یجوز بیعه و من اراد ان یرفع بناء احد علیه ان یأخذ و لو لم یرض صاحبه لان
احق بملکه من عبد الذی یملکه و ان سنین ملخص این باب آنکه صاحب اقتدار
که خواهد بیت را مرتفع سازد با مسجد الحرام حول آن آنچه خواهد بگیرد زیرا که
که اظهار مالکیت نماید زیرا که مالک کل شیء باستقلال خداوند است و او است
احق بملک خود از این بیت بنفس خود لیس است امر بیع اگر چه مکروه دارد نفس اظهار
که او رضای خداست زیرا که بر او است که راضی گردد بر آنچه خدا او را امر فرموده
که او را خلق کرده

که او را خلق کرده که اظهار مالکیت شیء نزد او نماید کرده و بمحبت المتقین

الباب الثامن والعشر من الواحد الرابع

فی ان لا یجوز التعارج الی ذلک البیت الا بالغنا الذی لا یری فی السبیل من حرج ان
ویؤتی بعد وفوده اربعة مثقال من ذهب لم یحکم لکن الاول و الثانی
والثالث والرابع من البیت لیقسم علی انفسهم والا یجعل لهم ان یستلوا من
ذلک الا والذین یؤتی من یقعد علیهم و یعطی الممالک و الذی یخرج فی البلاد و ان یعطی الصغار
وعن من یسرق فی الطریق وعن الا الفقر ملخص این باب آنکه امر حج شده
الا آنکه مرتفعین بسوی او در سبیل او مستلذ نشوند رضای او و تکلیف مرتفع
شده از دول مستطیعین بغنا تا آنکه محزون نگردند در سبیل او و بر هر
نفس در عمری یک مرتبه واجب شده تا آنکه بر او صعب نیاید و فود بر آن

و غیر آن از بریّت نفی شده تا آنکه کلّ در حین ظهور حق بنفسه
فائز گردند بلقای رب خود و در حین بطون فائز گردند بمجلی استقرار او
در نزد ظهور قبل او و اگر بر نفسی لازم آید همین قدر که واقف نگردد و موت او را
درک کند اگر در قصد او نبوده و رفته بر خدا است که جزا دهد او را باحسن جزا
و او را داخل جنت نماید با اعظم عطا و تکلیف را از آن بر داشته تا آنکه
بر آن ثمره شفقت در سبیل دارد نیاید و اذن داده سکان ارض بیت خدا را
و مقربین آن محل عز را که در حول حج را نمیمه زیرا که از برای آنان
مثل دیگر آن صعب است و کدام نفس است که در ارض حرم الله واقع شود
و طواف حول بیت نکند و اذن فرموده و امر نمود را که چهار مثقال ذهب بیابد
که هر مثقال نوزده نخود است بر نوزده نفسی که در حول بیت بر سر او جمع
سا کنند

سا کنند عطائی که کل بامر قائم بر آن بتسبیح قائم باشند که مدار بر
ظهور نقطه بیان گردد و ایشان را امر فرموده که بر فرض بر بیت الله بکمال عزت را
رعی داشته و مستوی از عطیه محبوب خود نفرموده تا آنکه کل مکلفین بتکلیف خود
عمل نمایند که قرب بعز و علو است و نفوس و نفسی با سوی موهبه خدائی را
در هر سنه تصرف نموده و شکر محبوب خود شاکر گشته و در برج های ماوراء
که در آن نسخه نبوئی ذکر شده و سر از مرفوعه ملونه که در رکن اول سفید
و در ثانی زرد و در ثالث سبز و در رابع قرمز و شئونات محبوبه ممتنعه
که باو سعود و آفرین دعوات آیات است در اسباب ما وجد حرف نموده که در کل
رموز غیر متناهیه در نزد اهل حقیقت نصحه و ثبت که کل از برای استعداد
یوم ظهور من یظهره الله است که حین ظهور او بر حاجیان بیت الله سوگوار ان

و بر حافظان بیت حفظ نیست الا حفظان بر صدام مقاعد و صد فدی متن نیست

الا خدمات او و بر شیخ ثانی از شئون دین امر نیست الا امساو این است مراد

اگر کسی درک کند و عطوار چهار مشتاق فر بیت شده بر آنچه گفته قدرت بیراز

برای او بر ممالک و صدام و صغار و من عتبان کسی بسیار از فضل و رحمت خود

تا آنکه مستغنی باشد از برای مکلفین در مواقع تکلیف خود که گاه این

احکام نزد منزل او و بین الکاف و النون است لعل النفس اخذ ثمر نماید

در یوم ظهور منزل او و در هر زمان از برای حفاظ بیت حقیقت نفوس مقدسه

بوده و هست که ناظر در علم باطن باطن بوده که اول در رکن رابع ظاهر

ظاهر است در رکن اول و از برای اوست وضع بیت و حال آنکه او کند اشت

از لیل و نهار عدد هشت و صد و ارتفاع بیت از برای عزت اوست

که برای عشاق

که برای عشاق کل از قبل بوده و در بعد خواهد بود مسیح نفسی نبوده که در رتبه او امر

نباشد و بنهما خاضع است از برای حقیقت اولیه و مظاهر حبی او از یوم

آدم گرفته تا امروز حتی آن نفس هم که محتجب مانده از طلعت حقیقت در روز

با مر اوست که ساجد است و از اول عمر تا آخر در رشته طاعت او

و حتی مسیدانه از اعلای خلق گرفته تا ادنای او و مثلا اگر آیات عیسی

سجده نکرده از برای رسول خدا ولی آدم که لذی بر عشاق عیسی دل ایشان

بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا زیرا که ظهور عیسی

در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده و هم چنین قبل قبل را نظر کن

و لعد لعد را مشاهده کن که در مسیح ثانی از برای مسیح ثالث

شیئیتی نبوده و نیست الا آنکه بنهما شیئیت از برای نقطه حقیقت

ساجد و خاضع و خاشع و قانت و ذاکر بوده است و لم یزل اصلا
با او عابد بوده است و لیکن خود ملتفت نمیگردد که اگر بشناسد او را بالکلیه
از کل جهت منقطع میگردد بسوی او چنانچه اشخاصیکه شناختند رسول
خدا را چگونه ایمان آورده و آنها که نشناختند چگونه در بارۀ حجاب مانده
همچنین قبلی قبل از او فرض کن و بعد بعد از او انظر کن این است
عزه لهم که کل یعبدون بت از برای او معتقد نبودند جائی که (که قبول کنند) قبول نمیکنند الا از
مخلصین هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشت و در هر سنه
مال زیادی بر حول بیت طواف کرده اند و در سنه آخر واضع بیت حج بحج رفته
که دیدید که ما شاید از هر فرقه بحج آمده و لیکن احدی او را نشناخته
و او کل را شناخته که در قبضه قول آن قبل او حرکت کرده و میکنند و کسیکه او را

شناخته

نشناخته و با او حج کرده همانست که عدد بیست و احد را کرده است
که خداوند با او مباهات فرمود در ملاء اعلی با انقطاع او و اخلاص او در حج او
نه این است که بر او فضلی حاصل شده بلکه همان فضل در حق کل شده و لیکن
کل حجاب المحتجب داشته اند از آن فضل زیرا که در آن سنه ظاهر کتاب
شرح سوره یوسف بکل رسید ولی چون نظر کرده اند دقیق
مزار نه در تصدیق همه وقف شده و کل امته تصور نمیکنند که همین
قرآنی که حال این همه مقصد فرود دارد و هفت سال در مجموع عرب
بوده و مقصدی غیر از امیر المؤمنین بظاهر نبوده که آن انفس حول او نظر
بحجت حجت نمیوقن شده و نظر بر بیگی نکرده این است که یوم قیامت
خداوند سئوال میفرماید از هر یک از تفسیر او که آنچه فهم او است نه باتباع او تفسیر را

چه بسا نفسی حین استماع آیات خاضع میگردد و تصدیق حق میکند و متبع
او نمیشود این است که کل نفوس مکلفند بغیره و در نزد ظهور من
یظهره الله علم علما با ادنای خلق یکسان در حکم چه بسا ادنای تصدیق کند
و اعلم محتجب ماند این است که در هر ظهور بعضی باتباع بعضی داخل میگردند
و اگر هر نفسی بقدر فهم خود عمل کند اقلا اهل فطرت متغیر نمیگردند و نظر بغیر
امر نکنند بلکه نظر بما بالغ لعز کنند چنانچه اهل انفس در حین ظهور نقطه محتجبت
کرد اگر چه رفتند نه آنست ولکن عند الله بر حق بود ولی دیگران که نظر بغیر خود
کردند محتجب ماندند و در این سنه از حج داخل که عرفان بذوات بیت الله محروم گشته
و او که عارف به آیات او شده حج کرده باشد چگونه در آن حین از آن محروم نمیشود
با وجود برطل نفس حول البیت تصدیق بحق او لمکلم غیر حق بر این اساس شد
نه لیست

نه این است که نشنیده باشند که اگر شنیده بودند معتکف نبودند
ولی شنیده و چون اعتنا نکرده محتجب مانده و بزعم خود در رضای خدا
حج کرده ولی عند الله از ایمان محتجب مانده که حج شان نیست از شئون ایمان
اگر اهل بیان از هم رجوع کرده و یکدفعه اعمال خود را باطل نکرده و در نزد ظهور
کمال دقت را کرده نمیدانی که ظهور است که از برای منتهای دقت را
میکنی ولی الشأن ظاهر شده که تو الی الیقین بحقیقت امر او که حجت او
دیر کلی بالغ شده و نعم الحاکمین

الباب التاسع والعشر من الواحد الرابع

ذلک ان النساء یأذن حول المسجد ویحضرن ان الستار عند تسعة عشر مرة
لم یکن فی تلک البلد من شأنهن لمحض اینما یکن اسم الله الارض

و قرب او اذن داده شده که در لیالی طواف بقعه و در نزد سر آن
اربعة علیها تسعة عشر نشسته و تسبیح و تقدیس و تحمید و توحید و تکبیر
خدا مشغول گشته و رجوع بمنازل خود نموده و عطا چهار مثقال ذهب
در حق ایشان در عمر از برای هر نفسی نه در هر وقت که موفق شوند
بر وفود بر بیت و آنچه مایه تقرب ایشان است رضای او اقرب جهة
و حب ذریات ایشان است که اگر نفسی آنچه تواند بر ذریه حق قبل از
تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید عظیم است از برای او از هر
طاعتی که باو تقرب جوید بسوی خداوند خود و خداوند حق در بقعه و الدیار را
که در حق ذریه خود باشد تا هر کسی که ممکن است در حق ایشان ظاهر
سازند و او را حب خود خواند و اعطای ملت نطفه اسم دال در حقه

که کل

که کل ذریات را با ابوین و اخوین و اولو القرابه خود بر شئون
ادبیه که در آیات ذکر مانست سلوک نماید که غباری بر قلوب ایشان
ننشسته لاجل اجلال والذین حی نقطه بیان و اولو القرابه او کل از ارکان
یک نفس است که خلق میشوند و رزق داده میشوند و قبض روح میگردند
و زنده میشوند و او است متصل لم یزل و لایزال در هر ظهوری باسمی ظاهر
و در هر بطونی در اوج عز خود محتجب که اگر غیر از این باشد کی توان
لا اله الا الله گفت زیرا که اگر آیات است که دلالت بر آن کلمه میکنند
چنانکه این کلمه که حروفست دلالت بر توحید خداوند عز و جل میکند
این کینونیة الهیه هم دلالت بر ذات اقدس وحده وحده میکند و ما عند الله
الا هو و انا کل له طائفون

الباب الاول من الواحد الخامس فی بیان المسجد

ملخص این باب آنکه اول ارضیکه محل ظهور من یظهره الله در او ظاهر گردد
مسجد الحرام بعینه اوست و هم چنین در نقطه بیان حقیقت مشهد بعینه
اوست ولی قدر که نتوان ارتفاع داد الا بامر الله الا انه بعینه اوست چنانچه
خواهد رسید بوقتیکه محل ظهور الله احد در شطری از شطرات ارض
اعظم قرار گیرد و محل صلوة مصلین گردد چنانچه الآن در مکه ظاهر است
که حد اول آن اینقدر نبوده بلکه چه اضعف زیاده بعد گشته برای آن
و مراد از این امر این است که ارضی که بآیات بنظر حجه او بنا
نوع مرتفع گردد که الآن محل مسجد الحرام معین گردد در طواف بیت او
چگونه خواهد بود از ارض اجساد ذاتیه مدل بر تکبیر او و از ارض نفوس مدل
بر توحید او

بر توحید او و از ارض ارواح مدل بر تحمید او و از ارض افئده مدل بر
تسبیح او که در اول بار محبت قدس و در ثانی هوا و لا مرتفع
و در ثالث ماء توحید ممتنع و در رابع تراب بحجه متعالی گردد و بهیه
کل شیء نعیده افلا تنظرون

الباب الثانی من الواحد الخامس فی ذکر مساجد

الثمانیة من قبل العشر ملخص این باب آنکه لایق است بمقتدرین در بیان
که هیجده مسجد جدا جدا با اسم حروف حی من یظهره الله بنا کنند که مدار
باشد لدی الله حروف حی اول و در آنها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم
الهی را بجا آورند و در آنها قدر که توانند ارتفاع دهند مصابیح را
که در آن اسم نفسه و هیئت گیاهی دیده شود که بعد از آن مستغاث

در آن مساجد لنترهای مرتفع آویخته که مثل کوکب سماء
مشرق است و در آنجا حاضر شده مؤمنین بخدا و آیات او و نماز
گذارده و اجر برسید از آن روزی که همین حروف را میکردند
بسوی حیات دنیا که اقلا مقاعد خود ایشان را ممنوع نکرده (از ایشان) چنانچه
در ظهور نقطه بیان کردند که باسم احادیث قبل ایشان
امامت در مساجد نمیکنند و خود ایشان را بافلکهائی که نسبت با ایشان
داده از مساکنی که در آن ذکر صد مرتفع شده ممنوع داشته چنانچه
هر کس در این ظهور بعد وقایع آنرا ثبت نمیکند که در مساجد عالیه
که از برای ایشان راضی شده بر دلائی هم راضی شده بعد از اینکه از ان
نمیکنند تا ائمه واقع شد آنچه واقع شد نه اینست که حجت بر ایشان باشد
الان بهمین

الان بهمین جهت این مساجد برپا میشود و بهمین جهت از قبل برپا شده
که اگر [illegible] مساجد بسم نازل شده نمیبود چگونه این همه مساجد برپا میشود
ولی این خلق نظر بجوهر دلیل نکرده از این جهت است که محتجب میگردند از حق
نظر میکنند میبینند خلق کثیر بحج میروند ولی نظر نمیکنند که این همه در طلب
شجره حرکت میکنند و بواسطه چه حجتی راضی باین همه مشقت در سبیل او میشوند
ولی چون مایه افتخار شده لا یشعر میکنند و حال آنکه این همه خلق اعمالشان
بواسطه ولله علی الناس حج البیت است و همان کلمه در یوم ظهور نقطه البیان
هست و امر او هست و در حین [illegible] نمیکنند تا راحتی ببینند در آن
امر خود فرو گذارند این است که محتجب میمانند از مبدء امر و بعد که از برای خود
قرین بهم میرسانند و مایه افتخار خود کل میکنند و اگر همان انفس که امروز

میکنند در آن یوم بنحوی که شنیده امر خدا را چگونه عمل کنند چنانچه امروز بین
که همه آن محتجب هستند و همچنین قسم محتجب مانده‌اند محتجبون در نزد آیه‌ که از بحر
حجت کتاب بهم مشتبه شده سیر میکنند و از نفس بحر محتجبند این آیه که
حکم ظلال بر خلق میشود و حکم شعاع بر مؤمنین از روی بصیرت و شمس که
آیه محیی حقیقت است و مستغاث است از قدرت او بزرگی اولادی فیه الا الله ذلک
رب العالمین

الباب الثالث من الواحد الخامس

فی بیان عرفان السنین و الشهور ملخص این باب آنکه خداوند عالم خلق فرموده کل سنین را
بامر خود و از ظهور بیان قرار داده عدد هر سنین را عدد کل شیء و آن را
نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده تا آنکه کل از نقطه تحویل
حمل تا منتهی الیه سیر او که بحوت منتهی میگردد در نوزده مراتب حروف واحد
سیر نمایند

سیر نمایند و شهر اول را بهاء و آخر را علاء نامیده و وضع دین را در این
عدد در نقطه و هر یومی را بهائی حکمی قرار داده که متلذذ شوند در این جنت
باعلی علیت در امکان متلذذ گردند در شهر اول که شهر تسبیح است
خلق شیء موجود میگردد و در چهار بعد که شهر تحمید است خلق ارواح
ممکنات میگردد که در آن رزق داده میشوند و در شش ماه بعد که شهور توحید است
میمیراند خداوند موجودات را نه موت جسدی بلکه موت از نفی و حیات
در اثبات و در شش ماه بعد که شهور تکبیر است حیات میدهد خداوند عالم
عز و جل اشیائی را که از حب دین آن میرانده و در حب او ثابت مانده اند
و در شهر اول نار است و چهار شهر بعد هواء است و از آن شش شهر
بعد ماء توحید است که بر نفوس کل جاری میگردد از ماء و از آن کل او وحد است

از زمان بسم و ذکر شئ ما بعد متعلق بتراب است که آنچه ظاهر شده از عناصر

ثلثه در آن عنصر مستقر کرده و مرضی شده و کل خلق هم منتزع از این واحد

در واحد و شمرده اول شهر نقطه است در شهور حی در حول و طائف

و مثل او در بین شهور مثل شمس است و سایر شهور مثل مرایائی هستند

که ضیاء آن شمس در آنها مشرق شده و در آنها دیده نمیشود الا آن شمس

و آن را خداوند شهر بهاء نامیده بمعنی آنکه بهاء کل شهور در آن شهر است

و آن را مخصوص گردانیده بمن یظهره الله و هر یومی از آن را بیکی از حروف واحد

نسبت داده و یوم اول که نوروز است یوم لا اله الا هو است مثل آن یوم

مثل نقطه است در بیان که کل از آن خلق میشوند و بسوی او عود مینمایند

و منظور آن را از نقطه بیان ذات حروف سبع قرار داده و آن را در ظهور

عرش من یظهره الله

عرش من یظهره الله قرار داده زیرا که اوست مستقر در این عرش و لکن

منزل آیات باین نحو اوست که در هیچ شیء نمیشود در اول الا بعد صعود و اوست اول که

باول شناخته نمیشود و اوست آخر که باخر شناخته نمیشود و اوست ظاهر که

بظاهر شناخته نمیشود و اوست باطن که بباطن شناخته نمیشود و اوست که سبعه و

مشیت کل از اوست و مشیت او بنفسه است بنفس او و بعد نفسی که موفق شود در یوم او

شهادت و یگانگی به توحید کند خدا را در آن اسما محفوظ ماند از آنچه از سماء

تقدیر نازل میگردد و بهاء کل شئ حفظ و ثمره این عرفان آنکه در این شهور که

شأن از شأن خلق است که کل بدان اشهر حروف احد چگونه است دوران آن

از خلق حق گرفتی در حق مشیت نبیند الا بمظاهر امر حق نه این است که

محض علم باشد این بلکه اخذ نتیجه کنند در یوم ظهور همین مظاهر از ثمار کل ارض باشد

نه بینه در حق الاهیین مظاهر را و در نزد ایشان خاضع کرده اگر چه مثل این
ظهور ظاهر شوند بنقیض فطرت ها را با نفع المتقین

الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیة الاسماء باسماء الله او باسم محمد و علی و فاطمة او هما جمیعا او الحسن
و الحسین علیهم السلام ملخص این باب آنکه خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیه
کنند نفوس خود را باسمائی که دلالت بر او است مثل عزیز و جبار و مثال اینها و بهترین
اسماء اسمی است که منسوب الی الله شود مثل بهاء الله یا جلال الله یا جمال الله یا نور الله یا فضل الله
یا جعفر و مثال این نوع اسماء ممتنعه و عبد الله و ذکر الله این نوع هم باید آنکه
الی مالانهایه میتوان در عرفان داخل و اگر در بحر نبوت و ولایت و محبت
بخواهند اسم گذارد از اسماء خمسه تجاوز نکند و جمع بین اسم محمد و علی اعظم کل اسماء است

دارم

دارم کل امثال و نور در نزد شیئا فشیئا تا ظهور که کل باسمائی که از شجره خود
می شود که اسم شیئی پیچیک اطلاق نمیشود بر او اسمی الا آنکه مشابه است باسمائی که از اسماء حق
جل و عز مثل حلیم که از مطعومات ملاحت شبیه است باسم الله جل و عز و در این
ظهور بیان از این نوع تصنع بسیار خواهد شد حتی آنکه اذن داده شده بکل
که در یوم ظهور شمس حقیقت اگر مردم رسیده باشند بر حد کمال اطلاق فرش نمیکنند
الا آنکه مشابه باشد از اسماء حق است جل و عز و اگر نرسیده در ان ظهور
در ظهور بعد خواهند شد کم کم تا آنکه مملوک گردد کل سماء و ارض و ما بینهما از اسم حق
چه فرق میکند که طین مدل علی الله باشد یا انسان هر دو خلق الله اند الا آنکه آن
از برای او خلق شده زیرا که روح توجه کل شیئ را اخذ نموده در روح الانسان قرار
داده مثلا اگر بر ارض مؤمن بنشیند روح آن ارض ساکن میگردد و متلذذ و اگر

دون او نشینه مضطرب میگردد بشأنیکه غیر از خدا کسی نتوان
احصای آن شئون را لا زال از خدا طلب میکنند قیام آن را از برای
و هم چنین مشهود در طین زده شده که کمال اشیاء را تا اول تعقل نمیود
طلوع از برای این زمانی که در هیچ شیء ظهور اطلاق نکنند الا باسم حق لایق آنست
که به عوالم جنت کیفیت آن زمان را هیچ شیء بجنت خود نمیرسد الا آنکه
بمنتهای کمال در رتبه خود ظاهر شود مثلا این بلور جنت حجری است که ماده
این بلور و هم چنین از برای این بلور جنت درجاتیست در جنت یاقوت که
رسیده بجائیکه در حینیکه ماهیت دهن شعر را بزده که یاقوت گردد آن وقت
بمنتهی جنت رسیده زیرا که وقتیکه حجر لطیف بهائیست و از تربیت بکمال
آنست اگر بکمال یاقوتیت رسد که در مکان اوست چه قدر بهجه دارد

و هم چنین

و هم چنین کل شیء بالقصور است و کمال علو آنست در ایمان بخدا است
در هر ظهور و بآنچه از قبل آن نازل میگردد نه بعلم زیرا که در هر ملت
علمای از هر فن دارند و نه بغنا زیرا که هم چنین ظاهر است که در هر ملت
علمای از هر فن دارند و نه بغنا زیرا که هم چنین ظاهر است که در هر ملت
اهل غنا در رتبه خود دارند و هم چنین شئون دیگر بلکه علم علم بخدا است
و آن نیست مگر علم بظهور او در هر ظهوری و غنائی نیست الا بغنی
بسوی او و استغنای از ما دون او و آن ظاهر نمیگردد الا آنکه
بالنسبه بمظهر ظهور ظاهر گردد نه این است که شکر ظهور است
قبل را نمیشه که این ممتنع است زیرا که انسان در حین نوزده
سالگی شکر نطفه را بجا نمیکند که اگر نبود آن نطفه امروز او

باین مقام نرسیده بود هم چنین اگر وضع آدم نبود امروز در این دین باین صر
نرسیده بود و هم چنین الی ما لا نهایه تصور کن و بر هر ضد اسماء شکر کن او را
بهر تجلی که فرموده در هر ظهوری که اوست از شئون او که محبوب است نزد او و اسم
هدی مرتفع گشته الی مراتب حق یقین و ثمره این امر این است که بهتر کار
این اسماء از مسمیات این اسماء خارج گشته بلکه نفس این با جمله ابداع مسمای
اسم جحود در این ظهور لایق اسمی گردد که مدل بر نظره ما باشد نه بر غیر آن
نه این است که بمحض اسم محتجب گردی زیرا که در این کور فاقد سیدالشهداء را
بعینه باسم خمسه الحضرت نامیده شده بود در ظهور نقطه اسم شبیهه
نیست که کل باین اسماء محبوبه نامیده شده ولی اگر نفسی در دلالت
بر آن ثابت باشد آن وقت اسم اوست که کینونیت او از بحر حی خلق شده
که لایق است

که لایق است اسم حسنی بر او خوانده شود والا ظهر او فاسد است در تحت اثری
که در نفی فانی میگردد چنانچه دیدی در یوم قیامت که چه قدر نفوس باسم رسول الله
که اسمی در میان ایشان از آن بالاتر نیست نامیده شده و محتجب ماندند از محبوب حق
و اسم علی که شیعه و بر آنکه مشتق میشد از نظیره اسم مشتق محمد است که فصل میکنند باین
طلای خالص از غیر آن مثلا اگر کسی بهاءالله نامیده شده باشد اگر بر شهادت او
که اول من آمن بالله است ایمان آورد آن وقت این اسم در حق او در سماء
ثبت میگردد والا در نفی فانی میگردد کان لم یکن من شیئا مذکورا

الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم ظهور الذین لا یؤمنون بالبیان و حکم ردهم فی خلوات ارض الذین
الا فی البلاد التی لا یمکن الا ملخص این باب اینکه در هر ظهوری که حکم ما علی الارض ضرب است

در ظل ظهور بعد باید واقع شود مثلا در ظهور رسول خدا الا آنکه کلها

علی الارض در ظل او محسوب شد آنچه که اگر شده از ضعف مسلمین بعد و الا

لیاقت از برای آن دین بعد در یوم ظهور رسول الله بر هر چه حسب نفس او

بر او حلال نبود چگونه ما تفرع علی الحیوة مگر آنکه داخل ایمان باو شوند که آن وقت

بر او حلال می‌شد آنچه را که خداوند با وعطا فرموده بود از جهت خود

و همچنین در ظهور نقطه بیان هر نفسی بر حسابش حلال نیست الا بایمان

باو و کل آنکه گرفته می‌شد الا آنکه داخل شوند در ظل دین او و لیت آن

فضل خداوند در حق خلق مثلا اگر فتح بلدی در صدر اسلام شده

بجبر و قهر داخل اسلام شده و عاقبت بثمره ایمان گشته و آنچه که نشده

رحمت در حق ایشان نبوده چه آنکه الآن در نار مانده و همچنین در این ظهور

حد است

حلال نیست بر غیر مؤمنین بحق آنچه با نسبت بایشان نیست الا آنکه

داخل در ایمان گردند که از آن وقت حلال میگردد برایشان آنچه که خداوند

عطا فرموده از جهت خود و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین آن نیست

نیز بر همه و در بلادی که باعث حزن نفسی بامر نفسی شود اظهار آنرا هم خداوند

اذن نفرموده مثل تجاری که در بلاد فرنگ تجارت میکنند که برایشان نیست

که منتهای دقت حسب خود را داشته باشند که ذلت از برای ایشان

واقع نگردد الا آنکه خداوند نصرت فرماید باقتداری که مقتدر شوند بما علی الارض

چنانچه وعده فرموده که آن وقت کل در رحمت الهی ساکن خواهند بود

اگر چه خود بنفسه نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل میفرماید

و ایشان را از نار نجات داده مبدل بنور میفرماید و انه علی کل شیء قدیر

نه اینست که صاحب قدرت صبر نموده که اگر از سماء نازل شود که ما علی

الارض را اذن در دین کند بلکه مشهد انچه در دین اسلام کل واجد شده

از انچه ظاهر شده بامر رسول الله در حین ظهور او هم همان قسم باید ظاهر گردد

انچه نسخ است اذن است ولی انچه بر خلق است اطاعت او که اگر

صاحب قدرتی که در دین رسول الله بهم رسیده باو امر قرانیه عمل کرده

بودند امروز ما علی الارض کل مؤمنین بقران بودند حال که نشده قصور از

عباد بوده ولی از مبدء انچه باید ظاهر شود ظاهر شده و بیوم ظهور من یظهره الله هم

والله قوی عزیز شده الذی حکم انه در نزد ظهور من یظهره الله کل من یبتغی نیست

بیان شده بانه تا احدی از مؤمنین ببیان از انها باو خارج نگردد

واگر گردد حکم او حکم غیر مؤمنین بیان میگردد قسم بذات مقدس الهی که اگر کل

در ظهور من

در ظهور من یظهره الله بر نصرت او جمیع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمیماند

مگر انکه داخل جنت میگردد ببین که چگونه حق قرب نفوس خود بهم که کل دین را نصرت

او ننموده اعمالیکه در بیان نازل شده در حین ظهور او ولی قبل از

ظهور هر کس قدر جوی تخلف جوید از امر او تخلف جسته بناه برده بخدا

لذا انچه شما را از مبدء امر دور کند و اعتصام جسته بحبل او که هر کس

اعتصام ورزد بطاعت او در کل احوال نجات یافته و خواهد یافت و ذلک

من فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم   الباب

السادس من الواحد الخامس

فی حکم الاموال التی تؤخذ فی دین البیان ان الحکم فیه من شرح الکبریاء

عدل الله بمکه الا لفقط الکبیاء و ان غربت الشمس فلیحفظن للطلعه

عنده تجلّی لا دونه و ان ما دون ذلک لو اخذوا او لا عنه عدد الکفّار ان
یهاجر کلّها ثمّ لیأخذنّ منه الّذین قد فتحوا باذن الله و لهم کلّ علی قدر ما یستکفیه
و ان ما زاد لیبلغنّ الی الفقراء و یصرفنّ فی البقاع و ان یؤتی کلّ نفس
و لو کان اللطف فی بطن امّ غیر من ان یصرف فی البقاع موهبة ان
انّه کان وهّاباً منیعا ملخّص اینباب آنکه هرگاه خداوند عالم منّت
گذارد بر مؤمنین بفتح بلادی که اختیار اسلام نکرده آنچه از کفّار
بعدل است حقّ نقطه بعد بدست ما دام که شمس حقیقت مشرق
باو راجع میگردد و اگر غروب فرمود نزد مؤمنین از مؤمنین بماند
سپرده تا یوم ظهور حقّ که رد نمایند بسوی نفس الله و آنچه نزد ایشان است
و بر احدی حلال نیست تصرّف در او مثل آنکه مال حجّت خدا را علما بغیر اذن او
گرفته

گرفته و تصرّف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قیراطی تصرّف نموده اند
جز آتش نار نیست از برای ایشان کلّ ایشان هست و اگر قرب
بخداوند از نقطه مشیّت نیست و آنچه قبل از حقّ حجّت خداوند
بر ذمّه کسی تعلّق گرفته حلال نیست بر او قدر قیراطی و اگر داده
بکسی مجاز نیست اگرچه با علم احدی از آنان بعد و تفریط نموده
در حقّ حجّت خداوند که بلا اذن او بدیگری داده و معطی و آخذ هر دو
در نارند چه آنکه صاحب آن حقّ واجب است بر آن هر یک خداوند
در قرآن موهبه باو عطا فرموده از دیگری و او است غنیّ از نفس
غنا چگونه کسیکه بغنا مستغنی گردد ولی هر کس خواسته که خود را از
نار نجات دهد حقّ خود داده و الّا حجّت خداوند غنیّ بعد و است و کل

از بحبوحهٔ بهاء بهیّستند که خلق شده‌اند چگونه و یا تفرّع بر وجه

امروز که یوم قیامت است سؤال کرده شد از عاملین که سجده

الفی از عمل الحجت بنا کرد یا ذکری کردی همین حرف از برای او

اشد است از هر عذابی نزد اولوالعلم اگر روح ایمان در او باشد

والّا هزار هزار که این کل عمل حق نیست الّا وجه را شنوند گویا

نشنیده‌اند کلمه ولی نزد عارف بسته اگر کل ما عمل الارض را ادهم نزد او

بهتر است از اینکه یوم قیامت سؤال کرده شد از امرش که دون

رضای محبوب او در او بعمل غیر ما لم یکن له عدل بالقدر بهاء که

از کل گرفته شد و از قبل حروف واحد ترویج اهل بیان میگردد

از اعمال رفته تا اذن منتهی شود و بعد در حرم خلق بر بعض نفوس خود اولیای نفس عطا میشود

هر نفس را

هر نفس را آنچه شأن و لایق او است از موهبهٔ محبوب او و اگر زیاد آمده

صرف بقاع مأمور بها میگردد یا آنکه کل اهل بیان سهمی عطا شود اگرچه

طفلی شش ماهه باشد در بطن امش در مشرق الارض یا مغرب آن که این

اقرب است از صرف در بقاع اگر مرتفع شده باشد والّا ارتفاع آن

مقدّم است این است مراد از اضافه در این باب و ثمرهٔ آن اینکه در یوم ظهور

من یظهره الله آنچه کل ما عملوا شیء ملک دارند از او است که در جای خود

مال اهل بیان حق مهدی را شناخته که آنچه از اول ظهور بیان دارند

از موهبهٔ او است قبل ظهور او چه در دنیا و چه در دنیا قرب حکم که برای او

عزیزی وارد دنیا بوده از عصبیّهٔ خود و حقوقیه نقطهٔ حقیقت لذا برای او

مقدّر شود از او ممنوع نگشته از کل ما لم یکن له عدل اگر میگردد

چنین شیئی را الا او زیرا که اوست آیه لیس کمثله شیئ خداوند و هر کس که بان
وصف وصف خود را لایق اوست نه دیگری از ذره علو رفته تا منتهای
دنو ختم گردد لعل در وقت ظهور بخاطر مبارک شجره حق نرسد وارد نیاید از خلق که
بحجاب شده که جزاء و معادل مثیخ باخره کل شیئ زیرا که کل شیئ باو شیئی شده
و هم چنین رضای او معادل المشیه با رضای کل شیئ زیرا که رضای کل شیئ باو خلق شده قسم باو که از
او در علم خداوند عظیمتر نیست و بیست لی که اشاره بطرف او اعظم است
نزد خداوند از عمل کل شیئ اگر با علو علم مکان خود رسیده باشد زیرا که
وجود کل باو است چگونه عمل کل و هم چنین الاقرب فالاقرب من حروف
الحی ثم الاسماء و الامثال ثم النبیین و الصدیقین و الشهداء و المقربین
کل علی قدر ما قدر له لکن در رتبه غنی رسیم دکل له عابدون

واگر آیه

واگر آیه لیس کمثله شیئ نزد مؤمنین ببیان نتوان حفظ نمود و متغیر گردد
فرض است بر ایشان که به آثار او را حفظ نمایند و تجارت نمایند از قبل یک از او
و حقوق خود را از نهایت لطف او به او بر داشته باشند تا آنکه ثبت گردد در بیان
کل که کل از کل باین منهج مستقیم و حکمان او ذر نیرود که جائی که محبت خداوند
لکن نوع عمل و یا دیگری تجاوز نماید زیرا که در ادم او کل نقص بعد

و هست ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

الباب السابع من الواحد الخامس فی ان ابهه قرأة البیان

ان بالبیان فیما یشتری من شیئ کل ممن انزل الله بیان کان اذا
افرح من ملک هزار و ضد ملک هزار الطهر اعطا ما ینسبه ذکر البیان
ملخص این باب آنکه مومن به خداوند با هر چه عطا فرماید که اگر کل

ما علی الارض را امید انند بسبیل سوی او نرشته و آن از بیت که قطع

نسبت از دون مؤمنین ببیان و وصلت نسبت بمؤمنین ظاهر فرهم

ما بیع و شری و دون ذلک من انواع الهدایا مثلا اگر کار بر یکی

از انصار باشد همین قدر که بمؤمنی دهد فی الفور ظاهر میگردد و اگر رد کند

مادامیکه در ید اوست حکم اول جاری میگردد و بعد از انتقال ظاهر میگردد

اگر چه بسبب فصل حرام بایم رسد که این نفس دون مؤمن است از برای مؤمن

ونسته از حیثیه ذکر میکنند که این از برای فلان مؤمن است طاهر

میگردد اگر چه سنین معدوده بگذرد تا آنکه بآن نفس مؤمن رسیده اند

از آن وجهه که در هر ارض شیئی نیکوئی هست مؤمنین ببیان تحصیل نموده

لعل یوم ظهور حق شیئی بمظهر پاک و جوهر خلق رسد که محبوب واقعند زیرا

که هر چه

که هر چه لطافت در ملک ظاهر شود رشحه‌ای است از بحر لطف جواد

وان سبحه و عزه لم یوصف باللطف اذ هو جوهر اعظم من ان یذکر بما یقترن

دونه اذ لطفه لا یقترن بلطف خلقه کذلک انتم فی کل الآثار والامثال

تسعه لوی   الباب الثامن من الواحد الخامس

فی ان الکل النفس ان یتوجد آیات الکبینا و صمم جواز نقضها عن عدد الواحد

من لم یقدر یقول الله الله ربی ولا اشرک به احدا تسعه عشر مره

ملخص این باب آنکه خلق بیان را امر کرده که مثل نفوس مؤمنه بآن چگونه هر نفس در

حدی در قلوب ثابت ظاهر و همین قسم آیات بیان را شاهد گردند

و در این بحر هر چه میخواهی غوص نما و للدا که خداوند در او خلق فرموده جوهر

آورده ولکن ذات آنرا از روی روح و ریحان نمی‌خواهد مقرر که فؤادات

مسلّم نمیکرد در تلاوت نحوه و کمتر از عدد واحد اذن داده نشده و سرّ ان
اینست که از مظاهر واحد تجاوز ننموده لعل برکت هر آیه تلاوت بدلیل آیات
یوم قیامت بهدیت ایشان متنبه گردیده و کل بیان را مشتمل فرض کن
که کسی بمثابه تجارت کنند مال کسانی که در حین ظهور است که بنفوس مؤمنه
بنقطه بیان سپرده که با و تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود
که اگر بخواهد مایه را اخذ کند بدون لم و بم بعد جزئی حکمی بما انزل الله نفوسی
در این بحر متنجح هستند چنانچه امروز بعینه از اکثر مسئله ظاهر است
فرقان را در سر کعبه چگونه بان تجارت دین و دنیا میکنند ولیکن در یوم
ظهور معاش کم میخواهد حساب از مردم بس بکرد همه خود را اعمیا میکنند
و در یوم ظهور من نظهره الله تصور کن که این جنت را با ثمره که اگر امروز
اخذ صدائی

اخذ صداق توکل کنند بصد نفر را سلطان فرض کن و یکی را عالم و یکی را تاجر
و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور جواب هر یک و حساب
وجود خود را و ما یتفرع بر او را از مال خود ممنوع ملکن چنانچه امروز مسلمین
امروز می‌بینی در بیان یا ملکوت یا قاضی بیان هستم یا شیخ الاسلام
یا مجتهد یا امام جمعه و همه این اسماء مفتخر هستند ولی از صاحب بیان
که این اسماء از او شده محتجب در یوم ظهور من نظهره الله اند مال الله
تلاوت بیان می‌کنند ولی الذی منزل ان محتجب ولیکن تصور نمیکنند که در حین
نزول بیان نشده حین ظهور اوست چنانچه حین نزول قرآن ایشان شنیده
ولی اخذ ثمر نمیکنند چنین امروز می‌بینند عزیز است کل باسم عزت او مفتخر اند
ولی همین قرآن بعینه که در بیست و سه سال نازل شده و ظاهر است کی در ارض از روز

نسخهٔ الهی تمام شده و الا امیر المؤمنین علیه السلام در رداء مبارک خود به بلبس
نمی آورد بابی نحوی که مذکور است قسم بذات اقدس الهی جل و عز که در یوم ظهور
من یظهره الله اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه
هزار مرتبه بیان را تلاوت کند زیرا که تعقل نموده به بینید که امروز آنچه
در اسلام هست درجه بدرجه منتهی میگردد تا به آنکه کتاب الله هست
ختم می شود همین قسم یوم ظهور من یظهره الله را تصور کن که همه اولی البیان بید
اوست و محتجب نشوی متوقف مشو که او جمیع آنانست زیرا اگر کل
شئونات دلیل مستفرغ میگردد بکتاب الله و او نفس حجت است زیرا اگر کل از
اتیان مثل او عاجز هستند ولی هر از آنچه از علم منطق و نحو و صرف
و فقه و اصول و امثال آن هستند که اگر تمسک بکتاب الله نباشند حکم دون ایمان
بر آنها می شود

بر آنها می شود پس ثمر نفس حجت آنست نه در شئونات ما یتفرع و هر آنکه در بیان
هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند من یظهره الله را
که او است منزل بیان قبل از ظهور خود و اگر نتوانید تلاوت آیات نمائید نوزده
مرتبه از طلوع تا طلوع گفته لا اله الا الله ربی و لا اشرک بالله ربی احدا که اگر از روی
بصیرت گوئی بلا ریب در یوم قیامت منتهی بهدایت حق خواهید شد و ثواب
کل بیان عطا کرده خواهد شد و یؤتی لفضله من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیما

الباب التاسع من الواحد الخامس

فی انه ذکر فی کل شیء اذا اراد ان یستعمله اسم من اسماء الله سرا او جهرا او اتقانا
ملخص این باب آنکه از آنجائیکه هیچ شیء بشیئیت نرسد الا باسمه عز و جل و بدون او
مقدر شده که در منتهای حکای خود بسته که ما فی الامکان از الفضل در او حاکم گردد

دانوقت لایق میگردد که اسم بهاء بر او ذکر شود در صعود او نه در فوق رتبهٔ
او و از آنجائیکه اهل بیان از اضداد فهم فرموده‌اند که کل شیئ را المنتهی الی حکمی خود
ظاهر کرده‌اند اذن فرموده ایشان را که هر شیئ را بحروف اسم او یا باسماء اسم او صعود دهند
خوانده شود که هیچ نفسی در هیچ شیئی نه بیند الا طلعت ظهور مشیت را که در او
دیده میشود الا آنکه مثل منتهی الیه رتبهٔ جماد سنگ است در سبیل او نه بیند
الا تسبیح و در نور او الا نور او و در کاف او الا کریم او و در هر ذکر
کند بقول یا چه خطور کند بقلب او یا آنچه التفات کند بر او بغیر آنکه بلسان کند
یا بقلب خود خطور دهد و اگر نتواند بذکر بسم الله الامنع الاقدس ذکر کند
که خداوند جل و عز از او قبول میفرماید آنچه را که اراده فرموده در این امر
که هیچ شیئی در او دیده نشود الا کلمه من یظهره الله که مبدء اسماء و صفات الهیت است

بلکه در یوم

بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت هیچ صاحب امتی اظهار انیت خود نکند
و در خود نه بیند الا او را که او قائم باو بعد و هست نه اینست که توان
او را در خود دیده بلکه مشتق از مشیت او مرآتی است که در مقابل شمس واقع شود
شمس را در خود می‌بیند و حال آنکه شیئ از او است کل ما یقع علیه اسم شیئ را
در نزد من یظهره الله همین قسم تصور کن از علما که تجرد گرفته تا منتهی الیه التحدد
که آنچه در او است از شیئ شمس ظهور او است قبل از ظهور او زیرا که
لم یزل غیر او ظاهر نبوده و نخواهد بود و دوست میدارد که مسکه ظاهر گردد
نه بیند در علم خود الا آنکه کل بمنتهی الیه کمال خود در بیان عروج نموده
و نیست ذره طین در قعر بحار الا آنکه او مالک او گشته از نفس مؤمنین
از خلق محبوب او و کل مرایا گشته‌اند از برای استعداد طلوع

شمس که بمجرد اشراق ضیاء او که آیات اوست کل دلالت کنند بر او این است

ثمره این حکم اگر نفسی تعقل نماید و سبب نور قلوب عباد الله المتقین

الباب العاشر من الواحد الخامس

ان یسرق قدر الهیکل للرجال والدوائر للنساء یکتبون و یکتمن فیهما
ما یشاء من آیات الله ملخص این باب آنکه خداوند از برای ایشان دو هیکل عظیم
مقدر فرموده و بر ایشان انها را امنیت گذارده و این هیکل است از برای رجال
که ظاهر او هیاکل و باطن او واو اوست و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه
از شمس نقطه مشرق گشته هر کس هر چه تواند از حجج او اخذ کنند
که آنچه در این هیاکل نوشته شود اثر آن در نفس آن ظاهر میگردد الحرف بالحرف
والنقطة بالنقطة و از برای مظاهر آن دائره فرموده که شمس حقیقت را اذن فرموده

هیاکل را پنج وجه قرار داده و هر وجهی که بدل باشد بر حروف بسم
بان لله ما فی السموات والارض و ما بینهما و سبب الکعبه شئ محیط تا آنکه جسد و در آن افئده
ایشان قمیص شمس حقیقت متجلی گردد لعل در یوم ظهور آن بیان اعظم دلالت
نکند الا بر او و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند در او از کلمات
مشرقه از شمس وجه ذکر کنند که هر چه در آن ذکر کنند اثر آن در آن
آن نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف والنقطة بالنقطة اگرچه بر این دائره امر
نیست که امیر المؤمنین علیه السلام ذکر اسماء ظاهره از کلمه هاء فرموده
در نقطه فرد و در مایوخذ حجی در الف قیوم و در باء بسم سلطان و در جسم
قدوس ذکر فرموده و از این جهة که بسم الله الامنع الاقدس در این ظهور ظاهر گردد
که از رتبه نقطه تا الجیم اثبات ربعه خلق و رزق و موت و حیات

جامع باشد و اگر بانچه از آن حجج منتشر گشته عمل بنمائید مقاصد
خود را ملاحظه میکنند اگر مشیة الله بر حسب آن از آنها جاری شده باشد
و ثمره این دو حکم این است که کل بیان خلق عالم اکبر است و همین قدر
که در هیکل یا دائره ظاهر شده و از حدها تجاوز ننموده لعل در
سنین خمس ظهور حسن نظر بر آن اشرف آیات باشد بثمر حقیقت فائز
گردد که آنچه در هیاکل و دوائر نوشته شده تمجید او است و تنزیه او
از آنچه غیر دوستان او میگویند و اگر کسی نزد او باشد از عطیه حب او
و ثمره آن را ظاهر نکرداند در خطوط خمس باشد یا بیوت وجه
چگونه در حق او ذکر شئ و حال آنکه ثمره وجود خود را باطل کرده و این
از برای این است که کل این بیان از حد و ذی خمس بیرون نروند زیرا اگر در
هیکل خمس

هیکل خمس محیط بر او است و در دائره واو حافظ ها است
این است مراد از نزول او بعد مرور هاء بین عطیه عظمی و موهبه کبری
در حین ظهور شمس ازل و طلعه قدم اولو الالباب کل در هیاکل و
الدوائر در واو بکلمه منقطع گردند اگر چه گویا اگر در بیان خمس سنین
بخمس شهر خواهد رسید بل بخمس اسبوع بل بخمس یوم بل بخمس ساعة
بل بخمس دقیقه بل بخمس ثانیه شده از تا سعه ده هر قدر که توان ذکر نمود
در قرب او زیرا که نجم بین ثبت و ثابت بینونیة عزلت بل علم ازل و الابد
فرق خلق آیه بینهما بینونیة الصفة مثل النار و حراقة مثل که بنار
متحقق گردد و اگر قسط ظاهر شود با مصباح مستقر گردد و نور او منور نکند
امکنه که در آن مستقر گشته دهم چنین تصور کن امثال مجوبه را

از جوهر وجود گرفته تا منتهی الیه صعود نظر ملکی در تسبیح شان
در کل این دو آیه و هیاکل الا هیکلی وجه امثل الله الا آنچه در قرآن
مبین در او دیده نمیشود الا هیکل رسول الله که اگر انشقاق کینونت
او ان مستدرت نمیگشت در ایمان باو و مظاهر او و آنچه از قبل او
نازل شده و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن بعین یقین
این جوهر واحد را که ساریست در کل که اگر در یوم
ظهور من یظهره الله در هیکلی غیر هیکل او دیده گشت آن نفس
محتجب از او شده ولیکن او اظهر است نزد او از خود او بر او
و آنچه او میکند قصد نمیکند الا او را اگر چه در حین احتجاب او را کند
این معنی آیه یرجع الامر کله ان انتم تعلمون

الباب الحادی

الباب الحادی والعشر من الواحد الخامس

فی صلوة الموتی والمیت یکبر خمس تکبیرات فی صلوة المؤمنین ویقرء بعد الاول تسعة
عشر مرة انا کل بالله وآیاته مؤمنون وفی الثانی انا کل بالله موقنون
وبعد تکبیر الثالث انا کل بالله محبون وبعد الرابع انا کل بالله ممتنون
وبعد الخامس انا کل بالله راضون ویکبر ستة تکبیرات فی صلوة المیت
یقرء تسعة عشر بعد الاول انا کل لله عابدون وفی الثانی انا کل لله ساجدون
وفی الثالث انا کل لله قانتون وفی الرابع انا کل لله ذاکرون
وفی الخامس انا کل لله شاکرون وفی السادس انا کل لله صابرون
ملخص این باب آنکه آنچه حکم خداوند عالم باحسان نازل فرموده مهیمن است
از قبل او از برای من یظهره الله و کل بالتبع در ظل ظلل احکام الهیه

وارد می‌آید و از آنجمله اذن فرموده در نزد هر مولودی چه ذاکر چرا که حلوتی

مرتفع گردد به پنج تکبیر تا آنکه اسم آن بر آن ذکر شود بعد از کلمه و یوم قیامت را

درک کند از مؤمنین بمن یظهره الله گردد و هم در حین صعود او بمقام خمسه

حکم فرموده شش تکبیر در صلوة وحدی تا آنکه مدل باشد که بر دلیل از هاکر

بعده و رجع الیه آن الواو است یعنی یوم قیامت باول آن من یظهره الله

ایمان آورد و شئونات ملکیه او را محتجب نکرد زیرا که این حکم بغایت از غیر

موحدین صعب است چه باید آن نفس معروف باشد و کل خود را

معروف بینند چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج شجره حقیقت در ایمان

بان نفس هویت ثابت نمانده الا آنچه ظاهر است و حال آنکه کلا با علمای

قرآن عمل میکردند و حال آنکه هم دون ایمان در حق آنها در صدر اسلام

جاری گشت

جاری گشت الی نزد هر نفس در نقطه بیان هم همین قسم تصور کن که هر کس

داخل در باب شده بباب از روی بصیرت نجات یافت با این علمای

دیگر زیرا که آن نفسی است که بکل از او است نسبت داده و حجت کل شئون سوی او است با آنها

چه کم نفوس از حین ظهور شجره بیان نظر بعرفان نخعه و از آن محتجب

گشته و حال آنکه عند الله کل مکلف بوده با آنچه مکلف شده اند در نزد خداوند

اعلا و ادنی سوا بوده و هست و امروز که می‌بینی که کل مؤمنند بامیر المؤمنین علیه السلام

بواسطه آن است که خلاف نزده و در دون محبت او پرورش یافته والا

اگر همین نفوس صدر اسلام بودند همان ثلثه که در حدیث موضوع شده

میبودند چنانچه در این کور که خداوند منت گذارد بر مؤمنین بعد از آنکه

رحمن ملزی او شئون محبت بهم رسیده و این بواسطه آن نفس نقطه بوده

که اگر با او منتهی نمیگشت امتحان کردم معلوم میشد که مومن خالص اقدس
از کبریت احمر است و ما این صلوة از برای اینست که اگر در یوم قیامت
واقع گردد متحجب نمیگردد بعد از آنکه کل عقائد ایشان در یوم ثمره ظاهر میگردد
که چه قدر صعب است بر من علی الارض که بفضیله عقد قمیص برسته داخل
در ایمان بحد او نه شهدا آنچه که در امیر المؤمنین شنیده خود ممتحن نگشته
و نه دیده لکنه طلاء عزار اورا در نزد کل دیده و اگر در یوم او واقع میشد کی
و در آن نقشه میبودی آنوقت صادق بودی و حال آنکه امروز سلمان و ابوذر
و مقداد را ذکر لایق در حق ایشان نمیشمرند اینست سبب اختلاف در هر ظهوری
طوبی از برای نفسیکه ناظر باشد بحجت بر آن حجت میگردد شهد که آنوقت قرب
از لمح بصر اگر من علی الارض خواهند دخل در جنت میگردند با بواب آنها
و می بینند

و می بینند سعه صراط را که اوسع است از ما بین سمآء قابلیات و ارض
مقبولات و در هر مراقب خود بحجه که در امتحانات خداوند قدم
نلغزیده و متمسک بحبل کتاب گشته که هادی است کل متقین را
ولله میراث کل شیء ثم یعیده و الی الله کل یرجعون

الباب الثانی والعشرین من الواحد الخامس فی دفن الاموات فی الاحجار المرمر و جعل خواتیم العقیق فی ایدیهم

ملخص اینباب آنکه چون این جسد ظاهر عرش آن جسد باطن است
بر آنچه از آن حکم میگردد ایشان محکوم بحکم میگردد والا آنکه متلذذ میگردد
و یا متألم او است باین جسد نه نفس این از اینجهت است که حفظ او
از جهت آنکه عرش آن جسد است حکم فرموده در حق او بمنتهای حفظ او

که آنچه سبب کره او گردد بر او وارد نیاید زیرا که جسد ذاتی
بر عرش حق ناظر است بر اینجهت و اگر اعراض را مشاهده کند گویا
او عزیز گشته و اگر دوام لامعرض را مشاهده کند بر او وارد می آید
آنچه وارد می آید از اینجهت است که امر با عظام و احترام آن الفاظ شده
و اذن داده شده که در بلور یا حجر مصیقل مستور گردد که شکستگی سبب
گر جسد ذاتی او باشد در عرش حق ملاحظه نماید و از این ثمره اینها که مر
گذشت بیاشد نفس عالم آنچه رخ در عبادی انهم هم المؤمنون القوم و اذن بخاتم
عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن سنگ نفی آن احسد
ذاتی وارد نیاید و از نار محتجب و در ظهور نور مستور باشد و هر کس بر یده
آن باشد خاتمی که اسم الله بر او منقوش باشد اگر از مؤمنین بیاید است

دعاطلبین

دعاطلبین بجهودات حق است بر ضرافت که او را حدی در حیات خود فرماید
و از فضل وجود خود آن قدر بر آن کرامت فرماید که آن را حفظ و احصی از حق را حی نیست
حد شناختن لوازم با اسم و آیات تو قوت آن شده این حکم آنکه جوانی عشق کامل بسوی مظاهر
تکبیر میگردد که عنصر تراب از شدت آن منتهی عروج تراب اول رتبه او
حجر است تا آنکه منتهی رتبه صفا که حد بلوریت است برسد که آن وقت
اسم صمد در حق او ظاهر شود بعد در حین حجر کل در حین اجساد جوهریه
ذاتیه مستقر گردد و مدل رحمت شده تکبیر او و هم آنچه بر آن شرع اسم الله عزیز منیع

الباب الثالث والعشرون من الواحد الخامس

فی بیان کتاب الوصیة للاموات علی ما امر الکتاب ملخص اینکه باب آنکه
هیچ فیضی نیست در حق عبادی اعظم تر از این نعمه که اذن داده است ازا

بعبادت خود و تعلیم ایشان فرموده تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر خود را اذن

داده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته متضمن بر اقرار توحید و صفات او

و علو و این خلق و امر از برای اوست و قرار بنقطه الفیه و حروف حی او

و اظهار حب مظاهر اسماء و امثال او و استعداد از آنچه دوست نداشته

و بیزاری از محجوب او و آنچه که تمنا دارد از مقصود حق و امر نماید که کتاب را

رسانند بمن یظهره الله که اگر مشیت او تعلق گرفت بر جواب او

همان است جوابی که نازل می شود در حق او و نازل شده و حفظ آن با وراث

اوست که آیه ابیدای من یظهره الله رسیده بر احسن خط و الطف حسن زیرا

که طول ظهوری تا ظهوری معین است و حفظ آنها نزد کل اسهل از هر شیء است

ولی منتهای دقت نموده که العیاذ بالله ظهور حق شود و او محتجب مانده بآیاتی

که نزد اوست

که نزد اوست رسانند که این امر ظاهر است که در نزد ظهور حق

هر نفسی بشیئی معترف است ولی نمیدانند که مایه اعتراف او از جهات خود از حق است

از ظهور قبل او که در ظهور بعد خود نسبت بخود نسبه از جهت علو ظهور خود

مثل ظهور رسول الله که ظهور عیسی را مقدمه ظهور خود ذکر فرموده

و خود را با نظهور معروف کل الف مهمه و الاشبه نیست که اهل بیان

بآنچه دین ایشان ثابت شده بحکمهای منبعی عمل کرده و میکنند

ولی یوم اخذ نتیجه محل کلام است مثل آنکه کل در حین موت لا اله الا الله

میگویند و میروند و در این ظهور ظاهر است که بار قبل او این کلمه را

میگویند در حین موت میگوید ولی مظهر این کلمه که مدار اعمال همه است

در حیات بغیر حق مستور این است که کل اعمال هباء منثورا میگردد

همین قسم کل کتاب وصیت خواهند نوشت و شهادت از ارکان

خود اقرار بوحدانیت خواهند داد و خواهند گفت لا اشرک به شیئا ولی

یوم ظهور نفوس خود تا سن منتظر شده کیست که نفی کرده اند و ملتفت

نیستید اینست که یکدفعه دین خود را باطل میکنید و شعر نمیکنید قدری

ترحم بر خود نمایید که عملیکه میکنید از روی بصیرت باشد تا بعد یوم قیامت

توانید نجات یافت و بدانید که مبدأ این کتاب حی هست ولی

بما الملحق به النقطة و رجوع آن الی الله است ولی بما یرجع الی من

یظهره الله چه بسا که میشناسید ولیکه میشناسید نمیشناسید

و او خود را بشما شناسانده بحجتی که دین کل بآیات ولی حجاب

نفس خود را مانع میگردد مثل آنکه امروز کل اهل قرآن بامام قبل او

عمل میکنند

عمل میکنند ولی از محقق امر محتجب مانده بوجهیکه حجت او امر قبل را

مشاهده می نمایند بنحو اشرف ولی ملتفت نمیشوند که این است

که از آنجا هم که این کلمات را میشنوند ملتفت نشوند بلکه نزد خود خیال

خود چنین گمان میکنند که اگر ظهور حق شود قریب حلول از سنین او

ولی همین نفوس در هر ظهوری هستند که در خود ظهور با علم جز

این دین رسیده اند ولی باز واقع میشود تا آنچه نعمای

الباب الرابع والعشر من الواحد الخامس

من النار والهواء ثم الماء والتراب ثم لکتاب بسم الله النقطة وآثارها

ثم ما قد ذکر له علیه ستة وستین مرة وما تخففه الشمس وما تتبدل الکینونیة

ثم یکمل من خلق فی ذلک الدین فاذا یظهر وکل ما نسب الیه ثم ما نزل

من اراد غیر اهل ذلک الدین الی اهل الدین فاقطع النسبة
عنهم واثبات النسبة الیهم بطهره ملخص اینباب آنکه خداوند عالم
از فضل وجود خود امر بطهارت مظاهر معدوده فرموده که اگر
کل ما علی الارض را فدا میداد سبیل بریکی از آنها نداشت
ولکن بامر الهی عنایت شجره از مطهرات گشته که حق واقع الیهم
مطهرست نه نفس شیئ بلکه شیئ عرش است از برای آنکه امر که اسم
بان شیئ ظاهر میگردد لسیما کلام او موجد مطهرات است ببین
که در حق عناصر جوهریه که مدل اعلائه است چه میگویند اگر بلند
خود هم حکم نمودند سخن بر ایشان وارد می آید ولی خود از شدت
احتیاط از اینکه آب استعمالی کنندم کی میگردد واز حکم نفسیه

کلام او

کلام او مطهر ما است اراضی نمیشود که حکم طهارت کنند مثل کون
مثل نفسی است که قتل سید الشهداء آنرا تحمل میشود ولی سؤال از
دم بعوضه میکنند این است صدای خلق حیوان اگرچه اسم حیوانیت
هم لایق نیست بایشان زیرا که حیوان ضرر بنفس نمیرساند ولی
اینها ظاهر است که چه میکنند خداوند امر فرموده باین مطهرات
تا اینکه دلیل باشد از برای طهارت حجت بطهره آنچه وارد لازم
عز او ولی ایست که نظر بثمره مراد خداوند فرماید اگر کور قرآن
میگردند امر باینها نمیرسید کوریان هم خداوند عاقبت
ایشان را حفظ کنند که از مقصد محتجب نمانند تا برامر
وارد نسازند و الا شئونات دین در هر ظهوری در جای خود حق است

مثل آنکه ظهور رسول الله که سته هر کس خلق در دین اسلام شئون
آن را دارا و دلالت کند بچیزیکه این شئون ظاهر آن واقع میشود
که ایمان باو باشد این است که هر کس شئونات را گرفته و از مبدء
محتجب مانده اگر علم بمبدء از برای کسی هست و بعضی او موفق گشت
شئون دینیه و دنیویه در آن ظهور از برای او هست والا فانی
میگردد کانه لم یکن قبل فی کتاب الله شیئا و مظاهریکه مطهرات
اول ایمان ببیان است که مبدء لمسیحا حبد اول الطهارات
و ثانی نفس خود کتاب الله است همین قدر که تلقا آیه از آن
واقع شد شیئی که عینیت در او نباشد طاهر میگردد ثالث اسم الله
هست که شصت و شش مرتبه که اسم الله بر آن خوانده شود طاهر میگردد

چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصل آن با اهل بیان است پنجم شجره
حقیقت است در یوم ظهور او و کل آثار او ششم عناصر اربعه است
هفتم شمس است هشتم ما تبدل الکینونیة که کل اینها در وقتی است که عینیت
در آن نباشد و دری که از ذهب آید بواسطه خلال یا مسواک از آن
داده شده و عفو شده ولی در هر حال خداوند دوست میدارد
مطهرین را و هیچ شیء در بیان احب نزد خداوند نیست احب از طهارت
و لطافت و نظافت و پای چیزهائی که در بازارش راه رود و داخل
در حجره گردد غسل آن برداشته شده و خداوند در بیان دوست نمیدارد
که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست میدارد که کل
با منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان

از جمیع ایشان اگر نه نوشته باشند چگونه و دیگری در بابی است از نفس

مثلا اگر شعر حیوانی نزد او باشد مثل اسبابیکه از فرنگ می آورند

و دستهای عاج و استخوان و مثال آنها کل اینها از برای اثبات

که مردم در سعه رحمت خدا باشند بعد یوم ظهور حق شاکر شوند او را

احکام قبل او نه اینکه از برای شعری احتیاط کنند و نماز خود را

اعاده کنند ولی چنین فتوی بر محقق دین پروا نکنند چنانچه هر کس در کور

قرآن قبل بعض این امت اثبات نموده کل آنهائیکه برای مبطل

نمودند مراعات دقایق دین را می نمودند هم چنین در کور بیان

هر کس بعد منتهای حکم این مطلب را اثبات نموده که از برای یک

مسئله جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای نقطه حق

که احدی دین

که احدی دین با او ثابت میگردد اگر نه نوشته بود نفس حیوانیه بعد بلا نمود

و حال آنکه خلاف بر حق نوشته باین جزئیها خود را از حق محتجب داشته

و مغرور باین تقدسهای نفسانی شده که عند الله هباء منثورا میگردد والا

وقتیکه مقرر شد با آیات الهی کافیست در پیش در علم اصول مخترع

پانصد هزار بیت انشا میکنند که کل شئونات احتیاط دین خود را

ملحوظ داشته ولی در نقطه حق خدا و آیات او تامل میکنند و اگر نفس بعد

وجود خود را باطل کرده بعد ولی اکتفا نمیکنند در بیست که کلمه توحید که اصل

دین است از آن جهت او طالع میگردد کسب میکنند آنچه که قلم جاری میکنند از ذکر

او نه آیات بیان نکرده آنچه ایشان ادراک کرده اقلا بر جائیکه عروج میکنید

در مثال نفس حیوانی واقع شده که خبر نفس رسیده اگر انقطع نمودند

بعد یوم ظهور حق است نکنید آنچه که دین شما را بباد دهد و محبوب ملتفت نشوید

که این است وصیت حق بکل و اگر کسی عمل کند در هیچ حالی ضرر نبیند زیرا که

اول شمس حقیقت عفو و غفران او شامل است کل خلق را همین

هر که شاهد نشد بر نفسی دون اظهار حب محبوب را از او بعد از آنکه محبوب

دفعه ظهور او راضی با یمان نخواهد [illegible] و منت گذارد بر او بذکر او اگر چه خود

خبر نشود چنانچه در حین جزا در لیل قیامت نفوسی که از ایشان خبری

ظاهر نشده بود نقطه حقیقت ایشان را جزا داد باینکه بجای ائمه

یکی در بحر بعد و یکی در بر خدا دانا است که کی اذن داده شود از جزای حق او را

والله یجزی المحسنین

الباب الخامس عشر من الواحد الخامس فی آن ما کر

الله

الذی انتم به تخلقون فی ظهوره آیه فی الکتاب ملخص این باب آنکه چونکه

می لطیف است که لایق است که ذکر طهارت باو شود و آنچه دلالت بر او

میکند از شموس متجلیه در مرایا که از شمس حقیقت ظاهر است بذکر او کل را خدا امر

در ظل او مستظل نمیشود و اذن طهارت داده ولی دوست داشته

و میدارد که تلطیف از آنرا در منتهای حکمای ظاهر سازند در مقام

یسر نه در مقام عسر و ثمره آن اینکه کسی در حق آن اسم اعظم و اداک

او دون خطور طهارت نکند که کل مطهرات از برای حب او همین

نطفه اولیه ظاهر میگردد در سائر حال مراقب باشید که بر هیچ نفسی از اهل

بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج شود از ایمان

بعد از مظاهر حق در ما بین الظهورین مگر آنکه از اینجهت وارد نیاید

چه قدر در قرآن تجاوز نموده از حکم خداوند و بر نفوسیکه مدلول علائم الهیه

غیر حکم طهارت نموده و حال آنکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجه

ایشان ثابت شد آنکه در ایامیکه خود در عتبات بود مبلغه مرحوم سید

بمنزل آمده در حین رجوع صاحب منزل امر نمود بابی که ایشان آن را شسته

طهارت با ورسیده ثابت نموده و حال آنکه در شریعت ایشان دو شی

باسی در حین اقتران که حکم نموده بر غیر طهارت این است که از حکم

دین خود تجاوز می‌نمایند بزعم احتیاط و حال آنکه صدها میرود چگونه که فرع

باقی مانده ان یا عباد الله فاتقون

الباب السادس والعشر من الواحد الخامس فی ان یرد ما لیکن

لا یعدل ما دامت الشمس مشرقة یحضر بین یدیه و الی حین ما تغرب اذن من آیس

کهد نفس

لکل نفس ان تملکه الی ان تطلع الشمس من مشرقها فاذا لا تحل علیها ینبغی ان

یرد الیه عدد الواحد لا فوق ذلک ان استملکت و الا لا تملک بعد ان و ان

کان من اصح خرج من صنعته لم یکن له عدل فاذا قد عفی عنه فضلا من لدیه

فی حقه ان کان غنا من ذلک و الا یلزمه لان ربه قد اغنی من ملکه

من محل لا یضطر بعد ان یضطر قد عفی عنه فضلا من لدی الله فضالی کریم

ملخص این باب آنکه اعظم چیزیکه خداوند دوست میدارد که در میان

اهل بیان ظاهر شود حب ایشان بعض بعض را و هرچه ایشان در

مقامات معرفت یا اصول یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اول یا آخر

ترقی یا تنزل نمایند رد بلد یکر نکنند زیرا که هرکس داخل در بیان باشد

مؤمن است در هر مقام که واقف هست خوب است و دارد نفس

در بیان رد نفسی از اهل بیان کند بر او واجب میگردد نود و پنج مثقال
از ذهب اگر رد کند بسوی نقطه بسم الله غیر او و کسی را نمیرسد که از
او حسط البته لکند الا باو و بلکه ما بین خلق و خدا بر ذمه او تعلق میگیرد
ان شمس حقیقت میخواهد عفو میفرماید میخواهد اخذ میکند مراد از خداوند
از این حد این است که کسی جرئت نکند در بیان که رد نفسی کند بر او دون
ایمان و الا در جائی که کسی بقدر مقام او ظاهر است و هر کسی در هر موقف
که هست اگر از برای خدا است محبوب است در هر حین چه بسیکه در
ادنی مسئله فروع واقع شود چه بسیکه در اعلی مسئله اصول واقف
گردد لعل یوم ظهور حق کسی بدون ذکر محبت در حق آیه اعظم او راضی
نگردد لعل باین واسطه اهل بیان در یوم قیامت هلاک نشوند

لحب او

لحب او که جوهر کل ایمانست نجات یابند و چونکه او است اول ایه رسل
کل مسئله شئی خداوند از این جهت امر فرموده که هر کس در ملک او باشد جز جدره
از برای او باشد مادامیکه شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست
آنچه که لایق او است از ملک او الا باذن او بعد از آرادی مظاهر واحد
از او و از حین غروب اذن داده شده بر مؤمنین که از قبل او
محو مستملک شوند و شکر کنند محبوب خود را الی حین ظهور و حین ظهور
حلال نیست بر کسی قدر تسع تسع عشر عشر ثانیه صبر در راد الا و آنکه
رد کنند بمالک او از ملک او آنچه که بمقام کمال رسیده عن کل ما یبلغ قبل
اما مستهدی صرف غیره الراحد او فوق ذلک ثم اذن ان که قبل ظهور
و منه لم یوف بامر الله یوم ظهور الحق آن یمنع قلم لیس علیه افعاله و هم

خمس و تسعین مثقالاً من ذهب لئلا یقدر ان یحتجب کل امرء من
ان یتفق فی دینه و اذن داده شده از برای صاحب کنز در حمل
هر صنعت از او ظاهر میگردد که بر او شیئی نباشد تا آنکه کل در سعه
رحمت او مستقر باشند و هر وقت که کل ملک او باید در حین ظهور
رد کند بمالک او هر کس دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در امر
او خواهد نمود که اعز از این عظیم نیست که مملوکی با طاعت مالک حق
مفتخر گردد و این نیست الا از فضل او که اذن داده بر خلق حق والا
او غنی مطلق بوده از ماسوای خود بنفس خود و کل از برای حب او خلق شده اند
و هر دو در کف فضل و عدل او هستند و بر ما فی السموات والارض
و ما بینهما و غنی منیع نیست که آن نفسیه منع میکنند از برای غیر او

منع کند

منع کند بلکه بنفسه هیچ در هیچ شأن نمیخواهد عمل کند الا از برای
خداوند الا وانکه محتجب میگردد در نزد هر ظهوری عرفان رضای او را
اینست که باطل میگردد آنچه که بگمان خود عمل میکنند والا حسنه باطل
میگردد از ملک خداوند بیرون نرفته و لمه است ملک او و از آن او
نیست که هر چه بر حق وارد می آید از او است و از برای او
قصد میشود ولی چون صاحب او محتجب گشته بر او وارد می آید آنچه نیست
که در حین احتجاب حجت در حق او بالغ نباشد که اگر حجت
در حق او بالغ نبود محکوم بحکم نمیگشت در حین ظهور رسول الله
حجت بر اهل انجیل بالغ نبود و موعود ایشان بهمان حجت که دین
ایشان ظاهر و لاجرم محتجب نبوده باطل گشته اگرچه انها بر قلب خود

خطور نمیدهند که موعود عیسی آمده باشد و ایشان ایمان نیاورده
باشند و حال آنکه امر ظاهر است این قسم میکردند که در نزد هر ظهور
حقی سلسله ظهور قبل بالکمال احتیاط و اجتهاد خود در دین خود
محتجب میمانند و خداوند منت میگذارد بر هر که خواهد بهدایت خود زیرا
که آن هدایت اعز تر است نزد خداوند از هر چیز زیرا که هر چیز که با
او نباشد گویا هیچ چیز نبوده و نیست و هر گاه او باشد و هیچ
نباشد چیزی از او منقوص نبوده و نیست و از برای او در جنت آنچه
با و وعده شده خواهد رسید زیرا که خلق جنت را مثل خلق کل شیء
فرض کن آنچه مالکین در مستغاث او است خداوند در او خلق میفرماید
زیرا که او بعد بر هر شیء قدیر و بکل شیء محیط و ما من اله الا الله انا کل له مخلصون

الباب السابع

الباب السابع والعشر من الواحد الخامس

فی ذکر الواجب فی کل شهر بان یذکره فی کل یوم خمس و تسعین مرة الله ابهی
فی یوم الاول اسم اعظم فی اثنی عشر لیالی الی ان ینتهی بسبعة یوم التاسع والعشر آخر یوم
الشهر ملخص این باب آنکه از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن فرموده
هر نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید الله ابهی یا الله اعظم یا الله اجمل یا الله انور
یا الله اکبر یا امثال این نوع کلمات ممتنعه یعنی در یوم قیامت از برکت
تلاوت این اسماء مقدسه بشرف هدایت آیت اعظم و طلعه قدم
فائز گردد و تواند در آن روز بهدایت حروف مقدسه کرد نه اینکه
این اسماء را بخواند و از ادلاء بر آن محتجب گردد زیرا که مثل این اذکار
مثل کینونیات ادلاء علی الله است همین قسم که این حروف دلالت

میکند بر اینکه خدا را تعالی عظمت از این است که وصف کرده شود همین
قسم این کینونیات دلالت میکند بر اینکه خدا را تعالی عظمت از این است
که نعت کرده شود و نه این است که حروف وحد از حد مثالیت خود
تجاوز نماید زیرا که سبیل از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده
و نیست و آنچه در هیاکل ممکن خلق اوست و حروف واحد اول لا اله
اسماء او هستند بر خلق او که در آنها دیده نمیشود الا الله وحده وحده
و در مقامی که آنها دیده میشوند خلق بوده اند و در مقامی که دیده نشوند
در شأن الا الله آن وقت حروف حقند آن یا عباد الله تتقون
که در آنها غلو نمائید که اگر چه غلو کنند نتوانند ادراک کنند ایشان را
و هر چه دنو کنند در حق ایشان در قرار عبودیت ایشان بهجت و هست
در اعلی ایشان

ولی غلو ایشان بمراتب افئده ایشان هست که دلالت میکنند
الا علی اسم وحده از اینجهه حروف تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر خدا را فعال
ایشان را قرار داده نه در حین تکبیر نظر کنی بایشان که حین نظر
محتجب گردی بر همین قسم که در حروف اسم اکبر نمی بینی الا الله را در آن
کینونیات هم مشاهده نمیشود الا الله فی کل خلق له و کل له عابدون

الباب الثانی و العشر من الواحد الخامس

فی البیع و الشری اذا تحقق الرضا بینهما بای نحو کان و لو کان
بنفس العمل یصح البیع و الشری من صغیر او کبیر و یجوز التنزیل من
یتجر علی ما یری بین المشتری و البایع و هو لیه اجل علی بهادن ان
ینقص له بهاء ملخص این باب آنکه خدا را تعالی اذن فرموده در بیع و شری

بتحقق رضا بینهما و اذن در همه صغیر و کبیر و حر و مملوک در همین قدر
که استعلام رضای شان از طرفین بیع و شری صحیح میکردد در بیان
اگرچه باشاره یا بعض عملی باشد و اذن در همه خداوند تجار را
در تنزیل کردن السبت امروز ما بین ایشان و برآنکه تناقص
و تزاید باجل در معاملات خود قرار دهند تا آنکه کل در سعه فضل
و رحمت حق شاکر باشند بعد در یوم ظهور حق در بیع ابت شمس
حقیقت و شرای امادو او و برضای او و نفوس خود ایشان واقع
کردد بعد ذلک بتجلی کل الملقات

الباب التاسع والعشر من الواحد الخامس فی بیان

ان المثقال تسعة عشر حمص و ان البهاء تسعة عشر حمص من الذهب

عشرة

عشرة الف دینار و البهاء تسعة عشر حمصا من الفضة الی الف دینار
و من یصغر لم یملک علیه شیء و من لم یملک عنده علیه الحول لم یبلغ
مقدارهما علی عدد حروف الطاء حین اخذ الله خمسمائة
واربعین مثقالا فمثل ذلک فانی ابعث ذلک و من کل مثقال ذهب
خمسمائة و من الفضة خمسین یؤتی ملک البیان ان لم یتجاوز
حدوده و ماله ان یشتری الا ان یأتی من یقدر بعد ذلک بنفس من
نظهره ایه و یکون بذلک من ... اکرم ملخص این باب آنکه خداوند
بعد خالق خلق و ملک خود از اینکه ملک او در نزد غیر موجد نباشد
اذن داده بر اینکه کل بسبیل ولی ایشان است در نصرت دین
ایشان هر گاه یک حول گذشت مقدار آن از پانصد و چهل

مثقال گذشت دویست مصغر شد بر هر مؤمنی که نوزده قسمت
رسیده باشد بر اینکه از هر مثقال ذهب که نوزده نخود میباشد
پانصد دینار و از هر مثقال نقره که نوزده نخود است پنجاه دینار
بملیک یومی داده شود لعل در یوم ظهور من نظهره الله از برای او مستغنی
گشته و بر او حزنی وارد نیاورد اگرچه نفس اقرب کل نخود او باشد
و این از حقوق الله است بعد از بروز من نظهره الله که در آن سر قاف
زند اولوا الالباب شهود آیت اسماء از برای منتظرین ظهور حق را
اذن داده لعل در آن وقت حزنی بر او وارد نیاید و مضطرب نگردد
که از حدود الله تجاوز نمایند و نفسی از او محزون گردد چه که

در بیان اینکه هیچ عبادتی نزد خداوند محبوب‌تر نیست از نفع نفسی بنفسی

اگرچه

اگرچه بادخال سروری در قلب او باشد و هیچ عملی ابعد نیست
بضر نفسی نفسی را اگرچه بادخال حزنی در قلب او باشد نه اینست
که باسم او کنند آنچه می‌کنند و یوم ظهور او امرش را احتیاط کنند گشته
و در تصدیق او تأمل کنند مثل آنکه امروز آنچه اعمال الارض است باسم
همان مشیت اولیه که در هر ظهوری باسمی از آن ظهور ظاهر گشته
میکنند آنچه میکنند ولی ظاهر است در این ظهور که کل ظهورات نزد
او منجلی است چه واقع شد بلکه آنچه از منسوبین بالظهور قبل او
ظاهر گشت از منسوبین بالظهور قبل قبل او گشت اگر آنها تصدیق
نموده حزنی هم بر شیعیان او وارد نیاورده ولی از مدعیان انتساب
ظهور قبل او ظاهر است و اگر کل عدالت او را مشاهده نمایند

شبهه نیست که در طاعت معبود خود مؤمنین بجود ادای تکلیف خود را
خواهند نمود اگرچه در این ظهور بر خط رضای آن حرکت کنند از فتح
ما علی الارض مستغنی میگردد که بر مستظلین در ملک خود منت گذارد و از
حقوق آن بر ایشان عفو فرماید زیرا که این قدر از برای اخذ اقل ما علی
الارض بعضی هست که اگر کل در ظهور او قدم گذارند کل مستغنی شوند
و اذن داده شده که مقدار هر مثقالی ذهب نوزده نخود گردد
و همچنین فضه و بهاء هر دو با آنچه ظاهر است امروز و اگر خواهند
صرف نمایند یا را نوزده صرف شده که برای مؤمنین بیان غیر
ذهب و فضه متقلب نگردد تا آنکه کل در سعه فضل حق شاکر گردند
و در این حکم اسرار حکمت نزد اولوالافئده مخزون گشته که اگر کسی
از روی

از روی بصیرت نظر کند کل اسرار توحید را بعین الیقین مشاهده میکند
در حینیکه هیچ خفی نشده حد هر یکی را در مقام خود در جائیکه بیان قائم شده
در ظل ما یستحق داخل آورده اگرچه از برای تجار در این حکم در بهای ذهب و فضه
اول نقص ظاهر است ولی بعد از چندی مرتفع میگردد و اگر بر مؤمنین بعضی
میگذرد از برای اوست که بیست و هشت نخود ده نه بهای آن را و همچنین در ذهب
بیست نخود ده نه بهای آن را الا آنکه بهمین بیع و شری شده کل اینها از برای
اینست که نفسی در سبیل حق محزون نگردد در یوم ظهور آن بعد در حین ظهور
امری واقع نشود که خلق مار گردد در نفوسیکه در بیان حکم ایمان بر آنها شده
و لیس آیه بدی مرتاب الی صراط حق تقی نه هیچ حتی از نفس عملی باو امر
اعلی تر نیست نزد موحدین و هیچ ناری اشد از تجاوز از حدود الله و تعدی

نفس نفیس نبیل اگرچه بقدر خردلی باشد در نزد عالمین بالبه و آیات او و ایام

یفصل یوم القیمة بین الکل بالحق و انا کتاب فضلت منه

الباب الاول من الواحد السادس فی نظم البیان الذی بعد علی

تسعة عشر جلد ایکتبن فی ثلثة الاولی الآیات و الاربعة المناجات

والستة التفاسیر و ستة صور العلمیة و انما الابواب بکل ذلک فی

من الواحد الی المستغاث و ان تکتبن مع کل نفس صحیفة لوم الذین آمن اقرب

عدد الالف خیر الرحمن الآیات لیتلون به کیف یشاء و انما البیت ثلثین

حرفا و انما الآیات الاربع عشرة بحسب ملخص اینباب اینکه هر شیء نزد خداوند

محبوبتر از اعتدال است حتی اینکه اگر کسی ارضی مالک باشد اگر خواهد در حق او

اعتدال ظاهر فرماید بهتر نیست باشد که صاحب بسط الارض یا منتهای دقت

نظر در این

نظر در این نظر کند بقدر ذکر اول ایشان از خود زیاده نه بیند چنانچه در

ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است در موقعیکه تو این اعتدال

ظاهر گردد و اینها فرموده خداوند در نظم بیان برا اینکه از نوزده جلد

زیاده نگردد و کل با منتهای اعتدال و نظم و ترتیب ثبت گردد که اگر کسی

نظر کند در آخر آن یک حرف از اول آن زیاده نه بیند و این است که این

قسم اشده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر می‌شود

بلکه اعدل از اینهم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد حروف میشود

که این قسم در حق خلق ممکن نیست لکن آنچه نازل شده و نه در اول

و نه در ثانی الزام نشده و اسم بیان بحقیقت اولیه اطلاق بر آیات وحده

میگردد زیرا که او است حجت عظمی و بیّنه کبری که دلالت نمیکند الا علی الله وحده

و در حقیقت ثانویه اطلاق بمناجات و در ثالث بتفاسیر و در رابع الکلمات

علمیه و در خامس بکلمات فارسیه میگردد ولی کل در ظل آیات ذکر میگردد

اگرچه این پنج شأن فصاحت که در اول ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون

کل نتوانند درک نمود ذکر شده و مراد از این ترتیب این است

که در یوم ظهور صاحب بیان کل کینونیات مشابه بحروف واحد

گشته باشند و در بحر وحدانیت سائر باشند لعل یوم ظهور حق تواند

اضیاء شمس حقیقت مستضیء گردند و اقرب شئونه خود نزد آن شئون اعظم چهار

شئونی بود شئون دینیه و دنیویه که ظاهر است و در این [illegible] اگر از کل

مراتب خمس ذکر شود در منتهای علو محبوب است نزد حق اگرچه در ثالث

اول [illegible] غیر آن جاری است و در رابع لعدل لم تتغیر طبعه و در سته بعد

حکم توحید

حکم توحید و در سته بعد مابه ذکر از کل الکبیر جاری و باید در یک کل ظاهر

و باطن بهم وصل است بلکه در هر حروف ناظر مشاهده میکنند بلکه در هر

نقطه چنانچه از ذات ارکان اربعه است در صورت دلیل است بر مشابهی

کینونیت آن ولی نه این است که در این واحد غیر واحد دیده شود که اگر

یافرید [illegible] میگردد نه اینچنین است اینکه در این واحد دیده نمیشود

الا مثال واحد بلا عدد از این جهة است که اقرب شئ نزد خداوند واحد اول

تواند حاضر شد در اول ظهور قیامت نظر کن در بیان اگرچه الم

شده که مجلله شود ولی کل از مبدء ظهور [illegible] که در کل الحروف

واحد هما چیست نه این است که خالق غیر [illegible] ازلی دون از آن

باشد یا [illegible] سوای او باشد بلکه این واحد اول خلق اوست که دلالت میکند

در صقع امکان بوحدانیت مملکت است که در امکان ظاهر شود الا
از وحدانیت ذات لا یعرف بحجهٔ و هست مقترن بنزد کسی نمیگردد و او
داخل عدد نه و نیست و معروف نمیگردد الا بنفسه و ثمرهٔ این نظم
آنکه در یوم قیامت لعل کل مؤمنین ببیان بهدایت حروف واحد هدایت گردند
ولی منفرد گشته بحب نقطه و حروف حی که آیات در روز امتحان است
اگر کسی این نقطه و این حروف را دوست داشت و بهدایت از آنها مهتدی
گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته والا نظر کن
چه قدر نقطهٔ فرقان و حروف حی آن را آمدی دوستی مدعا هستند ولی آنکه از
هزار یکی داخل ولایت این نقطه و حروف گشته در آن ظهور هم مثل این
ظهور فرض کن و مراقب باش که بشنوی در آن روز محجوب نگردی که کل بیان
وارد واحد

وارد واحد است در نزد من یظهره الله مثل حدیقه ایست در کف او چنانچه امروز کل
قرآن وارد واحد است اگر از نقطهٔ بیان بلی در حق کل نازل شود در جنت حق بوده و هستند
و اگر لا جاری گردد حکم آن ظاهر نظر کن ببین که از حدیقه هم خفیف تر است بآنکه
این است حکم واقع عند الله اگر چه در ظهور حروف هزار اسم از آن نفوس مستظلند
که هر یک بامری از اوامر قرآن متحیز و معتزلند ولی کل بکلمات نخست قائم است
که او نزد منزل قرآن بعید نیست بر غیر آن تصور کن اگر رسول خدا فرماید برای
نازل فرموده که کل مؤمنین بالجنه داخل در جنت هستند کسی میتواند حکم دون
رحمت در حق آنها کند و حال آنکه حصا نتوان کرد بعض از آنها را حکم نه
رسد بکل و همچنین هم هست که لو خدا حکم دون آن فرماید نظر کن که چه قدر در
صدمه مانده اند لیست جوهر کل علم که میتد میبالد او کل زنده میگردند

و هیچ شیئی الا او کل فانی میگردد نزد تجلی الله شئونیکه تصور کنند بقدر یا بالغلبه یا شئون
دیگر که متصور است بلکه لذا علم علم حق است که فوق آن متصور نه که بر حرف حکما
هر کلمه ای جاری میگردد و منتهای جد و جهد از مهیه که در یوم ظهور حق از کلمات
او بر او احتجاج نکرده که کل بیان کلام ظهور قبل او است و اوست عالم تر بانچه
نازل فرموده از کل خلق زیرا که روح کل در قبضه اوست و در نزد کل نیست
الا شجره اگر بر حق مستقر باشند و الا لایق ذکر نیست چنانچه اگر امروز کسی افلاطون
زمان باشد در هر علمی اگر تصدیق نکند حق را آیا ثمری خواهد بخشید او را
علم او سبحان الله عن ذلک بلکه از برای او علم نبوده و علم او نیست که علم نزد خدا
و رسول و مظاهر علم آن باشد و ما دون آن را اطلاق علم اولوا الافئده
نمایند چنانچه در زمان عیسی ظاهر باین اسم همین قدر که قرائت نبوت حضرت

عیسی

عیسی علی نبینا و علیه السلام نکرد ثمری نبخشید در حق او و هم چنین تصور کن
نزد ظهور من یظهره الله که اگر کل آیات بیان در حق هر علم شد او را که در آن ثمری نبخشد الا
بتصدیق باو فلتعتبرن یا اولی العلم آیاته تتقون و در نظم آیات ترتیب
این سوره بسوره از ابتدا گرفته تا باسم مستغاث منتهی گردد و سر اول آیات
که در نزد هر نفس یک صحیفه که اقلا هزار بیت باشد از شئون بیان هر کس بانچه
متمکن است و هر حرفی یک بیت و با اعراب هر حرفی محسوب میگردد و مثل
کل بیان مثل جواهر است که کسی نزد کسی امانت گذارد در یوم ظهور من یظهره الله
اگر از کل خواهد اخذ نماید آنچه بایشان داده قدری صبر نمایند نه اینکه
یکی بمسئله فروع آن محتجب گردد و یکی باصول آن و یکی بشئون حکم و یکی بشئون آن عز
بلکه کل از اوست و راجع باو میگردد و او را شناخته بآیات او و احاطه

در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود و اگر در مابین خود و خدا تأمل

میکنید همان آیاتی که مابین خود و خدا با آن توجه میکنید مثال اوست که در آخره

شباهت باو از او محتجب نگردید ولی شناسید که از برای عرفان او خلق شده‌اید

و مراقب بوده که اگر شناختید خود را باسم خود دلیل بشئون دیگر بآیات خود

می‌شناسید کل را اگر بر شیئ بقدر شیئ محتجب نباشید که آیات هست که در

بیت خود نشسته و در بیان ناظرات که رسول الله او وارد میگردد بکتاب او

و چون نقطه بیان بوده در دین خود یقین میکنند فی الحین داخل نار میگردد و حال

آنکه بیانیکه باو عمل میگردد از نفس او بوده و کتابیکه بر او نازل شده آیات

خود اعظم از آن است نزد او زیرا که آن موهبه خداوند است در ظهور بعد او

که اعظم تر است نزد خداوند از ظهور قبل که بر او نازل شده از علم خود

و غیب خود

و غیب خود مشهود و نوشته که در نزد هر نفس قرآنی هست که باو مهتدی

بودند بهیئی اسلام است ولی از منزل خود و منزل علیه محتجب است چه بر اصحاب قرآن

اول نیز از مثقال ذره بیست ولی اثری از منزل او و منزل علیه محتجب میگردد که اگر

بر آن نزول می‌شد که کاش خلق نشده بود که از ثمره وجود خود بی نصیب گردد

کمال دقت را نموده که در حرف از بهتر است ولی بعلم الله اوسع از سماوات

ولم یهدی کل شیء بعیده قد انتهم بما نزل فی الکتاب لتوقنون و علم بیان از منبوطات

بعلم نزول آن از اول آن تا آخر آن زیرا که آنچه در آن نازل شده ملفوظ احکام

قرآنیه است و بعد مقادیر بیانیه در آن ظاهر گشته نه آنکه است که باول الا آخر

محتجب گردد یا بآخر نازل شده نظر در اول نموده بلکه هر دو فی مقام خود

از نار و نور در مقعد خود مذکور بوده و هست ولی هر چه بیع تر میگردد

مراد الهی در این ظاهر است که کل بیان قول نقطه حقیقت است چنانچه
کل دین عرفان اوست و علم باوامر او و بیانیه بیان شک الیه حرف حق یقین

الباب الثانی من الواحد السادس

فی ان حکم الکر و قد ارتفع حکم الکر و الکل بماء طاهر و ان الماء طهور
طاهر مطهر فی نفسه و لغیره بنفسه اذا لم یتغیر احد الثلث و ان حکم بعضه
حکم کله و بالعکس ملخص این باب آنکه خداوند عالم بجود و فضل خود حکم ماء کل اشیاء را
مثل ماء کر فرموده تا آنکه کل در سعة فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بیان
بما یقع فیه عملی نبوده مرتفع فرموده و ماء در هر جائی دوست داشته که در هیچ
ارضی نباشد که در آنجا کسی باشد مگر آنکه حوضی از ماء باشد که نظیف
و تطهیر سهل باشد و هیچ بیتی نیست که در او حوض بنا نشود مگر آنکه
ملائکه

ملائکه در آن عبور نمی کنند اگر امر از قبل ثمره بکره عبوری نمایند کل اهل بیان
در این فضل دقت نمایند که از نفسی ممنوع نگردد و سر این حکم طهارت در بیان
ماء ظاهر شده الا کل ماء بر توحید هیمنن که هر قطره از آن مدل علی الله هست
کل هم مدل علی الله هست و ماء بنفسه طهور و طاهر و مطهر هم هست و در حین
تطهیر استیلاء ماء بر آن شیء بهتر است از وقوع آن شیء در آن زیرا که در آن اعظم است
و در اول مرتفع نظر نمایند که کل تطهیر در قول الله بعد که بواسطه آن ماء طاهر میگردد
و اگر در یوم ظهور حق حکم فرماید بالطهارت شیء مستعجب نبوده که قول او مطهر است
نه نفس شیء اگرچه ظهور او نمی شود الا بامر او گویا دیده میشود که کل اهل بیان
بالطهارت حکم قبل او در ماء بامنتهای جهد عمل مینمایند ولی در یوم ظهور آن
بالطهارت شئون محتجب میگردند مثل آنکه امروز ظاهر است الی این بیان نگرده

انچه اهل ایمان کرده‌اند که در طهارت جسد خود بما رجسدی منتهای جد و اجتهاد
می کنند و در طهارت جسد ذاتی بما از توحید محتجب میگردند که هلاک کنند خود را
برانکه در هر فؤادی که حب غیر الله در آن باشد طاهر نیست عند الله و هم چنین
هر روح و نفس و جسدی که حب دون الله در وجود او باشد
طاهر نیست عند الله زیرا که حکم طهارت جسد بر طهارت جسد ذاتی میگردد
که اول آن بایمان طاهر میگردد نه غیر آن که اگر غیر از این بود هر روز هیچ ملتی از ملل نصاری
در ظاهر جسد نظیف تر از ایشان نبوده حال آنکه حکم بنجاست ایشان شده و همچنین
قسم حین ظهور نقطه بیان طاهر نبوده کل چه اوراد بیان امر که اگر یوم ظهور آن مرتبه
در بحر داخل شده و خارج شده حکم طهارت جسدی نمیشود چگونه ذاتی گردد بانه
تقدست از حق محجوب گشته چنانچه امروز محجوب هستند در طهارت ظاهر جسد

چنین

چنین مخاطب است که عددی هزار و دو پنجاه هزار بیت در او تصنیف می نماید
ولی در جائیکه تامل در آن طهارت کینونیت او را مبدل میکند از حکم طهارت
پروا نکند بلکه فتوی میدهد بر آنچه قلم حیا میکند که بر آن جاری گردد منتهای
دقت را نمیدهد که نه از ظاهر محتجب گردیده و نه از باطن بلکه هر دو را منتهای
حکم داشته باشید بعد در یوم ظهور حق نوانید انصیاف شمس مستضیئ گردید و از آن
شمس حقیقت در بحر با آنچه منصوص است حکم طهارت شما را در هر حین حکم کتاب کند
حق است که اطاعت نمود عمل نمایند زیرا که آنچه امروز میکنید از امر قبل او است
و نزد او در هر حالی میسر امر سهل است و حکم بعض از امر حکم کل او است و بجا آوردن
نمودن آن از آنکه عنایت بر آن بار قبل نمانده باشد دو مرتبه طاهر میکند
آن را ولی در وقوع آن در آثار مرتبه کالت است اگر تمامی باشند که کسی بر آن نفس آن

کرهی برداشته باشد در قلت و الا نجس نمائی محبوب نیست تطهیر داد

مائی که شرب او طاهر است ادرا متغیر کند محبوب نیست استعمال آن سوم حکم طهارت

از نفس ماء مرتفع نمیگردد الا آنکه حکم ماء در او نشود و از شیء طاهر اگر چه

متغیر گردد طاهر است و اگر مخلوط بتراب گردد حکم مضاف پیدا نمی شود

و با ماء مضاف تطهیر جائز نیست تا آنکه اغنیا بر فقرا اظهار ارتفاع

نمایند و الا نزد خداوند مقرب از ایمان نیست و ما شیء محبوبتر نزد

خداوند نیست از آنکه ماء را با منتهای طهارت حفظ نماید که اگر علم

احاطه کند که این ماء کاسه بر ارض غیر طاهر گذشته بر قلب مؤمن

لطیف گوارا می آید و آنکه بعد از تغییر حکم الطهارت شده جهت سعه

کلیست و الا کدام نفس است که حمد کند بقرب آن تا آنکه بتطهیر رسد

و نزد خداوند

و نزد خداوند محبوب نیست دقت در طهارت زیرا که موروث امر وسوسه میگردد

که آخر ضرر با نفس میرساند بلکه نفس مومن اجل است از آنکه بشیء او را متغیر سازد

بلکه او امر طهارت کلا از برای آنکه نفوس تربیت شوند بر شأن لطافت و طهارت

ان شانیکه هیچ نفسی در نفس خود اشیاء مکروه نگردد چگونه رسد بر بکری العدو در یوم ظهور

واقع شود که هر از او مشاهده شود که دون رضای خداست و رضای او رضای خداست

و در هر حال سزاوار است که عبد مشغول بعوالم قوه شامه خود را حفظ نماید

که رائحه دون حب استشمام ننماید و هم چنین در سر خود روایح دون آن محبوب منفعل را

استشمام ننماید که از رضای محبوب خود باز ماند قد انما المکار یطلعهم که باذن

ربکم ان یا عباد الله فاشکرون

الباب الثالث من الواحد السادس فی ان قدح آب که بیاشامید عباد الله فی کل

فریه من مبیت حرم ملخص اینباب آنکه در این ظهور چون واقع شده آنچه واقع شده
دیگر از برکت حکم رسول الله باین نعمت میلطف بعضی و در حق مبید حکم آنکه
شده آنچه ظاهر است از آنجهة امر شده در بیان که هیچ بر انسان تکلیف نگردد
الا آنکه در آن محل تلطیف بنا کنند بنحویکه اگر کسی مؤمن مبتلا گردد تواند بمنتهای حد
تلطیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدریکه امر شده در تلطیف در
اوامر دیگر نشده و نهی شده که کسی شیئی را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار
بر کمال آن داشته باشد مثلا اگر کسی بنای عمارتی کند و آنرا تکمیل آنچه در
آن مملکت است نرساند هیچ اثر بر آن شیء نمیبندد و هر آنکه ملائکه طلب نقمت میکنند
از خداوند بر او بلکه ذرات آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شیء در حد خود
وصول الی ما ینتهی درجه خود را تمنا دارد و همین قدر که کسی مقتدر شد
و در حق

و در حق او اگر ظاهر نگردد از او سؤال میشود لعل که اگر یکی شمس حقیقت
در ظهور آخرت بر آید بار دیگر مشاهده طاعت خود را از مؤمنین
بنحو نماید و امر شده در این دین ابوابیکه ما یتعلق هر مقامست
بنحوی ظاهر سازند که انسان طوبی تواند بلا خفض آن شیء خود داخل گردد
و در هر شأنی که باو مرتفع میگردد مقاعد لایق است که ظاهر نمایند
لعل در یوم ظهور حق شیئی که سبب حزن گردد در ملک او مشاهده نشود
زیرا که کل ثمرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از سنین باید در یوم
قیامت ظاهر گردد در ظهور من یظهره الله اضافه عالم است که در حد
حد از سن ظاهر فرماید و در اعلی از رتبه ظهور تا حد واحد است قبل بعضی
که در هر سنه اظهار آیات فرمایند ظاهر گردد از کل خلق که بعد از او دیگر

نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الا بظهور بعد چنانچه در این ظهور

هر کس بمشاهده در این نقطه که ثمرات هزار و دویست و هفتاد

سال را انکار دارد که از عدد باء تجاوز نماید و اگر موقن گشت باظهار

ثمره وجود خود بنفسه محتجب مانده ولکن در ظهور حق منتهای عشق نقطه

که امر الله اسرع است از هر شیء در حین استماع ظهور کلی عامل گشته ثمرات

بیان را اظهار نمود که اگر قدر لمحه قصد بهم رساند محو میگردد کل آنچه کرده

و باید که از او مقبول نشود الا آنکه در ثمره بعد ظاهر شود بنفس آن ما یحکم به

الباب الرابع من الواحد السادس

ما اذن الله ان یسکن علی قطع الخمس غیر حروف البیان و اظلال علیه الا زمان

ملخص این باب آنکه همین قسم که خداوند جبر از شیء اخذ نمیفرماید که کسی در ظهور

وفها

حروف ها که جواهر ارض را اخذ نمیفرمود در حدود ها که قرار داده زیرا که

اثر این کلمه بر این حدود خمسه اقرب است ظاهر گشت تا مواقع دیگر

بلکه از این قطع بقطع دیگر سرایت کرده همین قسم که انفس در این ارکان ارض سعید

هست انفس شده همین قسم هم در ارض ارکان هم نزد اولو العلم ظاهر است و در پنج

مرتبه توحید افئده اهل آن مستعار جهه اهل آن هستند در ارض فا مظاهر توحید

ان لا اله الا هو در مرایای افئده مسبحین مشرق میگردد و در عین مظاهر توحید

ان لا اله الا انا در افئده مقدسین و در الف مظاهر توحید ان لا اله الا الله

در افئده موحدین و در حا مظاهر تفرید ان لا اله الا انت در افئده مکبرین

و در میم مظاهر افئده معظمین در مرایای لا اله الا الذی خلق کل شیء با کل شیء مستقر است اگر چه

در هر ارضی کل این مراتب ظاهر بلکه در هر ذره ولی حکم بر ظهور آن و ایصال

مدد از مبدء تا آنکه اهل آن توانند رجوع بحقیقت خود نمایند و بجهات خمسه در سماء

خمسه و بحدود هائی که در یک صفحه انسانی تعبیر میگردد که اگر کسی نظر کند در کل ارض

خطوط هائی را در این خمس ملاحظه میکند ولی این حکم مستقر است الی ظهور

من یظهره الله پس از آن وقت از محل آن شرق امر مبدء میگردد دیگر در ظهور قائمیه

مبدء آن شرق ارض گشت و در ظهور بیان ارض فا خداوند عالم آگاه است که آن

شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع گردد از اینجهت است که حکم شده به

بر این قطع بقدر ذره ملاحظه نمانند که اگر قدرت مشاهده میشد هر آینه

امر میشد که از فوق کره الحدود مرتفعه بنا آن از الماس مرتفع گردد که علو

نفس آن را بآیه غیری محجوب محیط نگردد ولی حالیکه در قوه این خلق ممتنع است

الا آنکه آیات پس ثواب آن نفس بر این بیع قطع محسوب است از عبادت دوازده

هزار سال

هزار سال اگر در آن تمام بحق مستقر باشد والا در ظل حفظ ظل کسی و هرگاه

ممکن بود کسوه کل از یاقوت احمر گردد هر آینه امر الهی جاری میگشت که بعد

هائی در اراضی ممیز باشد از کل ارض و قطعه که محل اشراق آن ظهور است شده

مرتفع گردد بر کل آن و این قطع مرتفع نمیگردد الا آنکه قبول سجده از برای

قطع من یظهره الله بشود و الا خلق نمیشد لذا نیست افتخار آن بر کل ارض چنانچه

نفوس بر آن اگر اختیار قبول ایمان باو را نمیکردند خلق نمیشدند در حق شان

شانی از فضل او نبوده که آنچه سزاوار بجز جود اوست بر کل ممکنات اشراق

فرماید که مدد کل از اوست امروز نظر کن در قرآن که یوم چه قدر بهار واقع

میشود که کل در ظل اقیموا الصلوة حشر گردند و از او مدد میگردند و اگر کل ما علی الارض

هم متحمل میشدند این کلمه جاری نبود بلکه اگر قیامت این ظهور برپا نشده الی

ما لا نهایه مدد میداد مصلین او انقطاعی از برای مدد او نیست این آیت
علو اسم و سمو حکم او که ملک با سلطنتی میکرد و آن کلمه در مقام خود مثل شمس
در نقطه زوال مستقر است و هیچ شیئی را اضافه حتی بنور هم اعزاز جوهر علمی
که مقترن با عمل گردد و هیچ علمی نیست الا علم بمبدء امر و احکام و شئون
بر او الی یوم رجع کل بسوی او زیرا که فرق مؤمن با غیر او نفس علامات نظر کن
مؤمنین لم تؤمن بعلم الله که او کتاب الله هست مؤمن شده اند و ما دون
انها از کل ما علی الارض بعدم علم دون مؤمن گشته اند و همین قسم در منقطه حقیقت
مشاهده کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او بحق و یکی بر او کرد
انچه کرد بغیر حق انی نیست الا محض علم و الا در صورت انسانی هر دو بلفظ هم
هستند مثل حق را مثل شمس فرض کن و مثل مؤمن را مثل مرات که همین قدر

که حقایق

که حقایق شمس حکایت میکند از او و مثل غیر مؤمن را مثل حجر فرض کن
که هر چه شمس بر او اشراق کند عکس انعکاس در او نیست این است که آن جان
فدا میدهد و آن بر او میکند انچه میکند ولی اگر خدا خواهد آن سنگ را هم
مرآت کند مقتدر است ولی خود بنفسه راضی شده که اگر میخواست بلور شود
هر آینه خداوند او را خلق مینمود بر صورت بلوریت چنانچه در آن روز آنچه
سبب ایمان مؤمنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بعد ولیکن چون
محتجب بود بهمان سبب محتجب شد چنانچه امروز ظاهر است که مقبلین بحق
ببیان مقبلند و محتجبین بهمان محتجب و همین قسم در یوم ظهور من یظهره الله فرض
کن که آنچه شئونات در احکام هست یا بعد متکون میشود باو است اگرچه قبل
از ظهور در بیت خود لا یعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهره در گهواره از برای

تکبیر کند که هیچ وقت مدد کلی از او بهم رسد آنچه که بعد از
ظهورش قبل اوست و آنچه می‌شود از ظهورش بعد اوست و اینست واحد ذاتی
که مثل آن مثل شمس است اگر بما لا نهایه طالع گردد واحد بذاته است در صقع
ابداع و اگر غارب گردد واحد بنفسه است در علو اختراع و لکن بقضای او مستمد
از عالم افئده گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حدی که منتهی الیه الظهور
فیض است منتهی گردد ولیکن فی غفران ظهور من آثار عنایه الله کان

الباب الخامس فی فضل عظیم

من الواحد السادس فی حکم التسلیم بالسلمان رجال بالله اکبر و یحیین
بالله اعظم و النساء بالسلمن بسبح الله ابهی و یحیین بالله اجمل ملخص این باب اینکه جوهر
کل ذوانی در مظهر تکبیر ظاهر و خداوند از آنا نازل القضای بانیمه او از اول
بجاست

شجره ایست که تکبیر گفت خدا را در ملکوت سموات و الارض و ما بینهما
و خداوند جواب باز گوید که آنچه خلق کرده اعظم است کبریائی آن که نتوانی
وصف کرد یا ذکر نمود و از این سر مخزون است در باب سلام بتکبیر خدا
و جواب بذکر تعظیم او کرده و هم چنین در اولو الالباب بالله ابهی و در جواب
بالله اجمل که کل ملاقات کنند یکدیگر را و ثمره آن اینکه لعل در یوم ظهور من یظهره الله
توانند که اقرار کنند که بعد از خداوند اوست الا تیق نقص اکبریت و اعظمیت و اجلیت
و اجلیت در ابداع از اینکه وصف کرده شود و نعت کرده شود و ثنا
کرده شود و تمجید کرده شود لعل قائلین بقول خود شوند که اقبال بان شمس حقیقت
نمایند و هم چنین در کل اسماء و امثال و از حقیقت واحده در حول نفس خود
متحرک چنانچه اگر نظر در هر شیء قائل گردی می‌بینی که کل ظهور اسلام از او بهم

و همین قسم اگر در عوض نظر کنی جوهر کل را در حدود ذات خود مشاهده میکنی که در هر
نشو در آن عوالم النفس هست اگرچه بظهور کسی تمیز ظاهر نبود ولی مدار بیان التسبیح بود
فؤاد او و همان بوده بلکه اظهار علوم محیط نفس خود در آن از همان نقطه اقرار نبود
زیرا که آنچه تنطق میکرد راجع بآن عرش است اگرچه ابر او وزراء آن مظهر
در هیچ یک بود ولی او و کل محمد از او بودند بظهور قبل او و همچنین
در ظهور بیان تصور کن که کل آنچه هست از او است و در حقیقت کرده
که بر او وارد نیاید بلکه از برای آن شئ نه بر او و نشده که امر شده
که نفسی نفسی را محزون نکند از برای آنکه نفس است و الا سایر را چه
که نقطه حقیقت در حق انبیا ایشان امر نماید ولی چون در لیلی ایشان چشمها
نه بیند او را الحق کل ببرکت او محزون نشوند و کل بواسطه آن

در بحر چه

در بحر چه سائر شده تا بوسیله خود آن شناسا بخلق خود نفرماید که منم همان
صاحب بیانی که امروز کل باحکام آن عمل کنند و اینکه کل در یوم قیامت در ظلال
ناریه نمیتوانند داخل شوند الا آنکه آیه از این جهت است که می بینند در شئ
سموات و ارض و ما بینهما از او امر قبل او و چون او را در آن بغیر عین او
نظر میکنند محتجب میشوند و اگر بعید در همان نظر کنند محتجب نمی شوند همچنین
صلوتی که امروز می بینی که چه اعمالی تو آنها مستظلین در ظل او را آن در
مبدء امر نظر کن در کتب که چه کردند که قلم حیا میکند از ذکر آن و همین قسم
در بیان ببین و همین قسم در ظهور من یظهره الله مشاهده کن تا آنکه محتجب
از شمس حقیقت نگردی و در بحر کثرت محتجب از سر وحدت نگردی که امروز
نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند باسم دین رسول الله صلی الله علیه و آله

میکنند و در شمس حقیقت که مبدأ اسلام از قول اوست قدری تفکر نموده

که چه گذشت بر آن نه اینست که آنچه گذشت بر مردم مخفی باشد بلکه

اهل آن زمان منحصر بود بمؤمنین بانجیل و کل موعود بودند باسم آنحضرت و وصف

آن و خدا داناست که چه قدرها باسم عیسی اظهار دین او را میکردند و از آن

شمس حقیقت بر دون هفت سال و بر روایتی سه سال اظهار فرقان را احدی نتوانست

فرمایه و هم چنین نظر کن در ظهور نقطه بیان که وقتیکه آن ظاهر میگردد

کل مؤمنین ببیان در ذروه ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائمند ولی

بمجرد ظهور او هیچ نفسی از ایمان خود محتجب نشده قد صدای آن ظاهر والا

اقرب از لمح بصر هباء منثورا میکردند زیرا که آنچه دارند از دین خود

از ظهور قبل اوست و منتهای دقت را نموده که در حین ظهور بار تقلع

ان ظهور

آن ظهور از مبدء ظهور محتجب نگردد که اینست جوهر علم اگر تو ادراک نمائی

ولم یصلح عملا الذین هم امنوا بالله و آیاته و هم بلقاء یوم القیمة موقنون

الباب السادس من الواحد السادس فی حکم محو کل الکتب کلها الا

ما انشئت او تنشئ فی ذلک الامر ملخص این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم

که کینونیات افئده و ارواح و انفس و اجساد بر یک ظاهر میشود همین قسم اثماری که

از این اشجار محبت ظاهر میگردد جوهر آنست که قبل ظاهر گشته که اگر افئده

یا ارواح یا انفس یا اجساد دارای آنها مسترزق شوند فی الحین موت ایشان را

درک میکنند کدام موت غیر محبوبست که از حکم دون ایمان اعظم باشد

نظر کن ببین اشهادتین مسلم مسلم میگردد و حال آنکه همین شهادتین

در زمان عیسی بعینه امروز هست و چگونه حکم اسلام بر اهلش نمیشود و همین

قسم است در این ظهور و ظهور من یظهره الله چنانچه در حینیکه امر اسلام بلند
منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است در شئون که متفرع علیه
است از انجمله است که امر شده بر محو کل کتب الا آنکه در اثبات امر او و دین
او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله در کتب سماویه آنچه حکم خود
و من عنده الله ولی نزد ظهور فرقان کل مرتفع شده و حکم غیر حقیت بر مؤمنین بان
در فرقان نازل شده و هم چنین در نزد هر ظهوری نظر کن در جائیکه از کتب
منسوب الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شده چگونه است حکم کتب خلق
که در نزد آن آن کتب سجین است در مرات ناسبه شمس که یاد دهره نشود من یظهره الله
می نویسد لکن کلمه شهادتین را باسم خود او است چه هر کل دینی که اگر بر آن نفس
نازل شود از اکمل مؤمنین باو نگردد آنچه در بیان نازل شده محو میگردد و همچنین

قسم در نزد

قسم در نزد ظهور بیان تا یوم من یظهره الله آثار نقطه و آنچه در ظل او مستند بر او
شود اثمار این جنت و حدیث است و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان
در یوم ظهور حق متحمل میشوند آنچه متحمل میشد اینست مراد حق چنانچه حین ظهور
رسول الله در غیر مؤمنین باو همین حکم بود اگرچه انها مستور قبل بصره
با آنچه من عندالله بر عیسی نازل شده بود قسم بذات مقدس که نشر آن از برای او
نیست که در یوم من یظهره الله یک آیه از آیات او را تلاوت نمود اعظمتر است
از کل بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا که اثر او در حکم ایمان بکتاب تالی میشود
اگر چه بنفس آیه واحده باشد و بر غیر او نمیشود اگرچه با علی درجه علو بیان رسیده
باشد الا آنکه راجع شود الی الله ای اهل بیان محتجب نمانید از ذکر حق بعد
در ظهور من یظهره الله و محتجب نمانید بمثل آنچه اهل فرقان ماندند که بار از قبل او

مستر زنی هستند و بار ز اشیاع او محتجب که این است جوهر کل علم و عمل اگر کوتاه نشد

درک نمی‌کنند و لم یهدی من شاء الی صراط حق الیقین

الباب السابع من الواحد السادس فی النکاح و عدم جواز المهر ازید

لاهل المدائن علی اکثر من خمس و تسعین مثقالاً من الذهب و لاهل القری خمس و تسعین

مثقالاً من فضة و لا اقل من تسعة عشر فی کلتیهما و لا ینبغی الصعود و لا النزول الا واحداً

واحداً بالعدد لانفس الواحد و یرفع الانقطاع و یثبت الاقتران بعد اخفا الکلمة

نزل فیها کلمة لم تحصل ملخص بیان آنکه خداوند عالم از جهت فضل خود منع فرموده در بیان

حدود انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذلی در رضای خدا از برای او وارد نیاید.

و بر رضای مرء و مرئه و کلمه که دلالت کند که او بهم از برای رضای خدا و هر دو راضی است

بحکم او بطوریکه در مواقع خود مفصل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر

بگوید اینرا

بگوید اینرا انی انا الله رب السموات و رب الارض رب کل شیئ رب ما یری و ما لا یری

رب العالمین با آنچه مقدر شده از حدود مهر همین قسم از دو طرف و حدود

مهر کنند بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشیره او

اگر از برای او باشد حکم اقتران ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای اهل مدائن

که مراد اهل شهرها باشند بر نود و پنج مثقال از ذهب عدد لله فوق آن واحد قبل آن

بر نوزده مثقال عدد واحد و در ترقی و تنزل واحد واحد انیز که شیئ یا نقص شود

که از پنج حد تجاوز نمیکند که اول یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد

و رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در فرض همین قسم در فضه مقدر شده من عند الله

که بفوق آن اگر قیراطی باشد باطل میگردد و بکمتر از آن اگر عشر عشر

قیراطی باشد باطل میگردد و این قسم امر شده تا آنکه کل مکلفین در فضل

وسعت رحمت حق باشند و امثال خود را از سبیل دیگر در این مواقع حرف
نمایند اگر الوف الوف بخشند بر یک نفس یا بر کسی نیست یا حرف نمایند در مواقع
اقتران حرجی نیست بر این نوع حکم شده که کل در سعه فضل و رحمت حق باشند
و نظر کنند بآنچه که علت اقتران بر آن منعقد میشود که کلمه الله باشد یعنی در یوم ظهور
من یظهره الله از مرآت این کلمه که مدل اعمال هست تجاوز ننمایند که اگر
کسی در حین ظهور او ایمان باو نیاورد اگرچه که گویا باطل میگردد حکم او الا
آنکه آن روز بامر او ثابت شود آنچه میشود از مواقع دین چنانچه کل ملل چنان
گمان میکنند آنچه میکنند ولی از برای رضا اگر بجا آورد در امر شده و همین
قسم در اسلام اگر کل در ظهور ائمه از برای رضا میکردند چگونه باطل
میگشتند و همچنین در نزد ظهور شمس حقیقت اگر کسی که عامل بآن مخوف

از مرآت

از مرآت او محو شده کل که میبینی که میگویند نه میکنیم با آنکه ابواب قرآن صلوتی
و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین میخوانند عند الله کاذبند و الا حکم دون الله
در حق ایشان نمیشد بلکه بزعم خود از برای او میکنند و از برای او میکنند آنچه
میکنند این است که کل اعمال بعد از آن همین قبول میگردد و باطل میگردد و اگر
در بیان الی حین ظهور کل عمل کنند نه عامل نه زیرا که در ظل مرآت او
مستقرند عند الله مقبول میگردد عمل ایشان ولی در نزد ظهور من یظهره الله
اگر از برای او کرده نه کرده‌اند و الا همه بهمین الحق و الیقین ایشان باطل تا آنکه هر کس
از برای او کند در ظل الا الله محشور میگردد و هر کس از برای غیر او کند در ظل نفی
محشور میگردد ولی در ظاهر کل طائفه حول این مرتبت مثلا آنچه که امت
عیسی میکنند بگمان خود از برای خدا نه میکنند بواسطه عدم کمال ایمان از آن جهت

مدل علیه بعد ولی حین ظهور رسول الله (ص) اگر از نصاری کسی ایمان باان حضرت

آورده آن بعد که از برای خداوند عالی بعد الا آنکه بکل غنیه ظاهر نشد بنحو یکه

نزد رسول الله (ص) ظاهر گشت زیرا که ذات ازل ازلا از برای او تغییر نبوده و نیست

و شهادت بر کل آن قبل از شهادت در او ذکر میشود و موصوف باین

وصف مظهر او میگردد که شئی اولیه باشد که در هر ظهور ما شهد او ما

شهد خداوند است و ما شهد ذات غیر او کسی عالم باو نبوده و لم یزل

و لایزال شاهد بر کل شئ بوده قبل از وجود او و شهادت او بر کل شئ قبل از

وجود او مثل شهادت کل شئ است بعد از وجود او لا یعلم احد کیف هو

الا هو سبحانه و تعالی عما یشهدون و هیچ شئ سبب نجات نمیگردد الا آنکه کسی

در ایمان صادق باشد و همین قسم سبب احتجاب نمیگردد مگر آنکه در نزد نفس خود

بگمان آنکه

بگمان آنکه از برای خدا است محتجب گردد و الا هیچ نفسی نیست که با ین خود و خدا بخواهد

که عصیان او نماید بلکه گمان میکند که بر حق است و حال آنکه اگر در آن بعد از این جهت است

که باطل میگردد اعمال او نظر کن در نزد ظهور نقطه بیان که کل علماء از برای

خداوند در بیان حجت آیات عامل شده اند و در آن روز که همان حجت است چگونه محتجب میشوند

که از برای او عامل نشوند چنانچه در حین ظهور بیان بکل اهل فرقان (همین قسم) گفته شد

ولی آنکه از برای خدا نبوده نتوانست تصدیق کند و آنکه بوده فی الفور تصدیق کرده است

که در نزد هر ظهوری خداوند عالم امتحان میفرماید عباد خود را که بشناسند

خود را یا نه آنچه از برای او کرده اند یا غیر او کرده اند چنانچه در نزد

ظهور رسول الله (ص) شناسا نشدند نفسی که در انجیل مدعی بوده که از برای خدا بوده اند

عیسی عمل میکنند و همان قدر که داخل اسلام شده از آنها همان قدر بر ما عامل بوده اند

و مهتدین به دین عیسی و ما سوی آنها از برای رضای خدا عامل بمحبه‌اند و مهتدین بشریعت
عیسی روح الله مهتدین بمحبه والا خداوند عالم عزّ و اجلّ از آن است که کسی از برای او
عمل کند و داخل بهشت شود و هم چنین نزد ظهور بیان مشاهده کن آنچه از اهل قرآن
داخل در آن شد بمحبه والا الوهیت که در هوای خود حکم میکرده که نه میکنند
ولی عنه الله از برای دوری آن میکرده و مراتب دون اسمای آن نزد اهل مؤمنین
ببیان ظاهر است که اطلاق هر دو نفر خیری در آن گشته و از اینکه
عمل از برای خدا کردن منوط است بعمل از برای مظاهر امر او در قرآن
اگر کسی عمل کرده است از برای مظاهر امر حق که محمد و آل محمد ابواب هدی باشند
از برای خدا کرده و الا الی الله راجع میگردد و مرآت الله در قبل رسول الله بوده که
مرایای ثمانیه و عشر بنجا شمس جود او در آنها مرآت گشته از برای خداوند

وکل عاملین

و کل عاملین از برای خداوند چون در ظل مظاهر امر او مستظل گشته عنه الله مقبول
گشته آنچه از برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمه توحید آن بتمام اقرار نماید از برای مظهر
امر قبول میشود هر اینه عمل آن هم از برای الله بوده و عمل از برای مظاهر هم قبول میگردد
مثل میزنم در انجیل و فرقان تا در بیان و حین ظهور الله بر توحید کردن مثل شهادت
توحید در انجیل قبول نمیشد الا بشهادت عیسی روح الله و هم چنین شهادت
عیسی مقبول نمیشد الا بشهادت بر حروف حی آنکه در آن زمان اختصاص
بحی از برای آن نیست که کل مدار بر این وحده شوند تا آنکه اثنین نبینی
والا کل آنچه در انجیل بینی نکته همان واحد اول است اگر چه یک نفس باشد
که در مشرق باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا عامل بوده
از برای حروف واحد آن ظهور عمل میکرد زیرا که آنچه راجع بآن امر شد

راجع الی الله میشد حالی کل از برای الحروف واحد هم عمل کردند که راجع

بسوی ایشان نماید راجع الی الله شود ولی در نزد ظهور رسول الله صلعم با ایمان نیاورده

کل آنچه از برای خدا کرده و از برای حروف زمان خود باطل شده مگر کسیکه

راجع شد که آن واقع از برای سبعه حروف واحد آن ظهور کرده و الا عندالله

صادق نبود که اگر صادق بود موفق برایمان برسول الله صلعم و ایمان بحروف حی او میشد

و حال آنکه می بینی که در کور از برای خدا بحروف واحد در انجیل عمل میکنند و حال آنکه

در باره نبود از برای غیر خدا میکنند و هم چنین در قرآن نظر کن از اول

ظهور آن تا سنه ۱۲۷۰ اگر کسی از برای خدا عامل بود عباد بوده که از برای محمد

و آل محمد و ابواب هدی بوده الا کسی در حقیقت اولیه از برای محمد بود و در

حقیقت ثانویه از برای امیرالمؤمنین نبی صادق نبود در اینکه او است از برای خدا

و هم چنین

و هم چنین الی ما ینتهی الی آخر الابواب ولی از حین ظهور بیان اگر کسی از برای خدا

بمحمد و مظاهر امر او است که از برای خدا بنقطه بیان و مظاهر امر او

و هم چنین در یوم ظهور من یظهره الله خواهی دید که کل میگویند که ما از برای خدا عاملیم

بحروف واحد هم ولی از حین ظهور او از برای خدا عمل کردند چرا اینکه

صادق نبودند و الا که الحین باطل میگردد آنچه ما بین خود و خدا از برای خدا میکنند

چگونه و آنچه از برای حروف واحد کنند یا از برای مؤمنین ببیان کنند بسبب

نسبت بسوی او حکم لله در آنها جاری میشود زیرا که الیوم آنچه عبد ما بین خود

و خدا توجه بآن میکند و مشاهده حب لله در فؤاد خود میکند و قصد لله

میکند در هر عمل آن اثری است که از من یظهره الله بعد در افئده کل قبل از

ظهور او و او است نزد او شمس در مرائی نزد شمس سماء را

که شجرهٔ حقیقت ظاهر است از جهت عبودیت بر افئده کل تجلی می‌کند

ولی کینونیت آن بر آیات افئده متجلی میگردد که در ازل جز به او نمی‌شود الا الله

وحده وحده که اگر این نباشد چگونه می‌شود که عبد ما بین خود و خدا [illegible] می‌کند

و مظهر حقیقت از او قبول نمی‌کند زیرا که آنچه ما بین خود و خدا می‌کند اشتباه است

این حقیقت است که از آن شمس حقیقت در او مستقر است مثلا اگر رسول

خدا صلعم تنطق نفرموده بود که عمل کنید هر اینه کسی عارف نبود که عمل کند به

اگر گوئی به عبادت دیگر می‌گفتند در همان نظر کن که آنچه باذن از رسول است

که در این ظهور مبعوث شده تا آنکه منتهی شود بجائی که هر آنچه از برای او نسبت ما آنکه

از این طرف منتهی شود به ظهور بعد که نهایتی از برای او نیست مثلا حقیقتی که

نفس ما بین خود و خدا بر نقطه بیان وارد می‌آورد آن است که ما بین خود

و خدا با آن

و خدا با آن عمل می‌کند و قصه به میکند آیتی است که از شمس حق او در او متجلی شده

ولی در ظهور بعد چون یقین ندارد محتجب میگردد ولی در ظهور قبل اگر بگوئی آیات را این آیت

بواسطه رسول الله صلعم هست تصدیق میکنند زیرا که غیر از این نشنیده

و ندیده و در این ظهور ظاهر شده نظر کن در قرآن در حین اقتران در نفس که

به عمل میکردند مثلا سید الشهداء علیه السلام چون عمل از برای رسول خدا صلعم میکرد

از برای خدا بود ولی آنچه بر آن حضرت وارد آورد پیش خود به او میکرد و علی آنچه که دو آن بود

بود آن [illegible] ما بین خود و خدا در او نمیدید الا آثار را در آن وقت

آن حضرت آیه تکوین آن آیت بود در حقیقت فاسد که اگر کشف غطاء میشد

میدید که آنچه خود به میکند با او میکند و از برای او اگر چه محتجب بود و بر او وارد

کل این تطویل از برای این است که بعد یوم ظهور من یظهره الله پیش خود

ننشسته که ما له میکنیم آنچه میکنیم که این آیه که شما توجه باو میکنید الی الله
مستجلی است از شمس حقیقت او در آیه کینونیات شماها که از ظهور قبل او متجلی شده
و در ظهور بعد اگر تقاء بدیع رسانید از برای او خواهید چنانچه قبل از
برای نقطه بیان بعد ایه والا ما بین خود و خدا از برای خدا نکرده‌اید زیرا که
خداوند فرموده که آنچه از برای من کنید راجع بمسک دد الا آنچه از برای
او کنید زیرا که ممکن نمیتواند درک نموده ذات ازل را بلکه اگر درک کنید
مظهر او را در امکان خود که نقطه ظاهر در این مظهر را مثلا و قبلیکه
نفسیکه امر با امر این حیث ما بین خود و خدا نظر نموده میراد حکم نموده ولی
همان ما بین خود و خدای او که او با صعود نمیشه اثبات که بظهور قبل همین کینونیت
در اوست که چون آن را نشناخته آن نوع نمیشه که از مبداء اینی همان نقطه
فرقانست

فرقانست در ظهور اخرای او که آیه که در کل مسلمین است که باو توجه
الی الله میکنند از او بهمه راینه راضی نمیشه که بر قبل او خطور کند و چگونه
که حکم کند چنانچه در شب و روز ما بین خود و خدا برسول الله متقرب الی الله
هست در یوم ظهور اسم همین قسم کل مؤمنین ببیان متبلی میشوند
که پیش خود گمان میکنند که له میکنیم ولی بر آنکه میکنند ثمر نمیبخشد
آن آیاتی است که قبل با آنها متقرب بخدا شده‌اند و در انفس متجلی شده
و نمیدانند که اگر بدانند هیچ باری از آن اشد نیست که کسی محبوب
خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال آنکه از اول عمر تا آخر عمر
بآن آینه که در اوست از محبوب کند آنچه میکند اگر از برای رضای الله
ببین چه قدر اعظم است که آنچه صبغه واقع میکنند در آفاق که از برای

محمد هم و مظاهر امر او باشد و در این نفس که بابیانی که از حروف واحد فرقان
در آنها متحجبات میکنند ولی چون از سر امر محتجب اند این است که کل بدون
اسم واقع می‌شود در این ظهور که اگر لله بعد فی الواقع تخلف در ظهور بدیع
از شمس حقیقت نمیشود زیرا بلکه آنچه دارد از ظهور قبل اوست که در ظهور
بدیع حکم لله در حق آنها میشود الا آنکه در حین این ظهور کرده نظر کن
از یوم آدم تا ظهور بیان قبل از آن راهم و بعد راهم مثل آن ببین
هیچ نسخ شرع عشرائی بر خلق نگشته مگر آنکه کتابی من عند الله
بعد که باو مستند میشود بر آن او بعد از آن و در آن ظهور عالمین با او است عامل
بعد از آن اگر عمل بآنچه در او بعد طبق نازل فیه میکرده آن حال نظر کن
تا ظهور فرقان که کل آنچه لله میکرده اند با کتب چگونه لدون گشته

که اگر لله بود

که اگر لله بعد لا بد در ایمان بفرقان داخل می‌شدند و همین قسم در ظهور من یظهره الله
بالنسبه بظهور بیان است بعینه که اگر کسی در بیان بوده باشد ظاهر می‌شود لله بودن
او نه مگر آنکه از برای حروف واحد باشد حکم ما تکثر در شیء در حق کل حی
حکم واحد واحد بر او جاری میگردد که در یوم ظهور من یظهره الله کل بیان یک واحد
بمنزله عدد است که آن شیء واحد راجع میشود بواحد بلا عدد که همان نفس من یظهره الله
باشد و بعد حروف حی باو مبتهج میگردند و بعد واحد اول متکثر میگردد تا یوم ظهور
اخرای من یظهره الله که در حین ظهور او کل با هم یک واحد باشند که در او هم
نشود الا واحد بلا عدد که نفس او باشد چنانچه امروز کل مؤمنین بقرآن اشباح
آن واحد اول است که منتهی میشود بحروف حی و از او منتهی میگردد بر کل احد احد
نظر کن در سر حجت و حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت مگر و حکم مرایای

بعد از مراتب را حکم مرایای بلا فاصله مگر از این جهت است که کل در نزد

بشمس حقیقت
ظهور حق نتوانند مهتدی شد همین قسم که فیض وجود بایشان رسیده مرآتیکه

که تقدم بر آنها جسته همین قسم هم درجات مثلاً نظر کن ادنی نفسی را

که اگر خود بنفسه شمس حقیقت را خورد نتواند بهدیت او مهتدی شد چونکه

در رتبه دنو واقع گشته اگرچه در آن رتبه هم اگر ناظر شود بمبدء امر فی الفور

میتواند ولی چون از نظر در اولیت ظهور او از ادراک او ضعیف است

مگر آنکه راجع شود بعالم قریبه خود و آن عالم بعالم فوق خود تا آنکه منتهی شود بکلمه

میتواند کلام ابواب ... را بفهمد و کم کم از آن مهتدی شود تا آنکه بکلمه برسد

که تواند کلام ائمه را بفهمد و از آن کم کم ترقی کند تا آنکه بکلمه رسد که کلام رسول الله را

میفهمد و آن وقت بر عالم افئده وارد گردد که بتواند کلام الله را فهمیده همان

کلام مرسل

کلام مرسل است که بر رسول که وارد میشود فی الحین خاضع میگردد و جلوه سلطنت او

در نزد او لاشیء میگردد ولی بر آن بر اراکه موری کتاب نازل شود که خاشع از ادراک

شمس حقیقت نمیگردد زیرا که این همه حجب در سعه فؤاد او بوده که مانع از شهود

نتواند درک نمود چنانچه ظاهر است در این حجبها که در حین نزول آیات الله نازل

میگردد ولی بر سلمان او شمس حقیقت متجلی نمیگردد که اگر کشف غطاء بحق حجب

که نفوس واسطه باشند شود فی الحین در صقع خود موسی بانوار آیات و ... میگردد

چنانچه جوهر کل وجود در حین استماع محو گشت با مناجات ... و ادراک لقای

که در کینونیت او بود که مقترن باکل نتواند از اکر حکمیه مشتون دیگر ...

این است معنی ما انفصم عن قلبه لضربه فضل فی عبادة الثقلین زیرا که آن

نفس با آن جوهر تجرد حین نزول آیات خاضع و خاشع میگردد و اقرار

بوده آیه منتسخه می‌کنند ولی آن نفسیکه بغداد رو اسطه انفس یا و متصدی شده
حین استماع منحدر امری گردد بلکه تعقل نمیتواند نمود چگونه که ایمان آورد یا بعد از
ایمان تواند عمل نمود یا و اشبه ای که باین محتجب نگشته در نزد ظهور که مشهود
شماها همین قسم است که ذکر شد بود بلطف ما لانهایه عرفان بکلام حقیقت را
نموده در نزد ظهور او از او حیا نموده که از فوق آن مستبعد نگشته
اگر مستور نمیگردید که کل کینونیات و اعمالی اهل بیان نزد او مثل جد البقرا است
در کف او تقلیب کیف یشاء نماید آنکه مرآیای کینونیات شماها را از
ظلمت بیرون می‌برد و لدون الله می‌کند بچیزیکه محتجب می‌شوید از او و چگونه است حال اعمال
شماها نزد او فلتستغفرن فی خلق افئدتکم ثم علیه تستدلون لعل از برای ابن بیان نماید
از برای آنکه یه که قرآن انعامه شود نه لدون الله که اگر امری در ملک مرتفع شود لله باشد

گویا دیده

گویا دیده می‌شود که حین ظهور من یظهره الله که کل ما بین خود و خدا اسم می‌کنند
و حال آنکه لدون الله در حق آن شأن حکم می‌کنند الا آنکه از برای او کنند که او الله
عند الله گردد و همچنین اگر کسی از برای حروف واحد کند لله گردد تا منتهی شود
بحکم ادنی ذره که اگر از برای ارتفاع بیان است لله می‌گردد چنانچه در فرقان
تا وقتیکه نص خاص منقطع نشده از مظاهر آنچه با آن شده لله شده
ولی از حین انقطاع آنچه طبق نهایت لله مثل علمای فرقان
که کل طبق کتاب الله و آثار رسول الله و ائمه هدی و ابواب هدی علیهم السلام در این
ظهور هم تا نص منقطع نگشته آنچه شده بوده لله است ولی بعد از انقطاع
آنچه طبق او شده لله است از حروف واحد نجا ز نگرده لعل در یوم ظهور قیامت
توانید بهدایت آنها منتهی گشت همین قسم که لله ثابت نمی‌گردد الا آنکه

ان شئ از رسول الله باشد و همین قسم از زمن مبعث گرفته تا آنچه اوامر آن منتهی گردد
که صدق نمیکند الا آنکه از برای مظاهر امر او گردد و هر کس مطابق آنچه در بیان است
عمل کند شجری از حروف بیان میگردد تا منتهی شود بآخر و جوهر آن را اقرب باد آنچه که در نزد
ظهور من یظهره الله آنچه مقصود کرده که لعل در آن اثنین نشود که اگر از برای او شده لله و للنقطه بعد والا
باطل میگردد هذا ما یوصیکم الله ربکم ان انتم به تعملون

الباب الثامن

من الواحد السادس في ان من يستدل بغير كتاب الله وآيات البيان وعجز الكل
عن الاتيان بمثلها فلا دليل له ومن يروي معجزة بغيرها فلا حجة له ومن يتوقف عن الايات
فلا يعترضنه احد ولابد ان يتوقفن ذلك الباب في كل تسعة عشر يوما مرة واحدة ويتفكرن
فيما نزل فيه بالليل والنهار ملخص اينباب آنكه اگر كسى بغير آيات الله احتجاج كند بر حقيقت نقطه
بيان محتجب مانده از اعظم دليل وارفع سبيل اگرچه در هر ظهور كل شئون شجره حقيقت

منقطع غیر

منقطع غیر او است از مثل و قرین و شبیه و عدل و کفو ولی چون اکثر چشم
قلوب ایشان نمی‌بیند علو آن را و در آیات بهجت است که اگر کل خواهند
بفهمند توانند لهذا حجت او حق قرار داده لعل در یوم ظهور من یظهره الله در حق او
لم و بم گفته نشود و آنچه در قرآن نازل شده در احتجاج بآنچه که اگر کل بر آن
واقف شده بودند امر ایشان سهلتر بود از اقرار بحق از شئونات مثل
خوارقی روایت کنند و معجزی در کتاب الله از برای آن نیست بلکه اگر تعارض کنند عملی با هم
در کتاب الله بعد ام الکتاب بهجه و مهیمن است و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه
در اینباب نظر کنند لعل در ظهور من یظهره الله محتجب نشوند بشئونی دون
شئون آیات که اعظم حجج و براهین نقطه بیان هست اینکه در هر نوزده روز یک دفعه نظر
کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب نمانید مثل آنکه هر روز صبح دعای

عهد ما را محو نمودید و از اینکه العجل العجل گفتید رخ مشتبه گردید دون

حب نفس خود را بر نفس حق و کمال گزیدید که حب او را داریم و حال قریب بسه

سال متجاوز است و امر الله ظاهر شده تا آنکه امروز مجلی مقصود خود را

در جبل قرار داده اید و حال آنکه آن حجتیکه دین کل مسلمین بر او برپا است

ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این ایات احدی ظاهر

نشده که اتیان باین نماید و این قدر بصیرت نیستید که بهیچ غیر این نمی تواند

این نازل فرماید همین قدر که دیدید این نوع حجت ظاهر شده یقین کنید

که این همان حقیقت اولیه است که در صدر اسلام خداوند بر او قران را

نازل فرموده و حال هم خواسته بر او نازل فرماید اگر در حجیت دین خود موقن بوده

این تعقل میکردید زیرا که امر از دو شق بیرون نیست خداوند عاجز کل را

در قران

در قران نازل فرموده چون نظر میکنید این نفس را هم در کل میبینید امتناع

رجوع را میدهید این نسخه محتجب میگردید با آنکه بهمان قسم که خداوند

نازل فرموده در بر همین قسم نازل میفرماید در حجت اگر با این نظر

نظر کنید قریب از الحجر تعصب میکنید چون نظر در خلق کنید میگویند

امتناع دارد بلی از خلق امتناع دارد ولی عند الله امتناع ندارد

زیرا که هر قسم خواهد بقدرت کامله خود جاری میفرماید و ظاهر است که بعد از

غروب شجره حقیقت احدی نتواند مثل ایات او اتیان نماید چنانچه در

قران که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت کل یقین نموده بر عجز کل

حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او این ظاهر شود

بر منهج فطرت و قدرت بدون تعلم و شئونیکه در نزد اهل علم منصور است

با وجود این امتناع که غیر از من یظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را
فرض شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی
متعرض نگردد او را لعل بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید که اگر در قرآن
ملاحظه این امر شده بود اعمال کل یکدفعه باطل نگشت زیرا که اگر کسی نفسی
رجوع از برای حق نکرده ولی بر او هم نگردد حکمی در شأن او نازل نخواهد شد
که حکم بر کل نشود الا بر نفس او حال هم اگر شنوید چنین امری و یقین ننمایید بکسی اگر نفسی بحق
که سبب حزن او باشد اگر چه در واقع غیر او باشد اگر چه این تصور است
محال ولی همین قدر که ذکر اسم او گردد بر صاحب او بعید است که او را محزون کنند
احتراما لاسمه زیرا که امر از دو شق بیرون نیست یا اوست و حال آنکه غیر
از او ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل نماید که چرا نفسی تکذیب خود کرده باشد
و حال آنکه

و حال آنکه شب و روز در انتظار او عمر کرده باشد و اگر بر فرض امتناع کسی
خود را نسبت داد و واگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نمایند
اجلالا لاسم محبوبهم و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند
اگر در کور قرآن بهم رسید در این کور هم خواهد رسید آیات او نفس دلیلیت بر ضیاء آن
شمس وجود او و عجز کل دلیلست بر فقر و احتیاج کل او و سبب این امر آنست
لعل در یوم ظهور حق قدم ایشان بر صراط نلغزد و بآیه شجری که در افئده
ایشان است بر مکون وجود خود با آیه حکمی نکنند که یکدفعه کل کینونیت و اعمال آنها
باطل گردد و خود خبر نشوند اگر کل بر این سبیل امر اطاعت کنند بر خدا فرض است
که حق را بر ایشان ظاهر فرماید و القای حجت و دلیل در قلوب ایشان فرماید
با دله ظاهره که از قبل او مشرق میگردد تا اینکه مؤمنین توانند در حق او اظهار

یقین نموده و دون آنها توانسته اظهار وقوف نموده که وقوف در حق دون

حق است و کافی است کل اهل بیان را اگر در این حکم عمل نمایند در نجات

ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یوم است که کل ما علی الارض بآیات مستقر

در افئده ایشان از شمس حقیقت انا لله علی ملکوت گویند ولی صادقین

عبادی هستند که نظر بملکوت آن آیات الله عز و جل نمی‌نمایند الا به الی شمس حقیقت

باشند که آیات او که ضیاء او است فاصل است مابین کل شیء تلک حجة الله قد

تمت علیکم آیات عباد الله فاتقون

الباب التاسع من الواحد السادس فی ان استعمال لباس الحریر حلال فی کل الاحوال

و کذلک الحکم فی استعمال الذهب والفضة ملخص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده

بلبس حریر هر نفسی را از هر شئ و هم خیانت در استعمال ذهب و فضه تا آنکه هر

در این جنت

در این جنت بانچه سبب سکون قلوب عباد است رسیده و منتهای شکر

الهی را در یوم ظهور بایمان بمن یظهره الله ظاهر سازند زیرا که اگر کل ما علی الارض را

انفاق می‌نمودند سبیلی از برای این حکم نداشتند ولیکن خداوند عالم عز و جل

از سبیل جود و فضل خود اذن فرموده مقتدرین را و حزنی از برای آن نفس نباشد

در عدم وصول آن بانکه بمحض فضل خود اجر و ثواب آنرا مضاعف میفرماید

و در جنت باو کرامت فرماید و هر نفسی که نفسش از این ظهور خواهد

افتخار کند بالا ارتفاع و وزر که محتجب میگردد از رضای محبوب خود بلکه

در هر شان که خداوند منت گذارد بر عبد بظهوری من جود خود سزاوار است

که اظهار خضوع و خشوع بخلق زیاده نماید که او است شکر الهی از برای او

در صقع او و شرف دعوی بر این ظهور نیست الا بایمان بمن یظهره الله

که اگر شرف باین اسبابی بهم رسد در نزد نصاری زیاده تر
از ماهی است و علی انکه حکم ایمان نمیشود چگونه حکم شرف میشود ولی اگر اقتران
با ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حق عبد و هر گاه نفسی اسباب بیت خود
اسبابی از ذهب یا فضه و یا نفیس سازد که لنه بهتر است از اسباب اول
از آنچه مالک شده و باو متلذذ است در رضای محبوب چه زیرا که قلوب
مؤمنین است محل رضای حق شبهه نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند
اقرب تر است از خوشنودی نفسیکه مالک است آن شیء را و متلذذ باوست
ولیکن این در وقتی است که نظر بحدود خلق شود و اگر نظر در مسئله وجه کنی
شکی نیست که رضای عالی اعظم است عند الله از رضای سافل تحت
مثلا اگر شیئی که حسن نظر اوست با و فرحناک شود نزد خداوند اعظم است از اینکه
کل وجو

کل وجود فرحناک شوند و همچنین الاقرب فالاقرب تا کل الاشکاء والامثال الی
ان ینتهی الی ذر الوجود ولی در یوم قیامت این امر را نتوان تمیز داد ولی
در لیل میتوان تمیز داد زیرا که کل مدعی علو و قرب بحق هستند و کسی نمیداند
مقام کسی را الا شجره حقیقت که آن هم اظهار نمیفرماید مقام خلق را تا آنکه اینست
که سزاوار است که بحکم او کل عمل کنند تا آنکه هیچ نفسی حزنی وارد نیاید.
در فؤاد ارض از نفوسیکه مؤمن اند بالله و آیات او و کذلک یرفع الله عنکم
ثقلکم و یاذن لکم فی الکتاب بما انتم به تشکرون

الباب العاشر من الواحد السادس فی ان الکل فرض بان
ینقش علی عقیق الاحمر هذه الایة قل الله حق و ان ما دون الله خلق و کل له عابدون
ملخص این باب آنکه هیچ شعاری در بیان از این محبوب تر نیست نزد خداوند که در ید او

انگشتری باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه عظیمه قل الله
حق و انما دون الله خلق و کل له عابدون و ثمره آن اینکه شهادت است از قبل
نقطه حقیقت بر اینکه خداوند لم یزل حق بوده و لا یزال هست و ما دون آن
خلق او بوده و هست یعنی در یوم ظهور حق بآن حق که محقق حق است اقرار کنند
بر اینکه ما دون خداوند خلق اوست نه اینکه این خاتم بر ید او باشد
و حق ظاهر شود و ثمره این آیه را نزد آن حق ظاهر نماید و اگر ظاهر شد
و نفسی قرار بر حقیقت آن نکرد همین خاتم شاهد میگردد بر او و باطل میگرداند
آنچه در بیان کرده نه اینست که نصیب آن آیه را اگر باشد صعب بلکه آنچه
در امکان تصور نمی‌شود شده بواسطه حقیقت نقطه ولی چون ظهور
حق از برای حق حقیقت و دون آن آثار است اینست که کل محتجب میگردند

در آن روز

در آن روز واوست مرآت الوهیت و شمس ربوبیت که مدل است بر علام
وحده وحده و اگر نفسی خواهد خود را در حرف حق داخل نماید بر یک عقیق مدور
امر نماید که نقش شود هیکلی دایره معروفه که بنهج واحد است و در اول
آیة الکرسی و در ثانی اسماء دایره و در ثالث حروف بسمله و در رابع اسماء
سته و در خامس آنچه مناسب قصد او باشد که نوزده حرف منتهی نوز
نباشد و اگر در دایره اول و ثانی هم حروف تسعه و عشر را نوشته اند محبوبست
نزد حق ولی کل اینها در صورتی است که در ظهور من یظهره الله درک نماید که چه
نقش نماید زیرا که اول هیکل حروف واحد اول است که در حول او ملکه میگردد
تا آنکه در رتبه خمس بعد دیگر میگردد و اگر اینها بحروف من یظهره الله آورده
همین قدر که در وحید اول داخل شده بحول و قوه خداوند لا اله الا هو همه که

مگر شود در ضمن هواهر شئ اگر در ظهور نقطهٔ بیان بودی این مطلب را یقین

شاهد مشاهده می‌نمودی که کل بیدست همان حرف واو ولی منتهی

شده و منتهی نیست الا امثال او منتهی این است الی ما لا نهایه که تکثر بهم رسیده

نیست مگر کلمهٔ واحد او این است خلق تکوین کل دون آدم چنین شئونات

دیگر را خلق تشریعیات مشاهده کن و محتجب ملگرد از شمس ظهور و هر مرآتی

که در او دیدی شبح او را دوست دار که اسمی است که مدل بر او است و هر اثر را

که دیدی که مدل بر او نیست اگر ذره طینی باشد که در ملک غیر مؤمن باشد حکم

نفی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای من یظهره الله هست

هست و آنچه از برای دون او است لدون نیست و هم چنین در نقطهٔ بیان

مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطهٔ فرقان همین قسم بود قبل از قبل او

در نقطه

در نقطهٔ انجیل الی آنکه منتهی گردد به بدیع فطرت اول و همین قسم که از من یظهره الله در قیامت

الی ما لا نهایه نظر کن مشاهده کن آنچه در این قیامت مشاهده کردی و در هر حالی

بگو و ما من اله الا الله انا کل له مخلصون

الباب الحادی والعشر من الواحد السادس فی ان لا یجوز ضرب المعلم

الطفل ازید من خمسة خفیفة وقبل ان یبلغ خمس سنین فلا یجوز الضرب مطلقا

وبعد فلا یجوز ازید من خمسة لا علی اللحم بل الضرب ینبغی علی اللباس ومن یتعدی عن الخمسة

او الضرب علی اللحم یحرم علیه التقرب الی زوجته تسعة عشر یوما وان لم یکن

له قرین فلینفق لمن ضربه تسعة عشر مثقالا من ذهب وقد اذن للصبیان

ان یلعبوا فی ایام الصغر بما کان ادب لهم وان یستقر کل نفس علی الکرسی فانه حین

الذی یستقر علی الکرسی او السریر اولی لان یحسب عمره متخصصا انفاسه بانه ذکر ربه فی کل حال

خداوند دوست نمیدارد که هیچ نفسی محزون گردد و چگونه که حزنی باو رسد
و نهی شده کل را که طفلی قبل از آنکه بخمس سنین رسیده او را تأدیب بلسان
نمایند و بر او حزنی واقع سازند و بعد از بلوغ آن سن باید که از پنج ضرب خفیف
تجاوز نکنند آنهم نه بر لحم بلکه بستری حایل کنند و در شئون دولتی جاری سازند
چنانچه داب این زمان است و اگر تجاوز از خمسه نماید نوزده یوم بر او
حلال نمیگردد اقتراب بسوی ازواج او و اگر ناشی شده فرض بر او است که نوزده مثقال ذهب
دیهٔ تجاوز از حدود آن را دهد بر آن نفس مضروب و دوست میدارد خداوند
که در هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند که آن وقت از
عمر او محسوب نمیگردد و ثمرهٔ این امر آن است لعل آن نفسی که کل از
بحر جود او منتفع میگردند حزنی وارد نیاید زیرا که متعلم نشناسد معلم خود
و کل را

و کل را چنانچه در ظهور فرقان تا چهل سال نگذشت کسی نشناخت
شمس حقیقت را و در نقطهٔ بیان بیست و پنج سال خداوند عالم است که از کل
او مقدر فرمود محصی باشد از عمر لایعرف که همان ایام خفی او است اگر چه کل
منتظر او بودند ولی چون با وفا کل نیستند لابد بر او حزن وارد خواهد آمد
چنانچه بر رسول خدا قبل از نزول فرقان همه بحسن حکایات و دیانت او
معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها که
نگفتند که قلم حیا میکند که ذکر کند و همین قسم نظر کن در نقطهٔ بیان
شئون قبل از ظهور او در نزد اشخاصیکه میشناختند او را ظاهر است
ولی بعد از ظهور با وجودیکه تا امروز پانصد هزار بیت از شئون
مختلفه از او ظاهر گشته باز بعض کلماتی میگویند که قلم حیا میکند از ذکر او

ولیکن اگر کل بآنچه خدا فرموده عمل کنند حزنی بر شجره وارد نخواهد آمد

زیرا که اگر نباشد کسی کسی را محزون نسازد و از آن هم که نفسی است در میان

خلق اگر بآنچه کل خلق شده اند اقدام نمایند بر دون آن هم قریب

نگردد که هیچ فضلی از او عظیم تر نبوده و نیست اگرچه دیده نشود که

ایام سرور او ایام قبل از ظهور اوست اگرچه ظهور او در نقطه

خلق خواهد بود که بحب او متنعم بوده و هستند و لیکن مثل امروز بین

کل باسم او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی نمیشوند آنچه میشوند ها انا عباد الله تبتغون

الباب الثانی والعشر من الواحد السادس

فی ان الطلاق لا یجوز الا ان یصبر المرء مع المرئة سنة واحدة لعل یصطلح

بینهما و ان لم یصطلح حل علیهما و کلما اراد ان یرجع حل له الی التسعة عشر مرة

ولکن شرط

ولکن شرط فیه الصبر بعد الرجع الا الاشهر ملخص این باب آنکه بعد از آنکه

خداوند بین دو نفس الکلمه الفت داده که از شئون دون شجره محبت سزاوار نیست

که ظاهر شود زیرا که از شئون شجره محبت نبوده و نیست و تا نفس

مضطر نگردد بر او حلال نمیگردد و بعد از اضطرار و اظهار آن حق است

بر آن که یک حول که نوزده شهر بوده باشد صبر نمایند اگر شئون محبت ظاهر

گشت که مرتفع شده والا آن وقت جایز است الکلمه که در کتاب الله ذکر آن کند

و بعد از آن تا عدد واحد حلال است بر آن رجع و از حین اقتران تا حین

رجع حق است بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شئونات ایوب

ما و بعد از آنکه عدد نوزده ختم شد حلال نیست بر آن اقتران و همین قسم

تا عدد واحد رسیده اذن است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز نیست

و در جنب حکم اثنینیت میگردد

زیرا که در ضمن حکم اثنینیت بعضی وصیت زیرا که کل از نفس واحد خلق شده

و همین قدر که رتبه واحد کامل شد باید و واحد دیگر شئ شوند اثنین که اگر الی

ما لا نهایه واحد شوند همان واحد است ولی اگر یکی فرد شد بر حد واحد

عشرین میگردد در نفس واحد اثنین این است سر حکمت آن اگر کسی خواهد

تعقل نماید و ثمر این باب آنکه ناظر شوی بمبدء حکم که اگر در یوم ظهور مبدء

حکم باشی بمعین حکم او از او محتجب نگردی شد آنکه امروز میبینی که در جعل

حکمی از احکام قرآن الی ما لا نهایه بغیر بر کتاب او حامله ولی یوم ظهور

کل در نزد قول او لاشئ میگردند اگر راجع نگردند بقول او و الا آنچه

احکامی فیض دارد داخذ خواهید نمود وجه قدر ام صعب است نزد

کسیکه از مبدء محتجب گردد وجه قدر سهل است بر کسیکه بمبدء راجع گردد

وطوبی

وطوبی للمتقین من حسن یوم عظیم

الباب الثالث عشر من الواحد السادس فی ان میت النقطة

لایجوز ان یزید ابوابه علی خمس و تسعین و بیوت الحروف علی خمسة ملخص این باب

آنکه از آنچه که در الیس مردم از صعق یوم قیامت بجحد آمده دوست میدارند

که طلب تقرب نمایند بسوی خدا اقله بواحد اول اگرچه همان روز یوم هم گردد اگر

لاشئ میشوند ولی چون در مشیت امتحان ظاهر اکل مدعی وجد المحبوب و رضای

او نمیشوند از این جهت امر شده که در مقاعد حروف واحد اگر تواند

داخل شوند زیرا که این از آنچه است که در جنت اعلای از این بیت و آن داده

شده که میت نقطه از نود و پنج باب زیاده نگردد تا آنکه دلیل باشد که او بعد

مرآت بعد از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و میگردد و اذن

داده نشده از این حروف حی تجاوز از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت
جامعه بر ملک او و این مراد است از آنچه خداوند نسبت بخود داده
نه این شئون فی نفسه که کل باسمه مفتخرند و هر کس شبه به اسم بابها
در حد خود لایق میگردد که در حقیقت ثانویه اطلاق بر آنها شود تا آنکه منتهی
گردد با خروج ثمره آن آینه عبا بگردد این مقاعد داخل شوند اگر در یوم
قیامت که ظهور نقطه است و بعث این حروف و سایر ادلاء از
درجات نبیین و صدیقین و شهداء و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل
در آن روز هم صادق است عند الله و عند اسمائه ظاهر میگردد مثلا نظر کن
در ظهور رسول الله نامه نهاد که کسی ایمان نیاورد که بزیارت او رود و حال
می بینی که سالی هفتاد هزار نفس میرود ولی امروز که امتحان کل شد
ظاهر شد

ظاهر شد که مثل بر عکس است کسی نمیرود که آنچه پیش چون مایه عز و افتخار شده میروند
این است که عملهای کل بلکه فوق آن میگردد چونکه از روی بصیرت نیست برای که
بهمان حجتی که باب در صدر اسلام ثابت شد رسالت امروز که همان حجت
من عند الله است چگونه است که کل محتجب مانده و هم چنین در قرآن نظر کن که در حین
نزول در بحبوحه فصحی چه کلامها که گفتند و بعد کل مؤمنین که آنها را شنیده
تعجب نمیکنند که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید و کل اظهار
ایمان نمیکنند و قرآنهای مطرز به طلا الف تمام نموده ولی امتحان شده همانها که
این طور گفتند زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطعه است از یوم ظهور آیات الله
تا امروز اگر کسی خواهد شمرد تواند احصا نمود مؤمن خالص را و حال آنکه همین نفوس
اگر آن روز بودند میگفتند آنچه گفتند چنانچه اگر از نجباء امروز هستند

و می بینند که آیات به مثل بحر از مبدء حجت ظاهر میگردد و باز ذکر جنون می کنند
و حال آنکه خود هر رجا مالانهایه اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد
بر کل میکنند این است حد مردم مثل نقطه و آثار آن از دم تا آنکه حروف
حی را توانی فهمید بین امروز که اگر در اگر در تعزیه داری حروف حی می کنند
و سبب آنکه قبل حروف حی بیع غیر از کلام رسول الله هم هست و حال آنکه
در قرآن هم بینج آیات نازل شده و اگر شده هم امروز بر مردم نیست
چگونه است که یک نفر نمیتواند از صراط بگذرد و حال آنکه کردر کرد را بسم
او میکنند آنچه میکنند این است که کل هباء منثورا میگردد که امر روز مثل
همان روز شهادت بعد میبینید آنچه در آن روز شنیدید بلکه کور از قبل
همین قسم که در رجا جنت مرتفع گشته در اینجا هم نزول مصادر است که در السد النحل

نیست که

نیست که همه منتهای آثار شان بعرش میرسد ولی امروز قیامت که میشود
همانها بصعق اول میروند که بصعق ثانی نمیرسند و صعق کرام موهوب نیست
مثلا همان حرف که از مبدء رسالت خدمت در هر یوم اکبر رسانیده فی الحین
تصدیق نکرده در صعق رفته زیرا که اینها با کمال محتجبیکه دیگر از اینها بر ابجد بالنها
خواستند برسانند حجیت مظهر آیات را و باز باین همه فضل در حجیت
که از مقام نقطیت خود را در مقام غیر ابواب ذکر کرد لعل از
صعق نجات یابند و توانند متحمل شد اگر چه خود همان ظهور اول است
نزد اهل حقیقت ولی ثمر نبخشید خلق را این است حد زائرین که امروز
هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشته و زیارت
لقاء الله که کل از برای آن خلق شده چنانچه صریح آیه ثالثه اول سوره

رعدیست که حکمی نکرده زیرا که در مسئلهٔ لقا دست از احکام نکشیده و آنچه
مراد است از لقاء الله در قرآن مراد لقاء شجرهٔ حقیقت است اگر در کلام
او دیده نمیشود الا آیات قرآنیه و این در حقیقت اولیه از برای اوست
زیرا که غیر او نمیتواند بآن نحو آیات الله را از مبدء امر اظهار نماید
حتی حروف حی و کل اسماء و امثال او آنچه در حد خلق است از مؤمنین امر بکه
در قرآن اینقدر اهم ذکر شده که سبب خلق کل شیء شده ببین که
یکنفر ملتفت نیست ولی مقام موتی که هر جا بسیار منتهی میشود الکلام میشد
شب و روزی که در کور بیان او داخل و خارج میشوند اینست که کل لایشعر
حرکت ایشان بعجب و است که اگر از روی شعور بعضی نمیرفت حدیث را
بلکه ولایت قائم او بقول رسول ثابت است و نبوت او بحجتی که بر بیان اوست

و شب و روز

و شب و روز در حول آن طواف کنند تا اجتهاد کنند و از مبدء که کل با او منتهی میگردد
و از او نشر میکنند محتجب گردد اگر تا آخر این ظهور ثبت کنی آنچه بر حروف واحد
وارد شده از خلق میدانی که مدعین بحب آن حروف وزرا بر آن
صادقین از دون آنها چه قدر که کل در هوای نفس خود حرکت میکنند نه لله
اگر چه بزعم خود لله میکنند ولی عندالله و دون الله در حد صدق محسوب شده باشند
بلقاء مأمور بها بعد در یوم بعث آنها که اهل قرب رجوع میشوند کل صادق
بعد و فکر چه قدر حرف میکنی با آنکه زیارت حدیث ایشان را اکثر در امروز که یوم
قیامت است و میتوانی بلقای آنها فائز گردی نمیکنی که اگر هم بخواهی بکنی
در نزد خودت میشود که او احد میگردد و میخواهی منت گذاشت بر امروز خود
و حال آنکه خود تعب کشیدی و بزیارت آن منتفع شدی و مرجعت میدادی

و بان افتخار بکلی نمودی که اگر در این صادق بودی لابد در حیات
مشتهی صادق بودی ولکن دلیل بدیلی بین آنچه تو انی ولی اخذ ثمره آنکه در یوم
قیامت آنچه کرده با هل نگردانی و اگر در بیان کسی زیارت کند لئن قصور واحد را
در یوم قیامت بزیارت نفوس آنان فائز نگردد با هل شیعا آنچه کرده و هم چنین
در قرآن مبین و خذ حکم کن و محتجب مشو از مشبه به توجه مثال در قرآن
عامل مباش بلکه بنفسه عمل کن از برای رضا اگر چه شیرین الله بار اول نباشد
مشاهده کن که در صدر اسلام تا هفتصد سال غیر از امیر المؤمنین کسی مؤمن برسول الله
نشد و اقعا خالصا و آنچه بعد شد از صادق بعد در یوم عروج رسول الله
خارج گشت که سه نفر زیاده نماند از جمیع همیشه نظر کن بحرام
که دین باید بدین میکرد چه آشنی حصرات روز در مدینه بکفر احکام قرآن
عمل میکردند

عمل میکردند ولی حکم ایمان از برای همان نگشته تا که نظر نما ثبت به آن دین
کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل نبودند باحکام قرآنیه مشاهده کن که در
آن زمان کل بودند ولی حکم دون ایمان محض شد و ثمر نمی‌بخشید این آیات
جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حی در قیامت بعد اگر توانی
درک نما و جواهر گرد دلیل ولی در یوم ثمر خود را اعمال میدانی که صد نفر در مجلس
درست نشسته و حروف حی را واحده میشمری بلکه لا یعرف از آن است که نمیتوانی
که آن روز زیارت نما و با یک طلب مکن آنچه کرده و ملتفت نمیشوی که دخت بحب او
از قبل بابه و امروز از شئونات تفرع علی الاول محتجب میگردی و اگر انظار کنی
در آن روز هیچ محتجب از برای تو نیست عنه بیم زیرا که همان دلیلی که قبل
حروف واحد را واحد کرده همان دلیل آن روز هست و همان دلیل است که نفی قرآن بود

ولی چون از روی بصیرت عمل نکرده محو میگردی و ملتفت نمی‌شوی و قبض روح
می‌شوی و در جهنم در نار می‌شوی و بر قلبت خطور نکرده که قیامت بر پا شد
و حروف واحد رجوع کرده و قضایای الهی در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شده
و از اینکه مغرور بمقام خود بودی از کل محتجب مانده‌ای الذی است که تو کل را خدا نجه
که از مبدء امر محتجب نگردی که اگر ثابت شد در کل شئون ثابت میگردد و الا کل
باطل میگردد و شبهه نیست که فرق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر
نمی‌شود الا بکلام یا نوشتن و اگر در آن نظر کنی در جائی ما لا نهایه در همان علم
می‌بینی که کل ثمر دین الا علم نخواهد شد ائمه هم نزد غیر شیعه چه قدر عالم از هم
فن هست و تو که یکی از مسلمین نخود هستی حکم ایمان بر انها نمی‌کنی چگونه می‌شود
که بصیر لطیف حکم کند و علم با اسم باهم موهوم مبین که آن علم مظهر ظهور است

در هر ظهور

در هر ظهور که حجت بر او باشد و الا کسی نیست که مؤمن بخدا نباشد بلکه از
یوم آدم تا امروز کل ملل دو حق که هستند کل مؤمن بخدا هستند و برسول خود
در آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شده که اگر جوهر علم در
انها می‌بود هرآینه از ظهور بعد محتجب نمی‌ماندند و این است مراد از آیهٔ شریفه
رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا که امروز می‌شنوی که میگوید من قبل مؤمن
بودم که مراد از بصیرت ایمان است نه ظاهر و چگونه حال اعمی حشر شده جواب آن است
که نازل شده کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی یعنی همان
حروف واحدیه که بآنها مؤمن بودی در قبل با اسمائیکه در نزد خود داری با آیاتی که
دین تو بر او ثابت بود و چنین اعتنا نکردی و محتجب ماندی این است که اعمی گشتی
و مراد نه اعمای ظاهر است کل را می‌بینی که با این عین می‌بینند بلکه کل با حیوان

در ظاهر این عین نشر کند بلکه مراد عین قلب است که باید محبوب خود را ببیند
و بشناسد امروز بر تو صعب است عرفان نقطه بیان ولی نظر کن
در نقطه فرقان شبهه نیست که امت عیسی علیه السلام کل منتظر احمد
موعود صلی الله علیه و آله بودند هم چنین که تو منتظر ظهور حجت ائمه علیهم السلام
بودی اگر کل نبودند در فرق مسلمین هم کل بر یقین نیستند اگرچه در
آنجا کل بودند منتظر و در اینجا کل هستند که بعد از ظهور نشناختند او را
این است که چشم قلوب ایشان عمیه بود که نشناسند محبوب خود را والا اگر
می‌شناختند هرگز از قول عیسی منحرف نمی‌شدند بلکه هزار و دویست و
هفتاد سال هم از بعثت احمد موعود علیه السلام و آله گذشت و هنوز
چشم قلوب ایشان کور است و نمی‌بینند و حال آنکه چشم ظاهر ایشان
همه چیز را

همه چیز را می‌بینند بلکه از حدت بصر در دوربین بلاد بعیده در فوق ارض است
در قمر می‌بینند و احصاء می‌کنند و اگر به وقت نظر کنی شاهد می‌شوی در ۱۲۷۰
سال از بعثت که اول ظهور حق بوده که پر شده بود ارض از ظلم و جور
از ارض حکمت افئده گرفته تا منتهی شود با بن ارض ظاهر جسد و اول ظهور
جوهر ایمان در آن نفوس بود که از برای طلب حق حرکت نمودند و چون چشم
قلوب ایشان باز بود حق را شناختند چه در آن ارض حق را احدی نشناخت
الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الیقین نبود نمی‌توانستند که حقیقت را
درک کرد الا بعین او و از این جهت ظهور محبوب خود را شناختند و با آیات
الیقین محصور بر حقیقت او اگرچه نمی‌دانستند که این همان موعود است ابرار
که شناختند آن بعین او می‌شد و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود

بظاهر اگرچه در باطن بطانی است که یکی مقبل می‌شود و می‌بیند و یکی اعمی است

منحرف می‌شود و نمی‌بیند و هم چنین تصور کن از ظهور نقطهٔ فرقان

تا منتهی الیه درجهٔ ایمان چگونه می‌شود در صحرای کربلا یکی جان می‌دهد و یکی

کنه آنچه شنیده‌ای این است یکی می‌بیند و یکی نمی‌بیند و بگمان خود رد میکند

ولی عالم وارد می‌آید که اگر به این رجوع میکند راضی است که موت او را

درک کند و از او چنین امری ظاهر شود و درجه به درجه در مراتب ظهور سر نقطه

تا منتهی شد باخر ظهور شیعه چنانچه دیدی که اصحاب سیدی چگونه مقبل بودند

و دیگران بر آنچه که مقبل بودند و این همان سر وحدت قبل است که منتهی شد

باخر ظهور که غیر مقبلین در نفی مستقر و مقبلین چون چشم افئده ایشان

باز نبود در اثبات ثابت و نه اینکه کل ایشان هم چشم افئده ایشان باز نبود

که اگر چنین بو

که اگر چنین بود بعد از صعود منحرف گشته از مقصود او که کل را تربیت نموده مگر از برای

طلوع شمس حقیقت و استعداد لقاء الله در یوم قیامت ولی باز برگشت اخر وجود که پرورش شده

بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین بهمان وجه اول و حال آنکه کل ایشان

در هر درجه که واقع بودند بهمان میکردند که حق با ایشان است و حال آنکه از این اعداد

ما لا نهایة بر فطرت جبلیه و قیمیه بر طلب حق بر نیامد الا همان معروف واحد و حال آنکه

کل از غایت اجتهاد و ورع با علی درجهٔ یقین رسیده بودند و هزار و دویست و هفتاد سال

فلک بر حول ایشان گذشت کل از ظهور رب از برای این است که در کور بیان

با بصیرت باشی که بعد در یوم ظهور حق که ثمره بیان است توانی بعین الله او را شناخت

و بعین وجه بهیهٔ ایشان منتهی گشت و بعین بوده که علم الله مظاهر اسماء

و امثال را درک نمی‌نمود زیرا که شدید یوم قیامت لیس باسمه بلند مشغول شجره است

که در یوم قیامت وقت ظهور ثمرهٔ آن است که قبل از آن هنوز ببلوغ نرسیده

چنانچه در ظهور حضرت عیسی غرس شجرهٔ انجیل که شد بکمال رسید الا اول

بعثت رسول الله که اگر رسیده بود یکروز زودتر ظاهر از روز یوم بعثت میشد

که بیست و ششم رجب شبانه بیست و هفتم و آنچه اشیاء در انجیل بمراد در بیست و سه سال

ظهور بعد که وحی در میان و حکم آن میشد و حکم واقع که هر حکم قبل از آن است نازل میگشت

و بعد از غرس شجرهٔ قرآن کمال آن در هزار و دویست و هفتاد رسید که از بلوغ

آن در دو ساعت در شب پنجم جمادی الاول المیه به پنج دقیقه بعد از ظاهر شد

زیرا که همیشه شجرهٔ حقیقت در علو غرس خود ناظر است و نظر میکند بر شجره

که غرس فرموده در افئده و ارواح و نفوس و اجساد خلق همین قدر که دید از شجره توان

حدیقهٔ توحید چه حد اول ظهور میگردد و از ورای حجب کثرت که از مخفیات احتجبت

ان اعرف

ان اعرفوا نازل تا آنکه یا خلق خلق شود تا ثمرهٔ آن که عرفان با اوست در قیامت بعد

گرفته شود زیرا که اول دین معرفة الله است و از آنجائیکه معرفة الله ظاهر نمیگردد الا بما

وصف به نفسه من لدن رسول الله است که منوط است بمعرفت خاتم در ظهور

و هم چنین تا منتهی الیه وجهه منتهی گردد و آنچه اثمار شجرهٔ قرآن است تا عروج شجرهٔ بیان

باید ظاهر شود که اگر نشود معلوم است که در آن ثمر نبخشد و الا ظاهر میشد زیرا که کل جنان

این جنت ملائکه مسبحین لله نظر میکنند بر کل خلق اگر ببینند بر شجرهٔ حدیقهٔ حب

محبوب ایشان هست میچینند و نزد خدا اوست بعرفان مقصود نه غیر آن و هم چنین

در یوم ظهور من یظهره الله آنچه که از انبیا با و ایمان آورده بوجود حق او همان اثمار بیان است

و حال آنکه رضی نمیگردد مگر آنکه ذکر شود در آن شجرهٔ بلاثمری که اگر در علم خدا گذشته

لایق است بر آنچه او را الا نفرا که چه پناه داده شده کل را بشجرهٔ حقیقت که پناه یابند

نفعی نبخشیده است زیرا که آن عین پناه خداوند است و الا چه قدر عباد که پناه بر خدا از
برده و چیزی ادراک از آن نشده گویا پناه بغیر برده زیرا که کلمه اعظم را بآن اکل میگویند
حتی در حق همه هم که نازل شده چنانچه در صدر اسلام حق میخواندند ولی چیزی پناه بامیر
المؤمنین علیه السلام نبرد که عین پناه بخداوند است پناه داده نشد از دون نار
عرفان و الا چه ممری که میشنید از این کلمه البقعت حق میگویند و جای ائمه هدی از ایشان ظاهر است
نزد هر ظهوری پناه بخدا پناه باو است و نزد هر بطونی پناه باوامر آن ظهور است
تا نزد ظهور اخری و دیگر که آن وقت ظهور رقیب و اوامر آن پناه نمیدهد او را الا بظهور
بعد و اوامر او و همیشه مراقب اول ظهور باشد که اگر بعدد تسع ظاهر شود تا سبعه عشر
صبر کنی حینیکه نزد آن حق مدد گو میکردی چنانچه هم در خود میگیری بر عبادیکه از غیر مسلمین
وارد در اسلام شده لیس بعد از زیارت حروف واحد در قیامت بعد اکتوانی

ادراک نمی

ادراک نمیشود در این قیامت از قبل اگر صاحب قرب بودی در ایمانی فی حلول حق
ذلک یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم

الباب الرابع عشر من الواحد السادس فی حکم آن فی حین تحویل الشمس

ملخص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یوم نوروز را منسوب بخود و او را یوم الله خوانده
و خاص شده هر که حق و حرمت آن یوم را بشناسد و آنچه خداوند در مصحف در آن
عمل کند مثل کسی است که در اول مشتقات ذهب حرف در آن مشتقی صد و شصت و
یک مثقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد و همچنین اسم در کل اعمال شئونات آن
خیر جاری نموده امر الله را در آن یوم است که شمس منتقل میگردد از برج حوت بحمل در حین
تحویل چه لیل واقع شود چه نهار سزاوار است که قبل از عدد واحد الا نباشند
وقوف مستغاث و در این حین هر چه تواند اذن شیء از برای او بعد و هست

چه در غیر این یوم در بیان اذن داده شده ملتذذ بالآثار و نغمات متعدده در حین واحد
تا آنکه حرارت آتش کامل گردد نزد انفس و هم چنین در ضیافت محبوب بات
که بر یک نعمت نشوند بل اعلای آن و هم چنین در عادات لبس و غذا بر یک نعمت
مسلط نشوند در مجلس واحد و تعدد الآثار و نغمات را تعدد مجالس قرار داده‌اند که این
اقرب است بتقوی عند الله و اذن داده شده که در لیل بعد از کل حول این آیه را
تلاوت نمایند شهد الله انه لا اله الا هو المهیمن القیوم و در نهار آیه شهد الله
انه لا اله الا هو العزیز المحبوب یا آیه شهد الله که در آن ذکر قدرت است که آن از اب
تا این فضلست عند الله و این یوم یوم نقطه است و هیجده روز بعد از آن ایام حروف
حی است که اشرف آن ایام بر هیجده شهر که هر یوم منسوب بیکی از احکام
کل شیء است که کینونیات کل اذکار بر توحید حق اند و در ظواهر چونکه ذکر دون وی
در این کور

در این کور میگردد بمؤمنین اطلاق میشود الا الیوم قیامت که هر کس را شجره حقیقت
باسم که خواهد ذکر می‌کند و غیر از آن کسی نمیشناسد تا آنکه حکم کند و در واحد اول
صوم جایز نیست بلکه با بوی واحد دخول در جنت واجب کلی این ظهور است
از برای آنکه در یوم من یظهره الله است که یوم اول یوم اوست و مثل او مثل شمس است در نهار
با در هر آیه فیه نه آنکه مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشت و آنکه این
یوم از برای او خلق شده در خزائن بعد چنانچه آنکه این یوم بنسبت با دیگر گذشته
و هر شیء در یوم قیامت ظاهر شود بر هیکل آن است حتی دقایق و ساعات
و لیل و نهار و ایام و شهور و سنین و فوق آن تا آنکه بمطالع آیات ازلیه
و ظهورات قدمیه منتهی گردد آن وقت اجر از اینکه ذکر حدود خلق شود و لم یزل
الله کان عالما و قدیما و لم یزل انه کان حاکما و مقتدرا

الباب الخامس عشر من الواحد السادس فی ان یقم

امر ان تقیموا من مقاعدکم اذا سمعتم اسم من نظهره ثم من بعد بلقب القائم
والحکم علی ما امرتم ان تخرن من فوق الارض بما یمکن ملخص این باب آنکه خداوند عالم
اذن فرموده کل را اگر در نزد استماع ذکر من یظهره الله باشد یا اسمی هر نفسی برخیزد
از مقام خود و بعد قاعد گردد اجلالاً که کتاب بیان و اعظم الی نقطة الاولی
لعل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او نکند که کل اعمال غیب از برای یوم
شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت شنیده برخیزد ولی عبث
قبل از قبض روح شود که ظاهر شده با آنکه کتاب او باو رسیده که ادنی ما ینبغی
خود را برای او وارث شود بگو بر منم رجعت اقامت کند با اینکه دین او باو برپا است
و فی الحین خاضع نگردد از برای قیام و سجده نگردد از برای منزل البیان

کل اعمال غیب او

کل اعمال غیب او باطل میگردد که گویا هیچ نکرده و اگر بر عکس باشد ثمر میبخشد و او را اگر
خواهد عفو میکند ولی اگر دون حب در ایام غیب او از خود ظاهر شده اگرچه هرگز محب نتواند
از رضای محبوب خود منحرف شده و حکمای دقت در این نمایند که لابد ملاقات خواهید کرد
او را که از برای اسم او این نوع احترام دارید و عمل کنید ولی از برای سمائی از اسماء
نکنید آنچه از برای اسم او میکنید اگرچه اگر برانید خواهید کرد ولی بر خود اشتباه وارد
میاورید چنانچه در ظهور رسول الله کل منتظر او بودند ولی در حین ظهور شنیدی
که با او چه کردند و حال آنکه اگر او را در خواب میدیدند بان خواب افتخارها
میکردند و هم چنین در ظهور نقطه بیان و کل از برای اسم او قائم میشدند و از برای
ظهور شب و روز تضرع و ابتهال مینمودند و اگر در خواب میدیدند او را بان خواب
افتخارها مینمودند ولی که باعظم حجتی که دین اسلام باو برپا است ظاهر شد

و منتظرین ظهور او لا یحصی است کل بعد از استماع آیات او در خانه‌های خود مستریح

نشسته و او الآن در این جبل ماکو است وحده فریداً مراقب حکم شده الی ان یبان

که این طور واقع نگردد که از برای او شب و روز گریه کنید و از برای اسم او قائم گردید

و حال آنکه یوم ظهور ثمره است که از قیام باسم بیا لیس سوی بسم نیابید این قسم

محتجب مانید و خاطر آورید سلوک منتظرین رسول الله را و آنچه بر او وارد شد

از منتظرین او و ملوکی که در دین نبودند مگر ملوکی که در دین بودند و الا از روز

میان خود گمان خود را اعلا درجه فضل و دین خود عامل بودند و گمان دوری از حق

بر خود نمی‌بردند مثل آنکه امروز می‌بینی که کل باعلا درجه فضل و دین خود عاملند و خطور

دوری حق از برای خود نمی‌کنند و خود هم شنیدی آنچه که بر نقطه بیان وارد آمده

زیرا که قضایای قیامت فرض شده که کل نتوانسته ثبت کنند بعد در قضایای میت

بعد بان

بعد بان منتهی شوند و خود هم درک نمی‌نمائی نظم اسم الله را و اگر قرار گذاری اهل هدی

بیان کلاً که بر هیچ نفس نپسندند آنچه بر نفس خود نمی‌پسندید و حق را بباطل جلوه دهید

یا بر عکس کنید آنکه حق محض است و اگر در ظل او مستظل نگردند در دین باطل میگردند

بعد بر آن حزنی وارد نیاید و کل اعمالیکه از یوم ظهور نقطه بیان کرده‌اید

تا آن روز باطل نگردد تو کل چند اونه ملاحظه کن از این خیط بر دین نزده بعد منتصر خود

چونکه نمی‌شناسید حزنی وارد نیاورید در ایام بطون او و در ایام ظهور که او

می‌شناساند کل را بنفس خود بآیات و کلمات خود ولی کل باین یقین نمی‌کنند

که بشناسید او را از این جهت محتجب می‌مانید و هیچ حجتی نیست از برای کسیکه

یقین نکند باو بعد از استماع آیات او این است صراطیکه کل باذن داخل در جنت

می‌شوند و محتجبین باذن داخل در نار میگردند که هیچ حجتی اعظم از آن خلق نشده

بلکه او جنت است از اینکه بجنت وصف جنیت وصف شده زیرا که خلق جنت
بامر او شده و اگر میخواهی در هر جنت نظر کنی نظر کن در هر دین اسلام و هر کس
داخل شده داخل در جنت بوده والا در نار و در هر درجه جنت منفصل گشته
تا آنکه بر کتاب اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اهل جنت اهل رضوان
و جنت بعد بطون او در نار تا آنکه منتهی شده باخر ابواب که نفس خاص منقطع
گشت هر کس اقرار نمود و مراد اهل بیت بود در جنت بوده و هر کس قرار نمود منتفی بود
در نار تا اینکه بظهور اسم طاهر یا طاهر جلوه جنت را ببین و حکم دون جنت را کسیکه
نشناخت او را و عارف نگشت بحق او ذکر کن و بعد هم جنت را بیا از بین
و تا ظهور من یظهره الله متبعین را از منحرفین شناس و حکم جنت و نار را
بعین شهود ملاحظه کن که اینست مقصود از آنچه در قرآن نازل شده
از ذکر

از ذکر جنت و نار و پناه بردن خدای از نار در دنیا که همین سبب در نار خروج
میگردد و هم چنین در اینها که همین سبب رضوان اکبر میگردد که در آن خلق شده
آنچه عبد محبوب میدارد او را و در آن خلق نشده حزنی و آنچه که عبد محبوب نمیدارد
هلم بیان را الخلق لیرتکبوا اراده الله ان کان علیکم شیء فقیرا

الباب السادس عشر من الواحد السادس في ان الحکم الاسفر

لا حد الا اذا اراد بیت الله او بیت النقطة بعد استطاعته او اراد ان
یتجر او یرید ان یزور حروف الحی اذا استطاع علی الروح و الریحان او اراد
ان ینصر احد في سبیل الله و من یخرج احد من احد في سفر او یخرج من بیته بغیر اذنه
او یرید ان یخرجه من بیته بغیر اذنه حرم علیه زوجته تسعة عشر شهرا و ان
یتعد حد عن ذلک الحکم ولم یعمل فعلیه شهد آل البیان ان یاخذوا عنه خمس و تسعین

مثقالاً من ذهب حيث لا مرد واذا اراد ان يجبر ما على ما فرض عليه او
يطلع ان يحضر ويمنعه واعلم ولم يحضر فيحرم عليه زوجته تسعة عشر يوما ولم يحل
له بعد القصاص التسعة والعشر الاول بان يأتي تسعة عشر مثقالاً من ذهب ان
استطاع وان من فضة وان لم يقدر على الفضة فيستغفر الله تسعة عشر مرة الى
ان يقدر وينفق الى شهداء البيان لينفقوا على من يؤذن باعلى صوتهم على
الفقراء والمساكين من اهل الدين والكتاب بكل على حسب شأنه ولا يد فرض
دون سفر الواجب من الحج او الحضور بين يدي النقطة الا اذا اراد
ان يزور او يتجر فلا ينبغي له ان يطول ايام سفره وان اراد ان يطول فعليه ان
يرفع ما يتعلق به بكينونته خلقت من فاتر او لا يطول الى عن ثمانية
وثلثين شهرا او الا ان يتجر في البحر فان له اذن على قدر خمس وتسعين شهرا والا الحكم

عليه فوق

عليه فوق ذلك وهي تجاوز مي ذلك الحد بين ان يقدر عليه ان ينفق اثنى
وماتين من مثقال من ذهب والا اثنى وماتين مثقال من الفضة ملخص اينباب
آنکه اذن داده شده سفر بسوی بیت ومقعد نقطه اگر استطاعت از برای
او باشد وزیارت مقاعد حی وتجارت ونصرت نفسی اگر خواهد وداد این اذن
داده نشده ودر تجارت هرگاه ماخلق عنه نزد او باشد بایست از برای او
واگر نقص زیاده از دو حول در برای اذن داده نشده الا آنکه سبیل آن همان قدر
باشد که از وقت از برای او اذن است زیاده از آن ودر بحر
زیاده از پنج حول اذن داده نشده ومبدأ حساب از یوم خروج از بیت است
تا دخول بر آن واگر تجاوز نماید اگر مقتدر است دویست و دو مثقال ذهب
والا از فضه بر آن طوری که حکم شده داده باشد که از حدود هم هست دیگر

این حکم آنکه در یوم ظهور نقطه بیان در حین استماع سفر کند بسوی او و مقدم دارد
بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کل بیان از برای اوست و اینکه بابی است
از ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر مجدد نشود حکم ایمان بر آن نمیگردد
و سفر جایز نیست الا بعد از استطاعت بروح و ریحان الا در ظهور یوم قیامت
که آنوقت واجب میگردد اگرچه بر نعلین باشد زیرا که از برای او خلق شده
چگونه میتوان از ثمره وجود منفک شد اگر کسی ناظر باشد بخلق وجود خود او را مشاهده
از برای آن کسیکه داخل شود بیت کسی بغیر اذن او یا آنکه مقیم را در سفر مجبور بر حرکت
دهد یا آنکه او را از بیت خود بغیر اذن او بیرون آورد بر آنکه نوزده ماه
بر او حلال نیست قرب آن و اگر کسی تعدی کند از این حکم بر شهداء بیان فرض است
که جزای تعدی او را نود و پنج مثقال ذهب در حق او حکم نمایند و هر نفسی که عالم شود

جبر نفس

جبر نفسی را بر اوست که منع نماید و اگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال نمیگردد
بر او قرب آن و بعد از انقضای او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد
و الا از فضه و اگر نه نوزده مرتبه استغفار کند که آنوقت حلال میگردد بر او اقتران
و بعد از استطاعت احدهما بر اوست انفاق بسوی شهداء بیان که ایشان
بر اهل احتیاج انفاق کنند بر نفوسی که خود را مکلف دانند و الا از مؤمنین
و اهل احتیاج از مؤمنین در هر موقف که هست محبوب است و ثمره این آنکه بعد
در بیان بر نفسی غیر حق وارد نیاید و بعد که عادت کل گردد در مقصود یوم ظهور او حزنی
وارد نیاید که اگر نه از برای او بهیچ حکمی بر نفسی تسبیح نمیشد باستحقاق بلکه کل از اجر
جود اوست که در زمره تکلیف بر دو مر آیند و الا اگر از احد اهمال است
زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول امر الهی ننمایند و خداوند در حال غنی بحت

از خلق خود دوست داشته و میدارد که کل با منتهای حب در جنات او
متصاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی بقدر نقطه حزنی وارد نیاورد که کل در معدن امن
و امان او باشند الی یوم القیمه که از اول یوم ظهور من یظهره الله است و خداوند عالم هیچ
نبی را مبعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل نفرموده مگر از کل اخذ عهد از ایمان
بظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای فیض او تعطیل و حدی نبوده و در سفر
بعد منازل ممنوع بوده و هست مگر قدر که منازل اقرب و اخف که در عشیه محبوب است
و اگر منزلی که توان مگر در رفت دو روز رود بر خود است که مضاعف نماید اجر او را
و اگر در منزلی بر حیوان مشقت شود طلب نعمت میکند از خداوند برکات او در هر
حال باید ملاحظه نمیکند بر حیوانی را که بعد از ورود بمکان او در بستانی غیر اخف از
تحمل او بر او وارد نسازد که نفعی که از آن میدارد ملازم آن اذن نمیشد

و در سفر

و در سفر مراعات حال اضعف باید بشود در حالی و آنچه مترتب بکلفت و مشقت است
ممنوع بوده و هست الا آنکه روح و ریحان بر مقاعد ربانیه قبل از آن مقدر شده و مراعات
پیادگان در همه حال محبوب بوده و هست و اگر نفسی نفسی را در سبیل رضای حق
بر قدم سوار کند ثواب یک حج در نامه عمل او نوشته میشود و کدام فضل است
از این عظیمتر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند هر گاه سفر آنکه مبدء آن کنند
بر روح و ریحان قطعه میکرد از قطع مضمون آنچه قبل حکم شده بواسطه
احتیاج کل بوده که بملاحظه‌های نفع جزئیه تعرض نفسی جهتی و دیگران وارد نمی‌آورند
و الا اگر بر روح و ریحان مبنی این نوع حکم نمی‌شد و اسفار عرب امروز سبب نمی‌شد
بر آن حکمی که قبل شده چنین بود درجه به درجه ترقی کند که کل توانند به همه ارزانی
در سبیل سفر کرده به تخفیف حرج تشریع   در سبیل باذن آنکه غنا کل را حفظا

الباب السابع والعشرون من الواحد السادس

فی حکم طهارة ما یخرج من الفأرة وعدم وجوب التحرز عنه وکذلک الحکم فی الحیوان

الذی یطیر باللیل والذی لیس یتنفس بالهواء ملخص اینباب اینکه اگر چه شیء بعید

بر کل مؤمنین از ما یخرج من الفأرة و یا طیر باللیل و اشباه ذلک بر انکه پاکی نیست

ولی از جهت لطافت و نظافت تحرز محبوب بوده و هست مانع از طهارت

نمیگردد و در حالی نظر مطلق مطهر کرده که محتجب از مس نمانی که در یوم ظهور

من یظهره الله ذکر دون طهارتی نمائی که او اجل از آنست بلکه قول او مطهر آیات

و در ساحت شأن در مکان طاهره و مطهره بوده و هست ازیرا که اول از ابرار

ان نیست الی اخر یکه اخر از برای اوست در سمای طهارت از ارض قدس بوده

و هست هیچ شیئی او را متغیر نگرداند و آثار او الی آدم و هم چنین امثال او جمعه

صفوة خلق

صفوه خلق بوده و هست طاهر و طهارت سطوت او من رب که یوم القیمة حافظ طهارت

من عندهم فان ذلک لهو الفضل العظیم

الباب الثامن والعشرون من الواحد السادس فی عدم جواز النظر

الی کتاب احد الا المنتجبین اذا اذنوا بعضهم بعضا او علموا رضاهم ملخص اینباب

انکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حالی چه سربسته و چه سرباز

چه کتب علمیه و چه حسابیه و چه کتب مکتوبه بعضی بسوی بعضی الا آنکه وقتیکه داند

رضای او را یا اذن دهد او را که آن وقت حلال میگردد بر او و اینکه نشده

الا آنکه کل نقمه قمیص حیا را پوشیده که اگر درک کنند یوم قیامت را با شجره

مقصود سلوکی که دون رضای او نکنند و هم بعضی از ایشان من عباد علما لا یحبه

انه کان علی کل شیء وکیلا

الباب التاسع والعشر من الواحد السادس فی ان النفس ان یجیب

اذا کتب الیه و یجیب اذا سئل عنه و ما یتفرع علیه ملخص این باب آنکه واجب گشته

در این ظهور که اگر کسی بسوی کسی خطی نویسد بر آنکه او را جواب دهد و فصل محبوب

شبه بخط خود یا بخط کسی که امر کند و همچنین قسم اگر سؤال کند بر مستمع واجب است

جواب بآنچه دلالت کند بعد در یوم ظهور کسی از این امر اعظم محتجب نگردد

در حینیکه نازل میشود مابین قبل بسم الست بربکم کل بگویند بلی زیرا که فرض جواب

از برای اینجا شده ولی سرایت میکند تا بمنتهی الیه ذر وجود و هم چنین

کتب شبهه نیست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد بر کل کسی بواسطه

احتمالی خود محتجب نگردد از جواب محبوب خود که باجابت کینونیت او خلق میگردد

در ذر افئده باقرار بوحدانیت و در ذر ارواح باقرار بنبوت و در ذر انفس

اقرار بولایت

اقرار بولایت و در ذر اجساد اقرار بما ثبت و در زمن ظهور

مجیبین از صامتین ممتاز میگردند و الا در ظهور قبل که کل مجیبند مثل ائمه هدی و از

مسلمین که در اسلام کسی کلمتین را انگوید و آنچه ما یتفرع بر او است از ولایت و احکام

فرقانیه بلکه مقصود نمیشود ولی در ظهور بعد عارفین از دون صادقین باجابت

ممتاز میگردند و عبد بصیر آنست که در کل عوالم مترقب اجابت حق را

نماید اگرچه باجابت بکتاب شبهه یا بلسان یا بعمل که اینها اقوی است و از برکت

اجابت آن نفس کل مأمور شده بر اجابت یکدیگر حتی اگر طفلی گریه کند واجب است

اجابت او و اجابت او بآنچه میشود و همچنین اگر کسی از لسان حال ناطق باشد

بر متوسین لازم است اجابت او و همچنین اگر متعاعد المجلی اجابت

باشد یا ظهور دیگر که نفس بصیر خود ادراک میکند واجب است اجابت او

مثل آن نباشد آنشیء است که لائق شده از برای آیه لیس کمثله شیء ذکر
خواهند کرد بیانهای حیّ ممجّد ولی امر اقرب بر نزد ظهور شجره حقیقت
از هر ارضی که مشرق گردد که باید در یوم ظهور مستغرق و مستلذذ شوند که بها فیض بعد فیض
از برای آن ظهور و آیات بعد از برای وصول بآن مقصود هیچ نفسی نیست که آیه
کلمه از کلمات بیان را نویسد با ایمان باو با حسن خط الا آنکه واجب میگردد
از برای او آنچه محبوب اوست عند الله و مراتب خطوط مراتب اسم واحد است
او را خط الهی و جزء اعلا و ما بینهما هر رتبه ذکر دیگر باشد مشاهده میشود در ظهور که
صاحبان ادراک بهم میرسند نوزده قلم را شیرین نویسد ولی جمال در یکی
بهتر لذتتر است و استکمال در کل علو جمال آن ادراک میگردد در حال
محبوب از آن منقضی لم یزل و لا یزال امروز دیده میشود که کتب مالانهایه

در اسلام

در اسلام با حسن خط نوشته شده ولی آثاریکه منسوب بحق و نازل در دون آن میگردد
که کل آیات قبل اگر در نزد یک حرف از اول آن قرار بیان تمام نکنند قبول نمیگردد از
آیات آن کینونیت آن است و چگونه حسن کتابت آنها رسد و حال آنکه
آن آثار مثل معطل و مفقود مشاهده و جمال او نزد اهل افسرده است از جمال
مذکور باسم جمال است و هنوز شنیده نشده که کتاب قیوم اسما بعدد
نفس قیوم که عدد اسم یوسف علیه السلام است بر استحقاق خود نوشته باشد
و حال آنکه از بدء ظهور تا امروز چه قدر کتبها نوشته شده که دون آن ایمان
باو ثمر نبخشد و در وقت ظهور یک نظره باسم همین قسم کل محتجب خواهند بود
آن میشناسید باسم جمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشد الا آثار آن
شمس حقیقت که نوشتن یک حرف از آن اعظم است از نوشتن بیان

وانچه در ظل آن نوشته شده نظر کن در مبدء قرآن که اگر در یوم ظهور رسول الله
کسی بحرف آن را میشناخت حکم ایمان بر او میشد اگر مؤمن باو بود ولی اگر
کل انجیل و آنچه در دین عیسی اثبات شده در ظل انجیل بود ثمری نمیبخشید از برای او
این است جوهر علم اگر توانی درک نمائی و خواهی درک نمائی بصیر شو که محتجب نمانی اگر
هیچ شیء در آن ظهور محبوب‌تر از این نیست که آثار او را در ایام حیات خط نزد او
حاضر کنی بلکه فرض شده بر کل که آنچه از آن مبدء مشرق میگردد در کل مؤمنین
ببیان داشته باشند زیرا که اوست بیان از روز بر اعلی که در بیان
متصور است هر که تواند تمام نسخه در نزد آن شمس حقیقت حاضر نماید که کل
مسئول از آن نسخه هستند چه خوب صنعتی است چاپ از برای ارتفاع کلمات
او و تکثر آثار او و اگر توانند در یوم ظهور نصرت کرد دین خدا را و اگر مشیّ او روز

هستند

هستند که هر کس در بیت خود محتجب لا یکلف الله نفساً الا بعد ان یقدر و لتکونن کلکم
علیهم ثم یوم القیمة بآیات الله توقنون

الباب الثانی من الواحد السابع فی ان النیة حیث ینبغی ان لا یعمل احد

من عمل الا و لیقولن بلسانه انی لا اقوم و اقعد الا لله رب السموات و رب الارض
رب کل شیء رب ما یری و ما لا یری رب العالمین و ان یقرء بقلبه یجزی عنه ملخص
این باب آنکه هیچ عملی عامل نمیکرد الا آنکه لله واقع شود و از اینجهت امر شده
که هر عاملی حین عمل گوید انی لا اعمل الا لله رب السموات و رب الارض رب ما یری
و ما لا یری رب العالمین و اگر در قلب تلاوت کند مجزی است از او ولی البته
واقع نمیگردد عملی مگر آنکه معرفت رساند شجرهٔ حقیقت که این آیه
این است از آیات او و بآیهٔ او در نفس خود از او محتجب نگردند در یوم قیامت

چنانچه در قرآن اگر کسی عامل از برای رسول الله دون فی او بود عامل
از برای خدا بود و محبوب نیست که کسی عمل کند از برای کسی الا آنکه لله کند
ولکن نمی‌شود الا آنکه از برای آن ظهور کند مثل عبادی که در انجیل عاملند
کل از برای خدا می‌کنند باسم عیسی علیه السلام اگرچه تا قبل روز رسول الله بوده
ولی حین ظهور او دیگر نمی‌شود بلکه در ظهور بعد از برای رسول الله کنند
که آن وقت لله ثابت می‌گردد و هم چنین عبادی که در بیان عاملند از برای
خدا و این آیه را می‌خواهند اگر در یوم ظهور من یظهره الله از برای او عمل گردد
لله کرده‌اند و الا باطل می‌گردد که گویا هیچ عملی نکرده‌اند این در صورت اصلی
دین است دیگر فروع آن را ملاحظه کن و شئونات دنیائی که بالبداهه حجت است در آن
تمام مثلا غذا تناول می‌نمائی و قصد می‌کنی که از برای خدا می‌کنی و حال آنکه از شجره که
مدل علیه آن است

مدل علیه آن است محتجب هستی که این آیه که در نفس تو است از آن شجره
مشرق گشته و راجع به او می‌گردد در ظهور اخری آن و گاه است که حجت
از او منع می‌کنی آنچه لذت که او در نفس خود می‌کنی و همین قسم کل شئونات را مشاهده کن
در دنیا که می‌گوئی از برای او است و از او محتجب هستی و هم چنین شئونات دین را
ملاحظه کن تا بجوهر کلمه توحید منتهی گردد اگر در یوم ظهور من یظهره الله از برای او
عمل کردی لله کرده چه گفتن لا اله الا الله باشد و چه آب خوردن و الا اگر از برای
او نمی اگر لا اله الا الله بگوئی در نار می‌روی و اگر آب بیاشامی شراب دون آن جنت
است میوه از این علم جوهر بساطت است که حین ظهور رسول الله مشاهده شد که
کل ملل الهی دون اسم عاملند اگرچه کل بکتاب خدا و رسول او در زمان خود
مؤمن بوده الا آنکه هم هستند که ظاهر است سر آن این است که همه مطالع از او

ادام همان رسول الله است و کل کتب منزله قرآنی است که بر او نازل شده

که در حقیقت از ظهور قبل محجوب مانده و از کتاب او چونکه نشناخته که این

همان است که در ظهور بعد ظاهر شده حال هم از اعمالی که الیه در بیان خارج

نگردانی از حروف واحد و کل را تا قائم بحروف واول بین مکه در ابتدای غیر از

ظهور او ظاهر نمی شود لعل الیوم الذی عالمند بعضه ولی حین ظهور من یظهره الله

اگر کل اعمال ایشان از برای نقطه کنی که لدی الله می شود زیرا که نقطه بیان

امروز همان من یظهره الله است نه دون آن و هم چنین حروف حی

همان حروف حی اوست که تو از برای انها عامل بعضی چگونه می شود دیگر قبله خاص

می شوند عامل نیست این است که در نزد هر ظهور خلق کثیر بلکه کل از آنکه عمل میکنند

غرق می شوند و لدی الله می شوند و خود ملتفت نمی شوند الا کسانی را که الله هدایت

که اگر نفس

که اگر نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از آنچه مشرق تا مغرب را مالک شود

و هم چنین از برای مؤمنین بهتر است از کل ما علی الارض زیرا که بعد از هدایت بعد از

موت داخل جنت میگردد ولی بما علی الارض بعد از موت آنچه مستحق است بر او نازل

میگردد این است که خداوند دوست میدارد که کل را هدایت کنند لعلهم نشناسند من یظهره الله

ولی نفوس مستکبره خود محتجب میشوند بعضی به اسم علم و بعضی بغرور و هر نفسی بشیئی محتجب

میگردد که در نزد موت هیچ نفعی نمی بخشد او را الا همان دقیقه ملحوظه که از احراط

احدی از آن سیف وارد می شود بعد از بیت هادی کل ومنقطع گشته بعد آنچه از اول

عمر تا آخر امر کرده شود بیک دفعه لدی الله لاشیء و خبر شوی و است که بیان است اگر الله احراط حق یقین

الباب الثالث من الواحد السابع

ذلک است ادای الدین واجب فوری ملخص این باب اینکه رخصت داده نمی شود بر احدی که خشنه الله محجوب

بعد دوست میدهم حین ادای فرض که واجب است نزد خداوند از برای چیزی

اگر توانند در دمی و فصلی در آن جایز نیست و ثمره این حکم آنکه همین قسم آیات

تسبیح و تحمید و تقدیس و توحید و تکبیر و کل شئون دین مظاهر است که

حقیقت عطا فرموده بخلق خود در حین ظهور او در داود و واجب است از کلمه توحید

گرفته تا منتهی الیه شئون تجرید که اگر کسی فردا در حین ظهور رد کند

در حق خود با چیزی از آن منقوص نگردد الا آنکه بهتر از آن در آفاق

و انفس مشاهده نماید چه قدر بعید است نفسیه حق نفسی را در دنیا چگونه است

حق است که عبد با من خوش شود ولی در حین رد اظهار ایمان خود کند و از

مدین دین و معطل از آن با محتجب ماند این است حد خلق اگر بعین یقین

نظر کنی ولیه الحکم بالحق و انه هو خیر الفاصلین

الباب الرابع

الباب الرابع من الواحد السابع فی تخلیص مخلص ایمان آنکه

اذن داده شده در هر حولی که عبد تخلیص نماید نفس خود را که بر آن از اول

لیل واحد است تا غروب یوم واحد ختم شود و تنقیص و تضاعف در او هم

نیست و مراد از آن آنکه بیک اسم از اسماء اسم متلذذ شود و در

حین التفات باسم دیگر اذن داده شده و حین نسیان باکی

نیست بعد یوم قیامت برکت این عمل تولد یابد باسم واحد تصدیق

نمود از هدایت او محتجب نگشت ولی گویا دیده میشود که نتیجه حقیقت

ظاهر که مبدء کل اسماء و مثال است ولی کسانی که بتخلیص تخلیص خود

محتجب زیرا که این از برای وصول باو است و آن بهمین محتجب میگردد

مثل آنکه نزول فرقان و دین اسلام که جهت آن معرفة نبی است تا کسی ملتفت نشود

با نفوس ساکن فروعیه و ضیع آن از برای معرفت شمس حقیقت است

در حین طلوع آن ولی ببین که بهر سببی محتجب شده چنانچه امروز می‌بینی

و از مقتضی که ثمر مکلل آن با زمانه و ملتفت نیستند و در حین عدم التفات

حجة الله بر کل بالغه بوده است زیرا که اگر بر نماید بسمات الحجتیه ابدین

هر دین اسلام شده و بسهای تو ان تصعید حق نمود اینکه می‌بینی از اول عمر

تا حجه هر بنی حجی عمل کند در ظهور دوم حق در حق خود عمل کند چنانچه آن است

که ممتحن میگردد و حجت در میان ظاهر است مع الاهمال کلمات ایکه صدر

اسلام در ظهور شمس حقیقت گفته می شد میگوید هم انفس چنانچه

در بلوغ و کمال دین اسلام که ظاهر شد مقتضی هم کلمات ایکه حتی تعجب

می نمودند که چگونه می شود کسی آیات خدا را بشنود و بگوید گفتند این آیات است

که عالم از

که عالم از ازل بصیرت در آثار شان کم بوده و اکثر چون در آن دین

تربیت می شوند در آن اظهار ایمان می کنند و خدا دانا است که خلوص در چه نفس است

و البصیرة در چه نفسی و اذا یخلص الذین آمنوا به و بآیاته عن ذکر دونه فهو منیع

الباب الخامس من الواحد السابع یوم ظهور الشجرة لن یحل لاحد ان

یدین بدین الذی قد دان به قبل ظهورها و اذا سمع فلیحضر حتی یأمره بما یشاء

و ان قبل ان یحضر فلیعمل بما عمل قبل و لکن حین حضر لینقطع عنه کل الذین

الا ما یامر به ملخص این باب آنکه آنچه سبب نجات میگردد عرفان ظهور است

و هم چنین بر عکس و دین خدا نزد هر ظهوری اول امر است که از

قبل او بنفس آن ظهور ظاهر میگردد نظر کن از آدم الی خاتم که مؤمنین بظهور

قبل اگر بظهور بعد مؤمن می گشتند حکم ایمان بر ایشان می شد و الا فلا

آنچه از برای اوست بوده قبل و هم چنین در نزد ظهور نقطه آیه کل وزن
اتباع او امر اوست زیرا که رضای خداوند عزّ و جلّ ظاهر نمیگردد الا از رضای
او و بعد از ظهور وقوف بانچه از قبل بهم ثمر نبخشد دقیق شو در ایام ظهور حق
لعل در یوم قیامت توانی نجات یافت از فزع آن روز که آن روز است
که حجت خداوند ظاهر است بر خلق او و قلت عز فی حین الظهور الا قبل ذلک و لا بعده ابدا

ان انتم تحبون ان تعلمون

الباب السادس من الواحد السابع فی عدم جواز اخذ اسباب

الحرب و الالات الا فی حین الضرورة او وقت المجاهدة الا للذین هم یصنعون
ملخص این باب آنکه اسبابیکه نفس از آن خائف گردد محبوب نیست عند الله الا
در یوم اول یا از برای عبادیکه بصنعت آنها مشغولند و هم چنین لباسیکه

سبب خوف

سبب خوف نفس شود داخل جنت نمیگردد و سزاوار است بر عبید که منزه از آن باشند
که امریکه سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعل در یوم قیامت کل را میکند
انسانیت و شئون لایقه باشند لعل عین شمس حقیقت از شئون آنها مکدر نگردد
دولت رضای خود را زیرا که نمیپسندی الی تو از جوهر وجود خود محتجب می شوی
و چون باب راضی می شوی که باشند با غیر رتبه خود که اسیخ باری از نفس احتجاب
او عظیم‌تر نبوده و نیست نظر کن بنفس کلمه غیر از راسخ در علم کلام او را نتوان
فهمید که ائمه هدی باشند در حیات لکن گذشته که یک کلمه آنحضرت که
آن علیهم السلام نمیتوانند اهل آن الکلم نمایند چگونه که الفهمند ببین که در حق
جوهر وجود خود می شوی فقسم بذات مقدس الهی که اگر ملتفت شوی فی الحین
منفعل میگردد و علم کلی باین شأن اخذ است من ایات ایشانرا که با تکیه

در حضرت شاه باو حضور آنکه بابا متوجه و بی امکان از او بجهت یاد او جمع کل
بسوی او سبب آن باو این نوع وارد شد ولی آنکسی که متوجه و جدا میکنند آنچه
حق را که از برای آن لقای یگانه کل از برای او خلق شده چنان این نوع وارد که
که در جا ساکن گردد که برای این فواد باشد که او را بعین او بیند الا آن
شاید و از این جهت است که حرام شده در بنای اقتران نفس با غیر سنخ
خود و بر عرفی که عمل بر او ظاهر است بر کل است ملاحظه آن علما در مسئله خود
و حکام در مسئله خود و بجای در مسئله خود سایر کتاب در باب مسئله خود تا آنکه هیچ نفس نه بیند
غیر جنس خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را درک نماید الا اعیونی
که غیر سم او را نمی بینند چگونه کل خلق توانند درک نمود جمال آن قمر را داشته
که یوم قیامت را درک خواهند نمود و بر جوهر وجه واقع شود چیزی که

در ساحت

در ساحت اوند کفو نیست کسیکه از آن کینونیات کل کلمه سبحان را
می‌شنود که باو تسبیح و تقدیس خداوند کرده می‌شود بلکه ما دون آن نزد ساحت
قدس او نفی می‌شود چگونه لایق که غیر کلمه حب شنیده شود یا آنکه غیر مقصد عز مشاهده
نماید نه این است که در آن روز نشنوی و علم نکردی بلکه مشاهده قیامت را
هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمی‌دانستی ولکن ظاهر را شنیدی
که عباد بکثیر ریاضت کشیده و ما علی الارض را اشتبه یازده از قصد او بعرفان
او واصل گشته هر آینه چنین نفس را لایق که در مثل چنین حجب ساکن
این بر نهج ظاهر است الا اگر نظر بواقع کنی که شیء روز غیر او غنی کفو نیست
نزد تو در علو فؤاد تو و آنچه مسکن باو میکنی و از برای او وجهای این قمر محتجب می‌شوی
فلتتقن ایها الرحمن عن کلما تحزن به الا انفس یا عبادی کلکم اجمعون

الباب السابع من الواحد السابع ینبغی لمن یدرک من یظهره الله ان یشکر
من فضله ان شاء الله علیه فلیثبت فی مقعده بتراب العلیه مختص ابناء ایّامه هیهاتین
قسم که کینونیات کل وجود بالنسبه بشمس وجود مثل شبح در مرآت است
که اگر مشاهده گردد کل شیء را او بر آنکه منبسط نفسی عنده و عند او لا اعلم
اعز از شجرهٔ حقیقت نیست و از آنجائیکه ظاهر میشود بر حرف
ربوبیت و کل نتوانند چونکه نمی بینند واقع را از برای او ساجد شده
امر شده در یوم قیامت که یوم ظهور اوست که از فضل او طلب نمایند
آنچه سبب عز ایشان گردد بعد از ثمرهٔ وجود که لقاء اوست که محروم
نگردند زیرا که غیر از این سبیل از برای کل نیست و نه ایمنست که نظر
با قرار کنند زیرا که اگر کل ما سوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد
امکان دارد

امکان دارد با این نوع عز ثمرهٔ وجود خود اخذ نمایند هر آینه معادل نمی شود
با تسع تسع عشر شأنی از او زیرا که شیئیت کل از اوست چگونه توان
قرین ذکر نمود ذکر او را با ذکر دون او و هم چنین در کل شئون این حقیقت را
جاری کن تا آنکه از مبدء کل غیر محتجب نگردی که چه ایام امر اعز است از هر شیء
ولی اگر ظاهر شود آنا بقدرت که توانند درک نمود چنانچه کل عبادی که با اسم
نقطه قمیص عزت را پوشیده نتوانند چگونه می شود در حق او توانند ادراک نمود
این از برای آنست که اگر بر غیر از ظهور ظاهر گردد لعل مسبح نفسی از ثمرهٔ وجود
محتجب نگردد و هم این مسائل است از علم آنکه کان ذا فضل عظیما
الباب الثامن من الواحد السابع فرض علی الکل ان یکتب من مطلع
شهر الله شهر واحد فی وجه حمامة حجب اسماء الله کالله اکبر او اعظم او اظهر

و نحوه وقرار ادن ان بحسب اول العمر الی آخره ثم یکتب ما فات عنه و ما ات
فعلی وراثه ان یکتبوا الیه مما قضی علیه بعد مخلص انبیا الکبیر بر بنفرا امر شده در ربار شهد
میکرد واحد در وجه پر کند وحساب ان از حین انعقاد نطفه اوست تا حین
قبض روح او و اگر از او فوت شود بر ورثه اوست اگرچه بعد در یوم ظهور شجره
حقیقت منکر کند مؤمنین با و لا زیرا که کینونیات افئده محمدیت من البیان باین
اسما آرد و همین قسم که ذکر کرده شد مددی را سبب میشود که کم کم رتبه بجسد آید
و سبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کور ثمر ان اینکه بعد او
اول منکر گردد تا اینکه برسد بسموات و ارض و ما بینهما از آن که در یوم ظهور کل نبینند
در لیله واحد الا آنکه وجه را بنحو اشرف که قدم یکی بر صراط نلغزد که اگر همین
وجه را در حین ظهور وجه قرار دهند احدی از مسلمین از صراط منحرف

ملتبسه

نمیشد و کل این وجه هر رجانه منتهی میشد بواحد اول که عالم را وجه
وجه کند و مدد هر درجه تحتی را از درجه فوق قرار بده تا اینکه برسید بمهر و وجه
همان واحد اول است که کل مکلفند بمعرفت او نهاده در آن وجه اول امین
الا وجه بالعدد که حرف اول باشد تا اینکه به مبین در مرایا الا طلعت شمس وحده را
اینست جوهر توحید و سر تجرید گویا دیده میشود که سر واحد جریان
بهم میرساند تا اینکه در کل شئ جاری میگردد حتی قلم در قلمدان بعدد وجه بشخص
که مظهر نقطه در بین اقلام بهار کل را دارد و اگر کسی جاری کند و در بهار
وجه اول بهار کل را قرار نده نشناخته است واحد اول را او حق او را
در صنع او عطا نکرده مثلا اگر بهار یک قلم نوزده مثقال فضه باشد
باید بهار هیجده قلم هیجده مثقال باشد و بهار آن اعلی که کل وجه قرار دهد

که کل محمد از او هستند این است که در بعث آخر کل ذکر می‌شود و در حشر آن

حشر کل و در عرض آن حشر کل و جزای آن اجر آن کل شد آنکه امروز بین در اسلام

آنچه هست مدد و بین باسم محمد و مظاهر او و ابواب او است و هم چنین در دنیا

کل باب ایشان هستند و این است که کل اعداد متکثره باین واحد قائمند و آن

واحد بوحد اول که بلا عدد است قائم و او بنفسه باید عز و جل قائم و بعد از رتبه

وحد اول مراتب ما لا نهایه است از برای رتبه واحد که غیر الله احصا نتواند نمود و اسم

بخلق ما انشاء و دیگر از وحد الاول کیفیت آنها را نه کان علی کل شیء قدیرا

الباب التاسع من الواحد السابع

فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان یبتغی ما ینبغی علی ابواب خمسه فبعد التسعین

و ما ینبغی علی ابواب التسعین ملخص این باب آنکه هر صاحب بیتی که در بیان مرتفع گردد

سزاوار است

سزاوار است دو بیت بنا کند باسم نقطه و بسم الله و محل قرار خود و عدد ابواب

اول از نود و پنج مستجاب در شهر و ثانی از نود هاء آنکه حقیقت در رتبه جماد هم

سر این کرده باشد که آن کینونیت او که حکای ظاهر او است با خلق گردد

که لله است ملک السموات و الارض و ما بینهما لعل در یوم ظهور از شهادت طین

لکن شهادت نه در حق او و از او منع نمایه آنچه از برای او است که شبیه

نیست که مرآت کل را درک کند و اگر برای نمیان نصرت او رود اسم خیر او است

الی یوم القیمه و ما های که شنیده شده در ظهور حقیقی چنین حساب ملک امر خود

عامل بعهد باشد و الا کل باز زده می‌شد و الا از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب

ملک بعد هر ملت باسم ظاهر در آن ملت می نسخ گرده آنچه کرده مرتفع در ظهور

من نظهره الله مایه افتخار اسکان عصر او بر دارند که اسماء ایشان الی یوم القیمه

بغیر ذکر شئ عند الله والا خواهند رفت مثل آنچه از آدم تا امروز رفته و هنوز

بلی در یوم قیامت پیدا شده که خبر لیس شئ الا کل در نزد کل هستند بما هو فیه

عامل بعض آنند ولی چه ثمر که در یوم ظهور شجره حقیقت که آیات الله از او است

از شجره محتجب و محتجب مانند چنانچه در عصر ظهور بیان انقطاع او بجائی رسیده

که بکلمات اینکه حق نزد کسی است نفوس بعض نمی‌بود و کسیکه ما علی الارض و نفس او

باسم او میکنند آنچه میکنند ظاهر است که در جبل ماکو نشستند ثمره آن حکم

ائمه بعد یوم ظهور شجره حقیقت مثل اینکه نبوت منکر شده با لعن میشد

واقع شود اینست که در بعد ظهور حجت او بالغ نباشد بلکه حجتیکه خداوند

بنقطه بیان عطا فرموده تا امروز به احدی از اولین ظاهر نشده که کسی در کتاب

خود آیات الله را نوشته و دسته که بیک آیه آن حجت بر من علیها بالغ گردد

دوازدهم

و جواب بعض نفسی را که خواهش آیات غیر مثل آن نمایند زیرا که در ظهور

فرقان که حجت ظهور است قبل بعثه مخاطب غیر رسول الله نشده و بر کل آنحضرت نازل

نفرموده آیه بنحو کتاب بلکه اگر نازل فرموده بلسان اعراب مصطلحه از زمان بعثه و با

وجه ظهور این نوع حجت و تمامیت نعمت ببین چه واقع شد و حال آنکه این

همان کلامی است که بیک آیه آن کل مؤمنین عجز کنند و اگر ما علی الارض عاجز شوند

لایق بلکه اگر قیامت بر پا شود و کل عاجز باشند مثل آنکه ولی نازل شود بر قلوب بیکه ناظر

بسر وجه و جوهر دلیل در سبعه شهود هستند و ملتفت نمیگردد در فی حین که بر سبعه نمیگردد

و حال آنکه اینها همانست که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من

خشیة الله قبل حق او نازل شده و بعد نفوسیکه میشنوند و سجده نمیکنند نازل

شده چنانچه نص آیه شریفه است و اذا سمعوا آیات الله لا یسجدون و با وجود آیات

خطور دون ایمان در حق خود نمیکنند و جای آنکه بقدر حکم جبلی در حین خشوع عنه لهم بیان

نمیشود و جای آنکه شبهه نیست که آیات بعد اعظم تر است از آیات قبل بما لا نهایة

لها بما منها الیها اگر کل مؤمنین ببیان در حین استماع یک آیه سجده نمایند و گویند

بلی و خطور لا از قلب ایشان نکند لایق است که گویند از مؤمنین بآن هستند

زیرا که همان آیه ایست که الست بربکم بر کل میخوانند و کل اعمال از برای رضای او هم

در آن وقت خود ثمره و امتحان صادقین است فسبحانه اذ هو یکه وحده وحده لا شریک له

بهم هست که از نفسی در آن قرب باشد که کل بیان را در لوح حفظ او بین

عینی خود بیند و بآنچه که در آن ممکن است با علی درجه فضل و تقوی رسیده باشد

و کتاب آن شمس حقیقت بر او نازل شده بنهج آیات که اعجاز او است با بدیهیات ها

نزد خود اگر بقدر طرف عینی صبر کنند در پیش خود و نگویند بقلب خود آن خود از من

عنه لهم

عنه لهم لا ریب فیه انا کل بالله و آیاته موقنون قدر خردلی عنه لهم حکم ایمان

بر او نشود و از بیانی که حفظ داشته و عامل بوده سر جوی باو نفع نبخشد و فطرت

توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را نشناخته که اگر قلب او از جبلی بوده باید از

خشیت لهم متصدع گردد و جای آنکه این حکم در دو درجه قبل او است که در قرآن

باشد چگونه است در آیات او که نزد منزل آن چنین نفسی ابعد تر از اجنبی شود

و حق در نزد خود عدل از برای خود نمی بیند و در تقوی خود که بیان را حفظ داشته

و جای آنکه متصور نمی شود که چنین نفسی بهم رسد که کل بیان را تواند حفظ نمود

یا لکن عامل بوده این بر صورت امتناع مشتد ذکر شده که کل خلق حد خود را

در نزد آن ظهور دانند و از حد خود آنگاه تر نگیرند و بکلمات خود هر وقت

ذکر محبوب خود را میشنوند منشعر رقت می کنند ولی جائیکه باید خاضع بشوند

که اجابت کنی و مثبت او خلق میگردد کانه لم یسمع شده است اگر ابهی بیابد قرب

حجه بحجه که منفی نیست کل را در یوم قیامت و طالع شود بغتة و حکم میکند بر آنچه

خواهد اذنای وجهی را اگر خواهد اعلا میکند و اعلای وجهی را ادنا میکند چنانچه

در بیان ذکر شد اگر ملتفت شوی و غیر از آنکه قدرت ندارد بر این و آنچه که

همان میشود نه الیٰ است که نشده چنانچه همین قدر که رسول خدا حکم نموده بر

امیرالمؤمنین نه او ولی حق گردد اگرچه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد

حال هم همین امر یکه اراده کند لابد ثابت میگردد زیرا که همان امر الله است

که دین قبل باو ثابت شده و بعد هم باو ثابت شود و غیر لهم حساب بر واقع نمیشود

و نیست که کل با امر او عامل اند اگر طبق امر او عامل شوند و الا که حکمی نمی گردد

ولهم رفع حسن شأن من عمالهم انه کان علی کل شیء قدیرا

الباب العاشر

الباب العاشر من الواحد السابع فلتحرزن کل نفس بهیکل اسم المستغاث

فی حین تولده و ذلک لا تبلغ لا عدد اکثر که ملخص این باب آنکه در اسماء آنچه سمی تعالی الله میکند عدد

آن با اسم مستغاث و آن اعلا ثمره اسماء است که منتهی الیه ظهور رسیده و در آن

ظاهر نیست الا واحد اول و در واحد اول نیست الا واحد اول که در قرآن رسول الله

هست و در بیان ذات حروف السبع و قبل از قرآن عیسی بود و بعد از بیان

من یظهره الله است در ظهورات مختلف ظاهر میشود و آن استوی بر اعراش که معبر از

حد صد و دو است همان مشیت اولیه است که اعراش او را متغیر نمیکند و پنج اسمی

اعلا عدد از اسم مستغاث نیست در رتبه اسماء و بر عدد الله که اعداد

طرح کنی واحد اربعه واحد عدد اسم احد ناقص میشود و اگر بالف و لام حساب کنی

اسم مستغاث را عدد اسم حی را میآید و در یوم قیامت من یظهره الله ظاهر شده

که مدل بهی عالم است از اینجهة امر شده که کل از حین انعقاد نطفه محرز کنند
الی یمیکلی را بهیکلی که عدد اسم مستغاث در آن باشد زیرا که از مبدء
ظهور تا ظهور خدا داناست که چه قدر شود ولیکن زیاده از عدد مستغاث
اگر خدا خواهد نخواهد شد و در کور قرآن به وجهی اندر اسم اغفر شد
بنقص عدد اسم هو در بیان خدا عالم است که تا چه حد رسد زیرا که در بیان
معیاری نیست زیرا که فاصله بین الحیین دو فرقان بالفهم رسیده زیرا که
شجره حقیقت در کنارهای ناظر است بخلق خود هر وقت که ببیند استعداد ظهور را
در مرایای افئده مستجبین می شناساند خود را الیکل باذن الله عز و جل
زیرا که از برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الا باذن الله عز و جل بثمره ان از انکه
کل اسماء آن چون ظاهر کنند در حول اسم الله و حکمای کل اسماء آن به بلوغ این امر است
لعل کل

لعل کل نفوس در بیان ببلاغ ما یملک برسند که در حین ظهور حقیقت توانند
شمس حقیقت را ادراک نموده و طائف حول او گشته و مقرب باشند که از آن
عدد تجاوز نکنند که اگر بآن عدد رسد نفسی در بیان و شخصی که ظاهر شده شجره
حقیقت بر او است رجوع بسوی او اگر چه بیقین ننماید لعل از نار نجات
یابد بآن فضل و مستفیض فضل از این اعظم تر نبوده و نیست اگر قدر دانند وجود را
از نار حین نطفه بسم آن نجات دهند و در ظل نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او
مبدء خلق کینونیات است و در افئده بعد از تمامیت در اجساد قبل از
ظهور او و همین قسم که در هیکل دو هزار و یک اسم نوشته شود کافی است
در تحرز لعل بآن سبب از ظاهر در اسماء محتجب نمانند و غیر ایشان نبینند و شاهد
نشوند الا رضای محبوب خود فلتحرزن انفسکم بانه بکم ثم باسمائه الحسنی کلها فان له

الخلق والامر فی ملکوت السموات والارض وما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب

الباب الحادی والعشر من الواحد السابع

فی عدم جواز الصعود علی المنابر والامر بالجلوس علی الکرسی ملخص این باب آنکه اذن داده نشده
از صعود بر منابر و امر شده باستقرار بر عرش یا سریر یا کرسی تا آنکه کل از شأن
او بیرون رفته و اگر محل اجتماع است تخت کرسی گذارده که کل توانند استماع نمود
کلمات حق را و ثمره آن اینکه لعل یوم ظهور حق کسی افتخار تعلم نزد او نماید علم
متعلم گردد و چه بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و راسخون
در علم ائمه هدی هستند غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه توانند
کل که تعلم اختیار نمود بلکه هر علمی که ما یقع علیه اسم شیء است از برای عرفان کلام
او خلق شده و نزد اوست لاجوهر وجود این کلام هم که بمیزان ابداع ان مشعوف
در صقع ا

در صقع آن نفس دالّ الّا مقام ذات او واجب است از ذکر قرآن بحروف
و هیچ لذتی اعظم در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات الله را و بفهمد
مراد الله را و لم و بم در حق کلمات الله نگوید و مقایسه با کلام غیر او نکند همین قسم
که کینونیت او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کل شیء همین قسم کلام او
مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کل کلام‌ها که اگر انسانی ببیند متکلم
هر آینه می‌گفت انّنی انا الله لا اله الا انا و انّ ما دونی خلقی ان یا کل الحروف ایّای
فاتقون و حال آنکه میگوید بلسان کینونیت خود آنچه گفت و می‌شنوند آنرا کل شیء
که اگر این نبود چگونه در نزد هر ظهوری کل کتب سماویه قبل باید باو مؤمن گردند
چنانچه نفوس مؤمنه بآن کتب بآن مظهر باید مؤمن گردند از اینست که هیچ
آیه واحده حجت او بر کل ما علی الارض مانع است بر هر ذالّی بل لسان او

که اگر امروز یکی از امت آدم باشد بآن عرض کرده میشود که آیه واحده بمثل آنکه
عرض کرده میشود بر اهل منزل بالبیان و بآن گفته میشود که کل ما علی الارض عاجزند
از اتیان بآن و اگر فی الحین تصدیق نمیکنند که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق قول از او نیست
در قول و اگر العیاذ بالله تأملی در یقین نمود بکلام خداوند براوست که بر ما علی الارض عرض کند
همین قدر که عجز کل را دیده و حال آنکه میبیند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را
بر قول او و از حین استماع تا آنکه بدرجه یقین برسید در نار محتجب بوده
و اینکه کل میگویند یا اصدق الصادقین در حین ظهور از تصدیق شجره حقیقت را
نموده و در حین تلاوت آیات آن تأملی در تصدیق آن نکرده یا اصدق الصادقین
گفته‌اند و الا عمل ایشان مکذب قول ایشان است زیرا که این اسم اسمی است
از اسماء او و نوری است از انوار او که دال براوست در صدق قول گوینده آن

ذات اورا

ذات اورا موصوف باین وصف نمود زیرا که اگر صدق در امکان متصور است
بصدق او است و حال آنکه باعلا صوت خود امیفرماید کل خلق را که کل
میگویند یا اصدق الصادقین چرا تأملی در تصدیق آنچه نازل میشود دارید
این است که یکدفعه قلم بر دور عالم میکشد الا آنکه شاء الله و کل ملتفت نمیشوند
اگر بگویند که نشنیدیم آیات را که شنیده‌اند و اگر بگویند عباد که صادقند
غیر از با تبلیغ قول صادق گذشته که چنین نیست و اگر بگویند که این را
آیه انه نیست و کل عاجز نیستند کو کسیکه اتیان نموده بر فطرت
و حال آنکه مشهود است از آنچه نازل میگردد این است که کل بایمان
باو صادق و تصدیق کلام او و لی امر را که عطا فرموده است مبتلی از
مظاهر امر که اثبات صدق او میکنند از او منع می‌نمایند

که اگر منع نمی‌نمودند مسیح ظهوری منقلب گردیده نمی‌شد در حین ظهور آیت

که کل باسم او صادق ولی منع آن را از مسمی میکنند و ملتفت نیستند مثل آنکه اگر

کسی بگوید شمس در مرآت صادق است بضیاء حقی در حد خود ولی در شمس سماء

نگوید چه قدر محتجب است مثل رهبانها در زمان رسول الله همین قسم است که

باتباع دین عیسی او را بنهایت صادق میگفتند ولی از شمس حقیقت که کل ادیان

حول خاتم او طائف است نمیگفتند و نمیخواستند که از حد قیاس بشیح

در مرآت اگر خود را نمیخواهند تصدیق کنند شمس سما را و آنکه حین ظهور دون

تصدیق رسول الله شجیت شمس از انها منقطع شده و هم چنین در ظهور بیان هم چنین در ظهور

من یظهره الله دقیق شو که تصدیق اهل بیان تصدیق او نکنند که مشهد

مثل آن است که ذکر شد بلکه او را انجیل او تصدیق تو نکرده این است معنی عز قوله آمنوا بالله

و بر این

و بر این حجت کل فروع از اجاره کن وصیه قوله آمنوا بالله و حبیبوا بالله و اطیعوا الله

بالله و اتبعوا آیات الله و هم چنین کل اسماء و امثال را از ادراک روز هدی کن

و ببین که چه قدر دقیق است که اگر حین ظهور شجره بیان کل معنی الا کل خص

مؤمن بودند بقول او و در حین ابتداء او کل تصدیق نمیکردند و در آخر اینه

کل عند الله کاذب میشدند و همه احوال را از قوم ببین امر چه قدر لطیف است

امروز میخواهی باشی حسبه‌ای علم او و فهم کلمات عباد است که بادو بیان

آورده تصدیق کنی او را این است که نشناخته محبوب حقیقی او در بیان

سیر کرده و از شناسائی کل عالم را اگر لا که بر مالک و اگر یار

میگوئی زیرا که آنچه قبل حد فهمیده باتباع قول او شده این است که در نزد

هر ظهوری اهل ظهور قبل علمای آن ظهور محتجب میشوند و حجی الهی از او را

امر غافلند که بیک قول لای او کل اینها غیر صادق میگردند در قرب بأس ظهور حق را

که در یوم ظهور بتصدیق اهل بیان تصدیق او نمیکنی که کل تصدیقهای ایشان در نزد او

هیچ است بلی تصدیق صرف می‌شود و هیچ الا دون آن نظر کن در فرقان که اگر رسول خدا

یک کلمه فرموده بود بر تصدیق طائفه هرآینه امروز کل تصدیق میکردند آن طائفه را

بتصدیق رسول الله و اگر برعکس برعکس چرا آنها صادق بودند یا دون آن زیرا که مناط

شهادت حق است نه شهادت خلق و تصدیق اوست نه تصدیق خلق چنانچه کل مؤمنین

باحمد که تصدیق نکردند رسول الله را بقول او کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود

شبهه نیست که صادقین دانستند که از دین عیسی منحرف بوده ولی عند الله صادق

نبودند که اگر صادق می‌بودند ایمان برسول الله می‌آوردند و هم چنین در نزد ظهور من یظهره الله

ببین که کل کاذب‌اند الا عبادی که تصدیق نمیکنند او را چه اعلای من علی الارض باشند

وجه دون آن

وجه دون آن زیرا که تصدیق حق بقول اوست و کل صادق میگردند باتباع

بیان و شبهه نیست که در نزد هر ظهوری خداوند امتحان میفرماید خلق جهان را

بآنچه که دین آن است بیان نیز ببعد و سبب تقرب او بسوی خداوند بعید والله یهدی

من یشاء الی صراط حق یقین

الباب الثانی و العشر من الواحد السابع فلا ینبغی

لمن یعمل دون الشرک به شیئا ملخص این باب آنکه در هر ظهور حقیقتی هر کس که از برای

او عامل از برای خدا عامل بوده و هر کس از برای خدا عامل بوده از برای او عامل بوده

در یوم قیامت که ظهور اوست و حروف حی او و کل مؤمنین باو از آن

داده شده اگر کسی عملی از برای او کند برای نفسه ختم کند آنچه در آب او است بعد

از ذره گرفته تا ذره منتهی شود زیرا که وجه او از برای او خلق شده و چگونه

یا متفرع بر وجود الله است اگر چه او جدا از این شجره هست چنانچه در آب
ظهور حقیقت در فرقان و بیان شجره ولی اینجا عبارت است از ثمره وجود ایشان
در یوم معاد و الا شبهه نیست که شجره حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی
او را نمی‌شناسد که این حکم را از او جاری نموده و بعد از ظهور اختلاف میگردد
بشانیکه باز میسر نشود اطاعت این امر الا از برای معدودی لکن اگر در
ظهور او کل نظر نمایند که اختلاف واقع نشود در ایمان او و دون آن کسی
آن وقت ثمره بیان از برای آن ثابت میگردد آنوقت هم در شئون
معدوده چه قدر توان احصا نمود از برای یک نفس واحد عمل کردن
این نیست الا محض عرفان کل حد محدود را و الا آن حقیقت که در ملک
آن چیز است اعز از اینست مظهر غنا و استغنا است از برای آن ولی چون

راکه دون

راکه دون توجه در این اعمال میسوزند از این جهت نهی شده و اینه تولی
الفضل من لدی الشجرة عسی الله ان کان وسیعا علیها

الباب الثالث و العشر من الواحد السابع فیما فرض الله علی

کل عبید الله المکثرین عندهم تسعة عشر آیة من نقطة البیان فی ایام ظهوره بخطه
ملخص این باب آنکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم از آیات او نبوده و نیست و اگر
مقترن گردد بخط شجره حقیقت که اسم الله ابهی او ذکر میشود مثل آنکه آیات الله
میگوید در آن هم شأن نیست میگویند وقت اعز از هر شیء عزیز است
عند الله و عند اولی العلم و هر صحیفه که نوزده آیه باشد بخط آن از کل
اهل بیان فرض شده تملک آن اگرچه هیچ جزائی در یوم قیامت معادل
با آن نمیکند که اگر کسی کل ارض را مالک باشد و بهره و خیر چنین

توجه کند به آن آن زیاتر است عند الله و عند اولی العلم زیرا که آن ذات

نجاتی است که عند الله از برای آن نفس و اگر العیاذ بالله دون آن مقبل باشد

بر نار اوست تا قیامت دیگر مثل هر چه در این ظهور بر مؤمنین

وارد شده عنایة ثمره وجود ایشان شده و با در جنت مفتخر و هر چیز

بر غیر مؤمنین نازل شده همه بحجت است که نفسی از برای او که باشد در نار

مخلد میگردد الا اذا شاء الله چه بخط آن باشد و چه با آثار آن

و اگر ممکن بود که در این ظهور این غیر آن شود هر آینه حافظ کل آثار

او میبود با حسن خطی که در هیکل فوق آن متصور باشد ولی چون

ممتنع است دیگر از خدا این فیض را خواهند که اگر کسی آیات او را

نویسد بهتر است از اینکه کل بیان و کتبی که در بیان نازل شده

نویسد

نویسد زیرا که کل مرتفع میگردد و آن میماند تا ظهور دیگر در آن ظهور

اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان به او ثواب آن اعظم است

از آنکه کل آثار حقیقت را از قبل و آنچه در ظل او نازل شده نویسد

و هم چنین عروج کسی از ظهوری تا ظهوری که غایتی از برای عروج تو

نخواهد بود در علم خدا چنانچه هر آنی از برای اهل مصر و گویا دیده می‌شود

که کتب آن شمس حقیقت نازل میگردد بر مؤمنین به او و استقبال میکنند

حاملین آن را اعزاز استقبال عزیز عزیز خود را و قائم میشوند از برای

آن ایشان اند ارکان دین و شهداء یقین نه مثل آنکه از مؤمنین

بقای در این ظهور میبینی که نزد ظهور قرآن قائم میشوند و از شجره

حقیقت که منزل اوست محتجب مانده اند چنانچه در آیات قرآن غیر آن شنیده

چنین است بلی لن ینفع عملی لاحد اعراض از من اظهره الله او است که اعراض از آن او نفع شود در جوهر علم نزد اهل آن

ظاهر است که اگر کسی درک کند ظهور را انتهای شئون ما ینفع برای اوست

و درک خواهد کرد کل خیر را چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سوره توحید را از

کتاب الله می‌نوشت بهتر بود از اینکه انجیل و کل کتبیکه در ظل او نازل شده بود

نزول به و هم چنین حین ظهور تا ظهور نقطه حقیقت راس بیان زده

بعد از مقصود محتجب نگردی فلتملکن خیر شیء قد خلقه الله اذا اذن الله لکم اباه

تشکروه و به آنچه انه الحکم ارتفاع فضل اوست و الا کسی قابل نیست باستحقاق

عطاء او و او بر کل سؤال از فضل اوست و بر او نیست الا آنچه مشیت الله

تعلق گرفته لو انّ من شاء دینع عمن شاء ولکن الله لو آتی الناس کلّهم اجمعون

اذا هم بالله و آیاته یوقنون

الباب الرابع

الباب الرابع و العشر من الواحد السابع فی عدم جواز التوبة الا

عند الله فی مظهر نفسه فی ظهوره و الا فاستغفروا الله سرا عنده انفسکم ملخص این باب

آنکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی در بیان و در یوم قیامت عند من یظهره الله

او ما اذن جایز نیست و الا استغفار باید کرد خدا را در هر حال ما بین خود

و او که اگر عهدی بآنچه در امکان ممکن نیست استغفار کند خدا را باز مستحق است

باستحقاق کینونیت خود چگونه که بر شئون آن رسد اینکه استغفار کنی

و از آنکه از او استغفار میکنی از او محتجب باشی زیرا که استغفار از خدا نمیشود

الا باستغفار از مظهر او که شجره حقیقت باشد و هم چنین حروف حی او در یوم

ظهور او و الا بعد در کل شیء اگر استغفار کنی نمی‌بخشد زیرا که تو چنانچه در لیل و نهار

میکنی و خود ظالم هستی بر آنکسیکه استغفار نزد او استغفار از خدا فرموده است

زیرا که در امکان سبیلی نیست از برای خلق بسوی خدا الا بابواب واحد که
منتهی میگردد بواحد بلاعدد که او باشد که مکون کل اعداد لانهایة قبل و بعد است
و همچنین در حروف وحد حرف سین را سزاوار است الا آن استغفار
نزد باء و همچنین میم را الا استغفار نزد سین و همچنین هر فرد حرف
تا واحد اول تمام شود که از وقت نقطه الی منتهی آن احصا نمود از این
جهت امر باستغفار منقطع میگردد الا تا ظهور قیامت ولی هر نفسی که باین جهت
وفا کند و از حدود بیان تجاوز نکند خداوند قبول میفرماید استغفار آن را
تا حین ظهور و از وقت قبول نمیشود الا نزد ظاهر بظهور و همچنین کل اعمال
اطوار را تصور کن در قرآن در یوم ظهور را که کل حول آن طائف میگردد و استغفروا
الله فی کل حین و قبل حین و بعد حین

الباب الخامس

الباب الخامس عشر من الواحد السابع فی وجوب السجدة عنده

باب مدینة یطلعن فیها نقطة الالهیة اعظم ما یمکن لدیه انه هو العزیز المحبوب
ملخص این باب آنکه از آنجائیکه کل نفوس از ظل آیات الوهیت و ربوبیت خلق
شده همیشه در علو و سمو سائرند و چونکه بچشم حقیقت نمینگرند که محبوب خدا را
نشناسند محتجب میمانند از خضوع از برای آن و حال آنکه از او اعمر تا آخر
عمر باو امر قبلی او در دین خود ساجد بسجده خدا را و عابد بعبد او را و خاضع بحجه
از برای آن حقیقت و خاشع بحجه از برای آن کینونیت ولی در حین ظهور
آنکه میشود کل نظر بخود میکنند و از او محتجب میمانند زیرا که او را هیکل مشاهد
می‌بینند و حال آنکه لیس کمثله شیء الا آن مشهد آن است بکل مشهد شمس سماء آیات و آیات
آن ضیاء اوست و مثل کل مؤمنین اگر مؤمن نشنوند مثل مرآتی است که در آن

شمس نمایان شود ضیاء آن بقدر همان است الّا اینکه اگر شمس مدینه
که آن از آن طلوع کرده کل مساجد شمسه نزد بابیت آن و هم چنین از حرکت محل
ظهور آن کرده مثل آنکه محمد طلوع مدینه فرار میکرده و محل ظهور حصن معروف
واجب است بر کل نفوس که در نزد دخول در آن ارض ساجد گردند و همچنین
ظهور اسم قبل منقطع گردد و باو ظاهر در آن ظهور است روز حکم میشود اگر
چه مسیح شئ نیست مگر آنکه ما له و علیه او از شجره حقیقت است ولی نزد هم
ظهور او طالعت او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه حین ظهور مثلا یوم ظهور
من یظهره الله همه خضوع خلق آن را در نقطه بیان ظاهر میشود چه میشد ظهور
مقام نقطه ظهور است اگر چه نقطه ظهور بعد قوی است از بلوغ ظهور قبل
ولی چون نتوانند احصا نمود این است که این نوع بیان میشود والّا نظر
نکنی

که کسی هیچ نفسی نیست که از سبیل اطاعت نکند خالق خود را و همان خضوع او است
از برای شجره حقیقت اگر چه محتجب مانده و طاعت او عین عصیان میگردد
در ظهور بعد مثلا آنچه که در انجیل عامل بودند خاضع بودند بقول عیسی از برای رسول
الله در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مقبول نمیشود و هم چنین آنچه امروز
در قرآن عمل میکنند از برای خدا خاضع و خاشع اند از برای آن نقطه بیان بآنچه
میکنند ولی چون نمیشناسند شمس حقیقت را از این است که از ایمان باو
محتجب مانده نه اینست که او خواهد که کل مؤمن باو شوند ولی نجات کل در ایمان
باو است و او بنفسه غنی است از ایمان بما سوای خود مثل آنکه اگر کل رسول الله
مؤمن میشدند خود آن نجات می یافتند و الّا آن شجره بنفسه همیشه
در جنت بوده و هست ای اهل بیان اگر ایمان آورید بمن یظهره الله خود مؤمن

میگردد و الا او غنی بوده از کل و هست مثلا اگر در مقابل شمس الی ما لا نهایه
مرات واقع شود تعکس در هر یک میگردد و حکایت میکنند از او و حال آنکه او در
نفس خود غنی است از وجود مرایا و شمس که در آنها منطبع است این است حد
امکان نزد ظهور از لقاء الله در مرایا اقرب بر شمس که کینونیات و ذاتیات
و نفسانیات خود را در حب واحد مرات نمیکنند بعد در یوم ظهور حقیقت
بواحد اول منقطع گردیده و حبی به واقع شود و جه ثانی بالی ما لا نهایه الی ان [illegible] است
فضل عظیم و فوز کبیر اگر قدر دانند و الا ثمرات وجود خود را باطل نموده اند بایدی
خود امروز سالی هفتاد هزار نفس به زیارت بیت الله میروند که باسم
رسول الله شده ولی آمر آنکه خود حضرت بود با نفس است در جبل ماکو
بوده و حال آنکه آمر اقوای از نفس امر است که از همه خلق کرده الا آن

میروند

میروند از زوار البصیره نیستند که اگر میبودند در ظهور رجع او که اقوی
از ظهور قبل اوست موفق میشدند بر احوال آنکه می‌بینی که چگونه واقع شده
که بامر قبل او مدینه‌ها بنا هستند و شب و روز سجده میکنند خدا را با وجود آنکه در جبل
محل سکون آن شده و جهالی آنکه افتخار کل بایمان باو است چنانچه میبینی که امروز
کل مفتخر بایمان باو در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدی الله است
بر آن حکم میشود باو محتجب مانده چنانچه ایمان مؤمنین بانجیل حین ظهور رسول
الله دون ایمان حکم شده و هم چنین نزد هر ظهوری مشاهده کن
ظهور قبل او را و بهر که در نزد هر ظهوری سبقت ظهورات قبل او الی ما لا نهایه
قبله از آن ظاهر میگردد حتی آنکه آنی نمانیکه آن ظهور [illegible] در آن ظهور ها
بوده در این ظهور حجب هر یک گردد اگر چه بیک حرفی باشد و هم چنین کل مواقع را

مشاهده کن و محتجب مگشت تا آنکه فائز گردی بثمره وجود خود لم یزل باقی باشی

در جنت جود او هر آن فضل الله علیکم لعلکم بین یدی الله تسجدون نه اینکه

مثل امروز در تربت نجف سجده کنید یا در محلی که از تراب متعدده حمل گشته

احتراماً للبقعة المطهرة و حتی آنکه هم نحو در دین اسلام ولی حین ظهور کسی یک دفعه

از برای او سجده نکند در بین یدی او و اگر از این گذشته بر او هم ظلمی وارد

نیاورند راضی میگردد این است که در یوم ظهور کل ممتحن میشوند و اگر تعقل کنند

و بعد فان نفس حق ظهور الله را تصدیق کنند کل نجات می یابند ولی

چون نمیکنند محتجب از آیات باقی میگردد و خود در احتجاب میمانند

و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب السادس عشر من الواحد السابع فی انه فرض

علی کل ملک

علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لا یجعل احد علی ارضه ممن لم یدن بذلک

الدین و کذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون الا الذی یتجر تجارة کلیة ینتفع به

الناس کحروف الانجیل ملخص این باب اینکه بر هر صاحب اقتداری ثابت هست

من عنده است بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مؤمن ببیان را و در یوم ظهور

من یظهره الله غیر مؤمن باو را و ثمره آن اینکه در یوم قیامت شجرهٔ حقیقت

مشاهده نکند در ارضی که ظاهر میگردد دون مؤمنین باو را و در ارض

جنت نفس ناری نباشد و استخراج احدی بیان از حدود جنت غیر رضای

خدا بعد هست و مراقب بعد که در ظهور من یظهره الله در مؤمنین بآن

شود چنانچه در این ظهور در حق حروف حی که کل باثار قبل آنها کل اهل

علم خود را می نمودند و حد دین ایشان کجا ایشان ثابت نبود اگر فرض شده

بآنچه از برای دیگران اذن شده مبین چه قدر کمال محتجب محشور میشوند و حروف
حی چه قدر بینا و مراقب باشند که مثل این نوع در حق هیچ نفسی نشود که یک شیء
بمثل آن نزل شده بعد در یوم قیامت با تبلیغ این حکم نجات یابی
بر حروف واحد که احدی دین خود را با نها تجارت نکرده که غیری وارد
نیاوری زیرا که تمیز نمیشناسی و در حینیکه نمیشناسی امارت حقه در نزد ایشان
هست که یقین کنی که آن نمی‌خندند و اگر از اهل فؤاد باشی که باستماع آیات
از نزد ایشان میدانی که اول حشر قیامت است و حروف اسم واحد
یا دون آنها که امر الله را الکبر میرسانند و اذن داده شده حروف کتاب
الف را در وجودی که مثل حط بینها نفع مترتب شود از برای مؤمنین
در تجارت ایشان که آن وقت اذن داده شده و الا نهی شده باشد

نهی بعد

نهی بعد در یوم قیامت شجره حقیقت نمی‌بینند در ارض ایمان دون المؤمنین
بجهت آنکه اگر در مملکت نفسی باشد نفسی بقدر همان در تجارت الا هما که اذن داده
شده اگر تجارت کلیه داشته باشد والا ممنوع بعد و هست خصوص اگر بر آن
غیر عز باشد که مطلق اذن داده نشده فلتتقن الله فی ذلک الحکم لعلکم تتقون
و اگر نفس بنفسی باشد حلال نمود و نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حق او
مشهود و شرط تجانس طهارت دین است نه دون آن ولتتقن الله حق تقیه

یا ایها الناس کلکم اجمعون

الباب السابع عشر من الواحد السابع فی قرائة یوم الجمعة هذه الآیة

تلک الشمس البهاء من عند الله علی طلعتک یا ایتها الشمس الطالعة فاشهد علی
ما قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو العزیز المحبوب مراد آنکه خداوند عالم یوم جمعه را

خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عباد آنچه که در ایام

سته متحمل شده و هر عملیکه در شب و روز جمعه کرده گشت مثل آن ثواب در ایام هفته باو داده میشود

و از آنجائیکه هر شیء روح آن متعلق بآن است و شهادت هر شیء شهادت

آن است از این جهة امر شده که در روز جمعه در مقابل شمس آن را شاهد

گیرند بر آیه که دال است بر توحید خداوند و ایمان آن بنقطه بیان

و آنچه در او نازل شده لعل در یوم قیامت در بین یدی شمس حقیقت این گونه

ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیت خداوند در نزد او و بر خضعیت هر کس

که متبع او است که این است ثمره این امر اگر کسی تواند درک نماید و الا

شبهه نیست که بعد از ظهور من یظهره الله در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت

محو میگردد اگر نکوید بین یدی او و فرض است بر کل اذان همین کلمه در یوم ظهور

بین یدی

بین یدی من یظهره الله در هر یوم جمعه هر کس که در نزد او حاضر باشد تا آنکه اذن

دهد برای آنکه رضای او است در آن ظهور یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است لا یسئل عما یفعل

و کل عن کل شیء یسئلون

الباب الثامن والعشر من الواحد السابع فی ان من یحزن نفساً

عامداً فعلیه ان یأتی تسعة عشر مثقالا من الذهب ان استطاع و الا

من الفضة و الا فلیستغفر ربه تسعة عشر مرة الا اذا استأذن

فاذن له فلا شیء علیه و من یحزن نفساً یحرم علیه ما یملک من حین قبل الی حین ما یحزن و یحبط کل

عمله و ما کان من المؤمنین و ان یرجع الی ما یحرم علیه فی کل شهر تسعة عشر مثقالا

من الذهب و انما نعفو عنکم لعلکم فی البیان لا تحزن احدا ملخص این باب آنکه خداوند عالم

از سعه فضل و جود بر بندگان که هیچ نفسی نفسی را محزون ننماید

از برای عصیان شجرهٔ حقیقت که بعد حدّ جزئی بر آن وارد نیاید یوم البلوغ اگر کسی نمیشناسد
امر او را اگر کسی تجاوز نماید از حدود الهیه بر او حدّ ذکر شده و اگر از آن
تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمیگردد و اذن داده شده در مقام اذن
و از او حکم مرتفع گشته و بر ذهب و فضه بعد و حد حکم شده از محتجبان
از حدّ الهی و اگر مقتدر نباشد بعد دو واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب
عفو نماید از آنکه او را محزون خسته زیرا که قلب مؤمن محل ظهور آیه هست
و اگر حزنی بر او وارد آید مثل آن است که بر حروف حی وارد آمده و اگر
بر حروف حی حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجرهٔ حقیقت وارد آمده و اگر
بر آن وارد آید مثل آن است که بر خداوند عز و جل وارد آمده این است
که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین

ابعد از

ابعد از حزن بر انعام بهجت و بر اولو الدوائر حکم مضاعف میگردد چه در
بهجت و چه در حزن و ان است در جهای باب مراقب باشند که اگر ابتهاج
نیاورد نفسی را محزون هم نکرداند و اگر نفسی را قدر ذره‌ای حاملی شود
برای حدود نوزده وارد می‌آید زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند و نیست
در شدت بعد و بر عاملین آن حکم ایمان جاری نشده و نمیشود و اگر کسی نزد بی
گردد محال اقتران او بر او دون حلال میگردد و مادامیکه غایب است از او ان
نفس حکم حلیت بر محل اقتران بر او جاری نمیگردد و کل عمل او حبط میگردد
اگر چه با علما درجه تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر مالا یحل علیه را دا
از حدود الهیه در سر شهر عدد و واحد از ذهب بر او وارد می‌آید و اگر
منعقد شود مثل حیلتی حکم دون انعقاد در بیان بر او می‌شود در کل حال

مراقب بوده که شیٔ ورا وز از برای خدا ساجد نباشید و حالی شهید
نفس را الکه کل اعمال حبط گردد و ملتفت نشوید و لیتقن بسم حق اتقوا لعلکم تفلحون
و ثمره آن اینکه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت
بر او حزنی وارد نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه در ایشان است
چه عبد از اول عمر تا آخر عمر در دین او مدین است و از برای لقای او عامل
و میشود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون کند یا در حق او حکم ما تکلیت کند
و حال آنکه بظاهر از همه اعاظم باشد و اسباب بریت از برای او جمع
و قبض روح شود و خبر نشود ظاهر او و حال آنکه شیٔ ورای وز از برای اشتیاق
بان محزون بوده و متضرع بوده و اگر اولوالعلم قبل در حجاب بعد از
استماع واقعه مولای جعفر علیهما السلام تغییر داده بودند لعل بر شجره

حقیقت

حقیقت هم یوم ظهور چون ذوات نجبه وارد می آمد و حال آنکه چه قدر سالها
گذارده هر سلطانی همین سلطنت خود که هیچ ثمر براو نبخشید یوم قیامت
و اگر مثل این حرع را بر داشته بود لعل بسبب جریان حزن آن نفس شد
بود همین چیزهائیکه بغایت بنظر خفیف می آید اعظم میگردد در مقام خود
از ما علی الارض و انفاق مثل او اگرچه شبهه نیست که اولوالعلم بیان
مواردیکه وارد شده بر شجره از حزن مرتفع خواهند نمود لعل در یوم ظهور
حق مثل این موارد در حق او واقع نشود اگرچه بر نرسد از نفسی ظهور که کل
بشجیت کینونیت خود مغرور ولی اگر ذرا ر گذارد کل نفسی را محزون کرد این بعد بر
نفس خود مجلی وارد آورده باری او را از ایمان بخداوند محتجب نموده باشید
ولکن کذا العیاذ بالله بر شجره حقیقت حزنی وارد آید اعظمتر است از حزن

کل شیء که در حقائق ملک باشد ذکر آن شده و هم چنین شئون دیگر از ذره

گرفته تا ذره منتهی شده زیرا که کل شیء باو وی میگردد و او واحد از قبل او شیء است

و بعد حروف حی الاقرب فالاقرب و بعد از واحد اول واحد ثانی تا آنکه

الی ما لا نهایه منتهی شده چه بسا از اعداد واحد اخری که بر مقدم میشود در واحد

ثانی مثلا اگر ادنای خلق در یوم ظهور ایمان آورد بحق اعلا میگردد از

اعلائی که ایمان نیاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل میشود و سافل

عالی میگردد و بر عکس عالی عالی تر میگردد و سافل سافل تر اگر قصد تقوی حق نکند

و لله تدبیر ما یشاء من عباده انه کان بکل شیء علیما

الباب التاسع عشر من الواحد السابع في الصلوة ملخص این باب آنکه

اول صلوتی که وضع شده صلوة ظهر بوده و کل آن بعد از واحد وضع شده تا آنکه

هر یک باب

هر یک باب جنتی باشد در اطاعت حق که در آن نبیند الا ظاهر در

آن حرف او و در کل نبیند الا واحد بلا عدد را تا آنکه بر اعناق کل آیه خضوع

و خشوع باشد از برای او مظهره است که اگر کسی بظاهر مستنکف شود از طاعت

او ولی بکینونیت عابد بحضرت او باشد و هیچ عملی بعد از معرفت افضل از صلوة

نبوده و نیست و صلوة هر نفس در حد وجود اوست مثلا صلوة نقطه

بالنسبة الصلوة حی مثل شمس و نقطه است بالنسبة بحروف حی و هم چنین صلوة

حی بالنسبة بحروف واحد ثانی و هم چنین صلوة ثانی بالنسبة بحروف ثالث

الی آنکه بآخر وجود منتهی شود چنانچه قبل از ظهور شجره حقیقت نماز میگذارد

و آخر وجود هم بالنسبه بحدود ظاهریه نماز میگذارد ولی صلوة کل بعون نفس نزد او رکعت

از صلوة حروف حی او لایق است و صلوة که نزد او رسد و هم چنین در کل اعمال

نظر کن بر کلمهٔ لا اله الا الله که من نظیره است که مقتدر نمی‌شود با توحید کلی‌اش
چه قبلاً و چه بعداً و چه سراً و چه جهراً زیرا که اوست ما شاهد اسمائه الحسنی نفی
وآنچه دیگران توحید می‌کنند از وحدت و کل اعداد متکثره از واحد اول
با و توحید می‌کنند اگر در این مستوی تصوری کنی در نقطهٔ فرقانی نظر کن که صلوة غیر
رسول الله از اشرف خلق که امیرالمؤمنین هم تا مشهور شد بار و حجت مراو
خلق شده صلوة علیه آن مقتدر نمی‌شود با صلوة اولین است که هر گر اول‌اش
نفس خود حرکت می‌نماید از حول مبدء خود نمی‌تواند تجاوز بنماید ولی در
صلوة مخلوقه بار او صلوة کلی مقتدر نمی‌شود با یک رکعت صلوة امیرالمؤمنین
و هم چنین الله اقرب بفلا قرب الی الذی الی الواحد الا او به بار کل
در نزد صلوة اوست مثل آنکه اگر بهار اشیاء متکثره را مجرد کنی تا آنکه

رسد بیگانه

رسد بیگانه جو ای کل را دارد به بهائیت نه به آیت هم چنین صلوة امیرالمؤمنین
کل صلوة تمام دارد به بهائیت نه به بیکتونیت و هم چنین در کل شئون نظر کن و همان صلوتی
که در ره در حین نزول آن اعراب دستمال می‌زدند امروز ببین که در مسجد
اقامه آن در بین علما چه قدر کلام واقع می‌شود تا آنکه در یک مسئله فرعیه متعلقه
بان هزار بیت حکمیت علمای آن شانه نمه ولی از این شئون محتجب مانده از مبدء
مثل آنکه امروز کل مؤمنین بقرآن شب و روز هفده رکعت نماز
واجب می‌کنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب می‌کنند
ولی از حدود آن محتجب و بر آن وارد می‌آورند آنچه وارد می‌آورند چه آنکه
بوسیله رسول خدا وضع نموده آن را الا نبی الا حبل خضوع و خشوع که در اعناق
مردم باشد از برای یوم رجع خود و از آنجا نه عباد مقصود است

الا توحید در مقام عبادات بشود که بر آنچه وارد شده کل در مقام عبادت
با والی امر متوجه و از نفس و صور ظاهریه صلوة را منع محض و کل ائمه همانگونه
شب و روز در صلوة اند چونکه منقطع الی الله شده حکم دو رکعت در باره
ایشان نازل شد چگونه و صلوة که بر کل شد از شئون دین ایشان است
هر آنکه در نزد هر ظهور شهادتین که اس مبدء دین است ابلاغ میگردد مشهد آنکه
در ظهور رسول الله لا اله الا الله عیسی روح الله اگر میگفت حکم اسلام بر او نمیشد
الا آنکه لا اله الا الله گوید که مقترن است بمحمد رسول الله و هم چنین در ظهور نقطه بیان
لا اله الا الله مقبول نمیشد که مقترن باشد بشهادت در حق او که او بعینه همان
لا اله الا الله و شهادت در نقطه بیان است و آن روز بغیر از ظهور مقبول نمیگردد
بمثل آنکه در ظهور فرقان مقبول نگشت الا آنکه مؤمن شد بآن عیسی بود اقرار

بنبوت

بنبوت محمدی چنانکه در جوهر دین این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق بآن
و امر و زمین بلکه اگر نفسی بیکی از اعمال از حدود است محتجب ماند که اگر ناظر بودند
کل در جوهر دلیل و مبدء وجه هر آینه قرب از آنچه بصر از حرکات تجاوز نمینمودند
و در این شئون محتجب نمیماندند ولی از این شئون هم در غروب شمس حقیقت محتجب مانده‌اند
که اگر قدر جوی منحرف شوی شهید کرده اند ایشان حکم دو رکعت علو ایمان خود حفظ نمیکنند و لی انتظار امام
همیشه مبدء انداز که کل اینها نزد او مشتاق قائمیت است که بر برکت حرکت
مینمایند را هر طور که میخواهند با کسی را مصباح میگویند که بحروف واحد مؤمن شده
و عزرا در امر الله میبینند در نفس کسی و محتجب از شئون نظر کردن در آنکه اگر قائم
نمیشوند مجلی امر شده و در حین صلوة قصد کنند خدا را وحده وحده بملاحظه
اینکه که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشند لذا بهر اعراض از حروف واحد

اول انوقت مصلی بر او طلا فرض شده اگر در مقام امتحان بر آمده حساب قرض شده

در یوم قیامت و الا در بیت مقبول نمیشود از آن همین قدر که با این نظر ناظر باشد

و باید عابد در مقام صلوة نه بیند الا معبود را و نظر نکند الا بسوی خداوند وحده

وحده لا شریک له که اگر در عبارت اسمی یا وصفی را در نظر آورد محتجب میگردد

و معبود ازلی عبادت او و باید توجه کنند بذات قدس الهی که لم یلد و لم یولد

بعد هست دیگر دون او خلق اوست و او شناخته نمیشود بلکه

ذات او و موصوف نمیگردد بعز قدس کینونیت او و مستحق عبادت و پرستش

نیست الا ذات او ولی در کل این شئون از ابواب های برکت

نرفته که بعد از کعبتی فتح بابی از ابواب جنت میگردد که عرفان نحو و فرد واحد باشد

در یوم ظهور آنها و آن جنتی قبل از این است که هر صورت حدودیه در او باشد

و آن جنتی

و آن جنتی که در او صور حدودیه هست از لباس حریر و اسباب ذهب

و لحم طیر و شراب طهور و حور مثل قطع یاقوت و وصفهائی که شده

حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از آن واحد او مستمد نیز آن است

محتجب ماند با اینها در نزد آن واحد اول که الحال حرف حی و ظهور است و هنوز

بمقام صور حدودیه حجبه نیامده و وقتیکه ظاهر شود جلد دار آن است نه غیر

الان مثلا که امروز در مقعدی چهل هزار مصباح بلور روشن شود که نوری از

صفات جنت باشد نظر کن که ما تقوم به او چه چیز است که از مصباحی اکبر که در

مصباح اشرف است که حافظ ایجاد کل است مستمد است

از آن واحد اول اگر چه در صدر اسلام بین بر او نیز الا این مصباح

و هم چنین در کل ظهور مشاهده کن لعلی در یوم قیامت محتجب نمانی

واگر در نزد او نور واحد اول هم باشد و جای آنکه سزاوار است که آنچه

در امکان مصباح ممکن است لایق است که بین یدی او مشرق شود و لی حافظ

کل این صور صد و دیه از وحدت منکثره در صقع اوست نه بنفس واحد او از نظر کن

در مظاهر ملک او استدلال کن و کل ظهور را واحد او واحد افرض کن تا آنکه منتهی شود

به واحد اول که رسول الله و حروف حی آن باشد در هر رتبه از کثرات واحد هست

که کل قائم باوست و هم چنین صلوة کل خلق از حدود متجاوز نمیگردد و کل

صلوتها بنفسها جدا از این صلوة حروف حی و کل صلوات حروف حی بنفسها

ساجد از این صلوة نقطه واو ساجد است از این جدا فقد وحده

وحده مشتمل بنفس صلوة آدم تا کینونیات را مثل آن بینی که معاینه اعمال

مثل کینونیات است اگرچه صلوة هر وجه بعینه مثل صلوة اول وجه است

و ای همین قسم

و ای همین قسم که کینونیت هر وجه متعالیه مذکور شد نزد اول وجه الا در حد خود

که هر وجه باشد که آنکه کل اعمال را شاهد کن و در سه رکعت از اول

صلوة توحید ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد

توحید افعال و در شش رکعت بعد توحید عباده و همچنین در کل الا الله وحده

وحده لا شریک له را هم چنین کل واحد منکثره را مثل واحد اول

بین که اگر نفسی در هر وجه عبادت کند یا قبل از آن در توحید فعلی توحید کند

یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند (یا قبل از آن در توحید ذات توحید کنند) نیست الا آنچه که در واحد اول

متجلی شده و همچنین خالق الا اسم در ارض الا اسم که (و همچنین الا الله) در کل مرایا متجلی

نیست الا شمس واحده و آن حقیقت مشیت اولیه است که او بنفسها

مدل علی الله هست و کل آنچه میکنند در مرایای خود باو میکنند و او با مشیت عز و جل

و اگر ناظر شوی بر این نظر می‌بینی بعین یقین که شیئیت کل اشیاء بمشیت ظاهره

در ملک است و نه این است که کینونیت مشیت بکینونیتها ظاهر شود بلکه در ظهور

ظهوری آنچه در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر میگردد و این است معنی اتم

ترشحونه ام الخلق از آن عرفوا و هم چنین مشتدم بفؤاد لطیف تا اعمال اخر استنباط

کنی و کل این مراتب را بشناسی آنکه کشف حجاب را می‌بینی بعین عرفان مکنونات

لعل در یوم قیامت تو آن اخذ ثمر شجرة الله کور کرد و از حکما در معرفة آلم

هزار هزار کتاب نوشته ولی اگر ناظر بودند که شأن ایشان را نمی‌نویسند

و برای چی وارد می‌آید و از کجا ثمره شده و در ظهور چه ظهور مستقر میگردد

هر آینه در یوم قیامت نفع می‌بخشید ایشان را از اینست که در یوم

قیامت کل عرفانها اگر شئونات ثمر بخشد و الا در هوای فؤاد انفس

میمنه

میمانی و در مقام عبادت توجه مکن الا بسوی ذات غیب ازل که مستحق

پرستش و عبادت است ولی از آنجائیکه توجه باو ممتنع است باید قرار بر

آنچه حروف واحد بر آن هستند از معرفت و رضای او داده شود در مدینه

توحید بلا آنکه غیر اسم را ببینی و از نفس در حین عبادت نظر باسم لله عبادت

نکرده خدا را و محتجب مانده از مقصد الهی عز و جل بلکه کل اسماء مدل است

بر آنکه نیست الهی غیر آن و معبودی سوای آن و هر که ذکر شیئیت بر او

میشود خلق او است و او است مستحق عبادت و پرستش نه خلق آن و عبادت

کن خدا را اینکه اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغییری در پرستش تو او را

بهم نرسد و اگر در جنت برد هم چنین زیرا که این است شأن استحقاق

عبادت مر خدا را وحده و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده

ذنیست و حکم توحید نمی‌شود در حق تو و هم چنین اگر نظر در جنت کنی و رجاء آن
عبادت کنی شریک گردانیده خلق خدا را با او اگرچه خلق محبوب اوست که
جنت باشد زیرا که نار و جنت هر دو عبادت خدا را و جمیع از برای او و آنچه
سزاوار است ذات او را عبادت اوست با استحقاق بلا خوف از نار
و رجاء در جنت اگرچه بعد از تحقق عبادت عامه محفوظ از نار و در جنت
رضای او بهشت و لیکن سبب نفس عبادت نگردد که آن در مقام حق
از فضل وجود حق بر آنچه حکمت الهیه مقتضی شده جاری میگردد واجب صلوة
صلوتی است که از روی روح و ریحان شود و نظر به محبوب بهشت و نیست
و هر چه مجرد وجوه‌تر باشد عند الله محبوب‌تر بهشت و غیر از صلوة
واحد مرتفع شده و آنچه در ابتدا ظاهر شده ذکر آن هست اگر بر روح و ریحان

واقع

واقع شود که افضل عبادات است و منع در جایست و اگر کسی از زیر رکعت نماز
محتجب مانده لا یجدی کلما عطا الا ان مقبول بعضه عنده الله افضل است زیرا از آن است
و آنچه در اول است اعلای از آن است و کل رکعات حین طاگفته حول القطره
وحدت که میمه زوال و صلوة آن باشد و به آنکه در استفاده نماز مقابل
کسی هست که میه وجه تو در قبضه اوست و هیچ شیء از علم او پوشیده نیست
و هیچ شیء او را عاجز نمی‌کند و قادر است بر کل اشیا و عالم است یقین
قبل وجود آن مثل آنکه عالم است الکل بعد وجود آنها و بیان آن در مواقع
امر شده کل برآنچه عابد بعضه خدا را عابد باشید و خواهند بر مواقع امر شاهد
گشت و باستلذاذ با ملتد فلتصلین باذن ربکم آیاته تعقلون

ولا تعبد الا الله و تم کتابه — الله الموفقین

الباب الاول من الواحد الثامن فی ان مثل من یظهره الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس بالنسبة الی النجوم ملخص این باب آنکه مثل من یظهره الله مثل شمس است و مثل اعمال کل وجه‌ها اگر طلوع ضیا کند مثل کوکب و قمر مثل

اول من قابل شمس الحقیقة بعرفانه و ثمر آن اینکه اگر در یوم ظهور شمس حقیقت

کل وجوه شهادت دهند بنفی طلوع ضیای او شهادت او بین کل اینها شمس است

که با وجه آن اینها کور نمی‌شوند و قول آن اسباب خفیف ولی عمل بآن در مسند

هر ظهور بغایت صعب که اگر در صدر نزول قرآن کسی ناظر باین نقطه بود

اگر کل وجوه ما فوق الجبت حق می‌بودند معادل نمیگردید قول ایشان را با قول رسول

ضیا زیرا که قول رسول مثل شمس است و اینها در بعید کور نه در نهار و هم چنین

اگر کسی ناظر باین نقطه بود در نقطه بیان حین ظهور قول آن را مثل شمس می‌دید

و قول ما سوای آن را اگرچه حق بود مثل نور کوکب در لیل و هم چنین در ظهور من یظهره الله

اگر کل اهل

اگر کل اهل بیان در حین ظهور او بقول او عامل و در وجه خود با اعمال خود مثل کوکب

نزد شمس مینمایند ثمره وجه خود را اخذ نموده و الا حکم کوکبیت هم بر آنها نخواهد شد

الا بر مؤمنین بآن که در نهار محسوب نمیشوند و در لیل با نور اینست ثمره این حکم اگر

کسی اخذ کند یوم قیامت زیرا کل علم و عمل همین است اگر کسی موفق شود که اگر

کل بر این نظر ناظر بوده در هیچ مسند ظهور ظاهر بظهور حکم دون لقا

در حق خلق مثل شمس این است که کل در لیل خود را می‌بینند که در حد خود نور

دارند ولی محتجب از آنکه مبدء نهار دیگر نوری نمیماند از برای آنها بلکه منعدم

میشوند نزد ضیاء شمس و مثل نور کل را علم ایشان فرض کن و کلام ایشان

و مثل ضیاء عمل من یظهره الله را کلمات او فرض کن که کل وجود از آن هم محتجب

و در ظل یک آیه از آیات قائم میکند و میگویند از آن مجلی خود

که خداوند عزّ و جلّ بشهادت انّی انا الله لا اله الا انا و ما دونی خلقی ان یا خلقی ایّای فاتقون

و همین قسم اسمای او میگوید اگر بشنوی و جوهر علم در عرفان مبدء امر است

الی غیر النّهایه نظر کن در نجوم انجیلیه که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود مستنیر

گشته بودند که بعد از طلوع همان شمس دیگر نوری از برای انها نمانده و در نزد

هر ظهور همین قسم ببین اگرچه تا الان هم یکسان نور هستند و عمل میکنند ولی نزد تو

که در اسلام مؤمن شده میبینی که بلا نورند و از ضیاء شمس حقیقت محتجب ماندند

که رسول الله باشد و هم چنین در رتبه هر ظهور تصور کن تا آنکه از ثمره وجه

خود نزد لقاء محبوب خود محجوب نمانی و لتتفکرن فیما یظهر من عنده بمثل

ما قد علمکم الله فی الکتاب تستدلون

الباب الثانی من الواحد الثامن یجب علی کل نفس ان یورث لوارثه

تسعة عشر

تسعة عشر اوراقاً من القرطاس اللطیف و تسعة عشر خاتماً ینقش علیها اسما

من اسماء الله و ان لا یورث من المیت الا ابیه و امه و زوجته و ابنه و اخیه

و اخته و معلمه بعد ما یصرف لنفسه من نفس ماله علی ما تعزّ به نفسه ملخّص این باب

آنکه از آنجائیکه مراتب توحید در هر هفت حرف تمام میگردد که حروف اثبات باشد

از این جهة حکم شده که ارث نبرد از میت بحقیقت الا هفت نفس

چنانچه در رتبه هر شیئی هفت رتبه توان خدا را با هفت حرف خود مشاهده

واحد و وحد و واحد و وحید و متوحد و موحد از این سر است که این

نوع تقدیر شده از مبدء امر و هیچ نفسی نیست که اراده نماید امری را

دون آنچه مناسب مراد او است الا آنکه خدا را خوانده بهفت اسم که مملکت

خود است هر یک را بعدد واحد تا آنکه اسباب آن امر برای او ظاهر میگردد

و مقصود آنست اگر بلوغ فی الجمله مشعر میگردد که جاری شود و ثمرهٔ آن آنکه در یوم

قیامت که کل احکام مرتفع میگردد من عند الله اگر شجرهٔ حقیقت حکم فرماید

بیرون این کلمه و به نکو به مشعر آنکه صدور دارد که الآن در فرقان مبین است

اگر مبدء ظهور بر نفسی دون الله حد و حکم فرماید از حکم رسول الله فرق

این نیست که آن روز که حکم فرموده الی یوم لا نهایه در ظل آن عامل میشوند و

آن روز چون بر آن نفس وحده شود صعب میگردد بر ناس الا آنکه نظر بمبدء

امر کنند مشتبه نمیگردد صعود دارد در قرآن نازل شده معاینه آن روز هم مشتبه میشود

این حکم بر آن نفس است و جاری آنکه در یوم قیامت تا کل ممتحن نشوند شجرهٔ حقیقت

خود را معروف باسم ظهور اول نمیفرماید که کل در درجهٔ یقین و بصیرت بحدی

باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند و از بلاد خود

بیرون آمده

بیرون آمده از برای یومیکه در آن یوم اذن طواف داده شده و همان روز

شجرهٔ حقیقت ظاهر شود و بفرماید لا تطوفوا اگر کل الی حین عمل کنند در رکن طواف

نمیکنند و الا باطل میگردد کل اعمال آنها زیرا که این طواف که الآن از برای

او جمع شده و میکنند بامر او بعینه در قبل و دلیل بر این کتاب الله از قبل و کتاب

الله از بعد که غیر الله نتوان مثل او نازل نمود و اگر حین ظهور نهی نفر

بصیر باشند نظر بمبدء امر میکنند و بالیقین میکنند و او طائف بعد از بیت خدا

خالصاً لله و کل حج میگردد در عالم و این همان امر است که از برای یک نفر

اوسع از سماء و ارض میگردد و از برای آنکه یقین میکند احد از سیف و ادق

ارشع میگردد و این است که در مبدء هر ظهوری اهل بصیرت آن اقل

از کبریت احمر افتند زیرا که اکثر بتبعیت یکدیگر و ظهور غیر در او اعمال

عمل میکنند اگرچه واقعاً با حق نبوده و از برای او ولی چون از روی بصیرت نیست
در نزد ظهور صاحب امر محتجب میمانند از امر بدیع او و از برای اکمال امر قبل ظهور
از برای آن نبوده که بندگان مطیع حق باشند بعد از ظهور و اقع نشده باو اطاعت
اطاعت کنند ولی وقتیکه ظهور واقع میشود مطیع بگمان خود اطاعت میکنند
ولی آن وقت عصیانست اطاعت مثل مؤمنین بانجیل تا قبل از ظهور رسول الله
کل مطیع بودند خدا را در دین خود و محمود بودند در نزد خدا از طریق شریعت عیسی
که حکم عمل میکردند ولی حین ظهور رسول الله صلی دین ایشان که کلمه شهادتین بود
بظهور بدیع ظاهر شد و در مقام توحید ایشان لا اله الا الله و در مقام عیسی روح الله
محمد رسول الله نازل شد و در ذکر مقام اوصیای او عباد الله حجج الله نازل شد
و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی حاشیه اطوار دین او بدیع گردد چگونه آن

ظهور شئون

ظهور شئون احکام دین او از اینست قول محکوم شیخ در وقتیکه کسی
از ایشان سؤال نمیشد بعد از آن کلمه که حضرت میفرمایند سیصد و سیزده
نفر که در آن روز اتقیای ظهورند متحمل نمیشوند حضرت صادق ذکر کاف در
حق ایشان میکند بعد از نهی بسیار که نمیتوانی متحمل شوی فرموده بوده که اگر
حضرت ظاهر شود و بگوید دست از ولایت امیرالمؤمنین ع بردار تو بر میداری
فی الفور ابا و امتناع نمیشد که حاشا و کلا و ظاهر است نزد اهل حقیقت که
کلمه را از آن حضرت باو شنوده و او چون متحمل نشده کافر شده ولی
ملتفت نشده و این از آن جایست که نظر بمبدء نمیکنند و ظهور حضرت را
غیر از ظهور رسول الله نمیبینند اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله مشاهده کنند
بالنسبه بظهور عیسی متحمل میگردد کلمه که اوسع است از سموات و ارض مقبولا

قابلیات ولی چون نظر نمیکند ادنی میگردد از آنکه او از صراط واحد میگردد

از سیف نه این است که مراد ناطق این بوده که دستی از ولایت امیر

المؤمنین علیه السلام بردارد زیرا که این امر است ممتنع ولی از او لا ینال نور آنحضرت

در مظاهر خود بوده و هست بلکه مراد این بوده که در این ظهور باسم امیر المؤمنین بوده

و در این ظهور باسم محتجب مشو چنانچه بعینه امیر المؤمنین در زمان رسول خدا حم

همان روح عیسی بود در زمان او بعد از عروج آن در زمن ظهور آن اگر نظر

کنی بعینه امر صراط اوسع میگردد و از شئون او سعیکه در احکام آن است

و اگر محتجب گردی ادق میگردد از شعر که توانی علم نو باو احاطه نمائی و اگر کل مؤمنین

ببیان بصیرت ایشان در حدی رسد که کل در محل باشند مشتی ذکر طواف

در آن شجره حقیقت بر انفس در ما بین کل دم زنند انفسی را که ایشان خواهند ارانها

در ارض النور

اگر فی الفور تصدیق نمیکنند حکم ایمان بر ایشان جاری والا حکم ایمان از ایشان

مرتفع میگردد چگونه رسد و طواف که شأنی از شئون دین ایشان است

و به آنکه آنچه الله دارا نه از فضل شجره حقیقت است نه دون آن مثلا اگر مؤمن بوده

این مظاهر ارث بر ده اگر رسیده که تواند لم و بم گفت این است که کل از نزد

او است و کل محتجب هستند از او از مبدء وجود تا منتهی الیه ذکر آنرا اعطا میکند

لعل در یوم ظهور او ثمره وجود که ایمان باو است فائز گردند ولی بار حضرت هم نمیشود و در ام

ظهور محتجب میگردند محتجبین و جای آنکه در قرآن ذکر شده ثمره خلق کل شئ در آیه

شریفه الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش وسخر الشمس

والقمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون

اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر نقطه فرقان است

لعل بلقاء رسول الله که لقاء الله هست فائز شده باشند و حال آنکه سبب
یقین در هر دو جا یکی است بلکه در این ظهور قوی‌تر است زیرا که در آن
ظهور در بیست و سه سال نازل شد و در این ظهور ظاهر است که به یک
اسبوع نازل گشته و حال آنکه ثمرهٔ خلق کل گرویدن کل باحکام قرآن عامل
ولی از ثمره وجود خود محتجب اگر در یوم ظهور بیک آیه از آیات بیان کل مؤمنین
بقرآن یقین نمی‌نمودند زیرا که این حقیقت بعینه همان حقیقت است که در صدر
اسلام بر او قرآن نازل شده یعنی مراد الله در این آیه فائز شده
بودند و حال آنکه ظاهر است که کل الآن شعر تلاوت می‌کنند و مشتغل نمی‌شوند بمراد الهی
و حال آنکه بر این است مظهر حقیقت از ربوبیت که بشناسند او را و لقاء او را
لقاء الله بیقین نه از اکثر مؤمنین ببیان در ظهور من یظهره الله یقین کنند را نیست که

او بنقطه بیان یعنی مراد الله در بیان فائز شده باشند و چونکه روز کل نقطه
بیان موقن اند از اینجهت ذکر مشی باو میشود و الا لقای شأنه هیکل ظهور اخرت را
سزاوار نیست که بهیکل ظهور دنیا معروف کنند خود را اگرچه ظاهر در هر دو
واحد است ولی چون مشئون اخرت جدید عظیم است از اینجهت بآن ذکر می‌کنند
ولی چون بظهور قبل کل موقنند و عین آن شأن جدید نیست که ظهور بعد را ادراک کنند
بیقین از اینجهت ذکر میکنند باسم ظهور قبل نفس خود را لعل از بعضی نفس بمنتهای محتجب
هم باشند تواند شناخت او را مثل آنکه یوم ظهور رسول الله اگر کل مؤمنین
بعیسی یقین میکردند که اوست همانکه بمراد الهی در انجیل رسیده بودند و
حال آنکه او اعظم است از آن ظهور ولی از برای القاء اهل ظهور قبل ذکر میشود
اسم مسبب ظهور قبل را لعل اهل ظهور بر اسلام صراط گذرند و ثمره او محجب

خیر فائز کرذلک فلتستغفرن فیما خلق الله لکم ولتجعلن کل اعمالکم لله ربکم یوم ظهوره

وانتم بآیاته تؤمنون ذلک یوم من یظهره الله تؤمنن به فانکم انتم قد آمنتم

بالله وبما نزل الله فی البیان والا قد احتجبتم عن لقاء الله وعما نزل الله من قبل فی البیان

ولا تصبرن فیه فان صبرکم لم یکن الا علی النار وانتم یومئذ لا تعلمون وان تعلمون

لا تصبرون ولکن ستعلمون ولما لا تخلصون انفسکم لا توقنون

فلتخلصن انفسکم لله ربکم لعلکم تستطیعن ان تخلصن انفسکم لمن یظهره الله بالحق علی العالمین

ولترقبن اول الظهور لا تصبرن فی امر الله وتکونن عنه لمن المحتجبین

فان هذا اذن انفسکم ان انتم بالله وآیاته من قبل موقنون ما خلقتم الا لذلک

وما امرتم بامر الا لهذا فلا تحتجبن عن لقاء الله من قبل ومن بعد وکنتم بآیات الله موقنین

الباب الثالث من الواحد الثامن

ذلک بعد ظهور کل شیء هالک الا وجهه یوم القیمة فرض علی کل نفس ان یستغفر من شجرة

الالهیة بنفسه لا بغیره الا الله عذر حقیقی لا یمکن له ان یحضر بنفسه و یستغفر منه سوا آن

ان یجیبه بکلامه او بخطه والا استغفار غیر نفس بسبب حزن الخط و غیره ملخص این باب

آنکه لا بد یوم قیامت خواهد شد و شجرهٔ حقیقت ظاهر اگر چه بر ضمای فؤاد نمی توان

در حق مؤمنین ببیان ذکر نمود کلمه که قبل ذکر شد کل شیء هالک الا وجهه بعد کل مرایا باشند

و در آن یوم از احتجاب از محبوب خود مبدا شود اثبات آن به نفی بلکه اگر

احکامات نفی هست میدا شود با ثبات ولی از آنجائیکه این خلق مدهوش

همیشه لا یشعر حرکت ایشان بجهه نه از روی بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود

و قیامت را بر پا فرماید و چنین کلمه که اشد از هر ناری است از برای اهل

بیان نازل کنند زیرا که کل از برای نجات عمل میکردند بعد از آنکه خدا فرموده حکم هلاک کفار

چه نجاتی است فرض است باشد فرض که حاضر شوند بعد از علم نزول این آیه

و حکم آن و استغفار کنند نزد او و رجوع کنند بسوی او تا آنکه مبدء آن فرماید هلاک کرده را

بنجات که این است ثمره مشتغل باعمال شد که اگر بعد از استماع

این حکم کل عمل خیر را کنند باز از هالکین است الا آنکه راجع شوند و بما آن قول کنند

هلاک گشته نجات یابد و اگر نظر کنی در خلق این کلمه هلاک ببینی که مؤمنین که کینونیات

و کل اعمال بضرب بسم تمام شده که اگر امروز کسی مستحق است باین آیه

عمل کند برای ذی روح روی ارض نمی ماند زیرا که وجهی که هلاک گشته شده

عنه بسم چه ثمر از برای بقای او و جای آنکه حد تسلیم عنه بسم و نزد او لو العلم آشد

از ثمره آن است که بعین بینی ولی چون در عالم حد نتوانی فهمید که از او

عمر تا حد عمر از برای نجات عمل کنی و یک دفعه در نظر هلاک واقع شوی و اصلاح آن ممکن نشود

الا از مبدء

الا از مبدء امر که اگر بعد از نزول این آیه بعمر عالم اگر عمل کنی و استغفار رب کنی ثمر نبخشد

الا آنکه راجع شوی و یک کلمه از مبدء اخذ کنی اگرچه بیک کلمه هم چنانکه باشد که این آیات

میبینی ولی این همه استغفار تو را نجات نمیدهد و واجب است بر تو بعد از استماع این

از کل اعمال منقطع گردی زیرا که کل از برای نجات میکردی و بعد از آنکه

حکم الهی بغیر آن شد چه ثمر و راجع شوی و کلمه نجاتی اخذ کنی اگرچه باشاره

باشد و اگر کل ما علی الارض را هم از برای اخذ چنین کلمه هم انفاق کنی انفع تر از برای

تو خواهد بود تا آنکه در راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمیدهد ترا ولی اگر

اخذ کنی چنین کلمه نجات میدهد ترا تا یوم قیامت دیگر و اگر نتوانی باسرع آنچه

مقتدر بر آن هستی طلب و اخذ کنی الله اکبر از حین استماع بیک لمحه صبر کنی و بعد از

لمحه قبض روح شوی در هالکین خواهی بود و از تعجیل کردی و سبب اخذ کلمه ای جاری

نمودی اگر قبض روح شوی بعد از حیوة جاری گردد کلمه که بعد از موت در جنت
باشی و نار تو مبدل بنور گردد و این اقرب از همه ها است که با قبال بیان کل اعمال
مقبول میشود مبدل میگردد سیئه بحسنه اگرچه آنکه حدیدی میوزد از آن ولکن
باز چون صحیح شوی بهتر از آن است که در حالکین روی و هیچ امری مشدد این
از برای اهل بیان فرض شده زیرا که نجات ایشان در این است نه در اعمال ایشان
وحدود است و الا که تو را محتجب نکنی از مبدء مثل آنکه ای باشد در بیان علم از
انها باشی و در بیت خود نشسته باشی و صاحب امر ظاهر شده باشد و تو مغرور گشته
باشی و ملتفت نشده باشی تا آنکه موقف او مبدل شده باشد مثل آنکه در ماکو که محل
ذات است بظاهر واقع شد که اینها تغییر میدهد هر امری را تصور کن در وقوف او را در
این ارض شد و وقوف رسول الله در جبل مکه که در قرآن این آیه را نازل کردی که اهدی
ای زمان

ای زمان در حالکین دو حجت شنیده و عمل نمایند و عند رسوله و عند اولی العلم
و نزد هر نفسیکه قرآن را تلاوت نماید بهلاکت ذکر شده و حکم دون ایمان
بر ایشان شده حال آنکه تا امروز هم بگمان خود در دین خود عامل بوده منتهی این است
که اهل بیان هم بعد از ظهور من یظهره الله عامل باشند باشد تقوی ولی بعد از نزول
این آیه چه ثمر اعمال ایشان را عبد عملی میکنند در راه خدا بلکه راضی بجان دادن
میشود در راه او لعل نجات یابد ولی بعد از آنچه از حین تا حکم هلاکت شود
دیگر چه فایده منتهی عملی که میکنند نزد او و اولو العلم مثل عملی هستند که بعد از
نزول بیان عامل بودند و قبل او و قبل از آن مثل عملی خواهد بود که امروز
در انجیل عمل میکنند و حال آنکه قرآن نازل شده و حکم ارتفاع آن شده
قدری از روی بصیرت عمل نماید لعل در یوم قیامت هلاک نشوید از آنچه

نجات یابد که تا شجره حقیقت طالع است کل امور ممکن ولی اگر
غروب کند دیگر ممکن نیست تغییر و تبدیل الا تا طلوع دیگر مثلا اگر
در ظهور فرقان بعد از نزول این آیه کسی از رسول الله طلب نمود نجات
بعد از هلاک اشیا ممکن نیست که از مبدء حجت نازل میفرمود بعد از بسم
قد احییناک بعد ما اهلکناک فضلا من لدنا انا کنا فاعلین جز بهمین
در نجات نبود تا امروز که مبدء ظهور بیان است نزد خداوند و رسول
او و ائمه هدی و ابواب و کل مؤمنین بل نزد ملائکه سموات و ارض و ما بینهما
بل نزد هر شیئی ولی حال هم که گذشته از فضل مبدء منقوص گشته بلکه انفس
محروم مانده و هم چنین در ظهور من یظهره الله تصور کن و مراقب باش در دقایق
و ساعات یوم قیامت را محاسب باش از حین ظهور تا غروب باعظم طوریکه

حساب

حساب میکنی مال خود را نزد دولت خود که ثمره ان این است که در راه خدا
انفاق کنی و نجات یابی ولیکن اگر از حساب محتجب شوی که کل لاشیء شود هر
محاسبات دینی با نفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم بذات مقدس الهی ازل
که روح انسانی نیست در خلق والا نزد استماع این کلمه آب میشد و هرگز
خطور نمیکرد حیات بر قلب ایشان زیرا که میشود که از اول عمر کرد از برای
نجات و جز از مبدء نجات چنین حکمی نازل نشده که محقق الصعود و راست
که من عند الله است زیرا که عجز کل را میرساند و بر آنکه عدد وجه عدد
اسم واحد است و هر کس در قرآن بمحمد رسول الله و حروف آن مؤمن بود از
دون هالکین است در قرآن الی ظهور بیان و هر کس در ظل حروف واحد بیان
آمد از دون هالکین است تا ظهور من یظهره الله و هم چنین ببین هر ظهوری را

بما لا نهایه الی ما لا نهایه در عباد دیگر واقعا در ظل حروف وجه قرآن بودند شبهه نیست

که در یوم قیامت نجات یافتند ببرکت حب ایشان و همچنین حب حروف

واحد در بیان هم چنین اگر واقع گردد کسی در بیان در ظل حروف وجه آن واقع

شود در یوم قیامت نجات می یابد زیرا که در ظهور منحرف از نفس ظاهر

و حروف حی او نمی شود و اگر شود علامت دون ثبات او بوده در حروف

وجه بیان و همین سر از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است

از امروز بما لا نهایه الی ما لا نهایه مراقب شده هر ظهوری را که ظهور الله شد

ظهور خلق نیست و حجت او حجتی است که کل ما علی الارض از مثل او عاجز شوند

تا وقتیکه کور ترقی نماید و بجوهر حقیقت مردم توانند مشاهده ظهور را

نمود که آن وقت هشیار است چشم حقیقت بنقطه اولی است در ظهور او آن

وقت ظاهر

وقت ظاهر میگردد اعرفوا الله بالله زیرا که تا امروز هر چه ظاهر شده

اعرفوا الله بحجته بوده نه اینکه کسی در حین اعرفوا الله بالله بحجت نباشد محتجب بگردد

از مبدء بلکه کور این قدر ترقی میکند که منتجبین ملا اعلا محجوب حجب او را در ظهور

بنفسه می شناسند بلکه محتجب را باو می شناسند نه او را بحجت و بنهایه معرفة الله

در مقام اعرفوا الله بالله ثابت نمیگردد الا و اعرفوا الحروف الواحد ببرآت ذکرهم

بما ینظر من عنده واحد الاول اذ کلهم لم یکن الا تکثر فی ذلک الواحد الاول

افلا تتقون و مراد از تکثر تجلی اوست باو در صقع او بنفس او زیرا که این است

که حروف اول حروف حی شده با حروف حی اعداد متکثره شوند بلکه بعد آیات واحد اول

کل مهتدی می شوند که اگر خود وجه را نظر کنی نمی بینی الا تجلی او در وجه را بنفس او در

صدر او چنانچه ظاهر است ادنی خلق امروز در مدینه است که بر رسول الله حکم

اعلای خلق است این است قصد از ذکر کل اعداد از واحد الی ولیتوکلن

علی الله یوم القیمة لعلکم تفلحون و مراد از این توکل نه این است که اذکار را

بخوانی یا آنکه بر سر سجاده گریه کنی که خدایا من بر تو توکل کردم مرا کفایت ده در

یوم قیامت بلکه آن روز توکل تو این است که شجره حقیقت که ظاهر میشود

ایمان آوری باو و یقین کنی بآیات او که آنوقت توکل بر خدا کرده و تضرع تو

نزد او مثمر شده و الا هیچ نبی مبعوث نشده الا آنکه امت خود را امر بتوکل

بر خداوند نموده و شبهه هم نیست که خداوند صادق است در وعده خود

اگر کسی بر او توکل کند نجات میدهد او را از هر چه که محزون میسازد او را

ولی چه شده که این ملل مختلفه در روی ارض همین بر دون حق مانده و حال آنکه

کل خود را متوکل علی الله میدانند بطوریکه در ما بین خود دارند هر یک از ایشان خود

قدری تعقل

قدری تعقل نمیکند که امر توکل یا در کتاب الله هست یا امر رسول یا امر حروف حی

یا امر متبعین حروف واحد ولی ببین که کل راجع میشود بنفس ظاهر در ظهور مثل آنچه

امروز هر چه در اسلام حق هست مبدء آن از رسول الله هست ولی حال آنکه الی ما لا نهایه

از برای هر شأنی شئون هست و از برای بیان هم توکلی الوف الوف میتوان

بیان نمود ولیتوکلن علی الله ثم بآیته و ایاته توقنون

الباب الرابع من الواحد الثالث

ذلک کل شیء اعلاه للنقطة و اوسطه للحروف الحی و ادناه للمملوک بمحض اغنیاب

آنکه اگر کل را تربیت کنند بر فطرت آیات و عظمت محبت آن عند الله

و عنه اولی الالباب لعل در یوم ظهور فاصله نشود بین استماع آیات آن

و ایمان آن بحق و این است جوهر کل علم زیرا که دون آن اگر کل علم را دارا باشد

لا شیء میشود و حکم دون ایمان در حق او میشود اگر هیچ علم نداشته باشد الا همین
جوهر کل علم را داشته و ناجی خواهد شد زیرا که مثل آن در هر ظهور ظاهر است
که اعلای خلق ادنا میشود و ادنای خلق اعلا یا اعلا اعلاتر و ادنی ادنی‌تر
و اگر کسی یوم قیامت تواند احصا نمود درجات مؤمنین را در سبقت ایمان
هر آینه تا آن ظهور هست از برای آن نفس مؤمن میتوان فهمید
که در چه سلسله از واحد واقع شده مثلا اگر یک نفس بعد از سیصد و شصت
نفر من یظهره الله ایمان آورد او است آخر واحد از عدد واحد و همچنین
این رشته حکم است و حد کل اعداد را ادراک کسی جز کسی که عدد او ممکن
نباشد از برای واحد اول است و همچنین درجه بدرجه تا کل اعداد
منتهی شود این است استحقاق هر موجود در مبدء خود که اگر در یوم
ظهور من

ظهور من یظهره الله سیصد و شصت و یک قطعه الماس نزد او باشد و در یک
از دیگری نود و پنج مثقال ذهب در بهاء مضاعف باشد و سیصد و شصت و
یک نفر در یک یوم باو ایمان آورند و فاصله شود مابین هر کدام بقدر قول
بلی اگر خواهد عطا کند این اعداد را با اعداد همین قسم بر جات
این اعداد عطا میکند و همچنین در هر شأن سر الله را اجاری بین
و حکم الله را ظاهر بعد یوم قیامت سبقت کسی باقرار بتصدیق بحق
در حین ذر الست بربکم بالقول بلی و در حین هر ذر بظهور اجابت
آن و ملتفت باشی که از برای شیئی ذر است که مثلا اگر یکنفر از
طین را بردارد و بقوه ما یرید از این طین و حجه بیع فطرت اول است
یا بعد اسمی کند ذکر کند اگر چه بنفس خود طین ذکر کند و ذکر فوق آن نکند

و اجابت نکنی او را در ذره طین که رتبه جماد و غیر وجود است اجابت نمیکند

اگرچه در رتبه کینونیت در حین الست بربکم بلی گفته ولی در این صقع

ناقص میگردد از رتبه وجود چه فرق است که امر شده از برای سجود آدم

با سجود از برای ذره طین مقصود اطاعت امر او است نه این و اینکه اگر

آن وقت محتجب شدی از ذره طین بامر او محتجب نمیشوی از سر وجود و اگر

کل خیر کنی در ظهور قول اسجدوا اول از برای آدم وارد شده و دیگر گوئی

کل اطاعت امر تسلیم کرده باشی ولکن بانکه امر الله در حق تو نازل شده

چنانچه قبل نازل شده عباد لی من حیث انه لا من حیث انه اگرچه ممتنع است

که شجره حقیقت چنین حکمی کند که عقول نتوانند ادراک نمایند یا امر ذره

که رجحان او را کل نتوانند الیقین نمود ولی از برای عرفا عند ظهور مواقع

امرا

امرا که همان امریکه بآن امنوا بالله و آیاته شده بهمان امر الآن تبلیغ شده

اگرچه در منتهای وجود واقع باشد اگر ناظر بامر حق جلاله از برای امر محتجب

و برامی ثابتستان است که ترا قبل کل اوامر الهیه الذی شنوی تقوی بجه

و بست و الی البشر طلیعه از مبدء امر محتجب نگردی در هر ظهوری و الا شبهه

نیست که در هر ظهوری که هستی بامر ان اعمل میکنی اگر مثبت باشی از خود

هستی و الا خود عصیان خود را شاهدی و لکن نعقل الیوم علمت حسبا

نمی‌دانی اینکه بعد در یوم قیامت هیچ تفسیر از اوامر ظهور آن محتجب نمانی

که اگر بکل وجود امر کنه امر او امر الله بجمیعت و هر که لم و بم گوید در ک

خدا گفته چه امر در تکلیف کند و چه در رفع عشر عشر دینار کند که ایها

الف الف سنه مثقال فضه بیند در ظهور و التعرفن حدود انفسکم ثم یوم القیمه

بما قدر له التقدیر

الباب الخامس من الواحد الثانی

فرض علی نفس البیان أن یأخذ ثلث الماس عدد الاسم واربع لعل اصفر عدد اسمه وستة
زمرد عدد الامنع وستة یاقوت عدد الاقدس ان یأخذها ویکتم لنظره الیه حروف
الحی فی یوم ظهوره هم ملخص اینها آنکه در مواقع خود ذکر شده که کل وجود در بیان است
و کل بیان در واحد اول و واحد اول در نقطه اول و از اینکه در یوم قیامت مستتر نگردد
در حیات وجه خود مشهود کل این وجه باشد و واحد اول و احدیت در کل بیان حیوان
دیده شود که امر الله باشد و از اینکه همه شیء در صقع خود ناشی شود از نفس او واحد را
کامل در حد خود نمیگردد و هر دو علامه آن میشود از این جهت امر شده که در یوم ظهور
تا ظهور دیگر هر نفسی که مقتدر باشد سه قطعه الماس و چهار قطعه لعل اصفر و شش
قطعه زمرد اخضر و شش قطعه یاقوت احمر در نزد او باشد به وجدان اینها

دارا تواند

دارا تواند در ظل مکرر واحد اول وارد آورد و الا در ظهور حین نظره الیه مرایا و حروف
حی او عطا کرده شود که این موهبه ایست که عند الله اکبر از واحد اول در بیان
ظهور و بها کل عدد بهار واحد اول باشد تا مستدلین از سر توحید
محتجب نمانند و اگر در ظهور کل باین اطاعت مفتخر گردند به بوجه مستکن عطا خواهد فرمود
مالک کل وجود و اگر کسی نزد او باشد و مستقر شود شجره حقیقت و فیروز دارای شئ
در حق او صبر نماید بقدر همان تا متمکن گردد از برای آن و سزاوار است
که مستدلین بر توحید ذات و صفات و افعال و عبادت و خلق و رزق
و موت و حیات و تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر و نار و هوا و ماء و تراب
و فؤاد و روح و نفس و جسد و نور ابیض و اصفر و اخضر و احمر در ظل حروف بسم الله
الامنع الاقدس ملاحظه نماید و چهار دعا که از برای انوار اربعه ذکر شده

که اعظم از کل دعاهاست آنهم بغسل کردن و قرائت آن که تا موفق گردد در خیر دنیا و آخرت
درک نماید و لم یؤت الفضل من آن شاء علیه و لیؤتین من آن شاء من ملکه ما قدر من عنده

انه کان جوادا محیطا

الباب السادس من الواحد الثامن فی اذن التلطیف بابطال الحکم الی کل اربعة

ایام بان شود خلق بین آنکه و خضاب شعر کل البدن بالنوره فی کل ثمانیه ایام او اربعة
عشر ایام و خضاب الاظفار و استعمال الحنا کل البدن و کتب اذن جا علینا صد درهم
از حمل و لنسکه علیهم ان تنظروا فی المرات فی کل یوم و لیله ملخص آنکه در بیان
اذن داده شده به تلطیف و نظافت با علی ما یمکن در مکان و اگر در چهار روز
یک مرتبه خضاب اظفار و شعر و یا تحمل به المر نماید محبوب بوده عنده الله هست و تطهیر
البدن تلطیف است هر چه قرب رشود قرب به تلطیف نیز هست و حنا اذن داده شده

چه کل

چه کل بر ضعیف بعض آن اگر بر صد ور که محل حب هم هست بکلمة اللهم در اولو
الله و ابهی و الاحمد در او لو الهیاکل بر احسن خط با سباب آن که منقطع شود محبوب
بهم و اذن داده شده و بر زیاده از این کلمتین هم اذن داده شده و نوره اگر
عادت باشد نفس را الفصد و حجامة ذکر شده و بر بین و حلیین اگر در آب
نجمه محبوب نیست از برای او ولی در کل حیرات اذن داده شده زیرا که اخذ
هیچ شعری نمیشود مگر آنکه هفتاد نوع بلا از بر او مرتفع میگردد باذن الله
و سزاوار است عبد که نظر نماید در مرات و شاهد کند خلق خود را و شاکر شود
محبوب خود را بر حسن خلق خود و الا استغفار کند محبوب خود را که کل کینونیات
در فطرت اولیه باید بر حسن جمال خلق شده و اگر حجبات بهم رساند از ظهور آن
بر صورت خلق کینونیت مصور میگردد و آنچه در لیل معروف نشد هست میشد آن

من کتاب بسم ذکر شده و در هر شأن عبد باید بر شئونی باشد که اگر
آن حین شجرهٔ حقیقت ظاهر شود آن عبد بینه به نفس واقع شود که هیچ از آن شئون
در نفس خود نبیند زیرا که امر بر این نازل شده الا الیه یوم ظهوره که اگر نفس بیند بر نفس
واقع شود دون شئون لطافت نزد او نباشد که غیر حین ظهور خداوند شاهد شود
و در بیان نهی شده از هر چه حجاب لطافت شود حتی اگر نفس در جسد خود
علم به ذره بهم رساند یا در لباس خود اعمال همین که مکروه داشته باشد او را
نزد نفس خود محبوب نیست که بینه به یک آن با حال نازل شود لعل کل در بیان
مربی به این تربیت شده لعل در یوم ظهور حقیقت مابکره در مؤمنین بجهت
مشاهده نماید لکن درجه به درجه و شیئاً فشیئاً ترقی نماید که اگر قمیص پوشیده
و عرق کند تبدیل میکند او را چگونه که با او صبر کند ولی هنوز باز در صدد آن اینظهور
نمیتوانند

نمیتوانند سیر نمایند اگر بلافاصله لطیف الی الطیف لبس هم شود در لطافت
پرورش خواهند نمود و هر چه زودتر شود محبوبتر بوده عند الله و اگر کسی تحمل شئون خونی
از برای او نباشد که لحب الطیف را به او عطا کرده مانع شود ثواب آن ولی
بر هر نفس حتم ابصه اوست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود
اظهار نماید زیرا که شجرهٔ حقیقت در بطون خود شاهد است خلق او را و می‌شناسد
کل را او می‌بیند او را ولی کسی او را نمی‌شناسد و بعینه او را نمی‌بیند زیرا که آن
عین بعد از ظهور او خلق می‌شود و کل را چه باید در یک ملکی که هست نه بر کسی شناسد
نه مادر و نه ابی آن و نه احدی از خلق مثل آنکه مثل ظهور رسول الله بن قبل از
بعثت و مثل ظهور نقطه بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط است بر نفس خود
تا منتهای شأنیکه روح او بنفس دیگر تعلق گیرد و می‌بیند کل را که کل با اسم او

مرکنند آنچه می‌کنند از اول وجود تا آخر وجود کل شیئیت او قائم اند ولی کسی

عارف نمیشود او را الا آنکه بشناسد او را نفس خود یا آیات خود و نمی‌شناساند

الا حین ظهور خود که حکم عرفان بکل شود و آیات عزت از مطلع قدس او

مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره و کان علی ما شاء الله لیشهد الیه

علی ظاهره دون ما لدیه انه کان لطافا لطیفا قد تلطف فوق کل ذا

لطف لن یقدر ان یستنع عن ظهور لطفه من احد لا فی السموات و لا فی الارض

و الا ما بینهما انه کان لطافا ملتطفا لطیفا

الباب السابع من الواحد الثامن فی ان الجاب و الکاتب مخصص ابنیا بانکه

اذن داده شده چاپ در بیان آنچه در ظهور او نازل شده طبق اولی ظهور او من یظهره الله

که آن وقت اگر کل بیان نفی مقتدر شده که تو هم با حسن خط حفظ کلمات آن نمایند

که امر خواهد

که امر خواهد فرمود الا آنکه مقتضای جود و فضل او است اذن خواهد داد و بعد از

این اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نیست بما نعمته در آنچه بیانی نزد آن

نباشد که با آن مذکر شود من یظهره الله را با حسن خط نه بآنچه در این زمان است

که هر خطی که میرسد چاپ میزنند بجائی رسیده که بعضی آیه قرآن

نیست و گشته مغیر قصه شده اگر نه ملاحظه عدم استطاعت کل مؤمنین

می بود هر آینه اذن داده نمیشد ولیکن جائی که کل در فضل وجود متساوی اند

هستند باذن او ولی هر کس تواند که بیان را با حسن خط نویسد بهتر است

از برای او تا آنکه مالک گردد چاپ خوب آن را و ذلک من فضل الله یختص به من

یشاء من عباده و الله ذو الفضل العظیم بر آنکه احترام قرآن نیست الا باحترام

نسبت او الی الله نه بغیر او و لا جل آن ردا کرده در آن کلمات آن و کل از الواح و قرآن

راجع شده بارواح حروف حی چنانچه بر ایشان هم از آن حروفات

چنانچه امروز اگر مؤمنی عامل هست بقول اهل بیت و ابواب اربعه است در غیبت

صغری که بعد از ایشان آنچه از ایشان رسیده کسی نتوانسته تغییر و تبدیل

دهد بحق و کل حروف حی راجع بنقطهٔ فرقان که رسول الله صلی الله علیه و آله باشد و آن

راجع است الی الله بنفسه و محال است بما یعود الی نفسه زیرا که امکان

از حد امکان تجاوز نتواند نمود و هم چنین در بیان کل ارواح علیین او راجع

میگردد ببیان او الی که من یظهره الله باشد و کل ارواح دون علیین او راجع میگردد

باول دون حق که ساجد نشود از برای او و هم چنین کل کتب سماویه راجع میگردد

بکسی که احترام کل بنسبت او الی الله هست و لم یزل احدی نبوده و نیست مگر آنکه از

ظهور قبل مرتفع میشود و منتهی میگردد بظهور بعد شبهه نیست که این کتاب

خداوند بعد

خداوند بعد ولی بعد از نزول فرقان ارواح حقه آن راجع شده بسوی فرقان

و آنچه که نشد از دون ارواح علیین انجیل بود که مانده هم چنین در فرقان

آنچه که داخل بیان نشده از مؤمنین بقرآن ارواح آن در علیین بعد و الا دون

آن ذکر میشود و هم چنین در بیان آنچه که من یظهره الله ایمان آورند ارواح علیین او

هستند و از نفسی بهم رسد که ساجد نشود او است کل دون علیین و تصنعن

فیما انتم به تعتقدون علی اسس خطا انتم علیه تعتمدون

الباب التاسع من الواحد الثامن فی جواز تبعیض الشعر فی الراس للبنین

و حلق شعر الوجه للقوة و الصلوة فی العبا لا دونه من الحجیج فانه لا یحبه الله الملخص ایقانا لانکم

اذن داده شده بتبعیض شعر راس و اخذ آن از وجه الا جهت قوت آن که در صورت

حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال امر شده و محتجبین از عباد عباد هستند

که الی امر الهی محتجب باشند و اذن داده شده صلوة در عبادات بنیه ظاهر نشود
از بین الاروس اهلی که قریب بوقوف نیست و صلوة در جسم محجوب نمیشود
و نیست الا حین اضطرار که آنوقت اذن داده شده کل امر شئونات لازم ادراک
آنکه بعد در یوم قیامت شئ دون حب ظاهر و باطن در نزد نفسی نباشد تا آنکه
مستدلین استدلال نمایند جائیکه بحب عز خداوند از خرخشی دون حب را
چگونه است حکم اجساد ذاتیه و انفس و ارواح وقتیکه محاسب گردند اول آن

فلتتقن یا اولی التقوی یوم القیمة لعلکم تفلحون

الباب التاسع من الواحد الثامن و لیکتبن کل نفس اسمه و ما عمل
من خیر و دونه من اول ظهور الا الی یوم غروبه و لیحفظنه الا و اشیار الی یوم نظهر فیه
الشجرة ملخص این باب آنکه از مبدأ ظهوری تا ظهور دیگر اذن داده شده که
هر نفسی

هر نفسی بنویسد در کتاب خود بخط خود یا بخط دیگری آنچه در بیان کسب نموده و همچنین
اگر قبل از دخول خود کسب دون خیری نموده تا آنکه در قیامت بعد عاملین
در ظهور قبل جزا داده شوند اگر محتجب از شمس حقیقت نگردند والا شئون که ظاهر
شده و او هنوز مثل قبل عمل میکرده باشد چنانچه هزار و دویست و هفتاد
سال است که قرآن نازل شده و هنوز آنها بانجیل عمل میکنند
و همچنین در نزد هر ظهوری مشاهده کن امر الله را و محتجب مانند الی یوم
قیامت یومی است مثل امروز شمس طالع میگردد و غارب چه بسا
وقتیکه قیامت برپا میشود در آن ارضیکه قیامت برپا شده خود اهل آن
مطلع نمیشوند چونکه اگر بشنوند تصدیق نمیکنند از این جهت بایشان
نمیگویند مثل ظهور رسول الله چونکه تو انستند متحمل شد بغیر مؤمنین

نمودند ظهور قیامت را و این چه امریست بسیار عظیم شجره که امر از او افلعوا او

انی انا الله لا اله الا انا بعد ظاهر شود و کل محتجبین چنان می‌کنند که این

نفس است مثل خود اسم مؤمن که در محل او الی لانهایه یادی مؤمنین باو

در ظهور قبل او صدق می‌شود از او منع مینمایند چنانچه در ظهور رسول الله

اگر آنحضرت را یکی از مؤمنین زمان خود میدانستند چگونه هفت سال

در جبل ساکن می‌شد مابین او و مبداء و هم چنین در ظهور نقطه بیان

اگر این اسم را منع نمیکردند چگونه میتوانستند در جبل ساکن کنند

و حال آنکه کینونیت ایمان بقول او خلق می‌شود که چون اعین افئده از او

نمی‌بینند و آنها که دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف در لمحه

نا سوزند از آنجهت است که یوم قیامت را اعظم از هر یومی گفته و الا

یومی است

یومی است مثل کل ایام الا آنکه ظهور الله در آن ظاهر است و ثمره امر

این باب آنکه بعد در آن روز چشم او باز باشد که ببیند محبوب خود را

و در آن روز توانند نوشت آنچه که کسب کنند زیرا که تا قیامت دیگر حکم

بر آن می‌شود و آنچه که نقطه بیان باید بنویسد آنست که آنچه قبل از آن بود

رافع شده بسوی آن وضع آنچه او در آن ماز فی جهت این است که آنچه او

کسب شده در قیامت کل هم بر جوهر وجود آنچه کسب کنند بنویسند بعد در آن

آیات یوم قیامت ببین به یکی بیند کور شود اگر توانند در آن روز

در بار توحید داخل شوند و الا شب در روز گریه می‌کنند و محجوب از آن ظاهر

می‌شوند و نمی‌شناسند مثل آنکه منتظرین احمد و محمد را کل نصاری

منتظر و تضرع از برای ظهور او میکنند و حال آنکه حال منتظر او دو بیست و

هفتاد سال است که از ظهورات مستفرد در دنیا باشی بعین فؤاد خود

آن روز که محتجب بمانی و قیامت برپا گردد و تو خبر نشوی که بر خدا افتد است

اخبار تو ولی اگر شنوی و اوست اخبار من نظیره اگر قبول کنی و الا تشوه کلمن

علی ما بهم الحق ان تکلمان بما تسبون من خیر و دون حق قیامة متعالی قیامة تکتبون

الباب العاشر من الواحد الثامن فی ان الذی لم یبلغ الطائفة

هو له النظر والتکلم سواء کان ذکرا او انثی واذن لمن یرید ان یتکلم مع امرأة لن

او بنت مع الرجال علی قدر ما یتم بینهما وان لا یتجاوز عن علی قدر ثمانیة

وعشرین کلمة خیر لهما ملخص این باب آنکه اذن داده شده هر نفسی که

در طایفه تربیت کرده شود در نظر و تکلم سواء آنکه رجل یا صغیر باشد

با آن و در وقت احتیاج اذن داده شده تکلم و بامرئه به قدر بیست

کفایت کند

کفایت کند در ظهور ثمره و اگر از بیست و هشت کلمه تجاوز شود قرب تقوات

و اگر مفید نیستند زیاده اذن داده شده و مراد از طایفه عرف او است

نه عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه ابدراک طایفه گویند بعد یوم قیامت بسبعه

اذن مر اخذ فیض از مبدء نفس محتجب نگردد و در شجره محبت از دنیا و دیار انتقال صرف یابد بعد از

ظهور لم دیگر اتقه تشود و لتسقن بسم حق تقاته لعلکم تفلحون

الباب الحادی والعشر من الواحد الثامن فی غسل المیت ثلث مرات

علی ذلک الترتیب الاول الراس وتقول یا فرد ثم البطن وتقول یا حی ثم الیمین

وتقول یا قیوم ثم الشمال وتقول یا حکم ثم رجل الایمن وتقول یا عدل ثم رجل الایسر وتقول

یا قدوس بماء او بماء سدر او کافور ولتکفنه بخمس اثواب وتجعل الخاتم فی یمینه

مما هو مکتوب علیه لله ما فی السموات والارض وما بینهما وکان الله بکل شیء علیما

وفی السماء و له ملک السموات والارض وما بینهما وکان الله علی کل شیء قدیرا ملخص
اینباب آنکه کل احکام بیان از اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر
کسی نظر کند از مبدء تا منتهای آن آثار توحید را در کل مراتب آن بنهج جاری می بینند
و اذن داده شده در مقام غسل میت بتکبیر و تسبیح و تحمید الی الثلثه او
الخمسه اذن داده شده زیرا که مراتب توحید در پنج رتبه ذکر می شود در لا اله الا هو
ولا اله الا انا ولا اله الا اسم ولا اله الا انت ولا اله الا الذی و همچنین بعض اگر در ظهور
میبود در سنه اول موقن میشد دیگر لظهور توحید هر اینه الی سنه خمس منتهی
می گشت با جز مراتب توحید از این جهت است که یک دفعه واجب گشته
و مراتب باع کل خواهند متمم شد اگر عسری باشد و اذن داده شده
از راس و بطن و یمین و یسار بلحاظ در حین اشتغال بشستن و حمد الهی ذکر گردد
اورا بانچه

اورا بانچه در حیات او از آثار فضل مقتضی بعد از سدر و کافور یا کرآن
لایق است که بآنها بخو غسل داده شود بر این اتقیا بعد از فراغ اگر میسر است
بماء ورد یا طیب دیگر معطر نماید و اذن داده شده در کفن به پنج ثوب از
حریر رفته تا منتهی درجات قطن منتهی گردد و بر زیاده از نوزده اسم جایز نیست
که نوشته شود که هر چه خواهد نویسد و قدری تربت از قبر اول و آخر با او
دفن نمودن سبب میگردد که حزنی مشاهده نشود بعد از موت و در جنت الهی
بانچه ما یجب آن بعضه مستلذ گردد و بر یمین او خاتمی منقوش اذن
داده شده در جای و له ما فی السموات والارض وما بینهما وکان الله بکل شیء علیما
و در جای و له ملک السموات والارض وما بینهما وکان الله علی کل شیء قدیرا و تقلب
میت را در جای بشانی نمیشود که دون وقار و سکون در حق او جاری گردد

زیرا که احترام جسد مؤمن احترام مؤمن است و استمرار ستر با مطلق
اسم بوده از اول انتقال الی آخر تقلب تا اینکه مستقر گردد و بعد از آنکه
موت شد حیات است اگر میت با ایمان باشد از ظهور قبض روح شود در
جنت الهی متلذذ خواهد بود و الا در نار است و هر وقت بود که یوم قیامت میت شود و
قبض روح نفسی شود و در نار رود و ملتفت نشود چنانچه از یوم ظهور رسول الله
تا امروز هر نفسی که در غیر ایمان باو قبض روح شده در جنت داخل نشده
و هم چنین از اول ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض شود خداوند عالم قابض
آن ملائکه که موکلند بر او و در جنت میبرد اگر مطابق آنچه
خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد و اگر در غیر ایمان بیان قبض
روح شود اگر عمل ثقلین نماید که نفع باو نبخشد و اگر بعد از موت او کل

خیرات از برای

خیرات از برای او شود که نفع باو نبخشد الا آنکه ایمان آورد بخداوند و آیات او
و اطاعت نماید محبوب خود را بانچه در بیان نازل فرموده بعد از آن وقت درک کند
او را رحمت الهی و در جنت خلد مخلد گردد و هر اقرب باشی از ظهور من نظهره الله اگر
نشوی ظهور او را بقدر آنکه بگوئی بلی تأمل نمائی در نار هستی چه قبض روح شوی
چه در حیات باشی این است مراد خدا در نزد هر ظهور از نفس مرتفع باشند
که در صعقهای یوم قیامت بیرون روی که صعقهای آن روز ظهورات
حزنی است که وارد میشود و آیات ممتنعه است که ظاهر میگردد در حق ظاهر
بظهور با ارباح جنت است که از صبح ازل میوزد بر هیاکل افئده کل
موجودات مثل آنکه اگر در این ظهور نظر کنی کل را مثل هم میکنی و زیارت
کن موتی را در هر عدد واحد یکی احد و شود دیگر در این باب نازل شده

که خواهی شاهد شد بر او در لوح آن قول الله تعالی توفیلم باسم و لیا و من الملائکة

آن تقبض عباده المؤمنین و همین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض میفرمایند

با امر خداوند روح غیر مؤمن را هم شیاطین قبض می نمایند چنانچه هر کس

در نظر بیاید عروج نماید قابض روح آن ملائکه عالین اند و هر کس که در غیر

بیان موت او را رسد یا دو آن ملائکه نزد وی نمی آیند زیرا که مؤمن

مس نمیکند او را چگونه بملک رسد و اگر شود غلط شده از عرف آن شیاطین

قبض روح انها می کنند از شدت حرارت نار در آن الا اینکه چون در

حجاب اند قبض روح می کنند و بخزنه نار می سپارند و روح مؤمن بعد از این

حاضر می شود و همین قسم روح دو آن شود در حضور خداوند نظر بر او

نمی افکند و امر میفرماید که او را بگیر و توکل کن بر خداوند که موت ترا درک

نکند واز

نکند واز برای خداوند یگانه عبادت کرده چون غروب نماید بسجده جزا داده نشود

یومئذ نفسهم فی قلوبهم کل عبد الله العلیم یتقون

الباب الثانی والعشرون من الواحد الثانی فی احکام محل الغروب

ملخص این باب آنکه هر کس بسجده باشد در آن ارض یا در حول آن شصت و شش

فرسخ اگر بگذرد از عمر آن بیست و نه سال براو است که وارد شود در آن محل

در هر سنه یکمرتبه و نوزده روز بر آن ارض باشد تخلیص نماید خود را و در آن

محل پنج رکعت نماز امر شده و هر کس استطاعت دارد در بیت خود چنین

عمل کند و عفو شده بر کسانی غیر اینجا و اگر نشده بجا که میتوانست

از امر الله منحرف گردد ببین فضل حق را و شاهد کن حد خلق را خدا

دانا است که در این سبیل چه فرما هام فشو و آن وزیر نفع شود که

محترم از برای خدا بر دارد و همین قسم در ظهور مستغاث خواهید دید عمل

میکنید و از مبدء امر محتجب و کل از برای او ساجد هستید ولی از نفس او محتجب

و اگر بر احتجاب راضی میشدید این حدود را بر کل جاری نمیشد حال هم محتجب

میشود و کل خلق باو محدود بحدود الهی میگردند و اگر در یوم ظهور من یظهره الله

همت کنید بر ایمان بخدا که ایمان باو است و اطاعت او که اطاعت خداست

و محبت خدا که محبت او است و رضای او که رضای خداست ای مرا نازل

نمیشود که کل تا یوم قیامت باو حکم کرده شود این است قدر ربّ الی

بر ما لیشاء و مشیت قاهر خود او بر ما یرید لعل در یوم قیامت من اقرّ خود

باشید که محتجبین لمن ظهور را ذکر کرده و خود از آنها محتجب تر شده مثل

آنکه امروز محتجبین از رسول خدا را رد میکنند و خود محتجب تر شده اند

ولتسقین

ولتسقین بسم حق تعالی ان لا ترضین لاحد دون ما ترضین لنفسکم لعلکم یوم القیمة علی آیه الحکمون

الباب الثالث والعشر من الواحد الثانی

اذن ان یرتفع النقطة خمس و تسعین مرة فی اولیها و آخرها بمحض ایمان

آنکه چون شجره حقیقت مرآت لمه بعضه و هست و در او دیده نمیشود الا الله

از این جهت امر شده که در حین استوای آن بر عرش خود و استقرار آن

از عرش اول نود و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در غیر این مستحب تکبیر زیاده اذن

داده نشده زیرا که حروف حی از آن واحد بلا عدد ظاهر میگردد و کل آن ب

اعداد متکثره وحدا وحدا از واحد اول منتهی میگردد لعل در یوم قیامت

در حین ظهور شجره اگر عامل شده در آن مرآت کل حروف حی را

مشاهده میکنی نه بطوریکه در نفس حروف مشاهده میکنی بلکه قدرت حرفه

بر تجلی بانها که مدرک گرداند آن مظاهر را بر دست خود و هم چنین کل مراتب

اعداد را بلکه میگوید لله عامل ولی آن روز ظاهر شود اگر صادق در بهم

اگر در حین ظهور من یظهره الله از برای او عمل کرده لله عامل بوده و الا

صادق نبوده در عمل خود مثل مؤمنی که در آن روز با ایمان است و از برای خدا

عمل میکرده از برای خدا عامل خواهد بود و الا عمل او لله و نیست بوده که از برای او

واقع نشده چنانچه در ظهور رسول الله اگر نفسی عامل بوده که از حروف

انجیل از برای رسول الله اظهار ایمان نمیکرد و همین قدر که نشده علامت است

که خالص نبوده و هم چنین در ظهور شجره بیان اگر عاملی از برای خدا هست

نفسی است که عمل میکند نه باتباع او و الا خالص نبوده که اگر خالص بوده لله او را

نمیشد فلتتقن الله یوم ظهوره لعلکم تفلحون

الباب الرابع

الباب الرابع والعشر من الواحد الثامن فی ان الکل ان سبعمائة

یتلون من آیات البیان فی کل یوم ولیلة سبعمائة مرة و ان لم یقدر فلیذکر انه

مرة ملخص این باب آنکه از آنجائیکه توحید در حرف ذال منتهی الیه عروج او است

و سر آن اینکه عدد هفت اللهم که بر هر حرف رتبه ثالث توحید گذرد در رتبه

خامس ظاهر میگردد و اذن داده که اگر کسی تواند هر روز و شب هفتصد آیه

از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند هفتصد مرتبه اسم اظهر بگوید و ثمره این آنکه

اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود بمن یظهره الله تا کینونیت آن لایق شود

که عدد شیء بر حرف ذال ولی از اعداد آن عدد گردد اگر خارج از حد عدد گردد

و نه بیند الا وجه بلا عدد را نه این است که این امر باشد سهل بل اسهل است

از هر شیء اگر ایمان آورد ولی چون آن روز است عظیم بسیار صعب است

که توانی با مؤمنین بجوی زیرا که مؤمنین امروز اصحاب جنت است و دون مؤمن
اصحاب نار و جنت را معرفت من یظهره الله یقین کن و طاعت او و نار را
وجه من لم یسجد له و رضای او چه در آن یوم حق کمال میکنی که از اهل جنت و مؤمن
باو هستی ولیکن محتجب میشوی در حین نار متوقفست و توجه نمیدانی الی الصور کن
ظهور او را مثل ظهور نقطه فرقان که چه قدر از حروف انجیل منتظر بودند
او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تا پنج سال الا امیر المؤمنین و هو که
در آن یوم مؤمن بحضرت بود سرا و کل اصحاب نار بودند و حکم ایمان میکردند که
اصحاب جنت اند و هم چنین در این ظهور مشاهده کن که تا چهار روز با آیات
الهیه جوهر خلق را حرکت داده تا آنکه سیصد و سیزده نفر نقباء گشته
در ارض حق که بظهور اعظم از آن است و در هر گوشه مدرسه ای از لا الهی

عبادی

عبادی هستند که باسم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهر گیری کنند یا ان کن
او قمیص نقابت را میپوشد از من است سر کلام اینست که در ظهور که میگردد
اسفل خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور قبل من نظهره الله
بین اشنی صیله خطور نمی کند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را و کل تبعیت
ایشان میکنند در ورع چه بسا حین نار میکردند اگر ایمان باو نیاورند و عبادیکه
کسی خطور نمیکرد در ایشان حق را ایشان نمیکند چه بسا شرف ایمان قمیص ولایت
از مبدء حجب میپوشند زیرا که بقول او خلق می شود انچه در دین خلق می شود
از اعلا ذکر وجه گرفته تا منتهای آن مشد انکه در ظهور رسول الله ص او بسیار
بقول او حی گشتند بعینه کسیکه قمیص حجب ولایت عطا میکنند خلق او در حق او
اسم مؤمن که در ادنی خلق اوست براو منع می کنند قسم ثبات متعدی از ازل

که اگر کل اهل بیان مؤمن شوند بآن شمس حقیقت مشهد الله اول من آمن باو و
باو مؤمن شوند هر آینه می‌پوشاند او را قمیص اسم حی که در کینونیت او دیده
شود الا او اگر اسم او عظیم است اعظم میکند و منصوب بخود میکند و در کتاب
نازل میفرماید بسم الله الاعظم الاعظم ببین کیفیه این آیه بحجت او که اگر شئ
محض از جهت فناء جهت هر کس تقاضی میرسد که در کینونیت فؤاد او دیده
شود الاسم او اگر در ظاهر در مشیت او دیده شود الا مشیت مظهر او نیست این است
چه فیاض لم یزل و منان لایزال که هر کس را خواهد قمیص فنا پوشانیده چون آن بیند
که عابد است او را ولی از او محتجب چون از مظهر ظهور او محتجب چنانچه دیده رسول
خدا هم که کل مؤمنین بالغیب خدا را می‌پرستند و مؤمن‌اند بآنچه او نازل نموده
ولی چون دیده محتجب‌اند از نفس او که احتجاب از او احتجاب از خداوند است از اینجهة

حکم کرده‌ام

حکم کرده‌ام کسی که در حق ایشان و هم چنین در نقطه بیان من هم چنین
در ظهور من یظهره الله که اگر کل در آن روز نظر بمبدء دین لیلد وجهه بسط کنند
یک نفر از اهل بیان نمیماند که تصدیق نکند او را مثل آنکه اگر در ظهور نقطه فرقان
کل مؤمن بودند بقرآن از قبل هر آینه یکنفر نمی‌ماند الا آنکه حین استماع آیات او
اقرب از لمح البصر از صراط میگذشت نه اینست که منتظر باشد شما را ای
اهل بیان بایمان باو بلکه اگر ایمان نیاورید خود الله ولی مؤمن شده بلکه حجت کرده
ایمان آورده که الله شهید و از نار بنور مبدل شده و الا او غنی است از کل ماکون
مثل آنکه اگر امروز کل ما علی الارض اگر ایمان آورند بمبداء خود از نار نجات می‌یابند
و داخل در جنت می‌شوند و از ذکر الله ولی نیست که اشد از هر نار است نجات می‌یابند
و داخل جنت الله می‌شوند که اعظم از هر جنت است و از ذکر کافر نجات می‌یابند

و در ظلّ ایمان داخل می‌شوند و الّا نقطه حقیقت لم یزل و لایزال اغنی بوده است

از شیء و کلّ مفتقر بوده‌اند بسوی او و بوجه کینونیت خود که اگر کلّ ما علی الارض

در یوم ظهور رسول الله ایمان آورده بودند خود از نار نجات یافته بودند

و حال هم که ایمان آورده خود در نار مخلّد مانده در هر ظهور خود همّت نمیکنند که خود را

نجات دهید از نار ظهور قبل و الّا ظاهر بظهور مستغنی است از هیچ شیء

نیست الّا آنکه و بکینونیت از برای او ساجد است لله عزّ و جلّ اگرچه

خود محتجب باشد و در یوم ظهور او مؤمن نگردد که اگر کشف غطاء از او کنی

مؤمن است از برای او چنانچه بظهور قبل او مؤمن است الّا اهل بیان نکرده

آنچه اهل قرآن کرده‌اند از بعد خدا سجده و بر مظهر آنچه نباید کردند

این است که یکدفعه کلّ اشیاء الله در نزد موت شود و عالم متّصف نمی‌شود چنانچه

کلّ ملل

کلّ ملل بهمین حجب محتجب مانده و در نزد هر ظهور لا تعدّ کلّ باشان

ظهور مؤمن شوند برای آنکه کلّ باو قائم‌اند و لتتلون آیات الکتاب عجلاً حزن

فی آناء اللیل و اطراف النهار لعلکم باسم الله تنجذبون ثم لا اسمار الله تحجبون

الباب الخامس والعشر من الواحد الثامن

فان فرض لکل احد ان یتأهل لیبقی عنه من نفس توحد بها ربها ولابدّ

ان یجتهد فی ذلک وان ظهر من احدهما ما یمنعهما عن ذلک حلّ علی کل

واحد باذن دونه لان یظهر عنه الثمرة ولا یجوز الاقتران لمن لا دخل

فی الدین ومن کان مقترنا بنفس یحرم علیه الاقتران اذا اشتاء منه دون

الایمان بالبیان ولم یحلّ علیها او علیه شیء الا اذا رجع فی البیان وقبل ان

یرفع امر الله فی یوم ظهوره اذن للمؤمنین والمؤمنات لعلهم یرجعون

ملخص اینباب انکه در این عالم اعظم ثمرتی که خداوند بعد از ایمان باو و حروف
واحد و انچه در بیان نازل فرموده داده ثمره است از وجهی که بعد از ثبوت
آن ان را ذکر کنند بخیر و مامور شده در بیان باشد امر حق الکه اذن داده شده
اگر سبب منع در طرف مشاهده شد اختیار حق را الی باذن آن تا اعلی شده
از وجهی انتظار کرد لعل در شجره از ورق جنت اگر ایمان آورد بمن یظهره الله
والا و فرق میکند دال از ورق نار و اگر موجه نشود عدم انکار از وجهی بهتر است
و حلال نیست اقتران الا بنفسیکه ایمان آورده باشد در هر ظهور انتظار ظهور
آن ظهور و اگر هم اختیار ایمان نمایند اقتران اذن داده نمیشود از برای اینکه
و منع کرده میشود از انکه ایمان نیاورده حقوق آن زیرا که این ها ملک شئی
خداوند است عز و جل و اذن داده بر غیر مومن تملیک شئی و انچه برای
غیر مومنین

غیر مومنین من بیّن بغیر حق است که اگر حق متعدد شد تا انفس هایشان
از ایشان منع میکند الا انکه ایمان آورند چگونه بالنسبه ایشان الا قبل از
ارتفاع کلمة الله که بعد ظهور است اذن داده شده از برای حفظ نفوس
مؤمنه ولی حین ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمیتوانند در فرخت ورق با
نار قرین شد زیرا که کینونیت آن مدد از نفی میبرد و کینونیت آن مدد از
اثبات و آن لائی محض است و آن باشیئیت حرف است بار الهه و سزاوار است
بر کل نفوس مشرقه در بیان که از برای خود امری از وجهی خذ نمایند تا انکه
ملکز شود مراتب اعداد تا انکه در بحر لانهایه داخل شود چه در هر ظهوری
اعداد نهایت است که بر حد درجه ای حالا نهایه منتهی شود هزار و دویست و
هفتاد سال قبل را نظر کن که محمد بعد بامر امیرالمومنین از مومنین اقران

و امروز بعین میتوانی احصاء نمود این قسمت را که الف الی ما نهایه ترقی میکند

و بلکه ازبرای آن نهایه نیست و هم چنین مبدء ظهور بیان را مشاهده کن

تا چه روز غیر از حرف سین مؤمن ببیان نبوده و الی کم اهیا کل حروف

بسمله تقمص ایمان را پوشیده تا آنکه واحد اول تمام شد و بعد مشاهده کن

تا امروز که چه قدر زیادتر شده. این واحد قسم بذات مقدس ازلی که اگر مبدء

ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز ما علی الارض غیر از مؤمن نبود

زیرا که حقیقت نار همین است که اگر داخل شوند در ظل او بنار حب او مشتعل میگردند

و محمد و موحد و مکبر بلا آنکه از ملک او شیئی منقوص گردد بلکه ملک او زیاد گردد

زیرا که از برای خدا بعض آنچه در سموات است و ارض و ما بینهما چه ظاهر شود

که منظر حقیقت بظهور اظهار فرماید بانکه کل باسم او اظهار نمایند و در حب او درجه

خواهی دید

خواهی دید تا آنکه از حد بلا حد و از نهایه بلا نهایه مشاهده کنی خلق جنت را

و لتسئلن کلکم عما انتم فی ایام الله تصبرون

الباب السادس و العشر من الواحد الثامن فیما کتب علی

کل نفس من کل ما یملک من مأة مثقال فی ذهب من بهاء کل تسعة عشر

و واحدة لمن کان شمس طالعة فلیفوض الیه الیقین بین حروف الواحد

کل واحد مثقالاً اذا استطاعوا و الا بید الله لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و ان کان الشمس

محتجبة و یکون للحروف الواحد دریة یوصلن الیهم و الا الی الطرف فیما یقترنان بین نفسین

و ان کان الطرف لعبد لولده او بنته و مثقال النار یحفظ لمن یظهره الله و الطرف

ذا البناء و یتلو بنفسه و یحفظه کعینیه لیرد الی صاحبه بلحظ ایمانک الذی بعد از آنکه ترک

بعه که صد مثقال از ذهب رسید بر مال او است که نوزده مثقال الحروف واحد و

یک مثقال لاجل نار اگر در ظهور شجره حقیقت است اطاعت امر خداوند نمایند

و اگر در لیل طالع شد بذریات آن حروف میرسانند کل و اگر نباشد بآن

متقرب میسازند بین دو نفس او مثقال ها را حفظ نمایند تا بآن من یظهره الله

رد شود و در نزد ظهور او منقطع میگردد حکم آن اقرب است بعطاء بذریات الاول

اول ثمره این آنکه اگر در آن روز حکمی فرع شد اینکه از روز اطاعت میکنند

بر کل است که اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت رسول خدا می نمایند

در کل احکام همین قسم است اطاعت شجره حقیقت در هر ظهوری در یوم

ظهور اقوی است تا در حجب لیل از برای عارفین باور بر آنکه الیوم لقاء الله

هست دیگر کسی نتواند درک نمود تا قیامت دیگر و سزاوار است که عبد

بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود

که تا امر رسد

که تا امر رسد قبل از آنکه از برای او نخواهند دو هزار دون ضعف از آنچه طلب

نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یذکر ابویه بذکر ربه انه لا اله الا هو العزیز المحبوب

الباب السابع والعشر من الواحد الثامن

فی ان الفضة والذهب اذا بلغا بما انتم توزنون ستة الف و خمس مثقال

فاذا خمس و تسعین مثقالا للنقطة و لیاخذن من عندکم و کل عنه لتسئلون و لتردنه

الی من نظهره الله و تحفظنه لعلکم تحصلن ملخص اینباب آنکه از آنجائیکه هیچ عزی نیست

مگر در طاعت خداوند چنانچه در هر ظهوری مؤمنین بآن ظهور مستغنی

بعضی ببعضی باطاعت خداوند بوجه نه لشئون دیگری زیرا که شئون دیگر در نزد اهل هر

ظهوری در حال آنکه حکم حق را نمیشود بعضه دست اگر بخواهی این معنی را مشاهده

کنی در هر ظهوری نظر کن که آنگاه مستدل از اول عمر تا آخر بلا وضوء که مستحب است نمی نماید

بانیکه افتخار کند که من نقطه بیان را شناختم الا باو و بلی این عزت است اگر معرفت با ما ثبت

به الدین باشد که معرفت اسم و معرفت ظاهر با مر او از نزد او باشد و الا کینونیات

مبدل میشود از نوریت بناریت چگونه و حال رسد و هر آنچه بعد از آن عدد ذهب

و فضه بعد دکل حروف رسد ما عشر غیبیه شش هزار و پنج شود که اگر شده را

تنزل دهی بشش میرسد و از وقت اول حرف اشاره میشود که ها باشد

از آنچه امر شده بعد از بلاغ این دو باین حد نود و پنج مثقال از ذهب

بر داشته شود در ظهور نقطه چه در اولاد چه در غیر باذن او عمل شود

و در ما بین ما نوزده نفر از اولوالطاعه که اذن دهیم بر هر یک عدد ها قسمت شود

و ذکر آنچه در مواقع آن خواهد شد این است که تا یوم قیامت مسما و مؤمنین

بان عمل کنند و از بهر تجارت اعظم است زیرا که در آن تغییر و تبدیل

نخواهد

نخواهد شد تا قیامت دیگر حال نظر کن چه نقطه بیان را بین اگر بعد از

بلاغ عمل آن را حکم کرده بهیچ شیئ نمیتوان امر کرد و هم کونی اگر مالک بودی و از اهل

جنت که اطاعت خدا را مینمودی آن وقت مشاهده مینمودی که بیک حکم

چه قدر حجب در حق تو و کل خلق شده زیرا که اگر کل من علی الارض مؤمن شوند

و خواهند داخل جنت شوند با طاعت او و امر الهی را آنچه بر کل بین چه قدر حکم

وارد میآید و حال ببین چه قدر حجب شده از اینست که هر جهت هی از مسیه دت

و کل غافل مثلا اگر رسول خدا امر فرموده بود که در هر سنه یکمرتبه حج کن با استطاعت

آیا مستطیع میتوانست منحرف شود بلکه تقرب میجست نزد خداوند بآنکه عبث فرزد خلق

افتخار میکرد در ظهور طاعت و هم چنین کل احکام را مشاهده کن که کل

در قبضه او هست اگر کسی را خواهی غنی کنه غنی میکند تا یوم قیامت بحق

نه بودن حق و هم چنین اگر کسی را خواهد مسلط کند مسلط میکند تا یوم قیامت

و هم چنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز میکند تا یوم قیامت دلیل آن اینکه

اگر رسول خدا فرمود در ذریه فلان نفس مومن بر کل است که او را اغنی کنند که باید

از حدود دین است امروز ببین که چه قدر باو داده بودند که صد قرن غنائی داد و فرمود

که باید مسلط از قیدی ذریه فلان باشد مؤمنین میتوانستند منحرف شده

و تا یوم قیامت از برای او باقی میماند و اگر فرمود در ذریه این حق باید تا

قیامت عزیز باشد امروز ببین که عزت او چه قسم است حال آنکه مؤمنین که در همه

و سعی الناس حج البیت سالها هفتاد هزار نفس میرونه در حول طین میکردند

این است علو مرضه او استقلال امر باسوای خود و هم چنین اگر کسی علو خواهد خواهد

کسی را فقیر کند فقیر میشود الی یوم القیمة ببین یک ذره الی الحین را از حب نازل کرده

امروز بر

امروز بر کسی که در مشرق و مغرب ببین که اسم اوست که بقدر یک اسم

ذکر نمیدارد اگرچه در سلسله دو حق باشد هیچ فقری از این بالاتر نمیشود که

بقدر ذکر اسمی هم نمانده و هم چنین شنوده دیگر امر اشاره کن که اگر حق از قیامت میرسد

تا قیامت مظاهر حکمیه که بکمالات حکما بیان حق عزوجل در ظل اطاعت بر و در آورده

و حال آنکه اگر نظر کنی در مطلع انها باسم حق رب است که مینویسند از اسلام است

این مطلع و جای آنکه واقع عندالله و عنده اولی العلم له و انبیه حکم کی شود ببین

بعد خلق را که لذت میدهد امری که از قیامت است تا قیامت محتجب و بکمال آن که امروز

لذت اگرچه لدن آن باشد چگونه جا میدهد این است الاعدام بصیرت آن

و ادراک آنکه و الانفس بصیر و حق دقیق چگونه از قیامت تا قیامت میگذرد

که در جنت باشد و دیگر عذر میگیرد که در نار باشد بقدر همان او

در بعد و تا خدا خواهد او را از نار نجات دهد حکم که از اهل بیان و نار در حق او شود ابد

نجات خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را امتحان به سوی خود الا مقتدر شده

نجات می‌یابند والا در نار می‌مانند و از آنجائیکه دعوت خدا ظاهر نمی‌شود الا عموت

ظاهر بظهور او هم چنین اجابت خدا نمی‌شود ظاهر نمی‌گردد الا با اجابت آن

از اینجهت است که در هر ظهور اهل ظهور قبل چونکه اجابت نمی‌کنند خدا را

بظاهر در ظهور بعد و مظاهر بلکه می‌خواهند کل را به سوی او و مدعو به سوی او هستند

از حروف حی وحد واحد یکه دلالت کند بر وجه او از نار نجات می‌یابند

مثلا اگر در حین ظهور رسول الله صلعم کل ما علی الارض اجابت کرده بودند او را واو ام

الآن کل از نار نجات یافته داخل جنت می‌شدند زیرا که آنچه در حین ظهور حکم

می‌شود از نار و جنت بر حکم این عالم طائف می‌گردد و از این جهت در دین اسلام

امر شد بقبض

امر شد بقبض یعنی اهل نار را بقبض و داخل جنت کنند و امر شد بشدت حب

در مابین خود یعنی تقمص قمیص اهل جنت را بپوشند اگر نفسی در بیان بقبض کل ما علی

الارض را داخل در بیان کند کل را از نار نجات داده داخل در جنت نموده و این است

فضل در حق این قسم ذات مقدس الهی که اگر در ظهور من یظهره الله کل اطاعت

نمایند او را یک نفر در نار نماند الا آنکه کل داخل در جنت شوند و کل ما علی الارض

قطع شود از قطع رضوان ولی حزن از مؤمنین بر او است نه از دون مؤمنین

که در لیل ایام تضرع و ابتهال و باسم او اظهار دین و دنیا می‌نمایند و در شب و روز از

لقای او گریانند و در تضرع ولی وقتیکه خود را می‌شناسانند بخلق خود که اعظم جنت است

که فوق آن جنتی متصور نیست زیرا که اول دین معرفة او است که معرفة او

متصور نیست الا بمعرفت او و عباد دیگه باید مستودعه در نفوس ایشان از

ظهور قبل او لله عمل میکردند بر میخیزند و آنچه لائق نیست متحمل میشوند از خلوص
که بر قلوب ایشان دون حقیقت او اعظم است از هر عصیانی نزد خدا
و کل اعمال را یک دفعه محو میکند کان لم یکن شیئا چنانچه در ظهور نقطه
فرقان شنیدی کل مؤمنین بانجیل منتظر بودند احمد موعود را شنیدی که
بر آن شمس حقیقت در بیست و سه سال از ظهور خود چه نسبت حتی آنکه فرمود
ما اوذی نبی بمثل ما اوذیت با آنکه کل از برای ظهور او تضرع و ابتهال مینمودند
که بقول عیسی در حق او عمل کنند ولی حمد خدا را که در ظهور نبودی ولی در ظهور
نقطه بیان بودی که کل مؤمنین برسول الله منتظر ظهور مهدی موعود را زیرا که
این حدیث از رسول الله است و عامه و خاصه بر آن متفق اند و شبهه نیست
که جوهر ایمان منحصر بود به اثناعشریه و قطع اسلام و همین نیز قطع ظاهر است

که اهل آن خود را

که اهل آن خود را اثناعشریه میگویند و بظاهر در ارض فارس دار العلم میگویند
با وجود آنکه شجره حقیقت طالع احدی از اهل آن نشناخت او را و بعد از
شناختن ظاهر است ضد بعد ایشان که همان کافرانست در ذات ایشان
و حال آنکه شب و روز العجل العجل میگویند در بیان هم همین قسم ببین و مغرور مشو که
کل میگویند مؤمن به آن هستیم که این همان کلی است که در هر نقطه بیان [illegible]
بعینه در هر نقطه فرقان و حال آنکه نقطه بیان ایشانی ظاهر شد
که هیچ طفل نتواند انکار کند و حال آنکه کل میگفتند و یقین داشتند که قرآن
کتاب خداست و نبوت نبی و ولایت اولیاء و محبت ابواب و کل احکام دین اسلام با آن
بر پا بود و کل آنرا اعظم معجزه رسول الله صلی الله علیه ذکر نموده بودند و یقین داشتند و مقطوع ایشان
بود که غیر آن نمیتواند مثل آن ظاهر کند و در عرض هزار و دویست و هفتاد سال

یکسان کسی مثل او نیاورده و بهمین قدر که ظاهر شده مشغول حجت و مشغول بجز بلایا تعطیل

از هر جهت خود با آنچه کل از آنجائیکه باید یقین کنند که غیر الله هست و امکان

ندارد مع ذلک غیرالله بنص قران و ایمان خودتان گفتند بر آنچه که چه دو این

هست و کردند آنچه کردند اگر اهل بیان نکرده آنچه اهل قران کردند که کل باسم او کنند

آنچه مسکینه و از او محتجب مانند بر نفس خود ظلم وارد آورده اند اگر بر او چنین وارد نیاورید

و اگر العیاذ بالله بر او دون حق وارد شود بر خدا وارد آورده اید و حال آنکه شب و روز

از برای او سجده میکنید و از اول عمر تا آخر میخواهید از برای رضای او عمل کنید

از عظم امر است که نمیتوانید متحمل شد نه از صغر او که بر یک دفعه می بینید بر یک نفس

او را شناخته اید و چه طلب که هر روز ما در اولی قرار او بطراز ظاهر میگردد

در ناطق بکلام انی انا الله لا اله الا انا این است که کل در یک دفعه منفطر و متحیر میشوند

از علو متنع

از علو امتناع او شمس حقیقت و سمو ارتفاع آن طلعت ربوبیت اگر نظر از

حجت دلیل که آیات است بردارید و آنچه قبل در قرآن گفتند نگوئید و آنچه بعد در

بیان گفتند نگوئید لعل اگر ایمان نیاورید بر ضد حکم نکرده باشید و الا حکم آن نفوس

خودتان اگر کسی حکم بر خدا کند چه حد دارد قسم بذات مقدس الهی که عبادی که بر او

حکم میکنند اشد از آنکسیکه در این ظهور بر او حکم کردند الا آنچه قدر بعد اشخاصیکه

در مقابل رسول الله ذکر حجت خود کردند نزد تو همین قسم تو خواهی بود اگر مثل آن من نیکی

نزد اشخاصیکه بعد می آیند و هم در هستند اشخاصی از روی بصیرت و علم چنین در ظهور

من یظهره الله مؤمنین با و از روی بصیرت میشوند حکم محتجبین را بعید تر از محتجبین

در این ظهور هر آینه تو هم و در ذکر از معروفین مکه و مدینه می کنی با سیه ای اسماء

آنان را همین قسم اشخاصیکه بعد می آیند با نسبت باین ظهور هم چنین در ظهور

من یظهره الله که اگر ذکر باطلی هم نماید لاجل ذکر حق است از برای آنکه او نیست لا قوه ذکر است

مثل اسمیکه در قرآن نازل است قدری تعقل نموده و از جوهر دلیل نظر بسر آن نموده (؟) لعل

در آن روز نجات یابی والا حاملین هم ظهور حمد اعمال خود را میکنند لا شعوراً بکمال از آنکه

از برای خدا میکنند ولتتقن الله حق تقاته ثم بآیاته توقنون

الباب الثامن عشر من الواحد الثامن في الصوم ولتصومن کلکم في تسعة

عشر یوماً من کل حول آخره و انتم صائمون ملخص این باب آنکه اول مراد خداوند از صوم

که ثمره آن صوم چیزیست و آن اینکه در ظهور قرآن اگر میبودی و از رسول خدا هم سؤال

می‌نمودی سبب فرض او را هر آینه جواب میفرمود بآنچه ذکر شود که صوم از برای

آن است که صائم شوی از هر کسی که لدون الله هست مثلاً در زمان رسول خدا اگر دوست

نمیداشتی هر کسی که او را دوست نمیدارد و نبودی از برای هر کسی که لدی الله از او نباشی و صائم

می شود

می شود ثواب صوم از برای تو عطا شود و هم چنین هر فائده در حروف واحد

قرآن بیاد جاری کن تا منتهی شود بحرف آخر که جامع ظهورات کل واحد است که اگر صائم

از دون آن میبودی هر آینه در ظهور صائم از برای خدا بودی و هم چنین نظر کن در نقطه

بیان اگر شنیدی ظهور او را و بر قلبت خطور کرد دون حقیقت آن حدی دون من یظهره (؟) یشهد

چگونه بصوم رسد که فرعی از فروع دین تو است و در حین استماع محتجب بر تو بالغ بعد

زیرا که آنکسیکه تو لغت بآیات احتجاج بتو نموده و هم چنین قبل که محتجب بانجا حجتی از

اجابت اسم نبوده در ذر رابع زیرا که ظاهر بالظهور نبوده و خود را لظهور یکی از ابواب

ذکر نموده نبوده لذیست که در ذر رابع اول ظاهر نبوده زیرا که در هنگام ذکر کلمه زکی (؟) انا

اسم لا اله الا انا نازل نموده که اگر صاحب فرات (؟) در حیات باشد توانست تسلیم نمود

و لیقین نموده بآنکه خبر عین او است و ظاهر عین باطن در رتبه او و آنکه در رتبه ثانی

زیرا اسماء هر رتبه در رتبه او است تجاوز از حد او نمیکند مثلا نظر کن در مبدأ اول
از اول وجه ذکر میشود تا آخر وجه ولی از اولیکه در اینجا ذکر شده نتوان مقابله نمود
با اولیکه در هر وجه ذکر میشود و همچنین کل مراتب اسماء را و اسمای را مشاهده کن
و حکم کن و اگر در این ظهور صائم شده از حب او در حد اول شود که در کل حروف دیده
نمیشود الا هفت حرف و چونکه حکم بر واحد اول میشود نه بر عهد او مشکره هر کس از برای
ایشان نیست صائم بر آنچه که میکند برای دون ایشان است غیر صائم در وجوه
ایشان ابواب جنت را مشاهده کن که در عدد واحد در ظل ابواب نار که حقیقت صوم صوم
از ایشان نیست مثلا در یوم ظهور امیر المؤمنین علیه السلام کل صائم بودند ولی
حکم صوم بر عبادی میشد که در حب او بودند و از دون حب او صائم و در هر ظهوری
کل اهل ظهور قبل با تمام آن ظهور عامل نه ولی در بهر ظهور بعد مرتفع میشود حکم صیام آن

چگونه

چگونه نشنوی اول از رسمه اینکه ذکر میشود مرتفع شود در ظهور بعد با آن ظهور
ظاهر میشود الا آنکه این است که مرتفع شود و اگر کسی در این ظهور در حب او بود
شهر بیست را صائم والا کل در آن حدودی که هستند مطیع اند ولی چه ثمر اگر کل مؤمنین
بقرآن صائم نشده بودند و بر آنچه واقع شده بعد نشده بود زیرا خداوند
احد بعد از آنچه صائم شده بود واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود شهادت در یوم او
بر ما یقوم به امرین ایشان حکم ارتفاع میشد و حال اگر چه نشنوی این علم بعطونه
حکم ارتفاع میشود در حین صوم حق است بر صائم که مرتفع شود تا آنکه بر آن را
که از آن محتجب نگردد که اگر در حین صوم شجره حقیقت طالع شود و حکم نماید
هر وقت آنکه فی الحین اطاعت کنند چه این صومی که الآن میگیرد بآن از قبل در ظهور
قبل و هم چنین کل اعمال ایشان میشود و از شرب و اکل و قرآن و مجادله

اگر چه علی باشد و ظلم اگر چه قدر قیراطی باشد و حکم بر بعضی اعظم شود بعض خود را در حکم

نقطه عز دقیق شو که از مبدء ظهور تا اول ظهور دیگر کسی حکم بر نقطه نمود همان حکم

عالم است که مبطل بوده همچنین حین ظهور من یظهره الله شبهه نیست که کل

اهل بیان صائمند ولی اگر حکم بر او کنند چرا باطل میگردد صوم دین ایشان

چگونه روزه بحکم شداند از شئون آن روز از طلوع تا غروب مراقب باشی

در اسم و جه ناظر و قبل از طلوع بعد دائم هو حکمی بر من یظهره الله بعضه الا الی الله از اول

که اگر تجاوز نماید چنانکه بعد از آن اسمی بلی و فوق آن حکم نخواهد

بهو نظر کن در هر عزی از حروف او ادم که اگر کل ما علی الارض جمع شوند

نمیتوانستند تسع عشر عشر الی الحی دون آن حکم کنند و حالی بین بحر

جمال را که چگونه مسلم گشته در حق عباد خود بلا استحقاق ایشان

که اگر بمحض

که اگر بمحض استحقاق بعضی براینه در آن حجر که بوده بوده و مبدء عرفان

فضل او بعضه که اگر حق را انشا نمائید تا قیامت دیگر کلی حاضر بوده

و انقصوا بسم یوم القیمة [illegible] من یظهره الله

الباب التاسع عشر من الواحد الثامن

اذا ذکر اسم الشجرة فصلوا علیها و اذا ذکر حروف الحی فسلموا علیهم و اذا ذکر اسم محمد و مظاهر

فی کل لیلة جمعة اثنی و مائتین مرة ثم اذا کررتم فیها اربعة الف مرة یا

ملخص این باب آنکه هر وقت ذکر شجرهٔ من یظهره الله را شنید صلوات فرستید بر او و هر وقت

ذکر شد حروف حی او ذکر بهاء کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده منه آنچه

ظاهر شد ذکر کنید و در لیالی جمعه دویست و ... قرار داده که اگر

که اعمال در آن مضاعف میگردد و ذکر کنید من یظهره الله را هر وجه اورا

دویست و دو مرتبه و نخوانند خدا را از روی اخلاص عدد چهار غین نه این است

که سجده کنید و نخوانند الا کسیکه ذکر او ذکر الله است و ذکر الله ذکر او است

و معرفت او معرفت خداوند است و معرفت خداوند معرفت او است اگر محتجب نباشید

نظر کن در ظهور رسول الله که چه قدر لیالی جمعه بر آن شمس حقیقت گذشت

و مؤمنین با تجلی کل خدا را میخوانند بلکه خود آیاتی بخشیدند ایشان را

هم چنین در ظهور نقطه بیان مشاهده کن عبادی هستند که هر شب تا صبح

بذکر خدا مشغولند ولی شمس حقیقت قریب بارتفاع گشته در سماء ظهور

و هنوز انها از سر سجاده خود حرکت ننموده و اگر آیات بدیعه بر آن

خوانده شود مسکوت میمانند چرا از ذکر خدا باز ماندند محتجب تو ذکر خدا را میکنی و از

کسیکه این ذکر را انجا در تو نموده محتجب اگر قبل باز از الفوح مجعه فاذکر و الله

کجا تو میدانی که ذکر کنی و کجا میکردی بلکه اگر ذکر کنی من یظهره الله را آن وقت

ذکر کرده خدا را و هم چنین اگر آیات بیان را بشنوی و تصدیق کنی آن وقت

آیات خدا ترا نفع میدهد و الا چه ثمر در حق تو از اول عمر تا آخر عمر سجده

کنی و همه را بذکر الله بگذرانی و لی محتجب باشی بمظهر ظهور بهیچ نفع نمی‌بخشد ترا

ولی اگر بشناسی او را و عارف شوی بحق او و بگوئی قبول کردم کل عمر تو را در ذکر خود

هر آینه ذکر قبول او را بمنتهای ذکر زیرا که تو عمل میکنی از برای آنکه خدا قبول کند

و قبول خداوند ظاهر نمیگردد الا بقبول مظهر ظهور مثلا اگر کسی را رسول خدا قبول

نمود خدا قبول فرموده الا در حینی که نفس او غافل مانده و حکم راجع گشته

و هم چنین اگر علماء را نقطه بیان قبول نمود خدا قبول فرموده زیرا که سبیلی از برای

امکان بسوی ذات ازل نیست الا آنکه آنچه نازل میشود از مظهر ظهور او

و آنچه صاعقه میگردد الی مظهر ظهور شجره حمد خدا را که این نفوس منعقد دیده نشد

که ذکر تقیید کنند و حال آنکه از اول عمر تا آخر آن عمل میکنند با منتهای جد و اجتهاد

و اگر از او بپرسی از برای چه عمل میکنی میگوید از برای اینکه خدا قبول کند الی حین

قبولی خدا ظاهر نمیشود الا بقبول حجت آن آیا کلمه دارد از حجت او که عجمی

باشد قبول کردم این است که کل لاشعر عمل کنند و از ثمره آن محتجب باشی

در بیان علامت آنست که در یوم ظهور من یظهره الله از او نفس دوست داشته باشد بر قبول او

او را لا لایق که بگویند عمل از برای خدا کرده و خدا قبول کرده والا ثمر کل عامل

الارض عمل میکنند بآنچه با او هستند از دین خود ولی نظر کن بآن جمیع نفوس

که قبول خدا منه ظاهر میگردد که گویا در ظهور رسول الله یک متنفس نبود که از او طلب کند

غیر عارفین باو تقیید عمل خود را که اگر شده بود در قرآن نازل میشد بلکه در آن ذکر می

زیرا که تقیید

زیرا که تقیید خداوندی نمیشود که یک نفس از بشر باشد که اگر یک شخص رسول الله

باشد تقیید او است نه تقیید خداوند سبحانه که آیات لم یشبه آن از او مشرق

میگردد در حجبات مستور و محجوب و آنچه را ورد از برای خدا عمل کنند بعین آنچه را

شعور بر آن ندارند و حال آنکه ثمره کل اعمال آن این است که خدا قبول کند و قبول

خدا ظاهر نمیگردد الا بآن آیات که عجز کل ما سوی را ساخته چنانچه آن دور

ذات عجز کل وجود را میسازد حال هر چه میخواهی عمل کن ببین اگر تقیید در آن که

ذکر قبول در حق او شده این قسم است که در ظل لیلی عمل میکنند و ثمره نمی‌بینند

از اول عمر تا آخر عمر از برای خدا عمل میکنند و یک دفعه از برای آن مظهریه عمل راجع

باو میگردد نمیکنند که اگر میگردید در یوم قیامت بظهور مبتلا نمیشدند ببین امم

چه قدر عظیم است و کل چه قدر محتجب قسم بذات مقدس الهی که کل ذکر خدا

و عمل از برای او ذکر می‌نظر هم آن و عمل از برای اوست قرب بنفس خود

مدهبه که از برای خدا عملی نکنیم که الله و انس مرا کنید که اگر کنید از برای

من نظر هم خدا هبه گردد و اگر خواهید ببینید و الا سکاکی الذی حید هم که

هیچ نمیداند نه شب و روز لا اله الا الله میگویند چه ثمر دارد در حق آن قدر

نقطه نمیشود که از مبدء امر محتجب نگردید که کل اعمال دنیای شما از حق شما

راجع میرین شما میشود کل اعمال دین شما ثمره آن قبول خداوند میشود و قبول

خداوند ظاهر نمیشود الا بقبول من یظهره الله نطعبه اس که آن انسان بیاید از او

ظاهر گردد که اگر از دون آن قبول شود قبول اوست زیرا که قبول او (قبول او کلام)

حق است و او اثنین نمیشود و اینکه میگوئی قبول ابواب قبول ائمه است (و کلام او غیر کلام خلق است)

و قبول ائمه قبول رسول است لاجل اینست که آن شجره اینطور قرار داده

و هم چنین

و هم چنین که چون انفس مؤمنین را چون نفس خود شمرده و سرور او را گر سرور

خود خواهد لاجل اینست که آن قسم باز آن نقطه که اگر آن نشود ثمر مترتب نمیشود

همیشه نظر بر مبدء امر نقطه که کل شئون در ظل او ظاهر میگردد و آن

اثنین نیست بلکه واحد است و واحد آن با عدد نیست بلکه بلا عدد است

و آن واحد باعراو واحد شده که اگر آن نشود حکم جاری نمیشد و التوحید لله

ربکم الرحمن خالص الصائم بالیسر بالحق تعلمون

الباب الاول من الواحد التاسع فی ان علی کل ارض یرد فوق کل

مدائن تسع و لن یحیوت التی یؤمنن بالله الی الملوک فی تحصیل فیهاک حین اولی البیان

فلیصعد قد بمثقال من فضة الاول السکن فیه ما یکتب البحر و فی الواحد

او شهداء البیان فی کل مقاعد العزة فلیتخلیون عنها ما عدد الواحد مقام

نفس اذا كانت الارض واسعة والا الواحد بالعدد ليكفين العالمين

ولا بد ان يلحق مجلس ما قبض من النقطة في حياة كرمين وبني على ذلك المقعد

بيتا من المرآت ليذكرن الله وليصلين فيها ملخص این باب آنکه عز هر ارضی

بنفسی است که راجع میگردد بیوم ظهور من یظهره الله و بما اذن و همین نفس

عز این و امکنه که از سلاطین قبض بعضی اگر کسی از اهل بیان در آن نماز کند

براوست که یک مثقال فضه انفاق کند تا آنکه سائل کسی نشود در آنها

الا شهداء بیان و مظاهر واحد و هر مجلس عزی که منعقد گردد بلاعدد

سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی گذارده که اگر ساعت

من یظهره الله یا حروف حی ظاهر گردند کسی متعرض نگردد چه هر یک از بیان

اخذ می شود در ظهور و اگر مجلس وسیع باشد مجلس نفس او زیاده نشده

و هم چنین هر مقعد

و هم چنین هر مقعدی مجلس نفس سزاوار است که خالی گذارند زیرا که

دیده می شود که در بیت خود من یظهره الله هم این قسم ظاهر است که از مقعد

آن منع می نمایند او را چونکه نمی شناسند او را احترام او باسم اوّلی

او میشناسند کل را و میخندند در عبادتیکه از برای اسم او این نوع اعظم

و احترام ملاحظه می نمایند ولی یوم ظهور او از او محتجب میمانند با آیات

خود و طین ما قبض من النقطه مرا شده که در یکی از حرمین واقع گردد

و بر آن حجره از ذرات مرتفع شده که در آن مصلیات صلوة خود را ادا نمایند

تا آنکه آماره نباشد در نزد خلق بر آنکه نقطه بیان عبد بعضی مخلوق

و مرزوق و محیی و موروث و آنچه لیس له الحکم نیست از اوست نه از او

که کسی غلو نماید و از حد عبودیت تجاوز نکند چه سایرین در بیان بر عروج

الی آن زمان نتوان از قرآن انداد بسا ثمرین در قرآن چگونه رسیده ما علی الارض

ولی کل این بسیار است طائفه حول بسیار است در ظهور من یظهره الله

زیرا که حق در آن روز بیانات را ثابت میگرداند بر ایشان و لیتقن آن

فی کل ما نزل من عنده فان امره الاعلی مشهد الادنی ان یا عباد الله فاتقون

الباب الثانی من الواحد التاسع

من یکن له خط لم یکن له عدل فی آیات فلیکتبن الغایة له و لیوصین بان

یوصلنها الی النقطة لیجزیه الله برحمته یوم القیمة انه کان بکل شیء علیما ملخص

اینباب آنکه اگر در ظهور بیان صاحب قلمی بهم رسد که عدل از برای او نباشد

در زمان او از هر نوع خطی که هست از بهر رفته تا اعلی مشهور گردد که مراتب

وجه باشد محبوب نیست که هزار بیت بر قرطاس که نهم بلاغه باشد نوشته شود

وهم چنین شئون

هم چنین شئون آن بیان منسوب باشد و وصیت نماید که در یوم ظهور

من یظهره الله نزد آن شجره حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا دهد او را بآنچه

نزد اوست از آیات خطی و مذکور گردد باین سبب نزد محبوب خود

و اگر نفسی باشد که استطاعت بر الف نداشته باشد در چنین نوشتن

بان بشهدای بیان بیست که بهار الف بر او برسانند و اگر مستطیع است

که سزاوارست که از برای صاحب علم که بهار قرار دهد در علو خود

و از شئون خمسه لفظه تحت آن آیات و چه مناجات و چه تفاسیر و چه شئون

علمیه و چه کلمات فارسیه هر چه نویسد مقبول خواهد بود و ثمره آن اینکه

اگر در یوم ظهور چنین نفسی باشد و اشتیاق قلم نکند الا بآثار حسن

من یظهره الله که حرام شده بر ایشان قلم کردن مگر بر هر کلمه الا الکلمات

او لعل در این یوم بر نفسی عمل کند که بهتر است از کل آنچه در لیل نوشته میشود
و هیچ خطی در این ظهور محبوب‌تر نزد ظاهر بظهور نبوده الا خط شکسته حیوان
نه میت زیرا که اکثر با تعلیم نویسند ولی میت است نه حیوان احسن آن است حیوان
بودن آن است که مثل آن بالنسبه بخط نسخ در حیوانیت مثل حیوانات است
با کامل ما شیئی در صحف محبوب نبوده نزد خداوند و هست و لعلی و تعلمی در آیاتکم ابهی الخطوط
واسمعوها عندکم لعلکم من الکتب یوم القیمة عند ربکم تفتحون

الباب الثالث من الواحد التاسع

و لله کل ملک او سلطان یبعث فی ذکر الذین یثبت من المرآت لنفسه
لیکتب آیات الله و کان بین عینیه تلک الآیات المذکورة فی الذکر ملخص این باب آنکه
کل وجود خلق نشده مگر از برای یوم ظهور الله که آن در عرف بیان

بقیامت

بقیامت ذکر میشود و آن از اول ظهور شجرهٔ حقیقت است تا غروب آن
مثل در نقطهٔ فرقان بیست و سه سال بعد بعد آن یوم که کل از برای آن روز خلق شده
بودند و مثل آن ایام مثل شمس است بالنسبه بستارگان و هم چنین مثل ایام آن ظهور
بالنسبه بظاهر مثل همین است از این جهت است که در آن ظهور عارفین بآن
قلم را جریان نمیدهند و حیا کنند از تصانیف و تألیف ذات آثار خود و ظهورات
و بروزات خود زیرا که در نهار نجمی طالع نشود هر آینه ذکر نوری از برای آن میشود همچنین است
اگر اعلم علمای زمان من نظهره الله بعد از ظهور آن کلمات او کنه معانی مثل آن
همین خواهد بود همین قسم که نقطه شمس حقیقت بوده آثار او هم بالنسبه به آثار
شمس آثار است این است که تا آخر وجهها اگر مرات شئونه تعاکس در آن مظاهر
میشوند از شمس آثار بلکه کل مستغنی هستند از دون آن و از بعد از غروب آن

اذن داده شده که کل در ظل او آنچه توانند عروج نمایند و اگر کل عالم استغنا بعروج
نمایند بعرفان حرفی از آن نتوانند رسید و ذکر شده در حق اولو القدرة
از میم و سین در بیان بر اینکه مقصد تفعی از مرآت از برای نفس خود ظاهر
سازد و در بین عین او مکتوب شود ذکر یکه مدل باشد بر اینکه اگر نقطه آید
ظاهر شود ایمان آورد و نصرت کند اعلای از کل خلق گردد و الا ادنی لعنت در آن
یوم مراقب خود باشد که بچند صباح محتجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او
از اول عمر تا آخر عالم بهره و ثمر نرسیده الا آنکه عمل کند از برای
آن و نصرت نماید دین او را بآنچه رضای او است و الا خواهد رفت
مثل آنچه قبل از آن رفته و اثری نخواهد ماند الا ذکر دو سحق و احتجاب
از محبوبیکه از برای او میکرده آنچه میکرده و باسم او در بیان معزز بوده که اگر
حزنی بر

حزنی بر نقطه بیان وارد آید اتقای که ممکن نیست از کل از او اگر فرید بشود
و اگر نصرت کند فضلی که در حق کل شیء جاری میگردد در حق او بمازاد آن ممیز شود زیرا که
اگر قیام بحجت او نماید احدی را نمیرسد بر اینکه زیرا که اینزمان بیان
که علما را حکمی نمیرسد الا با عانت آنکه خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد
تربیت خلق و صدور ایشان و اگر عالمی در نقطه ظهور مباد در شفاعت بوده
رضای او شمر او است که بعد کل وجود استحکم شده باشد و هر باری که از برای
لوازم خلق شده از برای او شود زیرا که انظار کل از اعالی و ادانی
راجع میگردد بعلمای هر ظهوری که اگر انها در ایمان خود صادق باشند منحرف
از حق نخواهند شد و اگر رجع حزنی وارد آید بسبب انحراف ایشان گردد که کل
چنین میبینند که اینها چه هستند و حال آنکه لدی الله بعد از هستند عند الله این است

که آن ناری که بکفی میرسد اول بانها میرسد و بعد از انها بکبرای کی چنانچه
اگر مقبل باشند فضل الهی اول باشان میرسد و بعد بغیر آن نیکو درجه است
درجه علم اگر بمن یظهره الله رسد و رضای او باشد والا بهترین درجات است عندهم
و عند کل شیئ که اگر یک کلمه نمیدانست بهتر بود از برای او یا اینکه بآن علم اعلی شیئ
داشته باشد و علم بمن یظهره الله نداشته باشد که کل شیئ بامر او لباس
شیئیت را میپوشد چه آن وقت که یک کلمه نمیداند اگر منقلب شود که هو الیه
و اگر منحرف شود نفس خود را در نار انداخته والا هر کس که بعلم او تابع او بوده
داخل نار است و همچنین اگر بعلم او تابع حق شود کل واسطه او داخل جنت
میگردد ولی از آنجائیکه اتباع نفس نفس را باعث احتجاب از حق میشود
از این جهة نبودن علم از برای او انفع است از بودن الا اینکه خالص لله باشد

از برای رضا

از برای رضای خدا اگر بلکه بعلم خود توانی نصرت حق نمائی در یوم ظهور او سبب ایمان نفسی بحق
آورده و در حینیکه نظر میکند و عجز خود را در آیات الهی می بیند فی الفور سجده میکند
و اعتراف میکند بر اینکه این است آیات من یظهره الله که کل موجود بآن بهجه
خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید باو که ثمره وجود خود فائز گردیم
و از لقای الله محتجب نمانیم که از برای او خلق شده ایم و عمل نکرده ایم الا از برای
همین ذلک من فضل الله علینا انه هو الفضال الکریم و بر ائمه اگر یقین کنی
چنین میکنی ولی چون نمیتوانی یقین نمائی محتجب نفس خودت اینست که میمانی
در نار و ملتفت نمیشوی اگر در یوم ظهور آن غیر از ائمه ایمان باو آوری
کل خیر کنی نجات نمیدهد ترا از نار و اگر ایمان بحق آوری کل خیر از برای تو ثبت
میگردد در کتاب خدا و با تا قیامت دیگر در جنت متلذذ خواهی بود و ملتفت باشی

حق التفات که امر بسیار دقیق است در حینیکه او وسع اعلا از سموات و ارض
و ما بینهما مثلا اگر کل منتظرین بقول عیسی علیه السلام یقین نموده بودند بظهور احمد
رسول الله صلی الله علیه و آله یکنفر منحرف نمیشد از قول عیسی و هم چنین در ظهور
نقطه بیان اگر کل یقین کنند همان مهدی موعود است که رسول خدا صلعم خبر داده یکنفر
از مؤمنین بقرآن منحرف نمیشود از قول رسول خدا صلعم و هم چنین در ظهور من یظهره الله همین
مطلب را مشاهده کن که اگر کل یقین کنند که اینکه همان من یظهره الله است که نقطه
بیان خبر داده احدی منحرف نمیشود ولی این است که محتجب میشوند بیقین نکردن ایشان
در حق او اگر محتجب از برای رهبان انجیل و علمای فرقان بعد از ظهور ایشان
هست از برای آنها هم خواهد بود بلی منتهای دقت دقت نموده که از دقت
خود محتجب نشوند و بعضی او را شناخته تا آنکه بعرفان او فائز گردید در این

کلمات

کلمات از برای آنکه در آن روز کل مراقب خود شوند از علو و دنو لعل در ذکر
فناد خود نشوند و از ذروه بقا محتجب نمانند فلترقبن ایاه ثم ایاه تتقون

الباب الرابع من الواحد التاسع

کتب علی الناس ذکر الستر فی کل عشیة لیشکرون ملخص این باب آنکه کل علم
اخلاق و صفات است که انسان باید حامل باشد که بواسطه آن علم
بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاورد و آنکه امر بتقوی
و ورع یا شئون دیگر شده کل راجع باین میگردد مثلا اگر نفسی مبتلا بفقر شود
و قناعت کند صبر عز او نزد نفس او باقی میماند و محزون نمیشود و ایام فقر او
که بگذرد نفسی مشاهده نمیکند ولی اگر اظهار کند منتهای آنچه است اینست که نفسی
از دیگری بهم رسد که آن را رفع کند آنچه مایه حزن او است ولی بعد از آنکه

نظر کنی بر نفس خود سبب آنکه ظاهر شده معادل آنچه شئون با ذکر نفسی که واقع شده
از برای او و هم چنین کل صفات و شئون را در هر رتبه ملاحظه کن و اینکه
امر شده ذکر سر از برای این است که مراقب آن باشی که قلب تو
همیشه چنان باشد که از محبوب حقیقی محتجب نمانی نه اینکه بلسان ذکر گوئی
و قلب تو متوجه نباشد بذروه قدس و محل انس لعل اگر واقع شود در یوم قیامت
مرات قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی الحین تا عکس
بهم رساند زیرا که اوست مبدء هر خیر و با در راجع شود کل امر و اگر
آن ظاهر شود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثمر نبخشد تو را الا آنکه
بذکر او ذکر کنی او را که اوست ذکر الله در آن ظهور زیرا که از ذکر الله ممکن
بواسطه آن نقطه بیان است و آن ظهور کینونیت نقطه بیان است

در حضرت

در حضرت که بما لا نهایه بما لا نهایه اقوی است از ظهور اول است از آنکه اگر چنین
ذکر کنی سرا با یمان باو ثواب آن از نود و پنج رتبه مضاعف میکرد ذکر سر و جهر
تو ولی در یوم ظهور ذکر کنی حق را جهرا که از آن روز فضل است ذکر او جهرا از
نود و پنج ذکر سر این است چه هر ذکر نزد ذاکر و مذکور اگر توانی نمود فلته کنی سری ازین
سرا بما انتم علیه معتمد رو و مراقب باش تعلق قلب خود را که درجات آن
بلا نهایه بحر و هست و اگر از امر مراقبه بعضه میبینی که آنچه در شده سر حکم آن
مشتد حیده میشود الا آنکه در نوم و یقظه ذکر قلب نیست نهج و حده شده و با وجه بلاغ
با این رتبها اگر درک کنی شمس حقیقت را نفع میبخشد تو را و اگر درک نکنی و این
نباشد نفع میبخشد تو را و کثرت ذکر محبوب نیست چه سرا و چه جهرا بلکه اگر یک
ذکر کنی بر روح و ریحان فضل است از هزار ذکر بلا روح و ریحان و معیار آن را

هر کس در نفس خود ميداند غرض ذکر من يظهره الله است و عبادي که در اين ظهور
بهم رسيده که مدعی احکام مراقبه بودند عندالله بر اينها حکمی نيست و نيست حدود
الا اين است که در کتاب بيان ظاهر است ناظر باين اسم که بلا حقيقه نگشته
که همان عبادی که مدعی بودند در اين ظهور محتجب مانده و انهائی که ناظر باين جهات
نبودند بلکه اسم مراقبه را هم نشنيده با کمال خضوع نجات يافتند فلتراقبن انفسکم
ولتکونن في سرکم وجهرکم دائماً بذکر الله تسکنون ولا تدعون الا ما ينفعکم
يوم القيمة عند ربکم الا وانتم بين يدي الله تسجدون ذلک بين يدي من يظهره الله
ان يا اولی الذکر تتقون

الباب الخامس من الواحد التاسع في ان علی کل نفس تسعة عشر يوماً

يحرم النقطة في رجبها ويعمل باذنها اذا اذن والاحد علی صاحبه وکان الله
ذا فضل

ذا فضل عظيما ملخص اين باب آنکه آنچه لفظ مشيت بر او اطلاق ميشود من حيث هو هست
مشيت ولی آنچه که مظهر مشيت در هر سنه قرار داده از ايام خود نوزده
ايام است که فوق آن متصور نيست و احصا نتوان از اين جهة محترمه در ظهور او
که هر يومی از قبل اين ذکر در نفس او است بين يدی الله بايد شد با او که ثمره احديت دين او
عندالله ظاهر شود تا آنکه برسد بتوقيع اين يوم اول ان اذن بر نقطه و ايام حی از ايام
حروف حی و از اول يوم قيامت تا آخر آن اين حکم بر کل مؤمنين ببيان هست
از اعلا و ادنی و از ايشان مرتفع نميگردد الا آنکه اذن بر ارتفاع دهد که
آن وقت مرتفع ميگردد و لا منتهای آنچه مالک در حکم آن است در يوم هر آيه نعمه
که مثلا امر در نسبت بيک حرفی از حروف فرقان چگونه هست در محل ثريت آن
همان قسم بآن از قبل ان از بر نقطه حقيقت امروز ببين چه قدر در حب امر او
(المنتهی سیر اسم)

زیارت میکنند و حال آنکه خود امیر المؤمنین در ظهور رسول الله چگونه بوده بالنسبه الی
بآنحضرت آنچه دارد است از اوست از عز و علو حال ببین تو چگونه می توانی
در نزد چنین محضر قدسی حاضر شوی و حال آنکه حروف واحد که می بینی امروز
از اعلا و ادنای خلق در حول تربت آنها طائفند و اموال خود را صرف می نمایند
بر اینکه نسبت تربت ایشان بر ایشان خوانده شده و حال آنکه کل این عظمتها
در ایشان بواسطه امری است که از مبدء بوده که قول رسول الله صلی الله علیه باشد
حال ببین که توانند در آن محضر حاضر شده و حال آنکه اگر کل وجود یکنفس بوده و آن نفس
از اول بلا اول تا یوم ظهور آن ساجد بوده از برای آن یوم ظهور آن و یوم ظهور
اگر نظر باستحقاق او میکرد هر آینه اذن بدفع آن را نشنیده ادنی ثمر حقیقت
چنانکه بنموده است که عظمت کل شئ نزد او اصغر از ذره نبوده با وجود این کلمات اورا

نظر کن

نظر کن ببین خلق خود را چگونه تربیت میکند بعد کل منقطع شوند بسوی خالق او
خالق کل شئ و رازق او و رازق کل شئ و ممیت آن و ممیت کل شئ و محیی آن و محیی کل شئ
اگر علم باطن باطن را دراک کنی و با عمل کنی از روی یقین توانی لایق حضور منور
نور گشت بفیض او نه باستحقاق خود و الا اگر نزد او حاضر شوی و در مقام لا اشاره
باشیاء نباشی توانی برضای واقع او در خطور نمیکنه چگونه و عمل و حال آنکه اگر
کل خلق ایشان نمی که خود ما بین خود عمل میکنند آن روز عمل کنند هر آینه محجوب ایشان
از ایشان راضی خواهد بود چنانچه می بینی اولو الوفا حرف می کنند در راه آن نسبت که بیش از
بخود داده ولی یوم ظهور او که بهر قول او مثل آن خلق می شده است اگر بنفس متصاعد
گردد بسوی او ظاهر است فلتتقن ایتم فی اعمالکم لتخلصون که اگر نزد او حاضر
شوی بغیر استحقاق او هر آینه محتجب خواهی بود از امر او و اگر عرفان او را خواهی

لایق نیست که در بساط عز او داخل شوی ببین تا که بر کنگرهٔ عرش منیر خود صعود
بلکه از آیات هم اعظم تر است بلکه قول او عرش را عرش میکند و او متعال است که موصوف
شود باین وصف و منعوت گردد باین ذکر در حینیکه دون موقف عز بین که از آن
بظاهر ادنی مشاهده نمیکنی مثلاً آنکه در حرف آخر شنیدی از قبل ظهور او
در نقطهٔ بیان در حق عرفی که محمد ظهور آن شده نازل شده سبحان من هو
الاعلی و لیس فوقه علو و سبحان من هو الادنی و لیس دونه مثله چگونه لایق
که در محضر قدس او این نوع ظهورات ذکر شود اینها در سبل معارف و حواجب
توحید است که ذکر می شود ولی در سبیل حدود ظاهریه آنچه واجب است از ظهورات
باعمال ما ملکین در احکام خود عمل کن که او قبول خواهد فرمود اگر از حدود ظاهره
تجاوز نکنی ولی اگر بغیر از نظر توحید بر او نظر کنی حکم حیوان است در حق تو خواهد گرد

والکرم وبه

والکرم وبه العیاذ بالله کفر مشدد است که در حق خدا گفته زیرا که شبهه
از برای او نیست که ضرب المثل شود اگر گوئیم نقطهٔ بیان ظهور او اظهر است
و اگر گوئیم ظهور بعد او در نفس او همان ظهور ابطن است مرا چه قدر که توان
ذکر نمود او را او اعظم علو و امنع سمو از آن ذکر خود اوست که خلق را داده و الا
تقدیس کرده میشد از هر ذکری و تنزیه کرده از هر ثنائی و آن با این علو عظمت
و ارتفاع و سمو جلالت و امتناع عظمت بهجت و سلطنت فتعالی الله عما یصفون الواصفون علواً عظیما

الباب السادس من الواحد التاسع

فیما ینبغی للناس ان یعرفن ان طائفة التی یخرج نقطة الحقیقة عن بینهم اذا هم بها
مؤمنون ملخص این باب آنکه بر هیچ ارضی از ارض معتنی نیست الا آنکه
محل ظهور شود و هم چنین هیچ سمائی قرب بخدا نیست بعد از عروج واحد

الا آنکه محال است شجرهٔ حقیقت شود ولی اگر ابعد از خلق ایمان باو آورد
اقرب خلق میگردد چنانچه در حروف واحد بخواهی نظر کن و اگر قدری بخواهی نظر کن
در اقرب در فرقان نظر کن که مناط ایمان است ولی اگر از قرب شجره اقرب تر
شد آنکه از امیر المؤمنین در قرآن واقع شد بلکه مناط قرب ایمان است
چنانچه در حروف واحد شاهد شدی و بر آنکه خداوند نظر میفرماید در ملک
خود و هیچ آبی که از آن بهتر نباشد از برای او اختیار میفرماید و هم آب
که هیچ از آن بهتر نباشد خداوند از برای او اختیار میفرماید و هم چنین
کل شئون دیگر را ملاحظه کن که چه وجه است و آنچه جوهر کل بهمان زنده و کل
بهمان میت خواهند شد اگر اقبال کنند زنده والا میت چه اعلی خلق باشد
و چه ادنی که نسبت او بکل اشیاء مساوی است ولی خداوند نازل فرموده کل لله و
و خیار

و صیا رحمن را برای دین او قبل از خلق ایشان و صلوات بر ایشان نازل فرموده
قبل خلق سموات و ارض و ما بینهما و آنها صلواتیست که از آن مولی بر ایشان
نازل میشود نه غیر آن زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر و اقتران و آنچه
در امکان ممکن ظهور مشیت اولیه است ظهورها نه بذاتها و او است که منوط نیست
مشیت که در او دیده نمیشود الا الله جود و عز و محبوب ازل جود و عز هم کسی از برای
او است از برای خدمت شهر کسی از برای او نیست لیرون نیه بحر آن دکل و جوهر
زد آن بحر جوهر قطره از بحر جوهر اوست و درک کن او را یا محتجب از درک آن جانداده
که درک خواهی کرد اگر ظهور آن واقع شود والا بقدر تسع عشر تا سبعه
شئون و بلا نکون نخواهی بعد از موت او را درک نمیکنی و بر آنکه اطاعت او
نفس طاعة الله است و محبت او نفس محبة الله است و در کتب و کلمات محتجب مبادا

در یوم ظهور آنست که کل سبب وصول باو است و اگر آن باشد و کل نباشد

او بهم و کل در ظل او خواهند بود و اگر او نباشد و کل باشند هیچ نبوده

و نخواهند بود و فانی محض است این است معنی آیه شریفه اگر در معرفت او

بنورانیت نظر کنی تبیین میکنی کلمه لولاک لما خلقت الافلاک والسموات

والارض ولا ما بینهما آنکه کان علاما کافیا قدیرا و از برای این است مطلب این آیه را

تلاوت نمائی بعد دائم قبل مکر آنکه مشاهده اجابت نمائی

از مبدء امر زیرا که خداوند بجهه اقرب است بتو از نفس تو بتو و قادر بهمه

بر هر شیئ و عالم بهمه است ولی هر شیئ که امر مشیت بر آن تعلق گیرد بعد از آنکه

از آن کینونیت خود که او را هو وفا این آیه در ملک او بهم و هست سبب

میگردد که ظاهر نماید اسباب اجابت را از قبل او ولی نظر ملحق الله الیه

که کل ما دون

که کل ما دون او خلق او است و امر غنی منیع

الباب السابع من الواحد التاسع فی المنهیات حسب بیع

الا الفوزة والورق المرقوم بر امر احصی منهیات حروف نفی اولات است و همین

فهم هر چه در ظل او آید در نفی داخل میشود بر انکه هر کس از مظهره آیه

نباشد لعروی هم هست وقدر کسی از برای او شبهه لیته است و هم چنین

در نقطه بیان مشاهده کن و قبل آن در قرآن و قبل آن در انجیل

و نزد هر ظهوری اگر ظهور سابق داخل آن ظهور نگردد در نفی نظر کن و نیز

شده از تنباکو و اشباه آن و آنچه که از سمت عمل حمل شود که آیه که

غیر طیبه دارد و امثال آن بهر نوع که منقلب میگردد و اگر خواهی حد او را

تا نائی تا معنی در این دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیب است راجع میشود بائس دو

و آنچه طیب است راجع شود بمحمد و علی علیهما السلام و اسمائیکه متعلق
میگردد باینها نهی شده لاجل انها و پناه بر در هر حال بخدا آمده احد
عز و جل و اسماء او مثال آنکه مشتد دوران موسی مشتد همین است
و بر آنکه اشیاء خیری که در علم الله بحد هست در ظل شجره اثبات است
که حسن ظهوره باشد و دون آنکه در ظل نفی و این معنی را تمثیل آورده
بعین ظاهر شاهد که در ظهور او بعد محتجب نمانی از طلعت او
و ساجد شوی از برای رضا از برای او و اقرار کنی بانچه من قبل او نازل
میشود و جمیع آثار او را باحسن خط و طرز صنع که آنچه از قبل او
نازل میگردد از کلمات ظهورات جنت ازلیه است که بر هر یک
افئده ممکنات مستشرق میگردد در هر ظهور الی احد ان
ظهوره را

ظهور را اخذ کنی و بانچه در بیان حکم است نصرت و اطاعت بعد از
نفی خارج آری و در اثبات داخل شوی که این است رحمت واسعه
الهی که بر هر شیء تعلق میگیرد و موهبت جامعه او که بر هر شیء احاطه نموده
قد انهاکم عن النفی و ما ینسب الیه و امرکم وکل شیء بالاثبات و ما ینسب الیه
لعلکم یوم القیمه تتبعون ثم بامره تهتدون فی کل له ساجدون و بر آنچه
و حجت نفی بنفسه ذکر نمیشود الا بذکر اثبات که اگر مشاهده نفی را
شجره حقیقت در یوم قیامت دون موسی را اگر او را از نازل
نفوس او را آنچه ذکر میشود و شده لاجل ارتفاع اثبات و فنای نفی است
نه دون آن مثلا نهی از اینکه دو گیر شده از برای حفظ نفس مؤمنه است
نه نفس آن و هم چنین در کل مراتب وجود مشاهده کن بحجوبا

و الکمال لکن بر خداوند مخفی در سر شأن که اوست ابهترین حاکمین فطنین

الباب الثامن من الواحد التاسع

فی حرمة التریاق و المسکرات و الدواء مطلقا ملخص این باب آنکه
کل شئون دون حب از دون حق نبوده و هست و کل شئون حب
از حق نبوده و هست و نهی شده از مسکرات و الکحل حکم دواء او گشته
مطلقا تا آنکه مظهر کل نفسی خود را از شئ که لدون الله بر او ذکر شود بر انماید
در مواقع ضرورت با آثار لطیفه و ثمار طیبه که شئون شجره محبت
نبوده و هست و حکم آن در کلی اوست ولی خداوند عالم عز و جل در
هر حال شأنی نخواهد فرموده که کل وجهه او را ساجد و کل حب
او را غیب و اطاعت او را عبد و مسبح ذره نه مگر آنکه بکنه کینونیت

عابد است

عابد است او را و ناطق است بلسان خود ولی در این ظهور بعدی شئ که از
شئون شجره محبت نیست محبوب نبوده و نیست و هر شئ که بعده محبوب نبوده
و هست و در ظهور بعض صنایع که لازم دارد اهل آن بعضی از این
اشیاء را اذن داده شده و این هم از قدرت اوست که در نزد هر ظهور
اذن داده شده اهل آن را که با دو مظاهر حق مدار انعطه بعد ثمری
از وجهه آن تا اخذ شود با نیما یلحق زیرا که احکام در هر نفس هست از خود
بنفسها محتجب نشود و لتستغنین بما لا یحبه الله ربکم الرحمن اذا انتم
تحبون ان تفلحون

الباب التاسع من الواحد التاسع فی حرمة صلوة الجماعة

الا صلوة المیت فانکم تجتمعون و لکن فرادی تقصدون و ملخص این باب آنکه

از آنجائیکه در جماعت ثابت است آنکه امام محقق الوقوع باشد در اینکه
از حروف اثبات است و از آنجائیکه خبر ظهور کل خود را چنین جلوه
داده که مظهر اثبات نه نفی ولی بر اظهور ظاهر میگردد که از مظهر نفی بوده
از اینجهت است که نهی شده تا آنکه کل لدون اسم عبارت صلاة فرادی نکرده باشند
و هم وزر آنکس را که نفس ایمان آورده یا بسوادیات است در شجره حقیقت و ظهور است
آن وقت از آنرو را نفس که الی الآن اظهار ایمان نکرده نماز گزارده
باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام دائمیه نفس الاکبر
زیرا که آن در آن دور لدون اسم بوده که از نفی محسوب میشده و آنکه نماز کرده
لدون اسم بوده که اگر نفوس امروز هم محسوب نمیشده این است یکی از احکام واو دیر
که بباطن شده نه بظاهر که اگر بظاهر بود اذن داده شده بود

ولی در همان

ولی در همان اذن محل کلام است که چرا بصیر نشد که نفس متقدی شد لدون
اسم واقع شود ولی در صلوة میت اذن داده شده زیرا که آنکه انسان اعزاز
موی است هر قدر که کثرت زیاد شود در صلوة او محبوبیت او هست نزد
خداوند ولی کسی مقدم نایستد کل در صفوف خود قائماً نماز گذارند
بر او فقط فرادی ولی در صورت جماعت نظر از صدر اسلام تا ظهور
نقطه بیان که چه قدر صلوة جماعت شد بپا که کسی احصا نتواند بنمود ولی حمد
خدائی را که نگذارد کسی را که با مظهر نفس او نماز گذارد در ظهور اخرای او
که لدون اسم واقع شود حال آنکه کل باسم او مصلی بوده اند و بقول او مصلی
ببین حد خلق را که با اینهمه اظهار حب و انتظار فرج بعد از ظهور کسی
موفق نگردد بر صلوة مثل آنکه با ادنای خلق شب و روز بیک مرتبه

میکنند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود از امر اقرب بعد یوم ظهور من یظهره الله

که ازین قسم محتجب نمانی که شب و روز بتمنای ذکر او سر بری و باحکام

موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنید و در یک مرتبه بعقه طالع

گردد تا آنکه قوتی رسد که اذن ارتفاع احکام قبل داده گردد و قبل کل

محروم مانید و از ثمره وجود خود بی نصیب گردید اگر چه از ان بحر جود صابر است

که اگر نفسی در علم او باشد وفا میکند بعهد خدا در یوم قیامت هر اینه

صبر نماید تا آنکه ان اقامه عهد خود را کند ولی میشود که واقع شود و تو در

خواب باشی بعد از ان شود را بیدار کنند و خود محتجب شوی چنانچه رسول خدا

صلی الله علیه و آله ظاهر شد و عبادی که در انجیل بودند بیدار گردند

ولی بیدار نشدند و تا امروز در خواب هستند زیرا که بر او بعد که نفر امینم

احد من عمو

احدی موعود را اقامه حجت فرماید باینکه خداوند نازل فرموده بود

نه به نحوی که هر نفسی که اگر چنین بود هیچ محتجب نشود از هیچ ظهور نکرده ب

گردد همیشه نظر کن در فرقان که بیقین باید دانست که چه قدر منتظر مبعث میشده

عباد که از رسول الله صلعم تمنا میکردند آنچه نمیدیدند حتی آنکه گفتند او تأتی بالله

والملائکه قبیلا که از ان اعظم و بزرگتر از برای ایشان نبود که چنین

گفتند زیرا که خداوند منزه بوده از اینکه وصف در آنچه در خلق ممکن است

لایق نبوده که در آن ساعت هر کس اگر شود چگونه تکون از بیم رسند

و تا حال هنوز منتظرین در انتظار مانده چه بسا قیامت من یظهره الله

بر پا شود و هنوز ایشان در انتظار باشند اگر خداوند مبعوث نفرماید

مقتدری ممیزی از خلق خود از مؤمنین بیان والا فضل کل وجود را درک

خواهی بود اگر اسباب ظهور غیر از آنچه خداوند از برای
رسول الله صلی الله علیه و آله نازل فرموده بود بلکه برخی خلق است که حفظ هر
امر واقع شود در نزد هر نفسی غیر از امر نیست مثلاً آنچه من قبل بر بود
و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا بود ولی از خلق ارتفاع
از ظاهر با طاعت ایشان من صلوات و الا هما غیر که در آن امر بعضی هست
نزد بصیر لطیف چه کل عمل کنند و چه عمل نکنند و تصلین بسم الله حکم بعلم یا آیات
یوم القیمة توقنون

الباب العاشر من الواحد التاسع فی طهارة ارض النفوس

ملخص این باب آنکه از برای شیئی تطهیر است در علم خدا و کل بر کل اسم
طاهر میکند اگر چه شیئی تطهیر بسم و تطهیر افئده من یشاء الا بآیات
بحروف

بحروف ثلث و ارواح الاربع و نفس الاسماء الحسنی و اجساد ذاتی
الا بشئونات و کل تطهیر در کلمه توحید است که طاهر کن از آیات
واحداً از آیات در ظل آن نازل نار و هم چنین در هر شیئی
کن اثبات و دون آن ازاله تا آنکه توانی تطهیر نمود مثلاً اگر دستمال
دست تو قرار داده شده سیاه کمد تطهیر آن نمیشود الا بآنچه در صد آن مستقر شده
و هم چنین از هر وجهی الی منتهی ذکر شیئی نظر کن تا آنکه محتجب
نگردی از دون هر ذکر و بر آنکه تطهیر در بیان قرب آیات
و افضل طاعات محبوب است مثلاً سمع خود را طاهر کن از آنکه
ذکر دون آن شنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که تشبیح
نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی و جسد خود را که نتوانی و علم خود را

که احاطه نمی‌نماید و قلب خود را که بر او خطور نمی‌نماید و هم چنین کل شئون خود را
تا آنکه در حرف جنت حب و پرستش کنی بصر دراک کنی من نظر الیه را با طهارت
محبوب نزد انسان که طاهر باشی از دو چیز از آنچه تو را حزن آورد و از آنچه لایق نیست که آن وقت
طاهر خواهی بود بطهارتی که نفع بخشد تو را در آنکه سمع کنی کلمات او را شنیدن
با ایمان با نهادن حقی یا رغبت نفسی چونکه می‌بیند علو کلمات او را اختیار
میکند او را و در حق نفسی که تصدیق او میکند بمشیت نفس آنچه در حرف است
ثمره این است و هر نفسی که نظر کند در کلمات او با ایمان باشد
واجب میگردد بر او جنت و هر فوادی که شاهد بر کلمات او است
با ایمان باشد در جنت بوده خواهد بود نزد خداوند و هر انسانی که تا حق
گردد بکلمات او با ایمان باشد خواهد در جنت بود و متلجلج نمیشود از آن

بتقدیس

بتقدیس و تسبیح لم یزلی که از روح القدس نازل است از برای ظهور ساعت عزت او و نفحات
قدس او بهمرسید هر یک که بنویسد کلمات او را با ایمان باو
مملو فرماید خداوند انسان را از آنچه محبوب او است در دنیا و آخرت
و هر صدری که کلمات او را حفظ نماید خداوند مملو فرماید او را از
محبت خود اگر مومن باشد و هر قلبی که حب کلمات آن را داشته باشد
و نزد ذکر او علامات ایمان در او ظاهر گردد خشیت قلوب ایشان از ذکر او و جلت
قلوبهم هر آینه در محل نظر الهی بوده و هست و خواهد ذکر او در محضر انسان خداوند
در یوم قیامت باشد ذکر و هر آنکه طاهر رستگار شد ایشان این است که کلماتی
که خداوند نازل فرموده تلاوت کنی زیرا که اول دین تو بکلمه الا الله
الله ثابت میگردد با ذکر مظاهر وحدانیت او و ذکر انبیا و جای آنکه دون

کلمات علیین در حرف اول نفی است که در زمان ظهور خود الی
از مطلعین ارض نفوس سیراند بلکه مراد از طهارت نفوس ارض است
که آنچه لدون آنچه هست از آن خود اظاهر کردانی و آنچه نیست هست
خود را با فائز کردانی ولی اگر رسد ظهور بیان باشد نه جز دیگر ذکر
لدون آن نشود آن وقت اگر دون کلمات علیین را تلاوت نکنی اذن
داده می‌شوی و اگر خواهی که در کل عمر خود بر یک حرف محبت علیین
سیر نمائی داری زاد سفر زیرا که اگر کل وجود بیک کلمه اسم اعظم
سیر کنند کل میرسند بمقصد که آن عین ظهور اسم باشد که او است
ظاهر بظهور این کلمه و بر آنکه نفی هر ظهوری در ظهور بعد از خود میشود
نه در نفس ظهور مثلا نفی انجیل در زمان ظاهر شد و نفی قرآن در بیان

کلمه

کلمه جزئیه و هم چنین نفی بیان ظاهر نمی‌شود الا بظهور من یظهره الله
که کل آن روز عدل اثبات نمایند از زمان او و مستبر از نفی ولی چون بسوار
محکم تحجب [illegible] که آن وقت چنین کل خاضع شده که سموات و ارض
و ما بینهما از عظمت او خاضع گردد چنانچه در ظهور بیان دیدی و اگر در
آن روز هستی خواهی دید که کل ما هیأ بحر بیان را بکلمه زنده ولی از آن
محتجب و لتطهرن انفسکم عما حق ما انتم علیه مقتدرون

الباب الحادی و العشر من الواحد التاسع فی ان لا تبیعون عناصر الاربع و لا تشترونها

ملخص این باب آنکه خداوند عالم جل اسمه از فضل غیر متناهی وجود لا یتناهی خود جمیع
مخلوق خود عناصر اربع را اذن بیع و حلال نفرموده در بیان خود و فروختن آنها را ابدا نهی فرموده در بیان که
اجتناب بر زنند و جز نفوسی که الی عمل نکرده و مری اجرا ندارند خاک که رتبه آخر از عناصر و فنای حرف
در تحت اقدام شماست نهی از خرید و فروختن نموده و هم چنین آب که ابدا جاری داشته من جهة ارتفاع
و امتناع ذوات شما و سبب حیات ظاهر در ابدان شما و هر چیز عالم در حیز وجود است ترتیب شئون که او را
من دون بها میانه خود اجرا داشته در بیع و شرا دخل ننمایند چه حیف است آیه زنه کالی خلق
بهیار ظاهر فروخته گشته مخلوق در آن از آن تمتع بردارند و هم چنین آتش و عنصر دیگر هوا که در باطن
آب مختفی و در ظاهر این هوا جلوه گر است اگر چه در ظاهر هست شخصی نموده که بیع و شرای آن نمیکند یا چنین
است عنصر دیگر که به بیع و شرا داخل گشته عنصر هوا هم در جز لا ینحبای آن محسوب است و بظاهر اما در مسیر مدینه
نفس و چیزی که سبب فی نفسه باز نموده چه بعضی در مدینه انفاس خود را با اجرت معاوضه می کنند یعنی نموده که
انفاس خود را در سبیل خدا انفاق نموده هر گاه بر سر بیماری روند بخوانند و دمیده من اجل خود
مزدی قرار نه هند و هر گاه در ظاهر امر گویند که این عناصر از جمله خاک و آب بی بها میسر نشود
و بلا اجرت حمل نکنند یا اگر لذا آب و خاک خراج گیرند در این صورت مزدی من اجل آوردنده و جمع کننده

قرار داده

قرار داده تا آنکه من دون قیمت بجهت اینکه بازی مبلغ خاک را فروخته و آب را ابلک فی سبیل الله
نقل بر جهت سقا و آورنده خاک مزدی من اجل آنها قرار نموده و هم چنین آتش را هر گاه احتیاج
به آن شده چنانچه در گشتیها بعضی من دون قیمت نمیدهند ثمر مانند حکم آنکه لعلی در روز ظهور مظاهر
توحید و تسبیح و حقیقت او به بیع و شرای نفوس خود اقدام نموده این معنی که با انکار و ناسپاسی آتش حجره و
اغصان او را افروخته و با عراض خود تخریب بنا در مظاهر لا اله الا الله نموده توحید او و توحید و تسبیح و تهلیل
او را دیده و در لا حجة الا نقطه مظاهر تمجید و تحمید و در لا ادلة الا حروف الالهیة مظاهر تهلیل
و در لا ادلة للادلاء الا الذین اعلیتم نفعهم فی مظاهر تکبیر در شئونات تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر
عوض نموده جمیع این مطالع را در تصدیق نقطه بیان دیده و در قیامت بعد در نفس حق نظیره آمده و
مدلین بر او مشاهده نموده در جمیع مظاهر با نظار حقه و وحدت انظار نموده این مظاهر نفعه حقه را با اعراض و انکار
نفوس شده چه اگر در این عوالم ظاهره خود این عناصر را به بها ردادند و بسته نموده در آخرت با حروف عز خداوند منتهی
خواهد شد و نتیجه این عمل را اعراض و انکار خواهد افزود چنانچه سابقین از هر قوم این عناصر را فروخته
و ثمره آن در ظهور نقطه بیان مشهود شده چه بسا از نفوس که مبالغه ما حجت بر آن نفس گرفته اند
و مزد خوانندگان و دمیدن ابر بنا ظاهر قرار داده و آب را در بعضی مواقع و مواضع بجهت قیمتها فروخته باشند
صد ایکه این بحور ما و شطوط و بوادی و انهار و عیون نه جباب را من اجل خلق خود قرار داده تا آنکه با آن

رحمت غیر متناهیه او مستفیض بفیوضات لا نهایه گردند ای اهل بیان توحید و معارف حقه را باین
قیمتهای کم و بضاعت مزجاة مفروخته آنچه مقلد حق و صدق را باین نفوس فانی حقه عوض نکنند ذلک بانکم عظم فی
الاخرة سعی نمیکه که کلمه توحید و تحمید و تسبیح و تکبیر را بایز قلت بضاعت عوض نکرده تبدیل حق با ضد او مقابل
نداده مانند بتهای ظاهری جسم شبح حقیقت قرار نداده در مظاهر لا اله الا الله و لا اله الا هو و لا اله الا انا
و لا اله الا انت و لا اله الا الذی و لا اله الا ایاک و لا اله الا ایای حرف مسند لهم ذات حروف سبع که نقطه بیان
نقطه باسم علی نبیل مشاهده نمیکند از رتبه مشیت تا رتبه کتاب مراتب نقطه حقیقت را در ظهور نقطه بیان
در یابند لیکن بسر توحید در جمیع اسما و صفات الهیه هر گاه سر مشیت را در هیکل اراده و خمسه
متعلقه بر ان در نفس ثابت مشاهده نمی بینند و نظر باینکه عناصر تمامها در ظاهر بنفوس نمیرسد در رتبه هوا مشهود
نمیگردد و نهی شده اینکه نفوس که جامع عناصر است مطلق بخیر و فروخت داخل شده هیکل ... مطلق
از الغ عدم احتراز نمیکنند نفس انسانی انتخا و نفوذ نشدند این است نهی حقیقت در هر عناصر هر گاه بصر بهم در امر الله

جاری دارند و الله اعلم بالعباده المهتدین

الباب الثانی و العشر من الواحد التاسع فی ان لم یبطل صلوتکم شعر حیوان

ولاما لا ینفخ الروح فیه فلتشکرون بذلک فی دین الله لمخلص اینما بانه ارتفاع
جمیع وجوه بحب و بمودت نقطه اولیه است و چون نفس من یظهره الله مظهر حقیقت واحد شده و بهو... اوج

اعلی مقاعد

اعلی مقاعد گشته در همه شئون حقه مرتفع بارفع درجات عروج گردیده بمنتهی مقامات پیوسته و لطف
و رحمت ازلی را در ذات و صفات خویش مشاهده نمیکند در این ظهور خداوند مستعان لطف فرموده که
از پیش در امور صلوة بر عباد دشوار نمیشده بهمین سبب لباسی که از پوست حیوانی بوده در صلوة جایز نبوده استعمال
آن خداوند حمی از علو فضل و سعه حق جواز آن بر عباد حق فرموده در اینجا هر گاه لمس آن لباس بر نمیکنه با آنکه
موئی از آنها بر لباس ملتصق شده یا در نماز حکمی نمیکنه و باینست دارای در بطون امهات آن
حیوانات حیوانی مرده یا آنکه بی روح نمیباشد و از پوست آن لباسی سازند چنانچه حال میانه عالمیان
متداول است باکی نمیکند و حرجی بر مصلی هنگام صلوة نمیکنه چه مراد از صلوة توجه بخداوند مستعان است
که لم یلد و لم یولد و لا یعرف بشیء و لا یوصف و لا یذکر و لا ینعت و لا یدرک نمیکنه نه اینکه نظر او بلباس با آنکه موئی
حیوانی نمیکند بلکه نظر خداوند بخلوص نیت و پاکی طینت و ضمیر نمیکنه چه نفس مومن راهش در پایانی قرار نمیکند که از
هیچ چیز عالم پلید نگردد و هر گاه نفس مومن بشهادت توحید او و اقرار رسول او و آیتهای او مطهر گردیده و پاک
از ریب کفر و نفاق گشت بشعر حیوانی پلید نگشته و نماز او مرفوع الی الله است سعی نمیکنه لحظه را از
ریب و شکوک پاک گردانیده از غیر مطهرات باطنی پرهیز نمایند چه هر آنچه مطهر صوم و صلوة است
دوستی شجره نقویست و اتباع آن و جهد تقوی و طهارت و صوم و صلوة محبت نقطه اولیه است و اطاعت او
هر گاه بصیرت داشته و مبصر در دین نمیکنه از نفرت و تعلق به احتراز نمیکنه تا آنکه در روز قیامت بلقاء

آن شجره و زهد و تقوای حقیقی که معرفت و مودت اوست مرتفع و ممتنع در ظاهر و باطن کردند

نه اینکه مستمسک به ظاهر گردید ظاهر خود را آب بسته و احتیاط نموده و بهر ساعتی غسل نموده و در

باطن غیر مطهر و پلید و ظاهر چون گور کافران آراسته و زینت نموده و در اول عهود او را بگو که هرگاه

مغلطه و کلام معلق و در خبر سستی عهد و کذب گفتار و وعده دروغ مشغول گشته اید کاش به همین

راضی بوده و شر به هلاک آن شجره نبوده و هرگاه لا اقل بهتر بوده با آنکه وجود او مشهود بر آن شجره

واقع نموده آنچه جاری داشته چنانچه مشهود است و بعضی ظاهر در هر کار شده که نفوس متوغله بگو که آنچه که

فتوای بر آن فرات مقدس دهند و در ظاهر دین کمال دیانت و احتیاط عمری داشته و در باطن گرگهای در هر دو هم

چنانچه مشاهده می‌شود که شجره حقیقت را با سنان سوختنی در دیده بخراش فصلی خود اظفار و مخالب

شرک آن وجود مطهر را پاره پاره کنند لیس است که کلام الهی در فرقان حقیقت ناطق است اخاف

ان یاکله الذئب وانتم عنه غافلون حال بنظر حقیقت نظر نموده بانظار ربانی در جهان

شجره و باطن آن متفکر باشند می‌شود که آن نفس مطهر در میان شما آشکار شود و شما در غفلت بزرگ [illegible] نموده در

اغفال [illegible] یا آنکه از ملک شما و شهر شما و قریه شما یا آنکه در خانه شما [illegible] و چون چشم بینایی و دیده شناختن

او در شما خلق نشده از نور او محجوب بوده چنانچه دیده نابینا از اشراق شمس محجوب و چیزی از آن محسوس او

نخواهد بود و همچنین کلامی که منسوب بآن است بمعانی آن بر نخورده جز لفظ نخواهید دید و بمعارف او [illegible] گشته

در حجاب

در حجاب جهات مانده جهد نموده که غطاء خود رفع نموده حجاب و قناع از خود دور کرده دیده سر معرفت

در دیده باطن و ظاهر خود گشوده لیس است آنچه خداوند مستعان در این ایام حقیقت خلق خود را نصیحت و اندرز

داده تا آنکه مواعظ و نصایح او را به زبانهای ادراک گوش داده اسماع حقایق خود را صماء و نگاه مرد دیده و وجود

بالبصیرت نابینا نکرده و محجوب نمانده به حضرت احدیه اعتبار و التعظیم [illegible] عقلا ایکم و لتؤمنن بآیات الله

فی کل ظهور و قبل ذلک و بعد ذلک [illegible] فی کلمات الله انتم یوم ظهوره [illegible] وحده و سپاس الهی

بجای آورده در نعمتهای او شکر نموده در ظهور الله او حمد و در بلیات صبر و در ضرر او [illegible]

رجاء از فضل و رحمت او بوده در جمیع امور و قضیات شاکر شده

الباب الثالث والعشر من الواحد التاسع فی ان لا تحرفن کتاب الله

ملخص این باب آنکه امری اهم از این نبوده که انسان از حد حیاء قدم خود بیرون نهاده چنانچه در این ظهور مشاهده شده

از سایر ادیان فرقانی که آنهائیکه سالها زحمت در دین کشیده و خود را حکم از خداوند است

فتوی بر نفس حقیقت داده و کتاب او را که نازل از آن حقیقت گشته بدست خود پاره نموده و حکم بسوختن آن داده

چنانچه مشهود از بعضی از آنها شده بل از ادانی آنها هم دیده شده و الیس نموده مگر آنکه اعلای آنها این طریق

امر را جاری نموده با آنکه ادانی [illegible] غیر محجوب باشد در میان عباد جاری گشته و هم از

اشخاص که الواح آن ذات حضرت امر در آن هست با آنکه پاره نموده و ریخته با آنکه [illegible] چنانچه

ایات کتاب عدل را در ارض فاء بجای رنجیته از حصن و فرع آن نفی نگذارده مکرر اند که بتمام عمل در دنیا
و اخرت معذب گشته و از جهت جاهلیه پیش را در جنت و بنار ملحق شده و لکن عمل جاری شده تا بعد در جات
و نقطه رسیده و کلیه نفوس بهمین عمل محجوب الحفظات قرب خداوند گشته اند ایام عمر قلیل خود را در نا سپاسی
بسر برده لذا پس هر گاه اگر بصیرت داشته اهل بیان اقل در میانه خود لکن عادت پلید را رفع نمیکنند تا آنکه
در بین نفوس شما این عمل سنت نگشته شاید که در ظهور بعد بنقطه حقیقت منتهی نگردد چه هر گاه اگر ترک
لکن عمل شما شده در حضرت بنقطه بعد منتهی شده و من یظهره الله در روز ظهور محزون خواهد شد و باستحباب
حقیقت این امر زشت منتهی شده تا خیر بلا خیر بابی خواهد از جهت نقطه اینکه کتابی را یا آنکه لوحی را که
کاغذی در میانه حجر نبور رسیده خیشه و پاره نمیکند و ترک این افعال تا بد نظار خود داشته شاید که بین
وسیله نجات یافته و از نار هلاکت رهیده و در نعیم لایزالی باقی مانده و در حضرت استغفار گشته و لکن الحال
غیر لایق بشجره حقیقت منتهی نگردیده و شما خلق بیان عند الله بهترین خلق بعده و بین بریه معروف به نیکی و ترفع
اخلاق و تمنیع مقام و درجات خویش و اهل انصاف و مروت در جمیع شئون و بانچه خداوند در حق شما جاری گذاشته
مبتهج و بهاج ما لا نهایه گردیده چون امرات صاف و بلوره بحب نقای او بعد شاید آنکه آفتاب حقیقت
در ذوات افئده شما تافته از سنگ پست تر بعد و از ذوات خود جوهرهای گرانبها بیرون آورید
یعنی کلمه ایمان و اخلاص و صدق و یقین و محبت خالص تا آنکه با آثار و حالات انفس و آفاق و اخر ظلمانی را روشن

و حصر نعمه

و حصر نعمه در اعلی معارج عز و بهاء مستوجب گردید و وقتی که بیش اسلام را و علمائنا انتم تعلمون هرگاه باین ترتیب
مترتب گشته حال لکن اعمال در قیامت بعد بمن یظهره الله راجع شده و شما خلق بیان اهل ترین خلق نزد خداوند بعد

والله ولیکم و هو ولی المهتدین

الباب الرابع والعشرین

الواحد التاسع فی ان کل اسبابکم من بعد ان یکمل تسعة عشر سنة ان استطعتم تجددون

ملخص این باب آنکه دوست نداشته خداوند مستغنی در میان خلق خود بلکه هر شیء لطیف و نفیس
کهنه شده را که هر آنچه نسبت بایشان متعلق بوجود آنها تازه و پاک از هر عیبی بعد تا آنکه باین سبب در هر زمان دوست
باقتضای اوقات و احیان در نماسخدا اند متعالی جمیع از هر گونه چیزی که باعث ابتهاج نفوس بعد مشهود عباد
خود میفرماید چنانچه هر فصلی بعادت وقت گل و ریاحین و از هر نوع خلق و شکوفه های رنگارنگ
و میوه های دلربا و اقسام چیزهای گوارا مختلفا الوانه و ظهورات متقنه و بمقتضای ظهورات او
آیتهای تام و کامل و امارات مرتفعه و انبیای مرسل و شموس طالعه و نقاط ممتنعه آنچه را که عقل ادراک
نکرده داشته از هر چیزی تا آنکه هر نوع اختراعات و صنایع که از خلق او بشهود آمده بعد از اعطای
قدرت او در نفوس آنها و عطای کمال معرفت چنانچه مشهود جمیع و جهان بعد از این سبب امر فرموده شما
خلق بیان را اینکه تازه نمائید اسباب ظاهر خود را آنچه متعلق بنفوس شما است بانچه توانید هر گاه مستطیع
میباشید بعد از تمامی نوزده سال یعنی بعد از قدرت خود برامری تا آنکه مستطیع بعد از دیگران

طلب نمایید بنحویکه مایه فخر ان شما در وجه بهجه و محبوب نزد خلق شده بلی در زمان استطاعت
و قدرت چنانچه امر باب بر حکام بهجه و ما مور شده اید هر گاه استطاعت اینرا داشته باشید اینرا بر شما
باشد بهجه نظر براینکه شاید اول شجره حقیقت بر شما گذشته یا انکه در شهر و دیه شما و ملک شما
وارد گشته عین حقیقت او بر چیز غیر لایق نیفتاده و نظرش نکرده نداشته بلی اهل بیان در علو زینت
و سمو جمال و حیا و زینت در ظاهر و باطن مرتفع شده تا انکه در حق آنها نظر مرحمت فرموده
مغفرت ایشان و هیاکل آنها را از برو در کار ما بهجه باذن واسطه از نار احتجاب ما بهجه در نور
ارتفاع و اقتراب داخل کند پس سعی خود در هر امری از امور دین نمایید ظاهر و باطن خود را اجلی و انور
عدل آراسته گردانید و بعلو مجد و بزرگی در بهار بیان بسینای حقیقت انتظار رفرف آن نیر اعظم را
ارفع را داشته لظهور شئونات علو قدرت که لیس خلق فنا از صنع عزت و بقا محتجب نگردند و بعلو
صفا و وفا پیوسته آن ذات حقیقت را در هیکل او جا خود را یابند لیس علو افضال و انوار الهی
در حق شما سالکین اعراش بیان تا آنکه بالکس حقیقت را مکرر گشته در جمیع موارد ملحوظ الطاف الهیه گردید
ذلک ما یوصیکم ربکم فی کتابه و یامرکم بالهدی و ما یحب العلم بعد استطاعتکم علم ربه بتعلمکم فی دینه لعلکم ترضون و تشکرون

الباب الخامس والعشر من الواحد التاسع

فلتكتبن ذكر البهاء على كل صنايعكم لعلكم ان تتقون في ظهور حقيقة

فی ذلک

فی ذلک بغیر حق للانزال بین حرف یحیوا الاول ملخص احباب انکه یاد نمایید نموده اسم بیان
و ذکر او را بر جمیع صنعتهای خود انچه در عوالم خود آشکار نمایید و ذکر نمایید بیان را در کتابهای
خود و در هر انچه صادر شود از نقوش شما از هر نوع صنعتی و کاری و هر حرفی که بهجه اسم او را از جمیع اشیای خود
مذکور داشته باشد از چیزی مگر آنکه بنام بیان نامیده و در آن آثار از کار الهی مندرج گردیده
و هر نفس بعلو جلال و ارتفاع رسیده در خود آثار محبوب خویش را مشاهده نماید ظاهر خود را بذکر او
مشهور و در باطن باسم او معروف و مذکور تا آنکه ارض و ما علیها جنت وقوع گشته هر آنکه بر او ارض بهجه
از مشاهده الیه امر منجذب بسوی شجره بیان گشته در جذبات انجذاب حقیقی منجذب الی الله گردد ای
سالکان بیان و سایر ابرار بیان در این ایام حقیقت عوض بهجه در این عمر هویت عمل دارید بلسان بیانی خود
دار تفاع مشهور سازید هر گاه بر صنایع خود و اعمال ظاهری دستهای خود اسم او ذکر بهجه جلوه انوار بیان
در او ظاهر گردانید در هر یک اسباب آیات و امثال یکو مذکور بهجه در اعاد رجات مرتفع بهجه که ثمره الهی را
انکه شاید هر گاه شما در ظهور حقیقی بانی باشید و نامهای شما در علو ایمان مذکور بهجه در آن روز حقیقت
بغیر از نیکی و دری نزد محبوب خود که شجره حقیقت است و در ادای دعوت مذکور نگردیده خواه در ظهور اولاد او
با آنکه در شئونات دعوت او هر ظهوری که طالع گردد نامهای شما به نیکی ذکر شده و عنده مرتفع بهجه
ممتنع لظهورات الهیه گردید چه با اعمال دستهای خود بین یدی او حاضر شده نزد آن شجره ساجد گشته

اثار هدی و تقوی را در جمیع مراتب ظاهر سازید چه اگر شما بنقطهٔ بیان ثابت بعد در آنی و در ایمان

و اقوال خود اعتنا نیست و هیچ ساخته اشکال بلعه سیمهی دل گوی کرده بنقطهٔ حقیقت منفی شدید است

که پروردگار مهربان امر باین نوع عمل فرموده تا آنکه شما سالکان پراری امنیا در روز وعده انجاز نمایید

ذکر بیان و ما فیه را در الواح صدور خود ثبت داشته منتسب امر ربعه تلقای آن شجره خاضع و خاشع گردید

مستمسک از فضل و رحمت وجود لاتناهی الهی داشته خود را تلقای او مراتب خاضع نموده جلیل الطلبات ادا

در اقتماص انفسه خود تظهیرت الخطابات الهی مستغرق داشته در دنیا و آخرت باثمار او مستفرع و مستمتع گردید

ذلک ما تلقون من ربکم لعلکم بلقاءه یوم الاخر فی الاخرة ترزقون

الباب السادس والعشر من الواحد التاسع فی ان لا تضربن احداً ابداً

اینباب آنکه ساکنان ارض یا ظهورت قبلیه میانه خود عادت و سنتی قرار داده که با شیمه ادنیه افعال

ناشایست خود را در حق جاری نمودند چنانچه میانه اهل ضرب بر نفوس و شتم و اذیت منتدا اول الحجه و ناگفتن

در اکثر از وحشیات سامی و اهل عداوت و در این سنت رذیله باست لطایف القبلیه عادت انعام سر در این ظهور

بشجره حقیقت وارد شده و بهمان سنت عمل نموده در ارض شمس مظهر توحید ناسپاسی نمودند انفس مقدسرا

بحد ضرب آورده بفتوای صلحای تقوی و علم بگمان خود و اجماع رؤسای خود در حکم تعزیر آن شجره

واجب دانسته بهواهای خود عمل نمودند و بهر سبب سنت الهی بر این جاری شده که در محضر حاضر شده

و بما قدر له

و بما قدر له فی الکتاب عمل نماید برضای آن شجره و فاعلان آن عمل ذرات ما تحت نفسهم اجاری دارند

در اینحال واجب است بر شما که ترک این عمل نمایید و بهیچ وجه نفسی را اذیت ننمایید و ضرب بر نفسی روا نداشته

بعد در حضرت ثمره الهی حکم برخورده بر نقطه هم روز ظهور او وارد نسازید چه اسباب انقوس که خلق را

آزرده و این سنت را اجاری داشته و بسیاری از مردمان تا بهمین سنت پایمال سم ستور انکار نمودند آنچه

در کتاب بیان و سنن او مذکور شده بودند ممن احسن دینمرد سنوات انی و قاطعین طریق و شاربان خمر و صاحبان

گناهان کبیره بعد اینکه بر هر نفسی این عمل را روا دارند لذا است که شما را نهی فرموده اند که ترک این عمل داشته

مطلق میانه خود جاری نداشته تا آنکه در روز ظهور و طلوع نار حقیقت از مشرق عه الشجره حضرت را جمع نگشته

و چون قضاهای این ظهور واقع نگردیده و ابصار کینونیت این نوع عمل محزون نگردند انما الامر ینزل من احله

و الحکم لیصدر فی حقه دانگهی بتلبس بحجه لیس الوجود یرفع نفسه ذلک الفضل من عنده و الامر الیه لعلکم تشکرون

الباب السابع والعشر من الواحد التاسع فی ان

تضیفن فی کل شهر تسعة عشر نفساً و لو لا تقدرون فبذلک تسقونهم ماء الواحد

و ان لا تستطیعن بربک بما لم یکن لکم مقاماً فلتبلغوا الی عدد الواحد ما تستطیعون من نعم الله بینکم او ما تقدرون بتجلی

اینباب آنکه خداوند عالم دوست داشته در بیان که در نهایت حب و رأفت با هم سلوک نمایند و سنن الهی را میانه خود

اجرا داشته جاری نمایند هر ماه نوزده نفر از مؤمنین را ضیافت نمایند اطعام آنها قرار داده با آنچه توانا میباشند

وهرگاه اگر مستطیع نباشید قدری نز اشته باشد وجد نوشانند وهرگاه بر این هم توانا نباشید نظر بلا مکافات

خود و بلحاظ ضیافت اگر مستطیع نباشید بنوز ده نفر انچه توانا باشید از نعم و الا آلهی رسانید و یا انکه ما را قاصد

یا انچه توانا باشید تا باین سنت مرضیه اجتناب و اجتناب اخیر آشکار نباشید لسنتهای پسندیده الهی عمل نموده باشید

لیکن است اصلاح امور شما در ظاهر و باطن ایام زندگانی خود هرگاه طلب الباب کلام واعمال خود و ما

لحسب امر رضاء عالم شهید نتیجه این عمل و حکم و اثمار آن شاید روزی شود و انوار حقیقت یکی کند شما

وارد شده یا انکه ادراک حق بار آن گشته دو دوستان آن شجره ملتجی گردید و باین عادت مرتفعه انچه خاص الخاص از

اعمال شما باشید که السراج شده و بفوز این عمل رضای الهی جهد شده جاب النفوس که از این اعمال مرضیه

از پیش معرض باشید و جواب مقبلان بریک در سینه خویش دارا باشید و کل فی فلک یسبحون مشاهده شود

که در روز امر و ظهور آن نیر اعظم ساکنین عرش بیان در مضیفهای خود نشسته و انتظار زمره مؤمنین را

داشته و ناگاه شجره حقیقت و مطالع عز او در مقامات خود در آن مجمع حاضر شده از طعام ایشان تناول

نموده و از ماء وجد نوشیده و صاحب مضیف تا ابد الاباد بذکر خیر و صلاح یاد شده لم یزل و لا یزال باد او

و نواهی پروردگار خود عامل و مفتخر شد جهد بلیغ در این سنت مرتفعه داشته و سعی نمایند تا انکه باین سنن

و آداب عمل نموده و من بعد این اعمال در حضرت شجره اول و آخر مستدر شده از خاطرات غیر و بی نیاز از خلق

باد و جود بی نیازی خود از ضیفهای شما باعمال حسنه شما کرکشته باداب مستحسنه دوات مرتفعه شما باانبساط

خاطر

خاطر ما را از انبساط شما کرده و بانبساط خود مراجعت فرمایند جهد نموده در این سنت سبقت گرفته و

در این عادت پیش دستی نماید این است ثمره اعمال شما که در ظاهر رضای الهی حاصل شده و در باطن

مستحقین قوم و هر ضعیف را دستگیری نموده بمرضات غیر متناهی پروردگار خود رسیده و عامل گشته الی ذلک الفضل العظیم

افلا تشکرون

الباب الثامن العشر من الواحد التاسع

فی ان لا تحرقوا لباسکم و لا تضربوا علی ابدانکم حین ما یموت منکم من احد

ابدا ابدا ملخص این باب آنکه دوست نداشته خداوند مستعان بر اینکه در مصیبة خود بسوزانند و عملی را

نزدیک شمرده بر این سبب امر فرموده در بیان که هرگاه از شما کسی رحلت نماید از جهان فانی بدار بقا شما بر

لباس خود پاره نکرده بر سر و صورت و اعضاء جوارح خود نزده و هرگز در بین قوم خود این سنت زشت

جاری نداشته چنانچه عادت بعض از امم نبوده چنین شایع گشته در بعض اماکن از مؤمنین بفرقان موفق شده خود

عزاداری نموده مردم است ریشهای خود کنند و زنان آنها سیاه پوشیده گیسهای خود را بزنند تا انکه

در شریعت این سنت نبوده و در آئین چه امر پسندیده نگشته بلکه از جهالت آنها باقی مانده است اکنون انچه

قوانین عمل آمد در حال خوب نباشد چنانچه در ابواب بیان در محل خود امر شده و زیارت اهل فرق گشته را

چنانچه حکم شده حرمت داشته بر مضرها رفته لیکن لباس پاره نموده و نرد بر نفس خود را از کمال هرگاه

بخواهید در ایام کربلای بیان نباشید و در جمیع جاریست نتیجه این عمل شما در یوم ظهور شجره حقیقت این امر فاقد خیمه

از میان برداشته شده رفع حجبات گشته بین یدی آن شجره عظمت بکمال وقور و عز حاضر شده و ذات
مقدس کبریای مشاهده نمودهید و ذکر خیر شما نموده طلب امرزش از پروردگار خواسته در جمیع عمر مستفیض
بفیوضات مالانهایات الهی گردیدهاید است که خداوند عالم جل و عز شما خلق بپاکی اثر بیتهای نیک تربیت فرموده
شاهد که در روز طلوع آفتاب حقیقت از جمیع امم ممتاز باشید هو یوصیکم بالتقی وهو ولی الصالحین

الباب التاسع والعشر من الواحد التاسع

فی ما انتم حین ما تترکون حوت البحر او النهر لتعوذون بسم الله المهیمن القیوم ثم کلوا ما کان علیه اسم ربکم
تا کلوا تلخیص این باب آنکه مرهون است شما از فضل و جود لاتنهای خدا آنچه در بحر از حیوانات پاکیزه و طیب
آفریده بر شما حلال فرموده هم چنین آنچه در شطوط در رودها و انهار هست از حیتان و حلال او گوارا باد
بر مومنان دلیل نیست مگر از علو فضل و رحمت و الطاف او هرگاه ماهیان بحر و جمیع انهار را بر شما حرام
میفرمود هر آینه شما را قوت گفتار نزد پروردگار نیست و چنین فضل او لانهایه وجود او واسع و مالانهایه است
از این سبب امر فرمود منعامیکه شما ماهیان بحر و انهار را صید نمودید و تذکیه ادنی بنمائید که او را پاک از هر خبث
نموده مطهر سازد هر آنچه گوارا او بر آن فلس هست بر شما حلال است و آنچه سایر نیست بر شما حرام و اجتناب
نمودن سزاوار است از فضل او که شاید آنچه سبب فنای نفوس است اجتناب ورزیده از عذاب و طیب
و طاهر امتناع جسته اید آنچه سبب بقا از بحر و انهار رسیده تناول نموده و بر شما حلال هم همان بر شما گوارا
ولینبغی برکت

دلسندیده است از هر آنچه قلوب شما اکراه داشته و خداوند عالم دوست نداشته اجتناب نمائید مگر آنکه
و هنگام تذکیه آن بخوانید ذکری که خداوند تعالی بآن فرموده از آیه مبارکه بسم الله المهیمن القیوم زیرا که بسبب از
تلاوت این آیه آن ماهی بر شما گوارا گشته از رحمت غیر متناهیه الهی مستفیض شده و بنعمتهای او شاد
گشته لهذا این است از رحمتهای الهی در حق سایر آن ارض بیانیا تا آنکه در هر چیز ذکر اسم او جاری داشته
حتی در تقریب بضجیعه خود اسم او الفته در جمیع شئون خود و استکام تلطیف ابر انجمود سایر امور خود بلا اسم او
و ذکر او حرکت نکرده و امری را از امور دین عامل نشده الا باسم او و ذکره و وحدانیت او و در امور دنیوی خود بنام
خدای عزوجل بود ظاهر و باطن خود و برکت درج در اموال منسوبه بخود از خداوند تعالی خواسته تخلف از
او امر و نواهی او ننموده باینچه حلال فرموده رزق بیابید از اسماک بحر و حیتان شطوط و بوادی و انهار شکر
وعده او بجای آورده در جمیع شئون خود ذکر الله مسته گرشته ذاکرین الله الذاکرین

الواحد العاشر

الباب الاول من الواحد العاشر فی

ما نزل فیه ان اشهد انه لا اله الا انا المهیمن القیوم لا تحترزن عن الکلب و غیره وان
لیمسکم شعر طیب منه الا و انتم تحبون ان تنظفون عنه تلخیص این باب آنکه شهادت در اینه بر آنکه
نیست خداوندی جز خدا نیکه از قبل بوده و از بعد بوده و او امیت کینونیت خداوند است شناخته او را
شیئی و آگاه نمودید بذات او در دوشیئی و احاطه نموده بر شئونات وحدانیت او شئی آفریده هر چیز را

بفرمان خود پدید آورده خالق و بخلق را با امر و اجلال احسان خود با معرفت خود و الا لکن معرفه من خلق
ابدع الاشیاء بحکمت شاء و خلق کل شیء کیف شاء بعث الرسل و انزل الکتب و قدر المقادیر و جعل لکل خلقه
منهاجا لیعلم الکل انه لا اله الا هو وحده فی الذات و الصفات و فی کل ما ینسب الیه و هو المعبود المتعالی
المهیمن المحبوب و چون نظر بخلق خود فرموده از فضل غیر متناهی خود آنچه در کتاب حبیب خود جمیع نفوس
در این کور بیان سود و را و بر خلق خود آسان فرموده چنانچه از پیش احتراز از بعضی چیزها را
حسب وجوب نجاست اکنون از علو جود و رحمت خود بر خلق خود امور دینیه را آسان فرموده چنانچه در حرمت از
از کلب و غیره بر خلاف سابق امر فرموده اگرچه در کتاب نازل گشته نه لیکن در امر و نهی الا امر جاری
شده و هر گاه در علو توحید و سمو تقدیس ناظر بوده جمیع احکام این شرع جلیل حکمت نبوده خواه امر و نهی باشد و احتراز از
از چیزی را یا آنکه امر تغییر بعضی فرمایند بکلی در ظهور اول و در ظهور او بوده مثلا چیزی را در وقتی حلال فرماید و در
زمانی حرام لیکن از امر او و مصالح عباد خود بوده و جمیع طاعتی را که کرده آنها و نزد خداوند بیک نحوه
کلب و شبه آن یا آنکه از سنوره احتراز نداشته اند و دیگر نبوده هر گاه موی طیبی از آنها بر شما مس نماید
احتراز لازم نبوده لیکن در مقام نظافت و لطافت هر گاه دوست دارید خود را پاکیزه نموده و از قرب
با آنها احتراز نمائید لیکن لازم نبوده که معاشرت با آنها بوده چنانچه بعضی از امم ما نیست و تربیت کلب را
از لوازم شمرده یا آنها مانوس شده محبت آنست که گویا باهم تولید شده اند لیکن اجتناب و احتراز از

لازم نبیند

لازم نبیند چون کلمه لا بر سخن جاری گشت حکم با ارتفاع آنست لیکن خود و متعلق خود را نظیف داشته
اجساد خود را مع لباس خود و متعلق بالبیت را پاک و مطهر داشته در کمال نظافت با طهارت باطن
و تمیزی ظاهر بسر برید زیرا که طهارت و نظافت چیزی است که سبب انجذاب افئده و ارواح و نفوس شما
بوده در عالم اجساد در کمال ارتفاع خواهید بود و در عالم باطن باعث بر ارتفاع شما بوده شاید که در خدمت علیین
بری سوی حاضر شده با علو پاکی و تمیزی ظاهر و باطن علیا در عرض شمرده هر گاه ظاهر آدمی پاک از هر گونه آلایش بوده
نفوس مؤمنین و سایر اشباه ایشان از وجود او که پیوسته معاشرت با او را دوست دارند و بهمین سبب
جذب نفوس و اتفاق نموده اید ایمان از سایرین ممتاز خواهند بود چه در امم دیگر نظافت ظاهر نبوده لیکن
بواطن آنها بکلمه توحید پاک نگشته از دین سوای پاکیزه نگشته اند در این صورت هر گاه بلطافت و طهارت
عمل نموده در علو لطافت جهد خود داشته از سایر امم در روی ارض امتیاز یافته اهل ظاهر و باطن را سوی خود
جذب نموده اند و خداوند تعالی از اعمال شما خوشنود بوده شجره حقیقت بعلو شئون شما بر سایر امم افتخار فرموده
و در ملکوت الهی لم یزل و لا یزال در ازل الآزال بلطافت ظاهر و باطن مرفوع و ممدوح اهل ارض بوده در عوالم
ما لا نهایه الهی ممتنع خواهید بود سعی خود در این داشته که اول بکلمه توحید ظاهر و باطن خود را پاک ساخته و ثانی
بلطافت و نظافت پرداخته لیکن بمقداری وسعی نداشته که حرجی واقع شده بلکه بقدر ممکن از غبار غیر
بر نفوس خود طهارت نمائید چنانچه در باب طهارت در مواقع دیگر از کتاب یاد شده اینکه خود را به آب تلبیس آراسته

چون بعضی از نفوس در باطن اهل خدا اغارت نمایند بمقتضای الطاف الهی است که از جهت بگرده
دوری جسته بنظافت پردازند تا آنکه خود را در هوای نفس نیندازند و چندین مرتبه است که خود را شسته
و سر را آب فرو ریزد ذلک بأنهم حکیم ربهم فی سبیل الله لعلکم تفلحون

الباب الثانی من الواحد العاشر فی جواز النظر الی الحروف والحروفات اذا شاؤا

اذ شأن من عرّف الشهود والشهید ما لا یحبسهم فی نظرهم والنظر تعین لهم اغیاب ائمة خدا افنده تعالی
عز ذکره از علو فضل و رحمت خود امر فرموده انچه میانه عباد دشوار بود حروف و حروفات بدله بر حق یار گردد
لاجل ارتفاع ذوات خود آنها داد فرمود هرگاه حروف و حروفات بخواهند از غیرت آیه وارد
بر روی هم نظر افکنند من دون ان یقع بینهما ما لا یحب الله من عمل در این صورت باشد که نظر یابی که محض از آن
بمعاشرت و نشستن جائز رفیق مشتاق ایام جائز نبوده چنانچه در احادیث سابقه آنچه آن است بعید
وجه را خارج از حجاب نسبته دور آن بفتوای بعضی که ابواب سخن را بسته جائز دانسته اند لکن گفته اند که اظهار آن
سبب اغتشاش میانه عوام است بنتیجه ستر آن اولی و کتمان آن انسب است حال بعنایت خدا هرگاه واقع شود
که محتاج نظر گردند در هنگام مکالمه و امری هرگاه بر خلاف رضای الهی نبوده باشد بر آنها مترتب نیست لکن
هرگاه بهوای نفوس بعید حجاب اولی و جز از آن لازم بوده که مکلوم است ف[illegible] دنیا از جنب آن دو دو بیان
روی آنها و بعضی اطفال نابالغ است بنتیجه خداوند عز و جل امر بحجاب فرموده و حفظ آن اطفال اشد از امر بعید

هرگاه بتوانند در حفظ مراتب بکوشید اطفال نابالغ را از افعال قوم لوط و امثال آنها محفوظ دارید
چه ناگوار است امر در روی زمین این نوع عمل بوده باشد چه توانند سبیل ابواب بوده زیراکه این ثواب ارفع
از بعضی حسنات در دین بوده و مزد نیکوکاران در جمیع شئون با خداوند است الیس اکرم روی بر زنی
نظر افکند یا آنکه مرتبه نظر آن بر مرد افتد اگر بغیر شائبه شهوت در بین بوده باشد باکی نبوده و اگر خلاف این
و از روی هوای نفوس است احتراز آن واجب است لئلا یقع بینکم ما لا یحبه الله حکم این حکم آنکه هرگاه واقع شود
روز بروز شجره حقیقت ظاهر گردد بر متعلقین بفنای عرش او نظر افکنی بنفیاد نفس را خاک گردد
عامل بوده جمال سعی خود را بابتغای مرضات الهی دارد نه آنچه تعلق بهواها داشته نه از جمله ازحق محتجب گردد
سعی نمائید که اسباب ان امر و سلوک این بحر که با این انظار نو نظر نفس را شسته انظار خود را
پاک از ظاهر این بوده تا آنکه در روز دنیا در نهایت تقوی و علو دیانت و پرهیزکاری بین بریه آن شجره
حقیقت حاضر شده استماع کلمات مهیمنه آن الهی را باذن حقیقت خود شنوده در الواح قلوب و افئده
ثبت داشته تا آنکه الی ما لا آخر له بر [illegible] کرده و در شئونات ظاهره خود با این کلمات مرتفعه نزد
نفوس جمیع غیر بوده لله از روحانی را در تلاوت آیات بنده و با کلمات باهرات حقیقت مفتخر گردد و اسباب المتقین

الباب الثالث من الواحد العاشر فی ما انتم من ملك الله تورثونه لتقسمونه
بما قسمناها فان ما قدر الله لذریاتکم من کتاب الله اعلی دا لمقت ٥٢

فلتقسم مواریثهم بالعدل و ما کتب للازواج من کتاب الحاء[۸] عدد التاء و الفاء[۴۸۰] و ما کتب للآباء

من کتاب الزاء[۷] عدد التاء و الکاف[۴۲۰] و ما ورث الامهات من کتاب الواو[۶] عدد الرفیع[۳۶۰] و ما کتب للاخوان

من کتاب الهاء[۵] عدد الشین[۳۰۰] و ما کتب للاخوات عدد الراء و المیم[۲۴۰] من کتاب الدال[۴] و ما کتب للذین یعلمونکم

علم الاشیاء عدد القاف و الفاء[۱۸۰] من کتاب الجیم[۳] فلتقسم بالعدل بینهم ملخص معنی آنکه خداوند عالم نظر بحکمت

بر خلق فرموده آنچه برای عباد مقدر فرموده در حیات و ممات از جود و رحمت او بوده و بعد از موت

نفس چنانچه در این مقام و مواضع دیگر در کلام خود فرموده ارشاد اینکه بعد از فقود و غیبت او بقسمت

تقسیم فرموده دو قسمت آن برای نفس میت و اعزاز و اکرام او و بعضی قسمت آن چنانچه در این باب

ذکر شده قسمت وراث و سهم آنها به همین نهج چنانچه ذکر شده در رتبه میراث تقسیم کنند آنچه

من جمله ذریات از اولاد ذکور و اناث مقدر شده از درجه نهم عدد مقت[۵۴۰] میان آنها علی السویه

تقسیم نمایند و آنچه برای ازواج است از کتاب حا که رتبه هشتم است عدد تاء و فاء[۴۸۰] میان آنها علی السویه

تقسیم کنند و هر گاه اگر یکی از ایشان بهره او است و همچنین بعدد اولاد نظر بمرحم دارند و آنچه برای

پدر است از کتاب زا که رتبه هفتم عدد تاء و کاف[۴۲۰] و آنچه از برای مادر است از کتاب واو که رتبه ششم

عدد رفیع[۳۶۰] و آنچه برای برادر است از کتاب ها که رتبه پنجم عدد شین[۳۰۰] و آنچه برای خواهر است عدد

راء و میم[۲۴۰] از کتاب دال رتبه چهارم و آنچه برای معلمین است عدد قاف و فاء[۱۸۰] از کتاب جیم رتبه سیم میان آنها

بالسویه تقسیم

بالسویه تقسیم شود هر گاه اتباع امر الهی را طالب هستید پیروی اوامر او نمائید آنچه نازل گردیده تغییر ندهید

بما انزل الله عامل و منتهی گردید و عمل نمائید که آنچه وارد شده بحکمت عالم بوده نه بر بشر در کلمات الهی جاری خداوند

چه تمامی احکام بالقول خداوند محقق بوده هر آنچه فرموده از جهات خواه بنفس یا آنکه بغیر از آن

تغییر و تبدیل مراد او نبوده هر گاه بهره خود را خصوص نکنند در کلام او حرفی زیاد نکرده و ناقص نکرده تا آنکه

بمقام خلوص و ارتفاع رسیده باشند و الا هر گاه موروثی بوده الهی را راجع است و همچنین ازواج لذا درجه

خود در شئون میراث بطریق آنچه که میراث مرتبه چهارم است و اگر هم ملاحظه جمیع

اموال باو راجع است در هنگامیکه هیچ وارثی نداشته در مال او محسوب و صرف بقاع و بیان قسمت

بین نفوس مستحقه و انفاق در سبیل خدا است او را بعهده است و هنگام بین النفوس اقرب بارتفاع است

و هر گاه مؤمنین از همه این آنچه خاطر باشند عند الله محبوب تر است از آنکه انظار را بنها میراث باشد

بمال غیر بعد از نظر خود یا پاک ساخته اند و هو یا مومن آن حقیقت اینست که خداوند عالم

تقسیم فرموده میراث شما را بر هفت درجه یا آنچه قرار فرموده در حروف از این درجات عالیه این

از مخزون علم است در کتاب خدا تغییر و تبدیل نخواهد شد شما در حیات کل توحید خود نظر افکنده در روز قیامت

با آنچه تجلی فرموده خداوند بعد حروف بعدد ها آمر ایمان آورده بحقانیت او مستقیم گردیده در ذلک

ما یأمرکم به هر گاه شما اهل بیانید بصیر بوده با بصیرت و فطنت و در است ظهور حق از آیه از اهل

افلکیه خود محتجب شوید جهد بلیغ داشته تا آنکه بمظهر توحید گردیده نظر بمیراث خود نداشته آنچه خداوند مستحقان
مقدر فرموده جاری کرده نه اینکه بآن مستریح و مسترفع گشته در دنیا و آخرت رستگار گردید و الله مالک خود
لعلکم ترشدون و گویا مشاهده میشود که اهل بیان بهمین طریق میراث خود را امتیاز قسمت مینمایند و شجره
حقیقت ظاهر شده و آفتاب احدیت در آن روز طالع گردیده و علمای آن زمان در تقسیم ارث باهم
مجادله مینمایند ای اهل بیان بحیا حفظ کنید در آن روز بعد رستگار بپوشید چشم از متاع دنیا خود
بپوشید بمظهر نفس الله در آن روز و بآیات الله ایمان آورید هر فضل الله سبحان الله عما یشرکون و عما یصفون

الباب الرابع من الواحد العاشر في ان

جوهر الدين في حكم وعودكم انتم توقنون بالله الذي لا اله الا هو ثم بمن يظهره الله يوم القيمة في عودكم ثم بما نزل الله عليه من
كتاب ثم بمن اظهره الله باسم علي قبل محمد ثم بما نزل الله عليه من البيان اذا ادركتم عودكم الى من يظهره الله فاذا
انتم تزكون يوم الآخرة بكم ملخص این باب آنکه جوهر دین خلوص آن و کافی است نفوس را در آن و مجرد آن
وصل آن و فرع آن است شما و ابتدای خلقت و معاد شما در روز بازگشت بسوی خداوند است
که ایمان بخدا آورده اید بخداوندی که نیست خدائی جز او که اول است و آخر است و ظاهر و باطن و غائب و قائم و دائم
و قائم و پاینده بالذات و توانا بر هر چیز بوده و هست و بایمان آورید بمن یظهره الله در روز قیامت در عود خود
و بآنچه نازل میشود بر او از کتاب و آیات حقیقت و الواح و آنچه نازل در تحت رتبه او است زیرا که علو
قدر شما

قدر شما و منتهای درجات ترقیات و اعلا عروج امتناعات و ارتفاعات شما مسئلتی که بحقیقت
بایمان شما بآنچه او مظهر نفس اوست هرگاه باین رتبه منیعه منتهی شده اعلی درجات ارتفاع و امتناع را در
دین خود یافته اید و دانسته باشید که علو سالکین از قبل بایمان آنها بوده بمحبت صرف هرگاه مومن بوده و محب
نهایت ارتفاع را نفس در دین یافته چنانچه پیغمبران علیهم السلام از قبل بنقطه ایمان تقرب بجناب جسته اند
و در الواح و کتب ذکر ایمان آنها ثابت و در قرآن آیه منیفه امن الرسول گواه آن بوده و هست
بعد آنچه در مهلکات شما بوده ایمان خود الحال طینت مشهود آورده یعنی تصدیق آن نقطه اولیه بحقیقت نموده
تا آنکه بایمان صاف بتصدیق خداوندی فائز شده و چون ایمان بعد محقق نمیگردد الا باتباع آن شجره
قدر است و محبت او و اطاعت او و نصرت امر او از این سبب امر فرموده خداوند عالم بایمان بمظهر نفس خود
چه ایمان بخدا را اگر ملل بهمه اهل ارض مدعی بوده اند لیکن ایمان آنها منوط بمظهر تجلی او بوده و لیکن ظاهر
نشده از پیش مگر باطاعت و ایمان برسول او در قرآن و تصدیق بنقطه حقیقت در بیان و لیکن ظاهر نخواهد شد
مگر بتصدیق نمودن شما بمن یظهره الله در آخرت که او بنفسه بیان و نقطه او در آن وقت شما از زمره اهل
ایمان بعد در مواقع القاء بحق و تصدیق او مذکور شده اید هرگاه در شئون خود قدر این نوع ایمان
داشته خود را از لحظات قبضه خداوندی محجوب ندارید هرگاه نقطه عدل را تصدیق نموده متبع گشته در
جمیع عوالم اهل جنت بوده در ظل ظلال شجره حقیقت بمظهر و مسترفع گشته اید و چون ایمان بنقطه حقیقت آورده

قبل از تجلی آن نقطهٔ بیان علی قبل ایمان بنفسه آورده و بآنچه خداوند نازل فرموده از بیان فرموده و آن نقطه

عدل را در یوم ظهور یافته که آن است شجرهٔ حقیقت جوهر حیات احدیت و او است نقطهٔ الی آخر الا آخر

و او است من یظهره الله در اولی که اول الذی لا اول له تا آنکه بهمه پیغمبران ایمان آورده و تصدیق نموده زیرا که

تصدیق آنها منوط بتصدیق نقطه بوده هر گاه تصدیق نقطهٔ بیان نموده از آن ظهور نموده و در آخرت آن ظهور آن

گردیده در جمیع عوالم مؤمن بآیات او مستقر در بیت بوده و اگر موقن گشته که از ناهی ما محسوب و از رحمت الله محجوب بوده

و مطلق بروح عدل گشته و منافر ارواح حقیقت حق العو طرحه در ارواح عرش بسط و مستروح گشته

در همهٔ ظهورات محتجب و ممنوع بوده که بآن عذر که ذلک هو خیر لها جرین شعر نموده که آن سر و حقیقت را

در جمیع ظهورات جاری داشته در ابتدا و انتهاء او بر دعوی خود نقطهٔ حقیقت متسهلین شوند خیر لکم انتم بآیات

ترفیع و تمنیع نفوس شما و لکن بسبب آرزوهای کم ثمنه ذوات شما هر گاه مستقر نبوده در هیچ شأنی

محجوب نباشید اگر بازگشت خود الی من یظهره الله قرار داده دعوی خود الی الله و بآیات او پس بر باب نعمت

کبری و رحمت عظمی رسیده خود الی الله انفس لکن بازگشت که دعوی خود بسوی او است آیت در ک آن خواهید بود و هر گاه

محتجب شده از بروز دعوی او در وی نصیب نبرده در جمیع عوالم از فضائل انوار او بیانه بهره گشته از حصص

روحانی خود محتجب کردید اتقوا الله فی ذلک و انتم کل خیره تکفرون بالبصیرت و ببینات و نظر از بهر دعوی

خود برداشته تا آنکه بغتةً بر دعوی رسیده و بازگشت خود بسوی من یظهره الله قرار داده تا آنکه نفس بانقطه

بیان

البابُ الخامس

بیان در آنکه نطفه از فوز الهی محروم نماند

من الواحد العاشر فی ان کل شیء یطلق علیه اسم شیء قد ادخل فی بحار

الطهر النطفه بنفسه الآن لا ترجعن بالکتاب و ما انتم تنهون عنه فان ذلک ما انتم کلفتم به لا تغیر ما هو علیه فی

نفسه و انتم لتسئلون عما قدم لکم الله فلتجتنبن عن کل ما انتم تکرهون عنه ملخص این باب آنکه در ظهور

نقطهٔ بیان خداوند متعال از فضل و عنایت مالانهایهٔ خود نظر رحمت بخلق خود فرموده و کل شیء را

با علی ما یمکن فیه متصاعد الی رفرف قرب داشته چرا که حتی نطفه طالب رضای او بوده آنچه متعلق

بنفس و از شئونات نفسیه بوده و بالطاف مالانهایهٔ خود خلق بیان را از جمیع امم برگزیده و ممتاز

فرموده و آثار لانهایهٔ خود را در میانهٔ ایشان ظاهر فرموده چون نظر خداوند بر این خلق بکه در ظل نقطه

مرجوع شده بر فوق و عرض لطف لانهایهٔ او بوده چنانکه بر نفوس ماضیه بحث نبوده و لکن بر آن آثار بنموده چنانکه

در اینباب نازل فرموده از لطائف صنع خود که هر آنچه را بلا قاسم شیئیت بر آن شیء واقع در بحر

حلیت و طهارت شده یعنی پاکی بالذات و پاکیزگی و گوارا و حلال شده است الا نطفه نطفه بوجه

ذاته از غیر تغییر چرا که ایمان ببیان و نقطهٔ او نیاورده و تصدیق او نخواهی بود چنانچه در کتاب

نهی از خوردن و آشامیدن آن شده بر از قبیل منهیات و لعامی بنجه برآن است آنچه شما

مکلف بآن شده اید تغییر نمیدهد مر آنچه را او است حکم خداوند نازل شده است در حق نطفه در ان حکم

وشما خلق بهائی سؤال شنیده از انچه مرقوم شما را خدا امیر اجتناب بی زبیر و دوری جوئید از هر انچه شما
اکراه می نمائید از آن نفوس شما از تقریب با عمل بالی و خورد و آشامیدن آن کراهت دارد زیرا که
این از اعمال قبیحه است انچه ممکن وجود شما داشته باحکام و سنن الهی عمل نموده و حتی اتلاف خداوندی
شرمنده مدارید زیرا که خداوند تعالی مر آنچه را که سبب ارتفاع شما در انجمن [illegible] از نفوس هر کدام میباشند را از صفات
نیکو [illegible] آنچه مربعروف منکر و نهی از منکر جاری نمایند است حال [illegible] افعال پسندیده باختیار
ارتکاب زنا و تقریب صبیان و شرب مسکرات و قمار و دخانی مطلق و دزدی و راه زنی و تفنن و شهادت
بر دروغ و مال حرام خوردن و دوام خواستن و درد بگر دست [illegible] از مردمان و اذیت خلق خدا روا داشتن
و لوامی بنا حق دادن و امثال این نوع اعمال شنیعه همه این امور منسوب بنفوس از شجره متوقفه است
این است که استغفار فرموده در آیه نازله الا حق لا یؤمن بالبیان و ما هم تنهون عنه فی الکتاب بما
انزل عن کلما انتم تمسکون عنه چه همه این اعمال چیزی است که نفس حق کراهت از آن داشته
نظر نمایند که فاسق این اعمال را دوست داشته با آنکه مطلع افق این گونه افعال را عاصی [illegible]
بر نقطه شما بخواند مستغفر بوده و بنقاط الهیه نظر داشته و ادلالت حق را ملحوظ [illegible] کرده اید
همه اوصاف از این اعمال ناشایسته بیزار بوده و هستند و عمل آنها خالص برای عبادات ایالت [illegible] حیوانی.
پست تر شده چه که هر کاو گیاهی را بو نماید و از آن کراهت کند اقدام بخوردن آن ننماید و گیاه دیگر را پیش کشد

و هم چنین

و هم چنین هر گاه چیزی که رایحه غیر طیب داشته اکثر حیوانات ارض و بهائم از خوردن آن
امتناع جویند و نزدیک آن نروند حیف است نفوس حضرات با این نحو امور تربیت نداده انچه از آن
در کتب منع نماند شده و پرهیز نماید زیرا که عندلیب [illegible] است هر گاه شما مرتکب این نوع قبایح شده
یا آنکه اجتناب ننموده لیکن این بواسطه ارتفاع نفوس شما بوده تا آنکه با عمل شنیع مستقرب الیه کردید
و الا چه فرق است خداوند تعالی فرموده هر چیزی در عین [illegible] و پاکیزگی و حلیت گشته آن کلمه استغفار را ملحوظ نمود
و چون قول خداوندی استغفار کرده و واجب است احتراز شما از آنچه اجتناب نمودید هر گاه شما از صفات
الی مراطالب بجا آورید و اگر چنانچه خواهشهای نفوس شما است سبب اعمال شنیعه بازست بر افعال
غیر مرضیه مرتکب شده از رضای الهی امتناع جوئید نه این است که خداوند جمیع خوبیها را برای شما [illegible] شده
یا آنکه از شما منعدار چیزی را مرا گشته نه چنین است زیرا که امر او محض ارتفاع شما و نهی او برای امتناع شما است
فاحذروا ما نهیتم عنه و اتقوا الله فیما اعطاکم فی کتابه و لا تقربوا ما نهاکم فی الاخرة این است انچه مکلف بآن
شده اید در بیان و مامور باشند هر کاه حبه در سبیل او انفاق نموده عند الله ارفع تر از این اعمال
شنیعه است هم آن حبه در رضایت او است و این اعمال در دون رضایت او منسوب میباشد مگر آنرا
مگر با آنچه در آن اصلاح و ارتفاع افئده و ارواح شما را داشته هر گاه مرضات او و اصل شده و عمل کرده
از سخط و عذاب او در دنیا و آخرت آزاد شده رستگار گشته اید زیرا که این اعمال غیر مرضیه

نتیجه آنکه در خوردن شجرهٔ حقیقت و شمس هویت راجع شود چه در لیل نور اگر اینعالم حکم نموده شراب
الخمر و فاعل این افعال رذیله بود و اگر ظاهر اصحاب علم در آنها بحجه باشد افعال دیگر مرتکب بوده و حکمها بناحق
داده یا آنکه اهل شرع و ظلم بوده بهمین عمل فتوی بحق داده آنچه خواسته در حق مجبور جهت جاری داشته که اگر
چنین نبوده میوهٔ شجرهٔ حقیقت در حین بلوغ شده و همگی از جهت فضل او متنعم و از انوار ظهور آن شجره محجوب و دور شده
بهوای لقای او عامل و از لقای او محجوب و مبتعد و اگر بر ثابت طبع خود حکم نموده و حکم نمیداده آنچه را که از جهه
واقع میگشت لیکن نظر بوجود حب حکم بغیر حق کرده و فتوی بر آنچه خواسته داده و در سهم بعضی باسم ملت خود
و بعضی که بزرگان دین چنین گفته نموده آنچه جاری نموده تا آنکه میوهٔ شجرهٔ حقیقت در حین تجلی گردیده و از او
منع هر چیز نموده حتی اسم مؤمن را که ادنی درجات ملت اوست از او منع نموده و اگر باین هم راضی شده خداوند تعالی
راضی الله آنعام میکرده باینهم قناعت نکرده تا آنکه جمیع امر خود را دارد نموده و امر را بر وسائل خود مشتبه
کرده الی آنکه قضی باقضی و هم را [illegible] بحر بیان نکرده آنچه مستظلین در ظل طلال
فرقان نموده که شجرهٔ حقیقت ظاهر شود و شما بعلم الفاظ و جاه خود از او محتجب گشته بکلمات اینکه حق
بامات یا آنکه عزت دنیا بما روی کرده هر گاه آن شجره طالع شود جمیع اهل بیان از ظل او خارج
میدانید آن وقت عالم قطعه از رضوان حقیقت گشته دنیا و ما فیها چون رضوان خیال لیلی آراسته گردیده
بکلی مشرف بلقای آن ذات حقیقت شده مفتخر باستماع آثار نوحه الهی میگردند جهه خود برای دیگران [illegible] نموده

و سعی خود

و سعی خود بهر بیتی و یا لیزکی تا آنکه دریای رحمت الهی بجوش آمده انهار فضل و رحمت نازل شده و جاری
گردیده و میاه عجز و قدرت او بر ذوات شما فیضان نموده در ظاهر و باطن مستلی از نور شهید بیان است
از عطاهای الهی در حق بندگان مؤمن که در روز ظهور بلقای نور حقیقت حاضر شده ظاهر اکلام عدل را

اصغا کنند ذلک کلمه بیوم مرد

الباب السادس من الواحد

العاشر فی ان حرم الله علیکم فی البیان الاذی ولو کان بضرب ید علی
کتف ان یا عباد الله تتقون و ان جبا تحبون ان تتجاوبوا بالله لا مرد له ان تکونن

علی الجمال الحیاة ولا تعلم تعقلوا [illegible] فانتم تلاقون ربکم یوم القیمة بما تلقون من نفسکم لله
و من قبل للعالمین بالله لعلکم لا تلاقون ربکم [illegible] بما تحبون لانفسکم لا تتمذکرون
و لا تتمذکرون [illegible] ملخص این باب آنکه خداوند عالم جل ذکره هیچ امری در بیان نازل نفرموده مگر آنکه
نتیجهٔ آن راجع بسوی شجرهٔ حقیقت منتهی گردیده و امری اهم از این نبوده که از ذات حضرت محزون گردد
هر آنچه توانید در اجرای امر او کوشش نموده تا آنکه در روز قیامت حزنی بر شجره نرسد و آن شجره [illegible] شما عند
از آن شجره در آخر سئوال واقع شده زیرا که حرام فرموده خداوند در بیان اذیت نمودن بنفسی را
یا آنکه شخص عالم بستم بر نفس حق وارد نماید همچنانکه در بعضی نفوس مشاهده می شود چنانچه در فرقان
منهم ظالم لنفسه هر گاه به نظر آتش حکمی در لیل [illegible] الهی که جزئی از اجزاء حکم اوست نظر نموده

فضل و رحمت او در حق جمیع خلق خواهند دید زیرا که حرام فرموده اذیت را از نفسی و از هم بضرب
دستی بر شانه کسی باشد و اگر شماها ملتفت این آیین حقیقت هر گاه بر نفسی اذیت خود روا داشته و باین سنت
که امر شده عامل گشته هر آینه در روز ظهور من یظهره الله از شنیع سرایت باو نخواهید رسید که آن شاید در این
دین اسلام در میانه خود این سنت را جاری نکرده بودند در ایام ظهور نقطه بیان و ادلاء او اذیت نکشیده و نفس مؤمنی
محزون نمیگشت و آن شجره عدل ربانی در معرض سب و لعن ظالمین گرفتار نمیگردید و در این سجن ظلمانی مدت چاریه
مسجون نمیشد حال انتظار وقت ظهور من یظهره الله بنشینید که چه جای آنکه اذیت نمایید و چه جای آنکه بر شجره حقیقت
ملال دلشوید زیرا که این اذیت منتهی باو شده و از این سبب پروردگار عالم محزون خواهد شد باید که تا توانید
در این امر پرهیزکاری نمایید و از ضرار خود بیم داشته این طریق اعمال را در میانه خود جاری سازید و هنگامی که
دوست میدارید که با هم در مجمع علمی یا آنکه امری دیگر مباحثه و مجادله نمایید بر لبهای نیک و با رفق و ادب
گفتگو نمایید و در کمال ادب و حیا راه همین خود را نوشته و بر منتهای خضوع خود سخن گویند آنکه بضرب
دست و لسان خود آزار نفوس نمایید یا آنکه عمامه‌های خود را بر زمین زنید چنانچه در میانه بعضی از طلاب
متداول است زیرا که اگر بغیر از این عامل شوید این عمل منتهی بظهور من یظهره الله گشته در آن روز نتیجه اعمال شما جز آن
نفس شجره حقیقت واقع نمیشود اینکه عمل را خالص نمایید و در هر شأن اقرب بمرضات او این عمل را جاری
نمایید زیرا که ملاقات پروردگار خود خواهید نمود در روز قیامت و بین یدی الله حاضر شوید با نتیجه ملاقات
میمانید من یظهره

مینمایید من یظهره الله را در آخرت و از ثمرات عمل او را که بعرفان او است عالمیان را بحقیقت زیرا که
تجلی آفتاب بنفسه مبین و آشکار در وضوح است این نظر بآیات و ابصار ایشان از دیدن قرص او عاجز و ممنوع بعد
همین سبب عرفان باب او در حق ما لایق که بموقت او دو آب بمعارف او گشته و بوجدان او ذات حقیقت را
تجلیات ما لا نهایه در یابند ثمره الی علی آنست که شاید ملاقات نمایید آن ذات حقیقت را در روز
طلوع قرص او و کسب نمایید عمل را که محزون گردد یا نه پروردگار شما بآنچه اند و همگی شجره من یظهره الله و شما ملتفت
باو نشده و متذکر نگشته و در نار حجاب خود محترق کردید این است ثمره احکام الهی که بدان تفکر داشته
و هر امری را در محل خود یافته هر نکته را در مقام خود دیده مغرور باعمال خود نگشته بلکه در هر امری مدد از خداوند
خود خواسته و توفیق هدایت را از او جسته در جمیع امور اکمال را بوده داشته نه اینکه ظاهرا از اذیت مخلوق
اجتناب ورزیده و در باطن دست بدان زنید و آن ذات حقیقت را بسبب حزن کردید یا آنکه العیاذ بالله
فتوی بر دون حقیقت او داده یا آنکه امر سفک دم مطهره داده و خود را از اهل ایمان گمان نمایید چنانکه در ایام ظهور
رسول زمان نیکها با خطبه حکم از جانب خدا بوده و دیدی بوهم آنکه بر سریر حکم الهی نشسته اند و دیگر بحیات
ائمه شخص اول و رسن زکیه هر یک نحوی اعمال خبیثه خود را جاری داشته و شمشیر اقلیه حروش را بر ما هم
کردند و در حق فتوی داده که از میان این چنان چگونه میتوان است حجت را که دین او باطل است تا آنکه بحجت ساده نموده
بعد از استماع امتناع کرده و نظر بر کلمات آن حجت نیفکنده و سمع خود را گرفته که نشنوند نه بطریق تقوی

خود را ظاهر نموده و در حق نقطه آنچه نموده تا آنکه در گذشته و خاک شده و لیس عملی در میانه خلق باقی مانده

حال ای اهل بیان و ساکنین در بحر حقیقت فرقان انظار خود را پاک ساخته و اعمال خود را پاکیزه کردانیده

نه اینکه مثل آنها فتوی داده و عمل نموده و تا قیامت زشتی اعمال شما باقی مانده و الی الله و نفسی راجع گشته

و جز مذمت بهره نبرده و تا ابد الآباد در نار حجاب خود سوخته و در آتش ابتعاد حجاب خود محترق گردیده

و همان نموده که حق نموده و به عمل کرده و در راه او جاری داشته هر گاه به دیده بصیرت مستبصر گشته

و نظر نموده و به قرب عمل خود را خالص گردانیده هرگز از حق محتجب نگشته و در حجبات خود محجوب نمانده

سعی کنید که این احکام الهیه را در میانه خود به نحو کمال جاری داشته در هیچ امری از نقاط حقیقت و مظهر نفس

پروردگار را محزون نسازید و اذیت آن مظهر را روا ندارید چه لیس عملی راجع الی الله بعد الاکبر

نفس مؤمنی را اذیت نموده بر ضد امر او نموده چه جای آنکه مظهر نفس او و مرآت ذات او و بحیه با آنکه مدلین

بر او و انا نعوذ بالله المهیمن القیوم عن ذلک و انا له عابدون سعی نموده و جهد بلیغ داشته تا آنکه همه

اعمال خود را خالص گردانیده بی شائبه ریب و در جمیع شئون از شجره حقیقت بجهة و تعالی

آیات او در شب و روز نه اینکه کتاب ربه را تلاوت نموده و فتوی بر حق داده چه بسا از نفوس که قرآن

میخوانند و در روز عاشورا قبل از آن بعد از رسول صلعم ارتفاع امر او به همه ارکان دین فتوی داده

تا آنکه لیس علی نقطه حقیقت منتهی شده البته شنیده آنچه جاری شده و خواهی شنید آنچه نشنیده

از پیش

از پیش و خواهی ملاقات نمود نظیر آن را هر گاه دیده بصیرت داشته اگر آن روز فتوی نداده و بر او

جاری نکرده آنچه خداوند راضی نبوده آن وقت از شجره اثبات بوده و در ظل نقطه محشور و الآن مثل همان است

که در مثال عبارت آن ذکر شده و در نار هالک است با اصحاب نار معاشر بوده و اگر بر خلاف آن نبوده که در جنات

رضای الهی لم یزل و لایزال بوده و لقای قمیص حقیقت بهر زی در آن آشکار گشته در ظاهر و باطن از اهل

جنت و رضای الهی بوده و الیوم مع المنتهین از ثمرات اثمار تقوی و هر گاه اهل بیان هر گاه ترقب داشته

و حال مراقبت نموده و دلیل و برهان خود را منتهای درستی ذکر نموده که شاید مثل آن ظهور تشویش چنانچه در [illegible] شده

صاحبان علم بکمال سعی خود در روسای ایشان به نقطه حقیقت استهزا نموده و بی دینی خود را اعتذار [illegible] الاشهاد

آشکار نمودند با آنکه در ظهور مظهر توحید یک نه بود و انها با جمعیت خود نظر با آنکه دلیل حق بر دست آنها

نبوده این نوع سلوک نموده که بر عوام مشتبه سازند چنانچه اشتباه در قلوب آنها وارد کردانیده

و در این ایام زمره اهل نقطه حقه را انکار نموده بلکه بگفتار انها فریفته شده لیس [illegible] که خدا [illegible] و همین

وصیت میفرمایم که هر زی و ادار ظاهر لائق در همین حجت [illegible] تا آنکه [illegible] نقطه حقیقت

وارد گشته و مستظلین در ظل ظلال بیان از شجره حقیقت محجوب نگردند و الله ولی الصالحین بر آنکه

باب حقیقت در ظهور ذات عدل بر او است و همان است که در این ظهور نقطه بیان من یظهره الله [illegible] است

که در اول ازل شده و در آخر بآن خواهد گشت و در او دیده شود الا نقطه اولیت سعی نموده که ادا

بخلوص یافته تا بآن نقطه مستدرک فیض لانهایه گشته از لقای حقیقت محتجب نمانی و بهم ولی حمیه و انه لمحیط خبیر

الباب السابع من الواحد العاشر فی ما حکم الله

ان تبلغن الی من یظهره الله کل نفس منکم بلور عطر منیع لطیف من عند نقطة البیان ثم لتسجدن بین یدیه ولتبلغن ذرا بایدیکم لا بایدی دونکم الا وانتم لا تستطیعون ذلک

ملخص این باب آنکه خداوند عالم حکم فرموده مستر فعین بآثار حقیقت در بیان را که هنگام ظهور هر کاه درک نمایید شجره حقیقت را برسانید هر نفس از شما بسوی او شیشه بلوری از عطر لطیف که خالص بوده باشد از جانب نقطه بیان و سجده نمایید بین یدی او و رسانید آن هدیه را بشروط برسانید بدستهای شما است نه وکیلی اندر نزد شما مگر هنگامی که مستطیع بر سانیدن نباشید یا آنکه بر اشتغال بوده از پیری و مرض یا آنکه دستهای شما تهی بوده و قدرت رفتار و مسافرت نبوده لکن هنگام استطاعت بدستهای شما سزاوار بوده و سجده نمودن نزد باب شجره او زیرا که لذت اطاعت نموده پروردگار آنچه از نقطه بیان در آن نازل شده بیش از آنچه تو نهیه وضع نموده و این حکم جزای را که سبب ارتفاع نفوس شما و امتناع ذوات شما و افئده شما است عمل نموده در جمیع امور خود و آنچه متعلق بر ذوات و نفوس شما است لکن حکم را امری جاری داشته تا آنکه باین نوع اعمال مرتفعه رضوان رضای ربانی منتهی شده در جنات قرب سبحانی متمکن گردید لکن آن حکم خدا اندر ظاهر و لکن در سبیل باطن و حقیقت نظر بآنکه ارواح و افئده شما هر کاه به وفق بقیه بوده بآیات حق او بوده هر گاه نوری از جانب آن

شجره

شجره جعلی شده یا بری آن ذات حقیقت نبوده نفوس با چنین چیز از ایشان آنکه امید جود و فضل نموده از او چیزی دریغ ننماید زیرا که نفوس مؤمنان هر گاه برای خدا بوده و لله وفی سبیل الله قرار نماید مسک روحانی و عطر اوراد سبحانی بوده لذت آنکه برسانند آن را بسوی آن شجره شده و سجده بجای آورند از برای خدا در محضر او پس برآنچه معتقد بوده و مستطیع گشته نفوس ظاهر و باطن خود را در سبیل او خاک کرده و اگر جعلی نوری از او ظاهر شده و اسماء حسنی را در راه او فدا کرده چنانچه در ظاهر امر نازل گشته عمل نموده و هر گاه خواسته ظاهر و باطن خود را اسند رک شده همه این امور هنگام استطاعت داشتن و قدرت بر اجرا آن بوده و هر گاه اگر قدرتی نداشته خداوند عالم بی نیاز بوده لذا امر فرموده که عملی سپاس او بجای آورده در عوالم حق شاد شده خرم بوده اجر آن الکرامه را از قلوب روحانی خود رفع نماید و الیه مرجع کل الیه و هو یهدی السبیل

الباب الثامن من الواحد العاشر فی ان

لا تسجدن الا علی البلور فیها من ذرات طین الاول والاخر ذکراً من الله

ملخص این باب آنکه خداوند از جهت نظر رحمت بر خلق خود فرموده در جمیع قرون ماضیه بمقتضای هر قرنی احکام و اوامری نازل داشته و چون امر ما لانهایه او بنهایت در این ظهور رسیده اسماء حسنای خود را از جهت رفیع و تمنیع ذات خود برگزیده و منسوب فرموده بسوی خود اسم اول و آخر را در شئونات ظاهر و باطن را در تربت مستعمله ایشان قرار فرموده و از رحمت غیر متناهیه خود امر فرموده در این ظهور هنگام جلوه خود

سجده ننموده مگر آنکه مدری از بلور ترتیب داده و در جوف آن مقداری از تربت اول و آخر گذارده
و خداوند حق را سجده و عبادت نموده و چون منتهای رتبهٔ خاک و اعلی علو درجهٔ آن در ظهور آن
جوهر است بعد منتهی به بلور شده امر فرموده که امهاری از بلور ترتیب داده و آن خاک مطهر در جوف آن
نهاده و خدا را سجده کرده لیس است فضل و رحمت او در حق بندگان خود که پیش از خود اثر نفس خاک
نگذارده بر جوهری که از خاک مستوی شده تا آنکه از لطائف باطنی باز نمانند و چنین نظر خود را
بحقیقت نگاه دارند خواهند دانست که تا نوسید تربت ایشان تا سجده عباد و شفای امراض انها
بعد چه قدر مرتفع و ممتنع است نفوس آنها و بعید است از مدارک عرفان ذات و شئون آنها
در اینحال با آنچه توانند طواف بر حول آن فؤاد نموده قدر تربت ایشان را دانسته در حق قائلین
ایشان آنچه شایان و سزاوار است در هر شأن عمل نماینده و هر گاه از هنگام ظهور گذشته و بعد از ظهور آن
طالع گردیده و آن اسمهای حقیقت و امثال احدیت در محضر او حاضر گشته و اسم اول با شئونات
حی و اسم آخر با ظهورات حی از سینای حقیقت تابان گردیده سعی نموده که در ارض فیض لقای
ایشان را فهمیده چنانچه در اینظهور نموده وجهی از دون ایشان تا چیز حرف دانسته تا آنکه منقاد وجه ایشان
در دنیا و آخرت و جمیع مطالع امر او در سبیح شأنی شمرده نگشته مرفوع با ارتفاعات او شهد
اینست ذکری از رضای او در ایام فنای وجود شما هر گاه در جمیع مراتع تفکر داشته غیر نموده از تسبیح او محتجب نگردید

و هر گاه از همین طریق اعمال خود جاری داشته و سجده بر این تراب پاک نموده و آن نفوس مرتفعه ظاهر
شوند و شما محتجب گردید چه بعید است از نفوس شما و لائق است عملهای شما هر گاه سجده نکرده و در این روز
مؤمن شده و تصدیق آیات او نموده عند الله اکبر و اعظم از این بعد که تا هنگام ظهور سجده کرده و در
آن روز محتجب گردیده و حق را نادیده چنان نموده از مطالع عز او محجوب و در او محجوب گشته اید و در هم کلکم بهیکم الیه
ان کنتم یوم الاخرة ملتفتین

الباب التاسع من الواحد العاشر فی ان تملکن کل نفس اسباب بلور عدد الواحد علی قدر

ما یتمکن و ان لم یستطع و لم یملک کتب علیه ان ینفق تسعة عشر مثقالا من الذهب منحض ابنا ابا انه محبوب
متعال دوست داشته که عباد او بر جوهر حب داخل باشند بعد و آنچه مایه تهذیب نفوس است در عوالم خود
ظاهر سازند و چون نفوس مؤمنه مستطیع نبوده بعد خداوند [illegible] را از چیزی منع نفرموده دوست داشته
که هر نفسی از مؤمنان عدد واحد از بلور مالک گردد آنچه را که مستطیع بوده و نفس او دوست داشته بعضی مالک
گردد نوزده پاره از بلور بهر نفس با آنچه مقتدر است و جلب آن نموده از فیض الهی و جوه [illegible] بمقدار
استطاعت نفسانی خود در اجرای سنن الهی کوشش نموده تا آنکه در دنیا و آخرت رستگار گشته با تباع
امر الهی و کامیاب شده و باین وسیله عند الله مذکور که هر گاه نوزده این عدد و جوهر را از
بلور مالک شده شب و روز با آنچه توانا بعد ذکر محبوب خود نماینده ثمره این امر آنکه در هر شأن نموده مؤمن

ارتفاع خلق خدا فخر خود را دیده و باین وسیله توحید او تعالی حال آنکه در حقوق شما مبذول داشته

منقطع الیه گشته شکر در نعمتهای او تعالی حمد او بجای آورید چنانچه شأنی از امور تعالی و فضلی در حق

نفوس شما که در جمیع ممالک خود عطاهای محبوب خود ابتهاج شده و خود را اسبابهای صاف

لا صب تجلیهای او تعالی تا آنکه در روز هم ابقای طینت و ضمایر فطرت خود تلقاء وجه حقیقت حاضر آمده

در بلورات ذات و صفات خود ترک گشته افضال خداوندی را در نفوس خود و مرایای قلوب

خود مشهود بینید هر گاه باین صفت ممتنعه متصف گشته باین معنی که خود را صاف لذ غیر تعالی آنوقت

مرایای دلهای خود ابلورهای حقیقت تعالی شأنه که زمان ظهور شود آفتاب احدیت طالع گردد

با آن بلورهای حقیقت که در نفوس شما مخزون تعالی تلقای منظر ظهور او حاضر شده در آن مرایا جلوات او را

مشاهده نمائید لیکن اعطای لا یزالی در حق شما هر گاه مستبعد تعالی فضل او را از خود منع بدارید

و هر گاه اگر نفسی از شما مستطیع تعالی ولکن امر اجاری نگشته و مالک آن اعداد گشته برا او امر شده که انفاق

نماید نوزده مثقال از طلا زیرا که امر الهی را پیروی نکرده بود اگر نفسی خود عامد تعالی این است حدود خداوندی

بر کسانی که مستطیع تعالی و امر او را در ظواهر و بواطن خود جاری داشته از رحمت او محجوب شده اند

ای صاحبان هوش و بصیرت و دانش و معرفت در این قلزم مواج سیر خود آورده و در لجه طمطام

با امواج غوص حقیقت تعالی لئالی جود و فضال از اصداف اسرار آن بدست آورده ظاهر و باطن خود را

با وامر

باوامر و نواهی ربانیت زینت کنید زیرا که هر امری که از مصدر حق ظاهر شده صاحب امر و فرمان

نخواسته در ارتفاع امکرا امتناع عالمین او خداوند لا یزال از هر امری بی نیاز تعالی و مستغنی از طاعات شما

خواهد بود آنچه پیروی نمائید و در راه او سعی و کوشش روحانی خود بجای آورید بر درجات خود افزوده بر

مقامات لانهایات خود لا یزالی عروج تعالی لیکن است که در هر ظهوری شجره حقیقت را اعتنا به همه

عباد طوق از طاعت نماید تا آنکه بأن حبل عزت و عروه حقیقت تمسک نموده خود او رسیده در اعلی

علو لانهایه مستعرج گردند و بأن فوز عظمی رسیده در دنیا و آخرت مرتفع آیند و از تعالی خود فضل او هر آینه بمقام

رسیده و لفضله تا منگشته بلی در جهات دانی خود تعالی در دنیا اطماع نفسانی خویش مانند

اتقوا الله ان تستعوا امره و تطیعوا نفسه و انتم لمرضاته تجهدون

الباب العاشر من الواحد العاشر فی ان لا یصبر احد من الحروف بعد ما اقبض حروف اهن

الا تسعین یوما و لا حروفات بعد ما تقبض حروف من الا خمس و تسعین یوما و ان صبر و فوق ذلک کلها

علیهم ان ینفقوا تسعین مثقالا من الذهب و علیهن خمس و تسعین مثقالا ان یستطیعن و الا یعفو عنهم و عنهن و ان

ما اراد الا الحب و الرضا بین عباده المخلص احباباً آنکه خداوند متعال از بلندی فضل و رحمت خود ارتفاع حروف را

بر عباد خود در تمام مقامات افضال لانهایه خود را مبذول داشته در ابتدای ظهور حقیقت حروف و حروفات را

با قسام احکام عزت خود مفتخر کرده و هم در حفظه از علو جهد تعالی خود که هر گاه موتی حادث شده و نفخه حیات

مرتفع گردیده و حرف مستظله در ظل بیان با آنکه حروفات ممتنعه بحالت خود که نخستین درجات انعامهم
ما نزه هم صبر نمایند مردان بعد از فوت زنان الا نود روز و هم چنین حروفات مؤمنه بعد از حروف خود
الا نود و پنج روز تا آنکه جمیع سر خود را در ... حرف در عدد صاد و حروفات در صاد صاد
کل اسرار الهیه اشهد دیده در جمیع مراتب آفاق و انفس سر توحید و تجرید یافته آثار الاسمائیات الهی را
در علو مواقع اجساد و اجسام ذات خود آشکار نمایند طالع و واضح گردانند و اذن داده شده که مردان
مؤمن بعد از ارتفاع حروفات خود بعد از انقضای مدت تزویج نمایند و هم چنین حروفات پس از ارتفاع
حروف خود بعد از گذشتن ایام معلومه حرف دیگر طلبند لیست از فضل و رحمت الهی الا آنکه جمیع ما خلق
در ظل اوامر و نواهی او بوده در ظاهر و باطن ممتنع آیند ثمر این حکم آنکه عمل نکرده بمثل ایام سابق چنانچه
بعضی از فرق بوده که مردان سلب ازدواجات و زنان بلا ازدواج بوده بحالت خود مانده و در شهوت
نفسانی خود سوخته و هم چنین در فرقان بعضی از زنان مؤمنه و قلیلی از مردان در حالت نخستین باقی مانده
گذشتن ظاهری ما تزویج ننموده با آنکه بکثرت مال یا قلت آن هر کس بهوای از سنت الهی دست شسته
با آنکه بمقدار خود صنعت و فائی تحصیل نموده و در خانه نشسته بهر نحو که جاری گشته بخیال خود باقی مانده لیکن در
این ظهور این نوع اعمال را خداوند عالم دوست نداشته چنین مرخص که بعد از ارتفاع حروف و حروفات
تزویج تازه نمایند و در حالت رهبانیت با آنکه امور دیگر که جهت در دین نهاده باقی نمانند بلکه رضوان
رضای الهی

رضای الهی منتهی شده این عادت غیر مرضیه را از میان خود دور سازند و هر گاه اگر صبر نمایند بیش از
ایام معلومه بر مردان نود مثقال از طلا حکم شده که انفاق نمایند و بر زنان نود و پنج مثقال
و اجرای این حکم در حالت استطاعت آنها بوده و بر غیر مقتدر حکمی از علو فضل خود ننموده هر گاه مستطیع نباشند
پروردگار عالم از جود و فضل خود از آنها عفو فرموده و این حکم لذا آنها عفو شده مگر بیش مستحق گردند اگر آنها
تا آنکه از الطاف لا نهایه الهی در یوم ارتفاعات اگشته محجوب از لحظات او نگردند زیرا که
خداوند مستغنی نخواسته مگر دوستی میانه عباد خود در رضا بقضاهای او که در میانه بندگان خاص و عفو فرموده
از غیر مستطیع این حکم محکم را تا آنکه بنهای ادب گردد چه بسا در روز بازگشت بجا و سپاس او قیام نموده
هنگام ظهور در مواقع امور ماضیه مستغنی خود بلطائف خود فضل الهی در جمیع شئون واقف گردیده و لیک
الفضل من ربکم العظیم افلا تشکرون هر گاه شجره حقیقت طالع شود فورا تصدیق او نموده و اگر دیده حق بین
برداشته سعی نموده که از نود روز یا آنکه نود و پنج فصل میانه تصدیق و ایمان شما بیشتر نبوده و بفوز بلقای او فایز گردید آن قمر
هویت مستترفع بارتفاعات لا نهایه الهی گردند ذلک ما تؤمرون به یوم الا وقتی دیگر بعد هر لعلکم باوامره
تهتدون و بلقائه ترزقون

الباب الحادي والعشر من الواحد العاشر في ان الذين يثبتون الكتاب يكتبون في اوله لا اله الا الله

ثم خذه لا حجة الا عا قبل محمد الا المستقيمين يوم نقطه بسم الله مثل ذلک ملخص این باب آنکه حکم فرموده خداوند

لایزال بوده کان عالم خود را که در رتبه علم بنهایت رسیده و در علو دانش مرتفع گشته‌اند هرگاه کتابی
در ظل نقطه بیان در امر او تصدیق بحقانیت او نشانمایند یا آنکه در هر امری که منسوب بسوی او است
و در انتظار ظهور من یظهره الله و من یظهر بعد من یظهره الله الی آخر الذی لا آخر له کتابی از جهة بعضه شهود آورند
در ابتدای کتاب بنویسند لا اله الا الله و در آخر کتاب لا حجة الا علی قبل محمد تا آنکه بهمین کلمات استدلال
بر حقیقت حق نموده و دلالت بر حق یوم من یظهره الله نمایند در قولی که خود در اول و آخر کتاب ثبت نموده
در روز اخذ نتیجه اغماض ننموده از تصدیق حق در آن روز باز نمانند لیست که هر امری که شجره حقیقت
در بیان با آنکه قبل از آن فرموده در اعناق خلق طوق طاعت خود گذارده نموده مگر برای مصالح دین
و دنیای آنها در عوالم الیشان سعی نموده که در هر امری از رتبه توحید جاری نموده و باسم الله هر حکمی را عامل
گشته هرگاه کتابی انشاء می‌نمایند در اول آن قرار بوده است علی نموده تا آنکه در روز ظهور بانچه در [illegible]
نوشته قرار آورید در ختم آن کتاب که خاتمه آثار ظهور نقطه شاهد ذکر محبوب خود نقطه بیان را
ثبت نموده چنانچه حکم شده تا آنکه در روز آخر هنگام ظهور بانچه قرار نموده عمل کرده و من یظهره الله را مؤمن
و موقن گردند نه آنکه مثل امت نبی که رسول الله را تصدیق نکرده و قبل از آن عیسی را تکذیب نموده و بعد
از آن نقطه بیان را تکذیب کرده ایمان نیاورده بد اوراق از درجه ایمان ساقط دانسته چه جای آنکه
مؤمن شوند هرگاه دیده بصیرت خود را باز نموده ابصار حقیقت خویش گشوده در جمیع شئون خود مشاهده گردد

بانچه نوشته

بانچه نوشته و اثبات نموده در رجعت بسوی من یظهره الله راجع خواهید شد در این حکم الهی نظر نموده و در هر کاری
از اوامر الطاف و احسان او بصیرت چشم خود گشوده تا آنکه طرفة العینی از لحظات قرب او محجوب نگشته
چه اگر مؤمنین ببیان در هر امری خداوند خود را منظور داشته و بهوای نفسانی خود را داخل نکرده بر خداوند تکیه نموده
هدایت آنها در اهتمامی ایشان بسوی خدا چه ملکی نموده که نفسی خدا را در امری شریک نموده و از محبوب خود محتجب گشته
و خداوند عالم را خود را با او ننموده و لیکن حکایت از جمله محالات بوده هرگاه بحقیقت منقطع الی الله گشته
و با بصیرت عمل نموده در هیچ شأن ممنوع از رحمت او نگشته محجوب از علو فضل و عطوفت او نگردیده
بل لم یزل و لا یزال بیمن و احسان او در جنات رضای او پرواز نموده و در روضات ارتفاع
او تلاوت آثار او آغاز کرده در جمیع شئون خود رجوع الیه کرده و نبوده از شأنی مگر آنکه انوار
قدرت او درات گشته آثار عزت او را مشاهده کرده الی الله منتهی گردیده و رجوع خود را الی الله نموده
و به دعوت خود را یافته لبیک گفته و بمعارج خود رسیده [illegible] فضل [illegible] از رحمت عنده افاتم الی [illegible]
لا تنظر [illegible] ثمرة این حکم آنکه در روز ظهور شهادت که در اول کتاب و آخر آن داده عمل نموده و انکار
نکرده شجره حقیقت را الظهور من یظهره الله که او بعینه نقطه بیان در آن روز و نقطه فرقان از قبل آن
و نقطه انجیل از قبل قبل آن و نقاط ممتنعه از پیش و او است من یظهره الله که بعد ظهور حق الی آخر بلا آخر
ما جعل الله لفیضه منقطع [illegible] تحویل [illegible] الا ان الله لا نهایة و [illegible] الی لا نهایة و ما لظهوره بدایة

ولا نهایة له ولیکم وهو حسبکم یرشدکم الله فی کل شأن ویهدیکم بأمره وهو ولی المتقین
هر گاه باین احکام نفعه عمل نموده راسخ در دین گشته الی الله ونفسه منتهی شده ودر اولی و اخری مهتدی
گشته والعاقبة للصابرین المتقین المهتدین

الباب الثانی والعشر من الواحد العاشر فی اذن ربکم لم یکن علیهن من حدود

موتکم قبل ان ینفخ فیهن الروح وبعد ان ینفخ الذی لیس له اختیار فانتم حدود حیاتکم لترفعون فیهن وان تزلن
امواتا ترفع عنکم حدودکم وصلوتکم علیهن ولا تقربون آبائهن ولا امهاتهن لتسلیحن یا اولی الالباب هذا رحمة
من الله وفضلا لعلکم تصبرون فی ایام الله المحض اینجاب اینکه هر امری که از لذت وارد گاه
عالمیان نعمت مستمر بر صلاحیت و تسهیل امور بندگان نعمت که در هر مقامی که بلطائف مالانهایه او
حامد و شاکر گشته چه آنچه از مصدر حقیقت نازل شده مستبرح و منبسط کردند و چون مقتضی اللّه مراد از
تربیت و ارتفاع نفوس شماست نعمت غیر آنکه بر شما امری صعب شده و در کمال سهل با نعمت برضای او وامر شده
حکم فرموده بفضل وجود بی زوال خود در حق ذریات شما هر گاه آنها مستعمل میکه جنین نعمت در بطون مادران
و روح در آنها دمیده گشته حدود دیگر خداوند تعالی ذمه بر آنها جاری نمیشود و رفع است حدود آن از شما شده
ولیکن قبل از آنست که روح در آنها دمیده شود و بعد از آن مانیکه روح دمیده شده و از [illegible] اند هر گاه
فرود آینه بعض سقط شود و بعد از سقوط هم زنده باشند حدود دیگر در حیا مقرر شده در حق آنها جاری واره

هر گاه

و هر گاه مرده باشند و در حالت خراج خود از [illegible] معلوم که روح خارج شده رفع میشود از شما
حدود احکام شما و نماز بر میت زیرا که بلا روح خارج شده و در آنها روح زنده گانی مشهود نبوده
و چون فضل خداوندی بی نهایه است امر فرموده که پدران و مادران نزدیکی نکنند تا آنکه محزون نگردند و از هم و غم
از آنها خاطر نباشند زیرا که لذت حکیم از آنها مرتفع شده لذت است از رحمتهای غیر متناهی او در حق
جملگی و فضل و جود او برای آنکه در روزهای خدا صبر و اصطبار ذاتی خود افزوده شکر و حمد او در نعمتها
و بلاها و مصائب و رزایا بجا آورید هر گاه در این امر جزئی تفکر نمائید افضال غیر متناهی او را در حق
شما ظاهر خواهید نمود چه مهربانست بر شما پروردگار شما امر نمیکند کسی را بچیزی که سبب حزن و دلگیری
ذاتی اوست بلکه امر میفرماید بچیزی که سبب سکون ذات و صفات و نفس او شود تا آنکه باعث شکر [illegible] سیدن
او برضای او در عوالم او هر گاه شما از سایر اسبابیات ناظر به خود گشته در باب نظر رحمت او در هر حال
خود گشته [illegible] تحقیق در سبیل او که دیده و جز رضایت او نخواهید هر امری که جاری شده نحو بعمل نمائید
زیرا دوست که بفوز اکبر رسیده در دنیا و آخرت رستگار گردید ثمره این حکم آنکه هر گاه مصیبتی روی دهد
در جمیع بلاها صبر نموده بر سکون ذاتی خود افزوده در نهایت عز و وقار و تمکین با آداب آئین حق عمل
داشته در روز ظهور هر گاه درک آن ذات حقیقت نموده تلقاء قمص طلعت او با کمال خضوع حاضر شده
با خشوع معنوی و صوری بوصل آن وجه مقدس را از خود محزون نگردانید زیرا که حزن او راجع بحزن است

پروردگار شماست دوری از آنکه علی نقطه و نفوس حی و مرایای ذات حی را الیوم ظهور نقطه
عکس حقیقت از جمال بیمثال او بردارد بر این است حق وصیت و موعظه در حق شما که شجره حق
هر گاه عمل برضای محبوب حق نقطه از هواهای افکیه خود محتجب گردند و ذلک ما نعظکم الله فی کتابه افلا تتقون

الباب الثالث من الواحد العاشر في

ان الله اذن في البيان ان تجعلن انفسكم واحداً واحداً بان تختارن من انفسكم
عدد الحي لعلكم يوم القيمة تعرضون بذلك لشأن على الله ربكم انما
النقطة اية شجرة الاولى ثم الحروف حي الاول فلترقبن بعلم لعلكم لا تحتجبن عمن نظهره الله بسره وحروف حيه
في الاخرة ومن نظهره الله لو يظهر في مقام النقطة او الحي فانه الحق ولتكونن الاول انتظرون
في مقام الحي او النقطة فانهم اسماء الاولى انا كل مؤمنون مسلمون ملخص این باب آنکه خداوند عالم از علو
ارتفاع و امتناع از لیس حی و جلال و استطاع اذن داده که در بیان که نفوس خود را واحد
واحد قرار دهید باین معنی که هر گاه توانا نقطه در ظل حی هیجده نفس منتخب انتخاب نموده حشر و نشر خود
با آنها قرار داده که در ظاهر نفوس شما در شجره تجلی نقطه بیان و حروفات عز او در هر شأن
و شغلی که نقطه را هر گاه از علما نقطه هیجده نفس عالم در ظل حی نگاه داشته و اگر از آنها حی عرف نقطه هکذا
با آنکه از اهل صنعت و هر گونه حرف هر نوع اگر نقطه حی با وجه وجد قرار داده که شاید باین عمل

و هر طریق

و هر طریق در قیامت برضا خداوند حی باین شأن رفیع عرض شده این است آنکه امر که در روز ظهور تجلی
امر و فرمان خداوندی بر شجره حقیقت عرض شده و در حین بر او با نفوس متفق ساجد گشته خاضع
در آن باب صحیت اگر دیده بر آنیده که آن وجه مرتفع که قرار شده در آنکه آثار حقیقت که نفوس خود را بآن صفت
موصوف سازید نفس اول که مؤسس بنیان هیجده نفس دیگر است آیت نقطه اولیه است که شجره
اولی و نفس مظاهر است و عدد حی آیه حی اول است مراقب باشید نفوس حی او از عدد حی تجاوز نکرده
تا آنکه از من نظهره الله و حروف حی او در خدمت محتجب نگردید لئن است ثمره اعمال شما و انتخاب شما در این
امر هر گاه شما بمواقع فضل و مطالع حب عدل خداوندی مستشرق گشته اید ثمره این حکم آنکه هر گاه شما اهل
بیان مستملک این نوع مفخرت و عزت و این طریق ارتفاع و امتناع گشته در روز ظهور الی
من نظهره الله راجع گشته و بر او عرض شده خود را لا کی نزد او و دهید و خود بینی نکرده و نفوس خود را الی الله سپرده
مطلق از انوار عز او محجوب نمانید لئن است ثمرهای افعال شما در یوم ظهور هر گاه در آن ظهور شئونات
افکیه فانیه خود محتجب از نور الهی نگشته در محضر عدل حاضر آیید و هر گاه از من نظهره الله آشکار شود در مقام
نقطه یا آنکه حروفات حی حق نقطه و رکه از او حق و ثابت بوجود ذات او است در او شبهه نگشته چنانچه
نقطه بیان اول در مقام نقطه ظاهر نموده و در اول رتبه خبر داد که نفحه تا آنکه منتهی درجات سر نقطه
انوار ظهورت خود را اشراق فرموده آیات خداوندی را تلاوت نموده همچنین من نظهره الله هر گاه بخواهد

در اول در مقام نقطه یا آنکه حروف حی ظاهر شد هیچ حق است در او شبهه نداشته هر گاه حروف اولیه
بخواهند که در مقام حروف ظاهر شوند یا آنکه مرایای تجلی نقطه گردند و ظاهر شوند در مقام نقطه مدل
بر حق باشند شبهه در آن نبوده ما همیکل یا مظاهر گردیده کانیم این است آثار حقیقت که نازل شده
و آیات احدیت که طالع گردیده در جمیع شئون خود آثار لانهایه او را ملتفت نظر داشته تجلی آن نقطه را
در هر دو معاد خود دریابید نه آنکه بگفتار خود قولی گفته و هنگام عمل غافل بوده باشید بل با خود قرار دهید
که در جمیع شئون خود آن نقطه عدل را پیش روی خود حاضر دیده و در روز ظهور من یظهره الله تا آخر بلا اجر
بمظاهر الهی مستقیم گردیده بزرگی شأن و جلالت ظاهر الله محجوب خود محتجب نگردیده چه بسا نفوس
در ظهور از علمای حجه با آنکه از رؤس و معتبرین در نظر خود حروفات مستقله مشاهده نموده
و آن شجره طالع گردد و تنها و بلا معین آواز شما دهد شنوید و دعوت بسوی خدا کند و صفای کلام او
ننمائید و هر آنچه الحاح و عجز خود ظاهر سازد بر آن شجره مبینه غفلت نبیند تا آنکه امر منقضی گردد
و شما در علو ارتفاع خود با منتخبین خود که بار الزام و قهر او بوده از نفس او محتجب گردید چنانچه
در این ظهور مشاهده نشد مجتهدین عصر که خود را حکم از جانب خدای دانسته و در بساط رسول الله
نشسته و اطاعت خود را اطاعت او و مدلین بر ادعا حجه چون هنگام ظهور گردید محتجب مانده
و به نقطه بیان یقین نکرده ای کاش با حجج خود نظر نموده و بهر دو اتفاق خود حکم گردیده و حکم
بر دون حق

بر دون حق بر نفس حق جاری نداشته و بفتوای ظلم حی مظلوم اولیا را نریخته سبحان الله عما ذکر که
چه قدر خلق محجوب و بالاشعیه بایدی علوی شما از کجا بوده ولی یار پیش خود نداشته دانسته شما از چه جا
غیر از آنکه بگفتار آن نقطه بوده حال چه شده که بگفتار فتوای بر محقق دهند داده از نفس دین
و حقیقت او محتجب گشته منعه کرده ای هر گاه بدین نظر ناظر بوده در جمیع ملل این نوع عظمت را دیده
که هر کس باسم حق قول او بر نفس او حکم نموده تا آنکه جاری بنقطه بیان گشته و دست آن کسی که ظهور امر
منتهی شده و از آنکه افنان مقدس در میانه شما تنها و بی یار و انصار در زوایا محتجب و از آنکه آن کس شما
محترز و شما در قصور ارتفاع خود بنعمای الهی متلذذ و با حقائق آن دین خود که بقول قبل او بوده مفتخر و آن کس ذات
احدیت مخذول و مطرود تا آنکه آفتاب بزوال ایستاده و شما در خواب غفلت آید مبیده از رحمت انوار او
مبتلی گشته لید سیدی حجت خود رحم نکرده بر مستظلین در ظل ظلال خود رحم نمائید زیرا که آن کفار با قول شما
مؤمن و موقن میشوند هر گاه مؤمن نشده و تصدیق او نمیکنید تکذیب او ننموده و در احباب و مظلوم نفس
بحال خود گذارید و اگر یاری او نمیکنید بر او وارد نسازید و هر گاه معین او در شأن توجه نکرده او را
نداشته او را اذیت در میانه خود وارد نسازید لئن این است حق وصیت در حق شما در بیان هر گاه کلام
صدق اصغا نموده از خدا نه خود اندیشه کرده آن شجره احدیت را شهید نسازید ذلک ما امرکم
به لعلکم فی آیات البیان و بیدیکم الی الحق ان انتم قلیلا ما تتذکرون وان انتم قلیلا ما فی آیات الله تتفکرون

الباب الرابع والعشر من الواحد العاشر

في ان كتب الله على ابائكم وامهاتكم ان يرزقانكم الى تسعة عشر سنة
تامة وعليكم ان ترزقونهما الى آخر عمرهما ان لم يكونا من الذين استطاعوا عليهما ان يرزقانكم
ان استطعتما وانكم ما انتم بمستطيعين ذلك ولكن اكثر على حدود دينهم ان لا يحتجب احد منهم
فانتم تعفون عنه ومن يحتجب عن حدود دينه فليؤد منه في كل حول ان ينفق تسعة عشر مثقالا من
ذهب في سبيل الله. ملخص این باب آنکه نوشته است خدا و حکم فرموده بر پدران و مادران شما آنکه روزی
دهند شما را از اول روز تولید شما تا نوزده سال تمام و بر شما حکم است که روزی دهید پدر و مادر را
تا منتهای ایام زندگانی ایشان هرگاه نباشند ایشان از آنها که قدرت بر روزی خود دارند
و فاقه ظاهر در ایشان گردد آنها شده و بر آنها است که روزی دهند شما را هرگاه نتوانید و شما مضطر به
مقتدر بر روزی خود نیستید حکم بر آن گذاشته است که باشند همگی اهل بیان بر حدود دین خود و احکام الهی را
میانه خود جاری سازند و هرگاه محتجب شود کسی از آنها از این حکم شما عفو نمائید او را و بگذرید ولی اگر
محتجب گردد از احکام خدا و حدود الهی واجب است او را در هر سالی که انفاق نماید نوزده مثقال
از طلا در راه خدا [illegible] اجتناب جو از آئین حق که راه خدا را نشناخته [illegible] تعمدا
اجتناب از عمل نموده است حال آنکه اهل بیان بهره [illegible] احکام الهی نظر نمود هرگاه امر الهی

برخلاف این بعد

برخلاف این بعد کجا توانستید که تبدیل امر او دهید و حال که بر شما رحمت نموده و امور دین شما را
باین سهولت قرار فرموده که دست هم بگیرید هرگاه دیگری فقیر بوده ولی نتوانسته امر ثروت و مال
آن نفس محتاج را دریابید پس شما ای صاحبان عز و جاه هرگاه توانید بینوایان خود را دستگیری
نمائید باری تا توانید حقوق حق را بصاحب آن رسانید و نمائید تا آنکه روز رستخیز محجوب نباشد دستگیری شما کرده از جرم
اقرباء از لمح بصر بگذرید لیکن حکم حق این است که شاید شجره حقیقت در میان شما ظاهر شود شبهه
نبوده که از میانه شما ظاهر خواهد شد در آن روز با وجود بی‌نیازی او نصرت او نمائید هرگاه امر
دهد اطاعت امر او نمائید نه چنانچه در روز عاشورا فرزند رسول مختار آب جست ولکن ایشان از او
منع نمودند و نه همچنانکه نقطه بیان طلب یاری نمود و بر دست آنها الواح خویش فرستاد نادیده
گرفته و صفحات کلام عدیده بگردند بلکه اکثری نخوانده و از بعضی از آنها آن لوح مقدس را خوانده بر زمین
زده یا آنکه پاره نموده این قوم دلی باین اعمال ناپسند و ناشایسته خود از منبع حق و عدل دوری نموده
از کوثر فضل بیان تشنه و با حالت خطا در فنای خود نقطه مطلق مولای خود را یاری نکرده و به ستمهای خود
و عملهای خویش جان و دلهای مؤمنان را مجروح نموده نقطه حقیقت را باین قسم افعال محزون کردند هرگز این
نسبت که میفرمایند پروردگار شما که باین احکام عمل نموده شاید که در آن روز بر حق واقع
و شاید آنکه یکی از میانه شما آشکار شود آن نفس مقدس را یاری نمود و مرا عاشر حال و نکرده از ذات او

محجوب باشید و دیگری از نزد ایشان او بعید و مراقب احوال او نباشید با آنکه نفسی مقرون با او بعید و از او اشناسید

دشمن که از کسی آب خواهد و دشنام شنود با آنکه نصرت طلبد خذلت بیند و انصار جوید اغیار مشاهده نماید

ای اهل بیان در هدایت خود کوشیده و در تقرب و فطانت سعی خود آورید زیرا که مجلی اشراق شمس در مطالع عز نور خود

استوار فرماید نظر بر ظهور عزت او داشته و شئونات قدرت او را بلحاظ خویش آورده تا آنکه از لقای او

روز ظهور او محتجب نگردید خلق شما باو است و رزق شما بسوی او موت شما در قبضه او است و حیات شما در یمین

عزت او و احاطه او بر مرایای شما تجلی کند هر گاه صفای از غیر او باشید و بر بلورات افئده شما عکس خمار

دلتنها آورد هر گاه پاک و پاکیزه از دون او گردید نظر بر اللئین شرایع قبل نموده که آنها بچه چیز مبتلا گشته

و از محبوب خود محتجب مانده و در روز موعود بلقای حقیقت فائز نگشته و در نار حجاب خود محترق گردیده و بنار

لم یزلی سوخته رخ خود مشوش شده و در اعتقاد اهل اسلام سر برده و فضال و انوال او در ایشان فتنه اکنون

نفس منکر و معرض در حیرت و ذلت مستغرق است و در ظلمت شقاوت محترق نور از نار هدایت و تیه از

طور شناسیده در ظلمت خویش مقرون است و تلقای شجره عز مطلوب ای جمیع محتجب از آنجا نیامده و در دره آنچه مستظلین

در ظل فرقان در این ظهور نموده و عمل نکرده آنچه آنها مرتکب گشته بعمل آورده بر حق فتوی داده و خود را حق

نامیده و ذات حقیقت را سب و دق نموده و ذوات فنای خود را حق دانسته و در اعتقاد اشنیده در عقوبت انها انظار

ربانی نظر آورده با نوار الصبار مسجل نگردیده بیش از آنکه خاک شده در تربه صفا کرا راجع گردیده و بهتر

ورزشت و زیبا

ورزشت و زیبا بشناسید لیس است حق و صیت در بیان حقیقت هر گاه با آثار الهی در این ظهور مهتدی شده

آیات او را در هنگام روح و ریحان تلاوت نمائید اگر در این باب عامل بوده و لیکن حکم حقیقت را فاعل

بیقین قطع دانسته که چون آثار ظاهر جسمانی خود را باین طریق امر مراقب شده لائق است که آثار

حقیقی روحانی خود را از قبل بعد قبل از ظهور و هنگام ظهور و بعد از ظهور و مدلین حق را که آثار حقیقت بوده

دانسته در جمیع شئون ملحوظ نظر داشته و مظهر ربانیت را که نقطه ختم بوده تلقای آن قبله حقیقت گردیده

در هیچ شأنی از لحظات عز هویت غافل نباشید و ذلک ما تؤمرون به فی الکتاب والکتب من قبله و الکتب بعده

لعلکم فی آیات الله تتفکرون

الباب الخامس والعشرین

الواحد العاشر فی ان لا ترکبن البقر و لا تحملن علیه و لا علی حیوان غیره الا علی

ما دون طاقته و لا ترکبن حیوانا الا و انتم ترکبون علیه باللجام و الرکاب و لا ترکبن ما لا تستطیعن ان تحفظن انفسکم فان ربکم

قد انهاکم عن ذلک نهیا عظیما فی الکتاب و لا تقربن البیضة علی شیء تضیع ما فیه قبل ان یطبخ اما قد جعل الله رزق

نقطة الاولی فی ایام القیمة من عنده و انه فی البیضة من ایام عز عنکم و انه لطهر فلا تاکلوه لعلکم تشهدون

من شیء یکره و لا ترکبن الفلک الا و انتم تملکون علی قدر قدرکم و لا تجادلن فیه و لا تنازعن و انتم علی مثل الروح

و الریحان تسلکون بعضکم ببعض و قد کتب علی الذین هم اولوا الامر فی الفلک ان یقیموا علی انفسهم من فیه

حین ما یضطربن فی الفلک و انتم لا تقومون حینئذ و لتجعلن مکان طهرکم فی مقعد ما یکن بحاف من خلف فیه

و انتم مثل ما تصنعون فی الدنیا تصنعون فی مقاعد اخری و لا ترقبین ظلمکم فی الفلک الا علی قدر
ما انتم تستطیعون علیه و رفع عن الناس نیم و رآه البحر قد کتبهم انهم سوف یحاسب انهم لا یملکون السفر
البر و اذن لهم ان یتخذون انفسهم لا انفسهم او للنار لیحجبوا عنهم و لیبلغوا الیهم ما یعرفون من منکرهم الی ما هم
یرجون الیه انهم مستطیعون علی ذلک الا العفو عنهم و عما کل سیجزی بمحض اجتناب آنکه خداوند تعالی
نازل فرموده در بیان آنچه احتیاج نفوس مؤمنین بآنها بوده و آنچه را که اگر مردم آن از آنجا دور نموده از
رضای او محجوب نبوده و امر فرموده در بیان آنچه لازم الهی که بر گاو سوار شده و بار بر دوش او ننهاده و نه
بر حیوانی غیر از او از چهارپایان دیگر مگر بر آنچه آنها طاقت حمل آن داشته چه مشاهده می‌شود
که بر گاو نهایت اذیت و ادیت جاری می‌دارند و بر او باری می‌نهند که قوهٔ حمل آن نداشته و حمال
جفا از همه بر او وارد می‌سازند و بر بعضی از چهارپایان دیگر نهایت جور روا داشته و فوق طاقت
آنها بر آنها بار می‌نمایند و هم چنین از اکل آنها که پست‌تر از اشیا خلق خدا است در روی زمین
کم نمود بر بعضی را مشاهده نموده که از آنها نشت کاه هم کم می‌نمایند چنانچه در عتبات عالیات
مشاهده شده حماری را به داری بسته از صبح تا شام و هنگام عصر هم کاه و علف یا بیچاره
نداده که غایت نمی‌شود و تا صبح دیگر گرسنه گذاشته دو نوبت دیگر به دار بسته و بضرب چوب آن مسکین
در دور مدار بگردش نموده و آن بی انصاف رحم نکرده لیس حدود خلق در ظاهر مرو و هم چنین بر بعضی

از چهارپایان

از چهارپایان ستم و جور ذاتی خود روا داشته مگر قلیلی از مخلوق که آنها پرورش مالها خود می‌نمایند
از این سبب امر شده در بیان که بیش از طاقت بر آنها بار نکرده و مزد آنها را که اکل و شرب آنها
و تیمار از نهایت هنگام وقت مراقب بوده تا آنکه خداوند از سعهٔ جود و فضل خود بشما برکت بخشد خیرات
زندگانی خود بیابید و در آخرت بالطاف لایزالی او مستفیض گردید و امر فرموده که سوار نگردید بر حیوانی
مگر آنکه با لگام و رکاب سوار شده تا آنکه نفس خود را محفوظ دارید و سوار نگردید حیوانی را که استطاعت
نفس خود را بر روی آن حفظ نماید چه بعضی از آنها سرکش و شرور بوده بر نفوس شما ضرر خود وارد می‌نمایند
زنهار حذر از آنها نموده و دوری جوئید زیرا که خداوند مستغنی فرموده شما را از این گونه عملی زیرکی در کتاب هر گاه
اگر ملتفت حفظ نفوس خود بوده در امور خود مراقب باشید و امر فرموده از جهت فضل خود که بیضه را پیش از تخمین
آن بر چیزی نزده که ضایع شود آنچه در آن است و او را شکسته تا آنکه ضایع گردد بچه در او است چنانچه میانه شما
عادت است زیرا که بیضه چیزی است که خداوند عالم او را روزی نطفه اولی در این قبیلت قرار فرموده اعزاز النطفه
نفرموده او را شکسته و ضایع نساخته چنانچه در میانه خلق مستمر اول بوده و رزق او را ضایع می‌سازید
و خونی که در بیضه ظاهر شود عفو شده است از شما و آن پاکیزه و مطهر است لیکن نخورید آن دم را تا آنکه
نه بینید چیزی بگروه میانه خود این است فرمان خدا هر گاه در جمیع امور و نواهی پروردگار خود مستبصر گردید و از آنچه
نفوس شما اکراه داشته حذر از آنها در این حیث فضل لایزالی با روح و ریحان حقیقت بسر برید و حکم فرموده

ضمائر حبل لاسمه در بیان که سوار شده بر کشتی مگر آنکه مالک گردید بمکانها را بمقدار نفوس خود تا آنکه
در آن بر جمعیت بقطاعه و با حمال آب تشریف در آن منزل نمائید و نزاع مکنید در کشتی و جهد بکنید و با حمال ارواح
در ایجاب سلوک نموده و با محبت با بعض از شما بر بعضی تا آنکه با عمال نیک که از شما صادر شده در جنات
رضای پروردگار ساکن گردید و جبت آن سبب آنکه آنها صاحبان امر در کشتی بوده اند با اینکه مقدم دارند
بر نفوس خود انسلالی را که در کشتی بوده از اینها که ساکن در آن گشته و هیچ شعله اند منقابله مضطرب شده
در کشتی و بخوف می آیند بواسطه جوشش آب و تلاطم بحر و بادهای مخالف و شما در همین هنگام از جان خود بخواسته
تا آنکه بیم نموده و توکل بر خدا نموده با حمال ارواح در ایجاب توکل بر حق و اعتصام بحبل او مستریح بوده از
شر در محفوظ گردید زیرا که خداوند نخواسته و اراده نفرموده مگر ارتفاع نفوس مؤمنه را و از مقصد رجعا امر
نازل نفرموده مگر آنکه اراده نموده اینکه مرتفع سازد نفوس و اجساد شما را و در بهشت نیز با ابتهاج حقیقی بوده با سرور
دائمی بسر برید نتیجه لذت عملی آنکه شاید از درخت شجره حقیقت که کشتی سوار شده و صاحب فلک قدرت آن وجود
خواسته بر خلاف ادراک نمائید لذت که امر شده که مقدم دارید بر خود راکبین فلک را تا آنکه با این سبب
برای عیال صالح تقوی و بر مرتفع گشته در شئونات ظاهر و باطن خود ممتنع گردید زیرا که از ارتفاع جود
الی صاحب فضیلت خود بر همه موجود مرضا جاری شده و تا آنکه با این ذریعه بر بهشت منتقل گشته به آن وسیله
صاعقه الهیه گردند در نزد خداوند تعالی از بلندی فضل و رحمت خود که بنا نهید در کشتی مکان طهارت خود را در مکانیکه

خوف نمائید

خوف نمائید آنکه دخل کردن آن شیئی چه مشاهده شده در تشبیهات محل طهارت در مکانهای مخوف بنا شده
همین سبب امر شده که در مکانهای درست و محفوظ حاجتگاه خود بنا نهید و نهی از دو انکه دیده هرگاه
بخوانید مشیت انچه در دو بوسه مکانهای طهارت ساخته اید در جاهای دیگر بهمان طریق بنا نموده تا سبب اسایش
نفوس شما گشته و در میانه کشتی فائق گشته با مسرت و بسط خاطر مرتفع گردیده ثمره لذت حکم آنکه
در نظهور مشیت این ظهور گردد چنانچه شجره حقیقت وارد شده و در تشبیهات بهره فرمود هرگاه عملی از آن
میفرمودند خود پاک و محترم نمیگشت لذت است که امر شده با عمال نیک در تشبیه ظاهر خلق که شاید
با این واسطه جزئی بر آن وجه و دو رحمت منتهی گردد و ارکه مؤمنان از ظلمت او محجوب مانند هرگاه خدای او را
جویا بوده اید با مردم و نمی او عملی نموده تا آنکه مرتفع الاسم گردید و عملهای شایسته واقع شود و الا آن شجره از شما و اعمال
شمایل نیاز بوده و بسیار امر بعضی علم و عمل اعلا اللهم دائم الفقرا الیه لباب شاه که امر مرتکب شده و آنها باعث افتضاح
و رسوائی شما است در آخرت و آن است اینکه امر بوده و سبب ارتفاع شما در دنیا و آخرت گشته سعی نموده که نزدیک گشته
امری را که خدا از وجود شما در آن بوده بل متقرب گردید با امری که قرب شما بسوی خدا و شجره حقیقت در آن بوده
و بسیار تعظیم و هر سه تمام الطریق و امر نموده خداوند عالم اینکه در میانه کشتی وسواس در امر نکرده بقدر وسع طهارت
نمائید نه آنکه چند آن شست و شو نمائید که آب خود شما از قحط شده و منجر با آب بحر گشته و نفوس شما
معذب گردیده و در میانه خلق محجوب گردید بل بقدر استطاعت خود طهارت نموده بقدر وسع

در پاکیزگی خود جهد نماید بیش از این حکم نبوده و نخواسته است خداوند مگر سهولت برای شما و آسانی

در دین را هر گاه چشم بصیرت داشته راه صواب از غیر آن دریافته بما اراده وجهی شده اید و هر گاه محتجب

از اوامر عدل گشته چون سالکین اهل فرقان بوده که در طهارت ظاهر کوشیده و عمل کرده و پیش از آنچه

امر شده جاری داشته لیکن در مقام خود طهارت نفس از آنچه خود نکرده بی بهره طهارت تقوی وارد ساخته

آنچه نفس حق را استحقاق نبوده و تا حال از طهارت ظاهر خود باقی و از ... نبوده و حد را نشسته

و حق را منکر شده با باطل باقیه نامیده و از خداوند خود محتجب گشته اوثان را عبادت نموده ... مقام

خلق در حد خود و حدود محدود نفسانی آنها هر گاه بصیر بصائر اهل بیان از نار جهنم نجات یافته

بنور قدرت او انجذاب مستجذب الیه گشته اند ... عنکم و عن افعالکم ... فضله

و خداوند تعالی ... از فضل ... رفع فرموده از ... مقام ایشان در جزیره ها و شهرهای

بعیده و راههای آنها از دریا بوده آنچه واجب فرموده از سفرهای واجب هر گاه استطاعت بر سفر

بیابان نداشته و راه آنها از آب بوده و در خشکی راهی نداشته اند از این سبب رفع شده لذا از آنها حال

و هم هر گاه در خشکی راهی نیابند و از دست آنها را از حکم خداوند ... که

حج گذارند عوض آنها و ... در حج و زیارت بیت ... خالص ... حاجیان

که نیابت آنها نمایند آنچه ... نمایند ... حج ... جوش

هر گاه ایشان

هر گاه ایشان مستطیع بر این میباشند که وکیل از جانب خود گرفته و با محتاج اظهار رسانیده

باشند و الا عفو شده است از ایشان این حکم و از آنچه حملی اهل بیان در ... عمل مینمایند زیرا که

هر حکمی بقدر وسعت و استطاعت و طاقت انسانهاست هر گاه مستطیع بر امری نبوده مکلف نبوده اند زیرا

که ایفای حج پس از استطاعت نفس است ... در سبیل ذهاب و ایاب ... وارد نگشته

... در سبیل حج عمل نموده با آنچه مأمور شده عمل کرده باشد و هر گاه ... نبوده

و وجوب در آیین خداوندی جاری گشته و حکمی دارد ... استطاعت ... ایشان واجب است

که اطاعت امر خداوندی نموده در سبیل حج عامل و ساعی شود ... آنکه حج در حقیقت و واقع نه همین رفتن

بحج و گذاردن احکام او بوده بلکه حج واقع در روز ظهور بسوی شجره حقیقت است که در آن روز هنگام استماع

مهاجرت بسوی آن ذات حقیقت نموده حج واقعی ... ادا نموده هر گاه مستطیع نبوده یعنی عاجز از رفتن ... عذر او بوده

بر او حرجی نبوده و الا در جمیع شئون بر او واجب و لازم بوده که زیارت بیت حقیقی نموده و آن ذات حقیقت را درک نماید

هم حکم حج ادنی حکم او در رتبه ظاهر بوده ... بیت ظاهر ... حقیقت هر گاه در آن روز بوده حج گذارد ... او

و بیت نفس او را زیارت ننموده ... نفس او و حروف ... او را ... رسیده در زمره

... بیت ... که در آیین خود به بیت معززه در دین خود ...

مشرفه خود را از زیارت نموده زائر و حاجی ... در ... آنها ... گشت

در صاحب بیت و محقق آنست مثبت امر آن عمل منهیه الحجه استحقاق نفوس خبیثه بعید و از شجره کرامت
قصر وجهیت بعید اسم آنها را امتنع منهیه چه جای آنکه بحقیقت او سخن کفته با آنکه او در صاحب بیت دانند
ای اهل بیان متذکر کشته و بجا نیاورده الحجه البرازده منهیه که نسبتی که حق را منکوب باعث منتهیه بمرتکب شده
اعمال قبیحه را که لایق انهاست نه استحقاق ذات حقیقت و جاری کننده الحجه النفوس انها ما یلیق آن تجیب و محبت از اینکه
ضر این اعمال منتهی بتمامه ذات مقدس خواهد شد و هیچ متذکر نگشته بلکه غرق دریای حجب نفس و غرور آنها
در نهایتی است که هرگز خیال موت و خوف از خدا نداشته بلکه از حق و عالم حق انحطار بعین عالم او و ضایع
ظاهر آن دانسته مغرور بزهرات دفیضه آن کشته هر یک بنهجی مغرور و از صاحب حکم حق دور مانده و در جابر
دیدار حق و لقای محضر او محجور و هنگام ظهور از وجود او ممنوع و محجوب کشته و اشعر روز حق اشد منهیه و نشب ار
بهای حق کذرانده تا آنکه ایشان منتفی شده حال در حفره فنای حق محبوس معذب و با اهرامت در امی
معذول و معاقب نه سبیل از پیش و نه طریق و دلیل از قفا و نه ناصر از فوق و نه معین از تحت
و بنار رضای حق محترق و از فوز برضای خداوندی مستبعد و محتجب و در هوای حق منصعق انست حکم کسی که
از شجره حقیقت محجوب کردیده و در هواهای حق و سالک کند سعی حق منهیه و جهد بلیغ داشته تا آنکه بحکم حقیقی
الهی رسیده هر امری را انتها و باطن آن هر دو متصل شده مثل آنکه آداب آنسته باشند و امر الطهارت
نفس است یافته باشند و امر بخیرات و حسنات و آنچه در این ابواب نازل کشته و ثابت شده های حق را انجام دهد

بنظر آورند

بنظر آورند صوم و صلوة را بحقیقت در یابند زیرا که جمیع این احکام را از آن است که فائز بحق کردیده
در روز قیامت و قبل از آن از القای ماضیات آن شجره عظمت محتجب نکردند ذلکم بحکیم اسم و توصیه

الباب السادس و العشرین

لعلکم تتقون و تعلمون

الواحد العاشر فی ان کتب علی کل ملوک الارض فی کل حول مائة و اربعین مثقالا
من ذهب ثم علی وزیر الاعظم مائتین و تسعین ثم علی حاکم الاعظم مائة و ستین ثم علی العالم الاعظم مائتین و
ثمانین ان تحرزون من نظره الله ثم ما بینهم حین ظهوره یبلغون الیه اذ ما جعرنا فی یوم القیمة مظهرهم
هو لا العبد الذین یحلفون فی البیان فی مقاعدهم جزاء ما کسبوا قبل تکسبتن بالحق و ان لا تبلغون الیه
لا تحزنون ثم انتم اولی البیان لا تحتجبون بمثلهم ملخص این باب آنکه حکم شده در بیان الحجه از مقصود امر باز
کشته در هر چیز که خداوند عالم صلاح عباد را در عمل بآن دیده امر نموده از آنکه همه ساکنان دین بیان منتهی مقصد
وجود او رسیده مرتفع کرده واجب آن در بیان دائم شده بر هر پادشاه که مالک ارض شده در بیان در
هر سالی که جزا دهد یکصد و چهل مثقال از طلا و بر وزیر اعظم دویست و نود مثقال و بر حاکم بزرگ
صد و شصت مثقال و بر عالم اعظم دویست و هشتاد مثقال هر کاه محزون نمایند من یظهره الله را در
روز ظهور او و برسانند بسوی او جزای اعمال خود را که مظهر حقیقت را انفاذ نمی کرده و حجت از وجه
مقدس او نازل منهیه سبب این حکم آنکه در آن روز روسای ظاهر که ملک در حیطه تصرف آنها بجمع

وخود را حکم از جانب خدا میدانسته و امور مملکت در قبضهٔ آنها بوجه شخص اول که تمام مهام در زیر
نگین او بوده باشد پس از حق معرض شده از بیم آنکه مبادا حکم او زایل شده و دست او تهی ماند بر این
واسطه اقبال بسوی شجرهٔ حقیقت ننموده و در عالم فناء و سجن از جهاد در گذشته تخم این نوع مصائب
بر زمین پاشیده چون او بمظاهر حق منتهی شده هر یک بنحوی الی ملأ اعلی عارج گشت و بر دیگران
در امر حدود الهی جاری است چه اختیار ملک و نفوس بدست او بوده امر الهی در اینباب ثبت گردیده
جز آنکه اعمال نابایسته از او منتشر شده بر نفس حقیقت وارد گردید چه هر گاه او معتقد حق گشت
هر آینه همگی معتقد می‌شدند و ثالث شخصی که زمام امور در هر ملکی بدست او بوده هر گاه جاری می‌نمود
همگی بکمال سعی صاحب ضیاء می‌گشتند چه حسنات نفوس خود را آشکار می‌نمودند و چنانکه آن نفس پلید اعراض
نمود باعث بر اینکه شجرهٔ حقیقت دیده همه مردمان طوق لعنت بر اعناق خود نهاده از حق معرض شدند چنانچه
در ارض فارس از حاکم بلد هنگام ظهور واقع گشت هر گاه سبب بر اینگونه امور گشته هر آینه رؤسا هم
شریک در این امور شده چون آن نفس پلید او بر حق قیام کرد آنچه بجا آورده بهمین سبب بر همگی اثر نفس
سرایت کرد عوام الناس و خلق همج از حق دوری نموده محجوب گردیده و عالم اعظم که خود را حکم از جانب
حق میدانست در سینه امر نشسته بر بسیاری از آن رئیس حکم بنفس حق کرده و ناحق فتوی داده تا آنکه امور
منتهی باین مقام گشته شجرهٔ حقیقت در جبل ساکن گشت مختصه این یکی از ظلم این قبیل رؤسا که خود را

آیم رعیت

آیم رعیت مهیمنه هستند و آنچه نفوس اقلیه آنها خواسته عمل نموده و جاری داشته تا آنکه مشرق محقق حق
در جبل گشته و در مکانهای غیر لایق ساکن گردیده و امر بر او سخت شده و بکمال شدت روی نموده و آنها در
بیت خود با کمال فرح و انبساط وجود بسر برده و سیئه دیگر او بار ثابت و محقق است در جبل ماند و در بیتی
که لایق او نبوده ساکن نمودند و بر او گذشته آنچه محبوب خدا نبوده و دوستان او با کمال ذلت و خواری
بسر برده و اعدای حق در نهایت سرور و غبطه در عوالم خود بسر می‌بردند ای اهل بیان هر گاه شما هم چنین
جاری داشته مثل شما همین است که ذکر شده و در روز ظهور مثل این گروه مبتلا خواهید شد لکن آن
که حدود الهی بر رؤسای هر ملک چنین جاری گشته که مجازات خود بدست حق هنگام ظهور داده باشند
زیرا که امثال آنها در این ظهور مثل این عمل نموده بیک بطالتی از حق محتجب گردیده و هر نفس بسبیل آنها گشته
حقیقت حق بایمان شده و انما بکن آنچه خود تفحص کرده‌اید ای صاحبان حکم با بصیرت بوده و دیده حق بین
خود گشته این نوع عمل ننمائید زیرا که عاقبت این قسم عمل نار و نهایت آن ذلت و خواری است انه لکی
مبتلا گشته تا آنکه منتهی الی الشجرهٔ حقیقت گردید این است حدود الهی بر مقدار درجات اعمال شما در آن نظر نموده
بر نمائید چه هر گاه زعیم ملک در امر خود با بصیرت بوده حدود الهی بر او چنین جاری نمی‌شد و هم چنین عالم
حاکم که خود را حکم از جانب خدا اخذ می‌نمودند هر گاه با بصیرت و متقی در دین بوده و باورع در هر کار بوده
این نوع عمل نکرده و بر او حدود الهی چنین جاری نگشته و علم او و اعمال او در دین هباء منثورا گردیده

چه در هر دینی راسی و زعیمی و عالمی داشته و بشدّ لیکن گونه اعمال غیر عدل او حق از حقیقت حق محجوب
گشته تا کنون در بار حجاب حجب سالکند چنانچه در هر دین نقطهٔ حقیقت جلوه نموده و اهل آن ظهور را بسوی خدا
خوانده لیکن محتجبین در آن یوم از وجه ربانی محجوب بوده از لحظات و تجلیات او و نفحات و جذبات او محتجب گردیده
ای اهل بیان نکرده مثل این گونه اشخاص و مرتکب این اعمال گشته و چه ایام ظهور گردد خواه پادشاه بوده
یا آنکه وزیر یا آنکه حاکم و عالم سعی نموده که بر نفس حق امری واقع نگشته و این نوع عمل جاری نگشته تا آنکه باطن
مجازات مستوجب نگردیده در رفرف قرب و لب طاهر متمکن آینه ذلک ما توصون به الیوم من دین الحق و لعلکم
السنتم فی آثار ربهم تتفکرون این است امر الهی که این مظاهر اربعه جزای اعمال خود را به حق بنجره حقیقت
در آن روز برسند زیرا که انها بایکه مظلوم در کار خود را در این قیامت محزون نموده و حکم بغیر حق جاری داشته
این کرده بوده و هر گاه اگر آنها محتجب نبوده برحق جاری می گشت آنچه جاری داشته شاید باین سبب
انها که در بیان از اربعه بوجهی آینده و در مقامات آنها شهود میکرده بجزای آنچه کسب نموده آنها از پیش
و عمل نموده در این روز بحق و در دین عمل کنند و بر حق جاری سازند آنچه سابقین در دین فرقان نموده
و هر گاه اگر این نفوس با حکم و قدرت اربکمال خود نرسانیده بسوی حق جزای اعمال خود را محزون نساید
او را باین کار و اعمال فنای خود در بر او دوار دیگر ده آنچه لایق و سزای او بوده و شمای جان بیان
محتجب بمثل آنها گشته و از حق غافل بوده و چون نفوس انها عمل نکرده و محجوب نبوده زیرا که دنیا و جلال او
بزعم شما

بزعم شما شیرین مشهود شده لیکن عند الله تلخ و آشنه مرارت درکن بوجه ای اهل بیان و عبید ارحم بر
ای متعبان حق در این ابواب بیان شده حفظ محجوب ما بید زیرا که خدا میکند بچنین بار بلکه شما
نصیحت او را کوشش حق بنا ورده لا زال در حجبات و اکتساب حفظ بصلیه های گوی بعد اولین نار تقعدران

سبحان الله عما لا تعرفونه و لا تحمدونه و سبحانه عما انتم تشرکون

الباب السابع عشر من الواحد العاشر فی ان یا اولی الحکم فلتأمرن من یتبعونکم ان لا یأخذن لباس احد و لا ما عنده و ان یأخذه یحرم علیهم

و علیکم ازواجکم تسعة عشر یوماً و ان قدرتم لیؤدین منکم من کتاب به تسعة عشر مثقالاً من الذهب ان
تردون الی شهداء البیان لیؤتمن من خذ عنه لباسه او شیء مما عنده لعلکم تتقون و تأمرن من
یتبعونکم ان لا یلبسن احسن احداً ابداً لعلکم لا تعارضون باصحاب نظیره یوم القیمة و لتأمرن کل احد
ان یفعلون بیوتها و اسواقها و اماکنها و لیمیز کل صنف فی مقعده عن الآخر حیث لا یختلطا ثنین منهم الا فی
مکان نهاد کل صنف کانوا فی مکان واحد علی احسن النظم و لتأمرن ان یکتبن کل صنف فی خان فلکه
ذلک اقرب للنفع و التقوی ملخص اینباب آنکه در بیان امر فرموده خداوند منان بر حسن صاحبان حکم و اینکه ایرا
که فرمان دهید تا بعضی خود را در شرع بیان در حدود ملک خود که نگیرد از بدن نفسی لباس او را
و نه آنچه با او است از متاع و مال که منسوب باو باشد یا آنکه منتسب بدیگری است زیرا که این سنت در میان

فرنگ و بعضی از حدود اسلام جاری بوده و در میانهٔ این چه محدود ملکی که نسبت بحق بیشتر داشته و نزد بگیرند
خلاف عدل و داد تا کنون از ظلم ظالمان جاری است و هر مؤمنی را که دستگیر نموده لباس او را غارت کرده
و مال او را ضبط نموده و هر گاه اگر شاه حق مؤمنی را امر بکشتن داده بعضی را امام بی لباس گذارده و بعضی را بی لباس
با او برابر نموده که بی سر و پائی را که لباس او قابل کند آن نموده این است اعمال منتسبین بقرآن در ایام ظهور
حقیقت هیچ گاه شما ای صاحبان حکم در بیان این عادت را ترک نموده و امر باین داده که مطلقا هیچ کس را
بی لباس نگذارده و مال او را غارت نکرده شاید باین عمل مقبول درگاه ربانی شده و در ظهور نتیجهٔ اعمال
سوء شجرهٔ حقیقت منتهی نشود زمانی که در شیراز بوده و در ارض مواخه ساکن در شب قدر کاشانه که هم
سکنی بوده چون دفعهٔ ایشان مأخذ شده و آنچه یافته غارت نموده این نیست چه و بی حیائی این منتسبین بایمان
که چقدر مؤمن دست و مسیح ای را فرو نگذارده تا آنکه بمنتهی رضا های نفوس خود عمل کرده اند و بعض نموده که این
سنت رذیله را ترک نموده مطلقا جاری نساخته تا آنکه روز ظهور شجرهٔ حقیقت منتهی نشود هر گاه بمنتسبین
بقول این امر را جاری نساخته هر آینه شجرهٔ احدیت در ظهور او منتهی نشد و هر گاه از کسی نفوس از اتباع
شما ای صاحبان ملک از کسی لباس او را اخذ نموده و مال او را غارت کرده بر غارت کنان وفا علاء این عمل
و نفوس شما صاحبان حکم زنهای شما حرام شود نوزده روز و هر گاه نزدیک شده بر زنهای خود
واجب میگردد بر شما از حدود کتاب نوزده مثقال از طلا که رد نموده این مبلغ را و شهید بیان داده
تا بدهند

تا بدهند بکسی که لباس او از او گرفته شده است یا آنکه چیزی از مال که نزد او بوده شاید که شما
ای صاحبان ملک و حکم پرهیزکار نموده خدا را و بیم از او نموده باشید که پرهیزکاری و خوف از خدا
نمائید و بپرهیزید و ترک این گونه اعمال نکنید و هم نمائید کسانی را که پیروی شما می نمایند اینکه دیگر
و نزاع ننمائید بهر دوستان و پیروان من نظره است و تا بقای امر او در روز ظهور او که روز قیام نموده این است
فرمان خداوند در شئون ظاهر و باطن در حق شما تا آنکه باین عمل در حضرت منتهی که گذشته عدل و داد
پیشه خود ساخته مطلقا نفسی از اهل ایمان وارد آن را اجور نگرده و ستم ننموده لهذا اهل محبوب گردند
این است فضل و رحمت لایزالی میانهٔ بندگان خود شاید همگی ممتنع شده در روز قیامت تلقاء نفس او برای
وعده ای حاضر آیند ای صاحبان حکم در بیان از خدا خضوع نموده و مطلقا ستم بر نفسی روا نداشته تا آنکه در قیامت
از عذاب آن روز ایمن بوده در سایهٔ الطاف لایزالی فارغ و مرفه و ممنوع گردید این است وعظ خداوند
در شأن شما صاحبان حکم هر گاه شما در آیتهای الهی تفکر نموده در معانی آن عبرت گرفته الی آخر منتهی گردید
و امر دهید اهل هر زمینی را که شما ها سلطان آن بوده و حکم شما در آن ارض جاری است باینکه نظم دهند بیوت خود
و بازارهای آن شهر را و هر خانه برای خود ترتیب بنا نهاده و منظم گردانند کوچه و بازارهای آن
و مکانهای اهل آن ارض را و جدا کرده هر صنفی و هر صاحب صنعتی در مکانهای خود فلان دیگری بطوریکه بنا میسزد باهم اول نفس
از دو صنف از آنها هر آنکه قرار گیرد در مکانهای خود و هر صنفی بوده باشند در مکانی تنها باین معنی که هر

لرز آنها بلکه ای نشسته در آن بازار بر نیکوتر نظمی و ترتیبی که ممکن است و هر دو بینه اینکه باشه هر صنفی و هر شغلی
وصنعتی در خان معینی زیرا که این عمل نزدیکتر است برای سود نمودن و ربح بردن و پرهیزکاری نمودن از کلاه شما
ای صاحبان ملک بعد در این عمل کرده از حق امتناع نجویید این است از رحمت و جود لایزالی الهی در حق شما تا لعلکم بما
بیان ازاله در آخرت خود مستبصر گشته در حکم الهی بانظار حقیقت ناظر شوید چه هرگاه از صاحبان حکم در اسلام نظم ها
بحقیقت میبود ملک خود را منتظم میداشته جور و ستم را رفع نمیشد چنین ملوک قدیم الایام ضد افند خود را بیشک نظر
میداشته و علمهای داد و عدل افراشته بر حق مدلین روز بستم وارد نمیکشت هر آنچه در ملک بر حق وارد شده
از بی استقلالی ملک بعد و بی نظمی صاحبان حکم چه هر عملی که خارج از عدل و داد بعد عاقبت آن سلسله ای اتباع و خرابی ملک
و علمای نا صواب و خسران دنیا و آخرت و در نهایت فتوی بر نفس حق داده و بزرگان دین را شهید نمودن
من اجل چند روزی تمتع از اکل و شرب و لبس و عاقبت زیان سرمدی را مالک شدن و تا ابد
الاباد در نار غضب الهی سوختن این است شأن کسی که حکم بغیر ما انزل الله نمیکند و عمل او بغیر از حق واقع شده
و ضد افندو خود را فراموش نموده و چون از فضه و ذهب دنیا بقدر الکفاف ما انکه بکثرت و بیشتر مالک شده مغرور گشته
و با ان واسطه از حق محجوب گردیده و در آتش حرص و بخل و حسد خود سوخته و تا کنون در کل نفس خود مانده اند
این است شئون منقضیه بین عباد الله در این ظهور و بعد از این ظهور هر گاه شما با بصیرت باشید احتراز نمایید
و ترک این اعمال گفته و از حق بیم نمایید تا انکه شما این عمل در ظهور آخر در ایام طلوع شمس من یظهره الله راجع نشده

و سالکان

و سالکان بحر لانهایه بیان در ایمان و ایقان و عرفان و وجدان و قرار و اذعان خود هوشیار
و دون آن بما در رتبه لانهایه سیر مفوع کرده ذلک الفضل من لدی الله اسرع الافلاک شکرونان

الباب الثامن و العشر من الواحد العاشر فی ان لا تأمر ان یعجل

من احد قدر شعر او ینقص عنه بعدما اکمل الله خلق ظاهره من شیء امرا
فی کتاب الله لعلکم لا تحزنون احدا و من یأخذ من جسد احد شیئ
او یغیر لونه قدر شیء او یغیر لباسه او اراد ان یذله فقد حرم الله
علیه ازواجه لتسعة عشر شهرا فی کتاب الله و لیلزمنه حدود الله
خمس و تسعین واحدا من ذهب لعلکم تتقون و لا تامرون و لا تعملون و لا ترضون
بان یتعلق الظلم علی احد قدر خردل ان انتم مؤمنون بالله و آیاته ان لم تکونن مؤمنین فلتکسبن عملا لا تحزنکم
من حیاتکم ما انتم قبل خلقکم کنتم نطفة ثم بعد طین عند ربکم و ترجعن الی الطین فلتستحیین و لا ترضین
لا تصدرون ما ترضین لانفسکم و لله ربکم فی امرکم بما ترضی حیاتکم و لا تضیعن خلق احد بعدما اکمل الله
خلقه لما تریدون من حیاة ایام معدودة فانکم تتبعونها تنقطع عنکم و انتم تخلفون فی النار من بعد موتکم
و تتمنون لکانکم ما خلقتم و ما کنتم فی حق نفس من خردل و ان تعقلون تتمنون فی حیاتکم لتلحقن بمن ابتغی رضی الله
ای صاحبان حکم در بیان امر کرده شد از فرقان و از ضد افندو خود منفعل گشته چنانچه سنت ایشان بوده

پیش دستی نکرده و ستم ننمودن و حق را ناحق نشمرده و پایمال ستم ستوران نکردند هیچ چیز را از
عادت اهل حق و منقطعین الی الله بوده هر گاه رتبه و مافیه دستور گشته و حکم شما نافذ بوده امر ننمائید که گرفته
شود از کسی مقدار مویی یا آنکه ناقص شود عضوی از اعضای او بعد از آنکه تمام کرده خدا خلق طاهر او را چه سنت بوده
در میان صاحبان حکم در فرقان که گوش و بینی و دست و سر را از آن جهت بریده و بعضی را حتی در [illegible] نموده
و امر باذیت آنها داده و خلق خدا را ضایع نموده چنانچه سنین سابق در میانه آنها رواج تمام داشته
و حال آنکه ستمی بزرگ اعظم از آن در اذیت نمودن خلق سعی ننمایند این است امر محکم از خدا و حکم
در کتاب خدا ثبت شده که شما به هیچ کار نموده و محزون نسازید کسی را تا آنکه این عمل در روز ظهور شجره حقیقت
منتهی الی الله و نفخ نگشته چه ثمره این حکم در آخرت این است و در اولی رضایت پروردگار در جمیع شئون
و امور شما هر گاه دیده بصیرت داشته چون صاحبان امر و حکم از پیش عمل نموده بر هر کسی در حق نمایند
هر گاه به این سنت ممتنعه عمل کرده و ترک این اخلاق نموده شاید در ظهور نقطه بیان به لقای او فائز
شده به مرضات الهی در عوالم خود واصل گردید و هر آنکه ببرد از بدن نفسی چیزی یا تغییر لباسی را یا آنکه تغییر دهد
رنگ صورت او را به مقدار چیزی خواه به ضرب چوب و سیلی یا آنکه به گفتار ناشایسته و اگر دارا است
یا آنکه عوض نماید لباس او را به ادنی تر لباسی یا آنکه بخواهد که خوار کرده او را و ذلیل نماید میانه
خلق چنانچه در این ظهور مشاهده شد نفسی را که دستگیر نموده به چوب و شست و سیلی و گفتار قبیح لباس او را کنده

و عوض داده

و عوض داده و کلاهی هیچ چیزی نداده و آن بیچاره را سر و پای برهنه با قبح طریق در میان بازار گردانیده
و آنچه خواسته نموده و بعضی را اعدام کرده و دست بسته و اسم از اعمال برضای خدا نامیده و مستشعر نگشته
حال چه جزای این شخص فاعل است که از رحمت ایزدی ممنوع گشته و حرام فرموده خدا از نعمای او را ابد الاباد
در کتاب خدا این است حکم الهی در حق اشخاصیکه حکم بغیر حق نموده و امور ناشایست را کردار [illegible] خدا را
در حق بندگان خدا جاری داشته با آنچه توانسته رفع این ستم و جور نموده تا آنکه در قیامت بعد از این ظهور
با شجره حقیقت ظلم شما تا چه بلا منتهی گشته در جمیع عوالم ظاهر و باطن حجب ملاقات الهی در آخرت
فائز گردید و نزدیک نقطه و [illegible] ساجد شده هر گاه ظهور او را درک نموده و الا از خداوند طلب قصد و
رحمت و مغفرت نموده که او از نار آزاد گردانیده قرار فرموده خداوند تعالی در کتاب خود جزای این شخص
ظالم را نود و پنج واحد از طلا شاید که شما از خدا بیم نموده و امر ننمائید این نوع ستم را و بجا نیاورده مثلی
این عمل را و رضا نگردید و ستم ننماید بر کسی به مقدار خردلی هر گاه شما در ظاهر و باطن تصدیق حق نموده
بخداوند خود گردیده و هر گاه نمی باشید از تصدیق کنندگان شجره حقیقت پس [illegible] گردیده که [illegible] بخدا
عمل ننمائید عملی را که خارج نسازد شما را از شان حیای شما زیرا که شما پیش از خلقت خود و [illegible] گردیده
بر این صورت ظاهر قطره آبی بوده بعد از گل و خدا [illegible] رسیده [illegible] از گل و خاک و در آنجا
ذکری از شما در ملکوت الهی نبوده [illegible] و قبح اعمال خود حیا نمائید و از حق ترسناک گشته و شرم داریم

در حق نمیدید برای کسی غیر آنکه آنچه را راضی میشدید برای نفوس خود چه برای خود این نوع ستم روا نداشته
باوجود این فرضاً چگونه برای دیگری راضی میشوید و از خداوند خود در روز آخرت بیم نمینمائید درستکار نمیشوید
و تدبیر امور خود کرده به بلندتر و نیکوتر تدبیرهای خود در امور ضایع و ناقص میسازید خلق را بعد از آنکه
خداوند تمام فرموده خلقت ایشان را برای آنچه میخواهید از عزت و بزرگی آنکه روزهائی را و چند روز از
زندگانی زیرا که این روزها و این زندگانی هر دو از شما بریده میشود و قطع میگردد و در شما داخل شده
در آتش دوزخ بعد از مردن خود و از روی بینائی مینمائید که ای کاش آخر بر نگشته بودید و موجود نگردیده و ظلم ننموده
در حق نفسی ستم و کسب نمیکردید در حق کسی از خونی را و هر گاه تعقل نمائید از روی نمایید این آرزو را در
زندگانی خود چه در نفس اعمال خود نار را افروخته و عذاب سرمدی را از پی خود چشیده اید پس آنچه نموده
از پیش حال بشما گفته کرده و نوبتی دیگر در حق اشجار چه این گونه اعمال زشت و ناپاک و باطل را
روا نداشته این است احکام الهی در دنیا هر گاه عملی منقطع الله کردید زیرا که خداوند بی نیاز از شما
و اعمال فاسده شما بعد هر گاه بوصایای او عمل کرده در دنیا و آخرت رستگار گشته در رضای او
داخل میشوید این است که امر میکند شما را بآنچه صلاح شما در آنست چون ابصار شما را مانع بوده و نظر شما
بر غیر صورت بعد از این سبب محجوب از لحظات ایشان گشته از لمحات و محتجب مانده اید از انظار ستمکاران
پیش نمیکه از ستم خود جدا نشدند و از جور و ظلم خود چه پراکنده ننمودند حال شما چنین بعد هم چنین

عنده جعفر

عنده جعفر از بعد در روز بازگشت بلقای نفس او رسیده خواهید گشت و نتیجه افعال و اعمال
خبیثه شما در آخرت بشجره عدل منتهی شده و خود را مستحق نیافته که این احکام از نقطه بیان در ظهور
اولی و نظیره این نفس ظهور او بعد اعمال شما با وراج کرده چنانچه در ظهور فرقان آنچه مواعظ و نصایح
بعد القا شده ولکن عمل بعد بگفتار خود مؤمن و موقن بودند و هنگام ظهور شجره حقیقت و مؤمنین باو
جاری داشته آنچه جهد باین نفوس ادنای خود حرفی بعد و شما هم این خلق بیانید در آخرت بلند شد از انعام محتجب خواهید
گشت هر گاه از آن وجه حقیقت در آخرت محجوب و مبتعد کردید نظر بالوان ظاهره و حلی و زیور این عالم
فانی التفات بعد واقع ساخته مال و متاع این زندگانی دانی را آنچه خود قرار نداده با خود نگفته که بعوض
صاحب نگشته و مردی با عزت و جمعی دیگر مبتلا بعد و غیر ثروت چه این نعمت و عزت منقطع گردد
و این مال و دولت نابود و مرتفع گردد آنچه باقی نزد خداوند است از جلب بعد طلب فضل و نعمت از او
داراست هر گاه تعقل در امر خود نمایید و لحظه تفکر داشته مثل این متاع که زایل شده و فانی است
حکم نمیکرده اینکه ستمی بر نفسی وارد شود یا آنکه مال او غصب گردد و لباس او کنده شود یا آنکه از خانه او
چیزی ناقص گشته بعد از تمامی خلقت او یا آنکه از مالکیت او ضبط شده و تغییر صورت او مشهود گردد
یا آنکه تبدیل لباس او شده و ذلت و خواری او آشکار آید هر گاه باین عمل و پیش دستی کرده اید امر
ناحق روا داشته لازم میشود بر نفس عامل حدود الهی چنانچه امر شده از نخستین روز جزا داد جزای او

این است که امر میفرماید پروردگار شما که ترک این اعمال بنمایید که از غیر حق منصرف شده در ظاهر و باطن
باوامر و نواهی الهی مستغرق گشته در دنیا و آخرت استغفار کرده ذلک الفضل من عنده و الرحمة لدیه
بسبب الفضل من لدیه لکل شیء بیده الملک و الامر و له الاخرة و الاولی و هو العزیز المقتدر
الکریم هرگاه به دیده عدل و بصیرت نظر نمایید در هیچ شأن از اوامر و نواهی الهی ممنوع نگشته در هر مورد
آثار رحمت او را مشاهده نموده و فضل لایتناهی او را در حق خود واجب کرده این است که خداوند
مستغنی بندگان خود را باوامر متقنه و احکام مرتفعه خود مأمور ساخته که در غیب و شهاده خود
برضای او عمل کرده آنچه برای خود دوست نداشته بدیگری جاری نسازند و از آنچه مکروه او بوده از اعمال
قبیحه دوری جسته نه اینکه بهوای نفس خود عامل بوده و در باطن خود گفته مولی سخی است بخوریم و بیاشامیم
و مال جمیع بوده جمع کرده آوریم هیهات که چنین بوده بلی محبوب مولی در نهایت بارحمت و افضال
بوده نه اینکه با این اعمال مرتکب بوده و بر نفوس مدد که بر او با آنکه مؤمنین باو و یا آنکه هر نفسی ستم روا داشته
و در هر شأن ظلم خود جاری نموده و این حرف را گفته لا و اله که مولی است منتقم بوده و اسرع حاسبین
منتقم عن الذین اعتدوا و یحاسب کل نفس و لا یفوت عن قبضته شیء ای اهل بیان در اعمال خود بخود
نیک بوده و در افعال خود ستم روا نداشته در شئون ظاهریه خود محبوب عالمیان را ملتفت و ناظر داشته
نه اینکه ستمی بنفسی نموده و جوری براحدی شاید آنچه در این شئ صرف میکنید از مال حرام بوده و چرا

اخذ شده

اخذ شده و این مرغی که خورده اید شاید از مال یتیمی بوده و این خانه که نشسته شاید که از بیوه زنی
غصب شده هرگاه ببصیرت بوده این نوع عمل نکرده و هرگز مثل این طعام نخورده و این گونه خوراک را
تناول نکرده و این نوع سم قاتل را ننوشیده و این لباس جور و ستم نپوشیده و از حق منزجر گشته
و بر باطل اقتدا نمیکرده و هرگاه اگر با بصیرت تامه بوده آرزوی حیات خود ننموده اشتیاق بموت خود
شاد بوده و بمردن خود مسرور میگردیده این است از فضل و رحمت وجود لایزالی او که بعلو فضل او
رسیده سمو انوار او در جمیع شئون دریابید فسبحانه عما یشرکون و عما کل یعملون

الباب التاسع و العشر من الواحد العاشر فی ان امر الله من الازل الی من یظهره

الا لمن یظهره الله اذا یعاملکم من ادنی عزه ایتم عزیز تراقبون و تنقطعون عن کل ما تحبون ملخص این باب اینکه از
انجائیکه مراد خداوند در هیچ امری و حکمی نبوده مگر علو مظهر نفس خود در ظهور اوّل و ثانی او و بعد از فیض
مگر آنکه بوجود ذی وجود شجره طهارت نازل شده و جاری گشته آیات الهیه مگر از برای اجل نفسه تقوی عباد بظهور
و بطون او و نازل نگشته امر و نهیی مگر برای علو قدرت و عظمت او و حب طاعت خود قبل از او اعناق جمیع
عباد تا آنکه شهادت دهند تلقاء وجه او در روز ظهور او باینکه هر آنها از او بوده و عود کل
بسوی او است و هکذا شئونات ما تعلق بوجود الله و نهی و الیه و العود کل از او بوده و منتهی بسوی او است
هر حسن و یعود الیه بما یعود الی من یظهره الله فی الآخرة ادنی نقطة البیان فی ظهور الاولی و بعد از جزا

مگر آنکه بعلو شأن و جاه او بر جمیع مخلوق جاری گردید هر گاه نقطه بیان را یافته او را شناخته و هر گاه
او را در عوالم او یافته و شناخته نقطه بیان را درک نموده و بعلو جلال او در ظهور او رسیده
و آثار متقنه او را در روز ظهور مشاهده کرده ذلک الفضل من ربکم الرحمن و الرحمة من عنده ان انتم
فی آیاته تتفکرون ثم تتعقلون امر نقطه خداوند عالم امری را او نازل فرموده نهی امر کرده جدی بزرگی
و عظمت و عزت نظیره اسم در قیامت بعد و ظهور اشراق انوار او هنگام طلوع او هر گاه بر شما
واقع شود امر و حکمی و بر نفوس شما مشهود و معلوم گردید یا آنکه نهی بعد که نه آسته ایه باب آن عمل کرده شده
یا آنکه آن نهی را ملحوظ نظر داشت در آن وقت شما از امر و نهی هر دو منقطع شده و غیر از خدا را
در هر شأن مراقب باشید لیس است امر و حکم خدا نه اینکه باجل گویید لیس است امر خدا و عمل بر این
سزاوار است یا آنکه لیس است نهی او و از علو و عظمت امر و حکم او محجوب شده باشید در این صورت از آنچه
امر و نهی بعد منقطع شده غیر ایسر را مراقب گردید مثلا هنگام ظهور اولی در بیان امر بجونی فرموده
یا دولت آن و نهی از غیر آن نموده هر گاه غیر خدا را طلبید ارتفاع امر او را طلبید اگر در لیزم امر
و نهی صرای در نفس امر بینید از هر دو منقطع شده غیر خدا را مراقب نموده یعنی آنچه مایه ارتفاع
امر و نهی او است او را طلبیده از غیر او محتجب شده باشید در این صورت نموده و اسباب آن مهیا نموده با آنکه امر
بعبادت در بیوت حق در این صورت غیر امر خدا را مراقب نموده هر گاه جزی مشهود دیده

از هر دو

از هر دو بگذرید و غیر امر و حکم خدا و ارتفاع حقیقی او را ملحوظ نظر دارید زیرا که غیر با کمالات عبث
و فرمانبرداری او است چنین نمود غیر او رسیده از هر شأنی منقطع گردیده مع امتناع شما در
اطاعت و امتناع او است هر گاه مطیع و منقاد گشته در جمیع عوالم مرتفع بعلو ایه ذلک الفضل
من ربکم العلیه ان انتم ذلک الفضل و لو عن نفسکم تمنعون جهد جمیع الیه داشته که در هیچ شأن نفوس
خود را غیر اطاعت پروردگار و مطلع نفس او غافل نداشته و غافل از لحظات او نبوده باشید چنانچه مرضی خداوند
بوده در جمیع شئون عامل شوید زیرا که امر و نهی من عند آن شجره حقیقت است هر گاه در امر و نهی عزت او
مشهود گشته غیر خدا را ملحوظ انظار خود داشته از جمیع شئون امور منقطع شوید هر گاه حکم بخشیده فرمایند یا آنکه نهی نموده
بر خلاف آنچه نظر بر ارتفاع او داشته عزت او را ملاحظه دارید و نباشید چون اهل فرقان که در این دور نقطه
بیان را مد نظر نداشته و امر او را امر الیه و نهی او را نهی الیه ندیده بلکه امر و نهی را اقوال مؤلفه خود دانسته
و برعم خود احادیث مختلفه جعلی گفته و بنتیجه از حق و اتباع امر او محتجب گردیده بدون رضای خداوند عامل
گشته هر گاه بدیده عدل نظر نمودند خواهند دید که اطاعت دین فرقان منوط با طاعت نقطه بیان بوده چون از
حقیقت معرض شده و نیافته بر غیر آن چگونه توان ملتصق گشت با وجودیکه آثار او ظاهر مثل الشمس طالع است
و خود من انهم لا مع لکن جمیع نابینا از آفتاب چه بینند و گر دچار و همگام از نابینایه چگونه بینند با آنکه لهم
اذان لا یسمعون و قلوب و لکن لا یفقهون بها او توجه الهی الحق محتجب شده در حجب بیبنی و حجب جوی

مغرور رند حسبهم ما اکتسبوا هرگاه نتوانند و منقطع بعضه از آنها دوری جسته خود را از عذاب آن حضرت
رهانند و در جنت لایزالی داخل شده به انواع نعما و آلاء او را در محبت و معرفت و انجذاب
بسوی او یافته از ما دون او که همه حقیقت بعضه منقطع گردند زیرا که بیان در علو شأن او نازل گردیده و کتب
در حق او منبسطه ظهور آمده حال با آنچه توانند در اوامر و نواهی او جهد نمایند خواه قبل از ظهور و اشراق وجه او
یا آنکه بعد از طلوع نار حضرت بر افئده اهل بیت زیرا که مقصود الهی از ارتفاع هر امری امتناع از ذات
عزت آن امر است آنچه اطاعت و فرمانبرداری او گردش نمیشود در مراد حضرت او سعی نمایند از این است که مراد خدا
تعالی در هر ظهور اراده نمیشود مگر ترفیع عزت آن ظهور و تمنیع رفعت او و ارتفاع او شده مگر تصدیق
امر او و تصدیق امور مرتفع ستم از او خواه از اهل بیان بعضه یا آنکه از کسانی ظهورات قبلیه او مقصود بار اوست
در هر شأن به مقامات احدیت اول طلوع بر نفس بعضه همچنان در عروج بر ذات وحدت لیکن نظر با آنکه
آن نقطه حقیقت چون طالع گردد حرف اول که تصدیق او نماید حروف مستقله در ظل او مرتفع گشته به تصدیق
و ترفیع امر او قیام خواهند نمود و چون حروفات ممتنعه تلقای وجه او حاضر گشته از صفای باطن و ظاهر
خود حالی از آن ذات میگردند با آن سبب نقطه منفصل خواهد شد و ظهورات لانهایه هر امر بر این گردد و از تکثیر آن حروفات
مرتفعه هر آنچه خداوند جل شأنه اراده فرموده تکثیر خلق افزوده تا آنکه جمیع مراقع گشوده از طلوعات جمال
آن واحد بلاعدد که نقطه اول و اشراق اول است که بدایت از او و نهایت بسوی او است هر گاه همه عالمیان
طائف

طائف بحول آن نقطه حقیقت گردند و طواف خود بر آن بیت هویت کردند هر آینه جمیع کل از ما بر حجبات
خود را رهانیده بنور طلعات حقیقت واصل شده از کثرت انفس رهیده با ذات وحدت ملحق گردیده آن
جهد نمایند که مرآت ذات خود را صاف از هر کدورتی نمایند در ظاهر و باطن با انوار ظهورات الهی منور و متنور
گردند چه آن ذات یگانه اشراق خود را خواه فرمود و تجلی مالانهایه خود را شهود نماید و در ظل هر امری
از اوامر او نفوس مالانهایه شهود نمایند زیرا که هر گاه بعلو فضائل انوار او در جمیع مطالع رسیده بمواقع
اجواد و جلال او واصل شوند از این است که در هر ظهور بر ساحت مشتعل عباد خود را امر به شناختن نفس خود
میفرماید که با شناختن و یافتن منبع جود وصل او واصل و متوصل گردند هر گاه بنظر البصیرت ملاحظه دارند
همه این اشراقات مرتفعه را در ظل مؤمنین با و شاهد و بینا نمایند چه آن ذات مقدس پاکیزه از آن است
که بنفسی یا آنکه بچیزی تشبیه شود و آنچه بامثال مشابه شده از ضعف نفوس مستمعین بعضه و اگر نه آن کینونیت
بحته متعالیه و مستغنی از هر ذکری ما عرفه الا الله و لا یعرفه سواه او است نقطه اولیه بحقیقت و اوست
نقطه خفیه لعز احدیت سعی داشته در هر مورد و مقام آن نقطه را شهود دیده و با حروف مستقله مرتفعه مجتمعه
در ظل امر او مستهدی گردند و نظر خود از مخلوق ما لا نهایه برداشته نفس پاک خود را با غبار ظل آنها نیالایند
و بانچه خداوند الکل فرموده در هر مقام عامل شده از جمیع نفوس افلکیه دون آن منقطع باشد و الی الله ناظر
غیر سماء ملحوظ ننموده است در هر آن فیض لانهایه را از او خواسته اشراق جمال او را در هر شأن

مشهود دیده در ظاهر و باطن خود یافته وجه ربانی و تجلی سبحانی متصاعد به اوج درجات اعلی گشته
خود را از وساوس لئیم خلق لا یشعر آزاد دارند و ذلک الا من عند الحکیم بالهدی و بیین لکم امره و هو معلم
رقیب با آنچه توانند در معرفت نفس او قیام نموده اسماء حسنای او را شناخته نظر بحقیقت اسمای او داشته
و امثال او را در نفس اسمای او دیده و همه اسمای را نقطه از نقاط طلوع او دانسته بهیچ نوع اسمی و رسمی از
شئونات ظهورات او در رتبه خلق محجوب نگردند چه لیست قصد اکبر و فوز عظیم هر کامی منتهی باعلی معارج
معرفت گشته مطالع اشراق او را دریابند و با آنچه پروردگار عالم اراده فرموده در جمیع مراتب خود
منتهی شده اسرار ما لا نهایات او را در نفس ظهور مظهر نفس او بینند و شبحی از مظاهر جمال او نگردند و اکوان
سبب بر حجبات ظاهر و باطن نگشته از لقاء حقیقت او و فوز بحضور او محروم نمانند زیرا انست که نفس مقدس
محتاج بمحبت و نصرت شما و رسیدن خلق بحضور او نبوده بلکه لیس اشارات من عند الله آیات که همگی ایشان هدی یابند
و سایر ملل هر کاه ببصیر بصیرت و مبصر در دین خود بحضور مشرق الانوار و مقصد حقیقت مستشرق گردند یا ولکن
این خلق دنی در دو بار شهوات فانیه خود چه بر حد خود داشته سعی خود نموده از فوز بیان آن ذات یگانه
محجوب می شوند چنانچه سابقین از اهل حجب در ظهورات قبل نموده بری در سبل الطرق مبتلا گشت
و هر ولی و وصیی از خلق یاد آنچه دیده و هر ذات خاص چه از ذنبها کشیده از نفوس قلت و روس ظلمت
و اهوال غیبت و بیوت الغربت این نبود مگر از غفلت خلق که براهای خود را از حق و از اطاعت او رجوع

داده از حیات

داده از حیات مقصد های الهی خارج شده بنار جحیم اهل نفس خود را سوخته حال بنظر دقت نظر
نموده و ببصیرت عدل آگاه شده ابا عاقبت انسان چه نتیجه و منتهای کار او چه خواهد گشت چرا که
منتهی بکار که در غیر رضای ربانی بر خاک آن مذلت خواری سرهای خویش بتراب بیعدالتی حق جوینده
و نه بینند و نام خواهند و نیابند از زمین نگرند و دوستی آن شکار را نیابند و از لب زنهار النند محجور قرار
لیست که خداوند مستعان اراده فرموده اینکه همگی اهل بیان در ظاهر و باطن بکلیه شئونات غیر محبوبه
و مرضیه را از میانه خود مرتفع سازند و نظر بعواقب امر خود نموده مطلق در لیل خالک انسان فناء جز رحمت
محبوب خود کوشش ننمایند هر کاه دیده حق شناسی داشته در جمیع شئون خود ناظر الی الله گشته نیت خود را خالص
و خالص مخلص از برای او کرده حال نخواسته در شانی و اراده نکرده مگر آنچه محبوب شما خواسته و اراده
فرموده در نفسی ستمی نکرده و ظلمی روا نداشته و جبر آن شکار نکرده تا آنکه لم یزل و لا یزال بما یحب و یرضی
واصل شده لیست آنچه سود دهید در دنیا و آخرت و نفع بخشد در اولی هر کاه دیده بصیرت باز کرده بنظر رحمت
و رافت بر جمیع نفوس ناظر بوده نخواسته اوی مگر برای خدا و اراده نموده مگر رضای او تا آنکه باین وسیله اگر
و شیمه اعظم اطهر برضای الهی واصل شده در دنیا و آخرت رستگار گشته وجود را از نار و رنج نجات داده
بنور اقبال رسانیده باوج اعلا عروج و صعود خود قرار داده در جمیع شئون و امور ظاهر و باطن در عوالم الهیه
الهی با آنچه در حق سایرین ملاء امر و خلق مقدر شده رسیده و بمقصد و مقصود جبار بر دوش گشته باعلا فضل

و انوار الٰهی مرتفع گردیده و باوامر و نواهی و احکام غرّاء او مستبصر شده ذلک الفضل من عند الله فضلا ودودا

الواحد الحادی والعشر

البابُ الاول من الواحد الحادی والعشر فی ان من یحلف بالله و بمن یظهره الله
ان کان صادقا لم یکن علیه من شیء وعلی الذین حلفوا الله ان یردوا الیهم ما اخذوا
عنهم او متاعهم وان یحتجبوا عن ذلک یلزم علیهم اداء تسعة عشر مثقالا من ذهب هذا فی کتاب ربکم ان تطهّر نفوسهم
ولئن کان من حلف کاذبا وانتم لما حلفتم کنتم کاذبین وما کنتم بصادقین یلزم علیکم فی کتاب ربکم تسعة عشر
مثقالا من ذهب ان تردون الی الذین حلفتم تلقاءهم لعلکم لا تحلفون بعد ذلک الا بالحق وتتقون ربکم
فی ذلک ملخص این باب آنکه هر گاه کسی میانه خود و خدا و مظهر نفس او سوگند خورد و قسم بذات او حلف او بصدق
و در آن بعد در تسبیح عالی برای او باشی بعد و این قسم از روی صدق و حقیقت در گفتار بعد [illegible] باب
آنکه بر نفس اشتباه نموده ممنوع از [illegible] بر داشته [illegible] از [illegible] خدا بعد [illegible] عمد کرده در حضرت والای
برضای او [illegible] گشته بحقیقت سوگند خورده اگر چه خدا او [illegible] دوست داشته که سوگند واقع شود هر گاه
بنعم با آنکه لا در میانه آنانکه اشتباهی وارد شده بلکه در حب اله بعد از آنکه سوگند باسم او و اسم مظهر
نفس او ذکر شود هر گاه در عالم [illegible] بعد که این حلف واقع شده دوست تر است بسوی خدا از آنکه [illegible]
زیرا که مشمول این قسم از سهو و غلط بعد با آنکه عمدا از روی هوای نفس ظاهر شده [illegible]

با آنکه در امر

با آنکه در امری اشتباه نموده حلف خود را اشکار ننموده بلکه خوشتر آنست که قسم یاد کرده و بگذارد این که
وصف راست قول خود اصدق آورده تا آنکه آن سوگند لم یزل واقع گشته و در دنیا و آخرت مسئول
نشده باشد صادق نزد حق و صاحبان بصیرت در [illegible] واقع گشته این است آنکه بشر
این مخلوق سوگند است سهوا یا آنکه اشتباه یا آنکه تعمد بر دروغ یا آنکه قلیلی از آنها برای سوگند خورده
باشند ارجح آنکه از انواع این نوع قسمها و حلف بر دروغ احتراز نموده [illegible] حق را اتقای نار حجاب
و ابتعاد معذب [illegible] واقع نشود و هر گاه اگر سوگند خورده بجهت او محبت او [illegible] نظهره
یا آنکه نفس من ظهر که نقطه اولیه در ظهور اول در بیان بعد و در سوگند خود در عوالم ارتفاع و امتناع خود
صادق بعد چیزی بر او نبعد یعنی حکمی در ظاهر شرع و باطن آن بر او وارد نگشته و در یمین و حلف خود راستگو
و مصدق در قول بعد و [illegible] صادق گشته بر سبیل عدل [illegible] در دنیا و آخرت رستگار گشته
این است که خداوند عالم جل ذکره نخواسته و اراده ننموده بر اینکه کسانی خلق خود مگر آنکه در هر شان
دامی مرتفع بارتفاعات نفس الله گشته مستظهر بشوارق غرّاء او آیند و در جمیع شئون اولیه و اخرویه خود
نخواهند چرا که محبوب ایشان در بیان خواسته زیرا که این حلفها هر گاه بر رضای خدا بعد لم یزل واقع شده
و اگر لم یزل بر غیر حق واقع شده لم یزل این است که مبدع عالم از خلاف بنی نوع بشر از هر جهت
که حلف واقع نشود در باطن امر در این باب در مواقع دیگر وارد و واقع گردد بصدق بعد زیرا که خداوند

مستعمل دوست نداشته میانهٔ خلق خود حلف بدروغ و گفتار کذب را هرگاه در میانهٔ خود
شبهه دست داده و احتیاج نفوس شما بحلف گردیده سعی نموده که بدروغ سوگند نخورده و از خداوند حجت و مظهر
نفس او شرم داشته و در هر باب آنچه اراده فرموده اطاعت کرده و مطلقاً بکذب سخن نگفته و افترا بر نفس
الله نبسته آنچه حق و واقع است بعینه در ظاهر خود مشهود کرده و در باطن برضای الهی مستغرق بوده تا آنکه
در جمیع شئون محمود و ممدوح عند الله و نفسه بوده در هیچ امری از امور عند الله و نفسه محجوب نگردیده لیس آنچه
ثمره حصول نفوس شما در روز قیامت هرگاه جاری داشته در امری چیزی را که سبب انفعال
و خسران حجت شما عند الله بوده پس احتیاط نموده و اجتناب ورزیده و نهایت احتیاط و تقوی را در این
مرعی داشته باشید که در بین بریه واقع شده خواه نزد شجرهٔ حقیقت بوده یا آنکه میانهٔ خود و خدا
حرفی بدروغ نگفته و اسم الله را مذکور نداشته بدون تملک است سوگند نخورده چه جای آنکه بدروغ
و اسم او سوگند بجای آورده و دلت باید صمیم الله و هو حکم رقیب و بر اثر آنکه قسم برای آنها یاد نموده
برای آن واجب است که بر گردند بسوی آنها و رد نمایند آنچه حقوق آنهاست بسوی ایشان از مال
و متاع یا آنکه هر چیز که بوده باشد و هرگاه اگر مخبت گردند از این امر لازم است که آنها را نوزده مثقال
ذهب در آئین خدا اینکه رد نمایند بسوی آنها حکمی محکم و امری ثابت در کتاب خدا تا آنکه انتظار نمود
تقوای آنها در دین نتیجه این عمل و ثمره آن در روز عدل آنکه هرگاه انتظار ثمرهٔ شجرهٔ حقیقت ایمان

خود را

خود را قدرت آورده در بین بریه و باز گردند بسوی نقطه الله تا آنکه سوگند آنها در روز قیامت
بصدق مشهود گشته نزد خدا و بین بریه حجت او و حلف آنها که ایمانست و تصدیق حقوق آنهاست
راست گشته نزد خداوند خود و با این عملهای ناپسند خود محتجب نگشته نتیجهٔ اعمال خود را بین بریه
و حجت او ظاهر کرده بوده بمال و متاع مغرور گشته در این چند روز زندگانی از حق دور نگردیده
در بین ایام فنا را نخورده درجات رضای ربانی مستقر گشته در جمیع شئون مسرور و فرح جنات
الله بوده و اعطای حق بصاحب حق نموده محجوب از لقای علو نگشته در روز قیامت الی الله و نفسه راجع
گردیده تا آنکه وعده خود را صدق کرده دانسته و بسوی الله صادقین و هرگاه از قسم یاد نمایند در علو
مشهود گشت و شما منتقل میشوید که سوگند بنام خدا و حجت او خورده راستگو نبوده و صادق نگشته و خداوند
عالم جل و عز را بدروغ سوگند خورده و از حجت او مستحی نگشته و حلف بکذب نموده و راستگو نبوده واجب
میگرداند شما را در کتاب خدا و احکام او در بیان نوزده مثقال از ذهب خالص اینکه ادا نمائید
آنها تا که سوگند بدروغ خورده نزد ایشان چون از حکم خدا بر شما دو دینار وجود یا نبود شما
اینکه سوگند یاد ننمائید بنام خدا و حجت او بکذب تا نفوس خود در روز قیامت پیش روی او و تلقای
نفس ظهور او بدروغ سوگند نخورده بلکه هرگاه بتوانید در عالمهای فنای خود و این ایام لانهٔ خود را هیچ
سوگند نخورده چه جای آنکه از خداوند عالم جل شأنه حیا نکرده و از حجت او که نفس ظهور او باشد

مستحق نگشته و در دروغ خود آشکار نمیگردد و حلف بکذب در محضر خداوندی که شهود آورده این است نتیجه
اعمال امیران شما در روز قیامت هرگاه قدری تفکر داشته و لمحه تعقل نموده و اکالعیاذ بالله مستحق
نشده و حیا نکرده و اصلاف در دروغ خود را بثبوت نفس امر خود ظاهر کرده نمیدهند عذاب الیم را از جهت خود
جلب نمیده در عقاب سرمدی معذب بسخط الله ایزدی الیه در جمیع عوالم و شئون خود عند ایم دوده و از جهانیان
حکم مطرود نمیده و غیر محموده زد حق و لازم مقضی مسعود گشته در حجبات فنا خود در درکات نار وجودات فنای خود
و ذوات افنای لالائی خود در لبه الااه معذب بعذابهای لایزالی الیه معاقب گشته در سخط الهی خود و ما یتعلق
بخود را دخل کرده نمیده این است نتیجه اعمال شما شاه اگه شما از خداوند خود خوف نمیدهید قسم به دروغ در دو جهان
بجناب و حجت او نخورده و در هیچ کاری نمیده دلیل عمل را عاطفه و اهل آباد مشهور الالجاجی کلامی نکرده نمیده و متاع این
زندگانی فانی سبب احتجاب نگشته و مقطع ایام دانی و در هر حجاب نگردیده در تقوی و صدق مرتفع گردید

الباب الثانی من الواحد الحادی و العشر

فی ان کل ذا ملک یبعث فی البیان ینتخب من سکان مملکته عددا الکاف
والهاء من العلماء الذینهم ینبغی ان یکونن بمطالع الحروف فی کتاب الله العلیم
یؤمنون بمن نظهره الله یوم القیمة و یوقنون به و ینصرون دین الله و لیعرفن
هؤلاء کل الخلق من حدود المملکة من ذلک الملک و ینصرون ضعفاء

الخلق و یرحمون

الخلق و یرحمون علیهم ثم هم بینهم و بین ربهم الی یتجبون عن حدود دینهم ملخص این باب آنکه خداوند عالم
از جود و رحمت لایزالی خود از اول لااول تا لاآخر برخلق خود منت نهاده و بر اعناق انها حبل طاعتی گذارده
و در هر زمان بمقتضای آن عهد در زمان حکمی از نمیده جلال و عظمت خود ماز لفو نمیده و در هر شان شعار خود بآنها
بطاعت و عبادت امر نموده و بمقتضای قابلیت فطرت ایشان در هر عصر و اوان آثار عدل و ارتفاع خود را در
میانه آنها آشکار فرموده در این کور چونکه ارض قابلیات و سماء عز ظهورات متقنات مجوبات و مقبولات
بنهایت علو و سمو رسیده از این سبب امر فرموده که هر صاحب ملک و سلطانی که در بیان ظاهر شود و بر دین آن که
در بیان و عنان ملک در کف عظمت و قدرت او باشد انتخاب نماید از جمله آنچه در قلمرو فرمان او است
عدد کاف و ها را از علمای دانشمند و پرهیزکار را انجیاب علمائیکه لایق است اینکه باشند مطلعهای حروف
عدالت از حروف حق که در آنها دیده شود التجلی آن حروف که دال علمای اسم و مدلول بر علو عظمت او نمیده
و در آنها جز تجلی آنها آشکار نشده و لیکن در ایام امر او خالص برای او نمیده شاید آنکه آن ... هر گاه
در یوم ظهور واقع شوند از کثرت دانش و زیادی فضل و معرفت ایمان بمن یظهره الله آورند و یقین بحقیت
او نمیده بحقانیت او معترف گشته و یاری نمایند دین خدا را با آنچه در قوه آنها نمیده از قدرت و علم و احکام
و بصیرت نه بشند این علمائیکه در این عهد و زمان نمیده با وجود آنکه بر آن حق واضح و مبرهن نمیده انکار
حق نمیده و اعراض از تصدیق او و احتیاط آنها چه باب جلب دنیا و ارتفاع نفوس خود نمیده نه از جهت

شناختن حق و اطاعت شجرهٔ حقیقت بر الصاق آنها بر ظاهر و مکتب الی از جهة آنکه
متبع از اهوال ناس گردانیده چند روز دنیای فانی خود را زینت داده غافل از آنکه رجوع بغیر حق حکم نموده
و منزوی از حق حاکم بر محقق حق جاری داشته بر نتیجهٔ آن عمل آگاه که این منتخبین علما از روی دانش و حکمت
و معرفت و بصیرت عمل نموده که هرگاه اگر در حیات آنها شجرهٔ حقیقت طالع شده از صدق و یقین
تصدیق او نموده و تابعین خود را امر بتصدیق حق نموده و بر صاحبان ملک اشتباه ننموده و شبهه وارد نساخته
چه اگر آنها اشتباه در حق نمایند و فتوی بر محقق حق نهند هر آینه اتباع ایشان در ارض محدود فتنه شده
از اطاعت خارج نمیشوند بلی جمیع ناس تابع حق گشته در فتنهٔ اهل تقوی و هوای نفس فرو رفته چه بسا
نزد خلق و خدا عمل خود را خالص برای خدا دانسته و چون صاحبان علم را اشتباهی وارد نسازند هر آینه
متبع حق خواهد شد و هیچ نفسی از حق محجوب نگشته چه اگر محتجب شوند او بر کسی است که اشتباه
بر قلب او وارد ساخته و او را از تصدیق بر حق محجوب نموده پس واجب باشد وجوب بر آن
منتخب شده علما که از روی صدق و بصیرت رد فرموده حق را در ظهور او تصدیق نموده در جواب اشتباه بر قلبی
وارد نساخته تا آنکه نتیجهٔ اعمال آنها وارد بر حق نشده و از تصدیق نمودن شجرهٔ حقیقت
در روز قیامت محجوب از محقق حق نشوند بلکه خداوند دلیل و برهان قرار فرموده مستدل شده
حق را از دل انسان تمیز داده این خلق ضعیف را گمراه نسازند چه اگر آنها چشم حق بین باز نمایند

و تصدیق

و تصدیق حق نموده اشتباهی بر خود و غیر خود وارد نسازند هر آینه محجوب خدا نشده پایمال ستوران
نگشته بر نفس بابا و اتباع و محجوب نشده و کل در جنت قرب و رضوان بعرش لایزالی الهی متلذذ
بالاء توحید و لعالی تحمید و تمجید گشته جمیع مستظلین در ظل اشجار حقه در رضوان غیر متناهی وارد گردند
ای صاحبان دانش و بصیرت دیدهٔ حق بین خود را گشوده و عین الیقین در دست آورده حق را در روز ظهور تصدیق
نمائید زیرا که بتصدیق شما جملهٔ مستظلین در ظل اعلام و دانش شما مقتدی بآیات خدا شده گردیده در آن روز
ملقای شجرهٔ حقیقت مشتبه میگردند این است ثمرهٔ علم شما هرگاه بآن شجرهٔ حقیقت برخورده
اثمار دانش خود را در اصل متاع ضایع نکرده بهره ثمرات ایمان و ایقان خود را در تصدیق بنقطهٔ
حقیقت ظاهر نمائید چه نتیجهٔ الیوم الهی آن است که شما صاحبان منتخب نموده که امر خدا را اتباع بعین
خود رسانیده سبب نجات کل گشته از هلاکت و ضلالت اهل بیداء غوایت و شقاوت را رهانیده
پس هرگاه مستبصر گشته لم یزل لایزال در جنات رضوان لایزالی الهی متنعم بالاء حقیقت متلذذ نموده در اینجا
الا باد هر که از اوستاد و ملقای وجه او مذکور اشتباه جهد خود را بر این داشته تا آنکه اثمار بدیع تقوی را
در حین بروز ظاهر نموده از تصدیق بحق و شجرهٔ حقیقت در آن روز محتجب نگردید لیکن امر خدا
بر شما آنکه الیوم شناسید کسانی که مستحق را از هر نوع خلوق که بهره و یاری نمائید ضعفای خلق را
با آنکه برسانید با نهایت خدا او ترحم نمائید چه ضعیف و قصور آنها در هر دو لطف بحال آنها داشته

براسبیل حب و مودت سلوک نموده ضرب افئده و قلوب ایشان نموده احکام الهی را بایشان تبلیغ نموده
و میانه خود و خدا از حدود و خدا فدا محتجب نشده انچه مراد شجره حقیقت بوده تلقین بزمره مؤمنین نموده
و در هیچ وجهی ایشان را محجوب از تصدیق حق نداشته بلکه میانه خود و خدا بر آنها ترحم و تلطف نموده مخلص للّه بر ایشان
خدا آنها را هدایت گشته راه هدایت نموده امر تصدیق حق و شجره حقیقت در ظهور او کرده غیر از
رضای الهی رضائی نداشته عزت و ثروت خود را اسباب احتجاب و حیرت خلق نکرده بلکه بعزت
لایزالی که ثابت و برقرار در ابدالآباد بوده در ازل الآزال با قضای وزوال و عظمت و جلال اجلال او خود
را متعلق بنفوس خود و اتباع خود بلکه صاحبان امر و حکم را از ضلالت رهانیده چه آنها انظار خود را
ملحوظ الشما علما داشته حیف است که از حق بهوای انفس و اعمال شنیعه خود محتجب گردیده چه از علو
باسم از تصدیق بحق و عمل بصدق در مانده چه دو اتباع از خود و نفوس متعلقه بخود را در عذاب جحیم
ابدی و سخط الهی معذب نموده اند زیرا که انچه از اول لا اول الی تا امروز بحق راجع شده از تصدیق و تکذیب
منشأ و منبع آن علما بوده چه آنانکه علمای حقیقت بوده بحق گرویده و آنانکه خود را عالم دانسته و اعمال آنها
و علم آنها خالص از برای خدا او نبوده از حق محتجب گشته و فتوی بر حق داده و نتیجه اعمال آنها
تا الی قیامت بشجره حقیقت وارد گشته چه اشتباهات آنها بر حق نبوده حیث لا یشعر از خود گشته نموده و فتوی
بر محقق حق داده سعی نموده اینکه عمل خود را خالص کرده و علم خود را به محض لله نموده تا آنکه در آن روز
قیامت

قیامت هنگام طلوع آن نیر اعظم اکر اظهر اشرف فیابی اشراق جمال او مستجذب الی الله گردیده
مستوصل بمنبع حب و فضل الهی گردند لیس آن حق و صیت در روز قیامت هر گاه سالکان علما
فضل و دانش اعمال خود و علم خود را هباءً منثورا نگردانیده در آن روز نزد ما کاس امر و خلق
محجوب نگردند و ادراک العباد نسبت به ایشان منتخبین علما از حق در آن روز محتجب شده و قبل از ظهور
بر خلق امر را مشتبه کرده اند و ترحم بر خلق خدا نموده تا اخر لا آخر له معذب بنار بعد و احتجاب بوده
در نیران سخط الهی معذب بوده که ثمره این انتخاب این بوده که چون بلی نقطه بیان در دوره بیان
منتخب با ارتفاع دین و اقتناع آن گشته اند بی جهت لازمه بر جمیع امر محتجب شده این انتخاب خود را
بیهوده و بی حکمت نمایند زیرا که انتخاب آنها در هر باب نقطه بیان بوده در ختم لا من یکسره و راست
آنها را که در بین یدی نقطه بیان که نفس من یظهره الله است در آن روز حاضر شده و امر حق را بجمیع ناس
تبلیغ نمایند و هر گاه اگر قبل از ظهور واقع شوند مستعد لقای حقیقت بوده خود را محجوب نسازند
و بمتاع و مال دنیا و حطام آن اشتغال نداشته و از اتباع نفوس متعلقه بخود جنانچه حکم از جانب
الله شجره گردیده در روز بازگشت علم خود او عمل خود را بهواهای خود قرار ندهند و هر گاه اگر
میانه خود و خدا ملتجی بباب رحمت او گشته لا امی له منته بوده حق را اشناخته محتجب نماند گردند
و چنانچه مصدق اول فاتح ابواب جنت فائز بلقاء الله گشته انها مستفیض فیوضات لانهایة

فایز بلقای حقیقت کردند هیچ حقی پایمال نشده و هیچ نفسی محروم نگشته لذا است که خداوند در بیان

امر باین انتخاب نمودند فرموده تا آنکه صاحب امر و حکم این قسم نفوس پرهیزکار را منتخب نموده باشد اثمار این

الی الله و بنفسه راجع گشته جمیع مخلوق از عالی و دانی باین فیض جاودانی و فضال ربانی واصل گردند

الباب الثالث من الواحد الحادی عشر

فی ان من یستهزئ مؤمنا او مؤمنة یلزم منه فی کتاب الله علیه عدد الواحد

من الذهب ثم من الفضة ثم کلمة الاستغفار خمس و تسعین مرة لئلا یستهزؤن و لا یستهزئن احد و بعد ما

استهزئ علیه بان یاتی و یرد الی من استهزئ به بما یقدر و ان لم یقدر یرفع عنه الذهب الی الفضة و ان لم یستطع

الا الاستغفار فی کتاب ربه و ان لم یمکن ذلک فان له ان یستهزئ باشارة فیختار البقیة ما یستغفر عنه

الی الله عباد الله تتقون فی ذلک ملخص این باب آنکه هر گاه کسی استهزا نماید بمؤمنی یا مؤمنه در دین خدا لازم

میشود او را در کتاب خدا عدد واحد مثقال از طلا هر گاه در عمل خود نفس خود مستطیع باشد و اگر

بر ذهب قدرت نداشته از نقره عدد واحد بر او واجب میشود و اگر بر فضه هم مقتدر نبوده واجب است

او را نود و پنج مرتبه کلمه استغفار در کتاب خدا تا آنکه شما پرهیزکار نموده و استهزا بمؤمن یا مؤمنه ننموده

و استهزا ننماید نفسی را به لسان خود و جوارح خود و اشاره خود و گوشه چشم و حاجب خود بر عمل خود را

خالص برای خدا نموده از اعمال قبیحه منتهاد میانه خود احتراز نموده تا آنکه خداوند جل شانه در روز

قیامت

قیامت با او استهزا ننموده از زمره متقین محسوب شده و عندالله مستفیض فیوضات لانهایات

الهی گردد و هر گاه کسی استهزا نمود واجب است او را که لازم وجه معین از طلا یا آنکه نقره را بآنکس که

استهزا نموده او را اعطا نموده حدود خداوند را جاری داشته و هر گاه مستطیع نباشد و مقتدر

بر ادای واجبات دین خود نبوده بر ذمه او است که نود و پنج مرتبه استغفار از فعل خود نموده در این اعمال

خود پرهیزکار نبوده لئلا یستهزئ علیه ربه یوم القیمة تا آنکه خداوند جل شانه در روز قیامت بین

بری محبت خود بر او استهزا ننموده در دنیا و آخرت رستگار گردد و هر گاه کسی استهزا کننده لال بود

و لسان نداشته و استهزا باشاره یا چیز دیگر از خود نموده و مستطیع بر ادای واجبات دین نبوده

واجب است او را که اختیار نماید نفسی را از جانب خود که استغفار نماید از لسان او بین یدی الله

تا آنکه گناه او عفو شده و همین نفس را استهزا ننموده مؤمنه را نیازرده و هر گاه شما اراده استقبال

پرهیزکاری نموده این سنت قبیحه را از میان خود برداشته و هر آینه هیچ وقت در مابین خود احدی را استهزا

ننموده در ظاهر و باطن خود را اجتناب حقیقی نموده در رضوان الله و نعمات الهی از او مستغرق بوده در ملکوت

مؤیده لایزالی مرفوع و ممدوح گشته لم یزل و لا یزال در اعمال در جنات رضوان خود و جنان غیر متناهی

الهی متنعم بنعماء لا تعد و لا تحصی او بوده در ظل شجره حقیقت مستظل بوده اثمره این حکم آنکه جهد نموده

در میانه خود تا آنکه این عادت را از میان خود رفع نموده چون احکام ما قبل نموده چنانچه بر صاحب حق و غیر را

استهزا نموده چنانچه بعیسی از یهود واقع شده و بر انبیاء قبل از او و بعد از او بر خاتم انبیاء
علیه افضل الصلوات والثناء از قوم یهود و سایر منکران واقع شده و در فرقان نقطه بیان
از منتسبین به من حق چنانچه در ایام ظهور در هر رتبه واقع شد بر شجره حقیقت استهزا نموده از علما
و جهال خلق چنانچه سنت آنها در ایام قبل بوده و بر انبیای سلف آنچه خواسته نموده تا آنکه بر نفس محمدیه
وارد نموده چنانچه در احادیث مذکور است و هم چنین بر نقطه بیان آنچه توانستند استهزا نموده و بر اولاد
و انصار او آنچه قدرت داشته از استهزا و هر طور معامله کرده‌اند ذریه جاری نموده‌اند پس هر گاه شما
ای سالکین مسلک علی از درائی [?] حقیقت این عادت خبیثه را از خود دور نموده در یوم قیامت آن شجره
حقیقت کسی استهزا ننموده از خداوند خود حیا نموده مسخر گردیده‌اید و هر گاه بر سابقین نظر نموده عبرت خود اخذ نموده
گرفته نظر نمود بر جمیع امم که معرضین بر انبیاء چه نموده و اعراض آنها ظاهر گشته مگر بر بروز [?] علمای خود
و چون آنها را حکم از جانب خدا دانسته به نتیجه معرض از حق گشته استهزا بر شجره حقیقت نموده تا امم
منتهی بعیسی گشته و پس از ترفیع او در فلک ارفع که خداوند عالم جل شانه در حق او حفظ فرموده امم منتهی
بمحمد رسول الله گشته و بر آنحضرت از عاملین احکام توریة در فرق مختلفه آنچه لایق از جحود بود نموده
جاری گشته و پس از آنحضرت به ذریه او چنانچه شنیده و آگاه گشته‌اید هر یک از اصحاب حکم از اعدا
و مستهزئین چه جاری شد این نتیجه مگر اختلاف علما و بر نخوردن به مرام الهی و نیافتن احکام حق را

و بر خود اشتباه

و بر خود اشتباه نموده چنانچه خود هم دیده‌اید که در یوم ظهور بر آن شجره حقه دارد خواهند نمود و بر جسد
بشریت محمودی قطع شده و آیات بر حق فتوی داده استهزا بر نفس حقیقت خواهند کرد با آنکه
در بیان اشاره بر آن نموده تا آنکه بهمین تربیت کل منتظر گشته بعد در یوم ظهور بر شجره واقع
نگردد چنانچه در این ظهور بر نقطه بیان وارد شده در ارض ظهور برادران او هنگام ظهور چه نمودند تا آنکه
اسم اعظم و نفس دیگر از سابقین با اهالی نموده در کوچه و بازار گردانیده و جمیع ناس استهزا بر حق نموده
این حکم و فتوی را داده مگر علمای آن وقت با وجود آنکه بعد از اندک مدت از دنیا رفته و حب ریاست
بچند روزی سبب بر این نوع احتجاب شد. از حق ممنوع گردیده حال شما ای منتظرین آیا بر علو البصیرت عمل نموده
این طرایق بر شجره حقیقت نمخطر [?] این نوع امور را اجرا نداشته تا آنکه در بطن [?] روز ظهور استهزا
از نفسی وارد نشده کل تلقای شجره حقیقت بندای انت الحق و ما سواک الحق لعونک و نصرت با مرک [?]
گویا شده و نصب موجودی در بنیاد الا آنکه مستعد لقاء الله گشته فائز به دیدار او گردد این است نتیجه عمل اعمال
عاملان و استهزا ننموده هر گاه موفق گشته این ایام فانیه حجت اعظم غنیمت شمرده و الا چه سود آنها که
بر انبیاء استهزا نموده و در ایام ظهور بر نقطه بیان استکبار داوری [?] همگی از دنیا در گذشته مفقود گشتند
ابدی خود منتهی شد تا زمانی که ارواح حیه در وجود شما آشکار و برقرار است به بیان ارواح میته
خود را منغمس شده در بحار توحید و تصدیق بحق متعرض گردیده حیف است که از روح حقیقت محجوب شده

خود را پلید نمایند از ارواح غیر طیبه سازند و ذلک ما تؤمرون به ان انتم عباد فاتقون

الباب الرابع من الواحد الحادی والعشر فی ان البیان ومن فیه حی

سواء کان من نوره او ناره انتم الی یوم من نظهره الله تنتفعون بالاحیاء فی ناره ونوره ولتحکمن ولقد یدون فیهما
انما النار من یحتجب عن حدود ما نزل فیه والنور من یراقبن حدود الله فیه ذلک فی نفس الکتاب لکل فی ذلک
ما دخلوا فیه ان یا کل اذا انتم تتقون فی ذلک ملخص این باب آنکه بیان و آنچه در آن است از خلق لله نهاریه و آثار
اولیه و امثال آن و آنچه در آن موجود شده است از هر شیء زنده و صاحب حیات است خواه از نور
آن باشد که مدلین بر او مؤمنین باو شده و خواه از نار آن که نفی و یقین بر نفی مستظلین در ظل
او باشند زیرا که خلق از دو شق بیرون نیست یا آنکه نفی است در ظل لا اله و یا آنکه از اثبات است در ظل الا الله
و آنچه در زمره مستضعف محسوب شده هر گاه مایل بنفی است در ظل نفی و هر گاه متمایل باثبات داشته
در ظل اثبات این است که از دو شق بیرون نیست اما کان نفیا او اثباتا والمستضعف یحشر فی ظلهما
ولم یحکم بالنار علی ناریتها الا بان حدود ما اذن بها ولا بالنور الا بنوریته اذا قبله فاجهدوا ان تکونوا
اثباتا ذا نور او انوارا آنچه در ظل اثبات محسوب شده از شجره اثبات و آنچه در ظل نفی محسوب شده
از شجره نفی این است که در کلمه لا اله الا الله میانه مشتبه نگشته بلکه آنچه در ظل لا اله در نفی و آنچه در ظل الا الله
در اثبات و هر دو خلق در مقامات خود حی بوده و هستند خواه در وجه خود باشند یا آنکه در باطن و مشهود منظور زیرا که

قوام آنها

قوام آنها بقول الله است و چون نازل شده لا اله الا الله وجهی لنفی و اثبات در بیان ثابت گشته و هر دو
عابد خداوند و ساجد او اول در غیر رضای او و ثانی در عین رضای او و لم یکن بین النفی والاثبات
منزلا ثالثا و نیست میانه نفی و اثبات منزل و حکمی ثالث بلکه وجه هر دو بظهور آنها است
زیرا که اول من اعرض شجره نفی در وجه او با عراض او خلق شده و اول من اقبل شجره اثبات در وجه او
با قبال او مشهود گشته و حیات آنها منوط بقول الله است و چون کلمه لا اله نازل شده لازم است که الا
الله نازل شود و چنین کلمه اثبات گشت که هر دو مشهود گردید و هر کدام از این دو کلام زنده و صاحب
حیات است و میباشند حیات در وجه آنها با عراض و اقبال آنها است با آنکه نفی صاحب حیات در وجه
حقیقی نیست و حیات او در جنب اثبات فنای محض است و آن شیء و غایی که دیده و در این فنا هم از کلمه حی
فانی است چه اوست اینکه مسلط در وجه نیست و زنده کالی حقیقی در عوالم لانهایه الهی است بلکه حیات او
ممات است و نا چیز صرف و فنای محض و نیست بحت است و او را از هستی حقیقی بهره نیست بلکه در هوای
امکان خود بحیات نیستی زنده کالی است و هر گز مذکور در پیش حی نیست زیرا که اگر حرف نفی را او اطلاق نشود
هر آینه حیاتی برای او نیست بلکه نیست و فنای صرف گشته این است که نفی و اثبات هر دو حی است در بیان
نه در غیر بیان زیرا که در غیر حکم حیات نیست بلکه میت صرف است و آنها را ذکری در ظهور حق نیست
فنای نیستی خود فانی است پس لا توت شماره اینکه گمان بحقیقت در سایر ابیات

که نار و نور بیان را حین دانسته جستجو نماید و خبر دهید و پرسش نموده زنده‌گانی در نار و نور او بیان
معنی که حکم حیات بر اهل نور داده و همچنین بر حیات آنها در رضایت الهی و حیات نفی در دون
رضای خداوندی بود در عوالم نشئه خود بحیات فنای خود زنده و حکم موت بر آنها نشده چه در عوالم خود
زنده و معذب‌اند و اهل نور در عوالم خود با حیات و بنعمای الهی در عوالم حیات خود متلذذ و شادمان
بانچه خداوند عالم جل شأنه مقدر فرموده در عوالم آنها حکم نموده و امر الهی را جاری داشته در نار بلعدل
اعراض و نار بیان دو در نور بیان اقبال و نورانیت او زیرا که نار و حروف او آنهایند که از ظاهر حدود
آن محتجب و از باطن محروم و مستغرق نشنیده از انچه خداوند در آثار الوهیه ممنوع در نفوس خود از
افئده هواهای خود میگیرند و نور آن آنهایست که در قرب نشئه حدود او را و عمل بما نزل فیه مینمایند
و بقدر ذره منحرف از اوامر الهی نبوده و بر لم یزل و لا یزال بانچه خداوند در آن مقدر فرموده مراقب بیان شدند
و در ظاهر و باطن آن جز ذکر خدا ندانسته در جمیع عالمهای خود وجود خود را بذکر او دانسته و در خیار
اوند همه شئون عامل و در عشیه هر گاه اگر نورانیت اسماء الهی را در خود ظاهر نموده در خلق بیان
احیا بحیات جاودانی گشته اثمار این حکم را در وجود خود ظاهر ساخته و در یوم قیامت بحیات عز
لایزالی سبحانی پیوسته بجنات بی زوالی بابی منتهی گشته اند و چنین شجره حقیقت ظاهر گشته
مائده حیات که در افئده و ارواح و نفوس واجد خود داشته نار اشتیاق جلوه او را در قلوب خود

متجلی کرده

متجلی کرده‌اند و بعین هوای او حاضر گردیده در ازل الازال رضای خداوندی مستقر شده تبلیغ
امر و فرمان آن شجره حقیقت را بر جمیع عباد رسانیده خود و متعلقین خود را در راه او فدا نموده‌اند
ثمره اعمال و نتیجه آن در روز ظهور هر گاه هر جا در حیات موعوده وارد آورده از شراب حقیقت
نوشیده از کئوس انجذاب بهجت مجذوب الی اعلی معارج حقیقت گردند هر آنکه مراقب احکام
و حدود الهی بوده در حقیقت عامل اهل اثبات حیات او در رضای الهی بوده و هر آنکه بر خلاف بوده
تا زمانیکه شجره حقیقت ظاهر شده در خلق احیا محسوب بوده لکن در باطن نفی بوده چون شجره عدل
آشکار گشته اگر مؤمن و موقن گردیده در حیات ابدی و ظل نور داخل شده و الا در نفی منسوب بوده وجود را
لاشی کرده‌اند و در نیست محض معدوم و لاشی بوده فاتقوا الله عن ذلک و احترزوا یا عباد لعلکم تتقون

الباب الخامس من الواحد الحادی و العشرین

من ینظر فی البیان فلا تردوه فی دینه و تذروه فی امره و ان کنتم رادین
علیه و عملتم بما لا یاذن الله لکم فلیؤد منکم تسعة عشر مثقالا من الذهب ان تستطیعون الی الحج علیه
کلمة الرد صادق فی کتاب الله لعلکم لا تردون من حق و لتشهدن او رایتم علی احد ما لا اذن الله فی البیان
فاعلموا بانه ذلک اعتدی و عصی ربه و لم یخرج عن حد دینه و اتقوا الله حتی یجعله لیعذر کذلک انذار فی عمله
یصل الیه جزاء الله بما فعل حتی تنبئوه و تذکروه بالکلام من عندکم و لا تردوه فی دینه ملخص این باب آنکه

هر آنکه داخل نشود در دین بیان و قرار بکلمه عدل آورده و شجره حقیقت را تصدیق ننموده و در ظل
ظلال توحید داخل نشده و خود را در ظل الا الله وارد نکرده او را رد نموده در آئین خدا وارد
بر او نبوده و او را از دین خارج دانسته زیرا که الیوم حکم مخصوص شجره حقیقت بوده در حکم نفی و اثبات
بر شما نبوده بل بقضای ربانی و امضای سبحانی بوده و چنین شهادت داد با یکدیگر خداوند در خصوص خدا
و نقطه بیان مظهر نفس و والاکار اولیه اسمای او در آنچه در بیان نازل شده حق است شبهه نبوده
که در آئین خدا از اهل امتناع بوده بر شما نبوده که او را از دین خارج دانسته و رد نموده او را وارد
بر او نشده بلکه او را در حالت خود گذارده مطلق رد و انکار نکنید او را بر نفوس مؤمنه نگذشته
کار او را بخداوند گذارید تا آنکه در روز قیامت او را در حق شجره حقیقت رد نموده
بر آنچه خداوند عالم جل و عز در بیان نازل فرموده عمل نموده حفظ نما از نار نفی نجات داده بر متعلقین
نجات از نار نفی خلاص کرده و بنور محبت داخل کرده ثمره الیوم حکم الله است که در روز قیامت
که اول ظهور و اول تجلی نفحات حقیقت آنچه نسبت بر این شده که در آن بر نفس را رد نموده
لعدل و بر آن نرود الیوم با شجره حقیقت منتهی شده هیچ کس را در او نبوده آن مظهر عدل را رد ننماید
و از هم قبال بسوی او ننموده قبل از آنکه [illegible] نکرده تا آنکه رد ننموده باشند الیوم است که هر امری که از مصدر
احدیت نازل شده محض فضل بر کل خلق بوده که از فضل آن شجره حدیث باعث اتمام

جنات

جنات الهی رسیده و در الطف معارج حقیقت متعرج گردند جهد نموده که این امر را در میانه خود جاری
نموده مؤمنی را رد نکرده هر نفس را بحال خود گذارده تا آنکه در روز امر بین یدی الله محجوب نگشته محتجب از لحظات
الطاف او نگردد الیوم است که خداوند بفضل و رحمت خود در حق آن شجره هر امری را که نازل فرموده نتیجه آن
و ثمره آن الیوم ظهور منتهی فرموده تا آنکه هیچ نفسی از فضل او مأیوس نگشته و در هیچ شأن مقنوط نگردیده الحال که
مایه ارتفاع و امتناع او است در یوم ظهور و پیش از ظهور و بعد از ظهور خدا نموده خود را از نار حرف نجات داده
بنور محبت داخل کرده و الله ولی الصالحین المتقین پس هر گاه شما ای سائرین در بیان داخل نمائید او را در آن آید
بر کسی نشده و رد نموده مؤمنی را در آئین حقیقت عمل نموده بآنچه خدا اذن نفرموده بر شما و از حدود دین
الهی محتجب گردیده فرض میگردد بر شما نوزده مثقال از طلا ابته برسانید بسوی آنکه او را رد نموده الیوم است
حکم محکم از خدا در آئین عدل ذلک حد الله و این است حدود الهی برای آنانکه تجاوز از امر الهی نمایند چه الیوم کلمه رد
راجع بشجره حقیقت میگردد و عاقبت منتهی الی الله میشود هر گاه ای شما ای علمای بیان و سالکین بحر ایمان در انقطاع نفس را
رد نموده الیوم در قیامت بعد راجع بشجره حقیقت نگشته و نفسی در آن روز محزون نگردیده بلکه همگی با روح و ریحان بوده
و اگر هم تصدیق ننموده او را در حق او نبوده و رد ننموده آن وجه حقیقت را بلکه هر گاه از اهل آتش و غضب بوده تصدیق ننموده
و سعی در نصرت او داشته و منسوبین بخود را در ظل او داخل ننموده مستظل در ظلال عطوفت او داشته از کار
فیض او آتش میده از ضربات لحظات او خود نموده از نفحات تجلیات او بر [illegible] وارد و اخ او از نفس و جان [illegible]

وقلوب مستعده خود ظاهر ساخته تا آنکه باعلا درجات وصول گردیده و هر گاه از شاهد شهوتی بری گشته و بر بلندی

آنچه را که وحی درستیابند وعملی که خارج از حد الشریعه باشد از نفس اعمال نمایند از احکام الهی خارج شده

و عصیان نموده ولکن از حدود دین خارج گشته در مقدار احتیاج خود از حدود الهی و حدود خود از نفس امّاره را درک

خواهند دید آنچه صادر از او گشته و واقع شده و هر یک سوی او از گرمی آتش و ضرر آن بقدر حجاب او با نتیجه

در دین خدا اشتهار هر گاه بتوحید او و امر موعظه و پند داده و یاری نماید او را دوستند اگر در دنیا کلام نیکی از او زد وجه

و نصیحتهای رحمت انگیز و پندها داد دین خدا را در منماید او را در دین او زیرا که این سخن مودن را راجع

بشجره حقیقت میگردد و در قیامت بعد بنقطه بیان که نفس نطق یوسف آب جاری مشهود هر گاه اگر کار نیک

نموده و موعظه نیکو گفته این عمل مشهود باو میگردد و در روز قیامت خداوند عزّ و جلّ نیکو عطا خواهد فرمود و سعی

متقیان ضایع نخواهد گشت این است که حق جلّ و علا خلق خود را امر بموعظه و نصایح در دین حق موعظه فرموده و

نصیحت نموده تا آنکه موعظه و نصایح او جمیع ما خلق باعلا درجه هر کوتعوی رسیده و در هیچ آن نفس را از دانسته و امر

کسی را در مقام خود نظر نموده عالی الطریق علو و بادانی با دنی مقام او سخن گفته و با متقی بتقوی او و با غیر متقی

بنصیحت و موعظه نه آنکه هر گاه شخصی را دید که از حدود الهی تجاوز نموده حکم بکفر او داده و او را از دین

خارج دانسته بلکه هر گاه اگر در نفس توجیه او شبهه و ریبی بعد از آن شخص خارج تا زمانیکه باز گشت نکرده خارج

از حدود الهی و دین او بعد لیکن بموعظه و نصیح او تا باز گشته شاید که نسمه حیات بر او دمیده نفحات الهی باو

رسیده بنسایم

رسیده بنسایم قدس و محبت الهی از تیه ضلالت بصحرای هدایت شتافته در ظاهر و باطن بجنات رضای

الهی واصل شده در ابتدا و انتهای خود باعلا درجات فضل ربانی مستوجب گشته در جمیع شئون بلقای او دائم لم یزل

و لایزال باقی در جنات لقای او بجمیع نعمتهای غیر متناهیه او متلذذ و مستعد گشته هر لحظه لمعات انوار

یافته جذبات او در اشتهار شده باعلی مقامات رسیده باشد سعی نموده اینکه بهمین حکم در جمیع امور و اعمال

شده رحمی گردیده و بعد نسمه حیات جاودانی بر جان و تن سائر انسان رسیده عظیم مقیم آنها احیا شده باروح

و ریحان حقیقی در ظاهر و باطن خود و جمیع شئون مقتضیه ممتنع و مرتفع با متناعات و ارتفاعات سبحانی ارکده

باشند این است حق نصایح و موعظه هر کاه مراقب بعد از ان نوش فانیه خود انوار حقیقت را ممنوع نمایند

الباب السادس من الواحد الحادی و العشر فی ان

من ینتظر من یظهره الله بغیر معرفة الله و رضائه فی معرفة نفسه و رضائه او کلک

ما استر کواسر البیان حرف و ما کانوا مؤمنین عنده فلیتبلغن کتاب کل شیء الا کل نفس و لو کان صاحب علم

من یوم الاول ذکر اسم عنده الی من علی الارض و لیستغفرن ثم لیتوبن الیه ملخص این باب آنکه

از آنجائیکه خداوند عالم جل شانه دوست داشته اینکه عباد او تربیت او گشته و در قلوب خود معارف

الهی را جلب نموده مملو از معرفت و توحید او گردند هر فرقه که جمیع آنچه در بیان است از تابعین او انتظار

نفس و را انظهور من یظهره الله داشته تا آنکه آفتاب حقیقت از سمای ظهور خود طالع گشته عوالم و ما فیها را

نور جمال خود روشن و منیر کرده‌اند ولیس هر آنکه انتظار کشد ظهور او را بغیر از شناختن خود او نفس او
و رضای او در معرفت نفس او و رضای او بغیر از آنچه خداوند فرموده در حق او و در شئونات ظهور او
باین معنی که او را بهوای خود بجمال نموده و نفس بخیال خود در حق خود [illegible] گذاشته و عرفان او را شناختن
علمای عصر از منکرین و معرضین فته‌اند از زمره اهل هدی و [illegible] شده چه شناختن آن ذوات
و انتظار ظهور او منوط برضایت الهی و معرفت او نبوده چنانچه در خیال خود خواسته و علمای ظاهر
اجراء داشته‌اند چنانچه خداوند فرموده [illegible] در همین حقه که هر نفس در ظاهر بیان و باطن آن عمل نموده
آنچه خداوند فرموده یافته و حجب او را شناخته پس هر آن کس که نظر با او نموده و انتظار او برده منتظر ظهور
او باشد بغیر از دیده حق بین که خداوند فرموده یعنی بغیر از راه یافتن او [illegible] و همه خود او را نفس
چون خود دانسته و رضای او را در رضایت الهی ندانسته و شناختن و یافتن او را بغیر از شناختن
و یافتن پروردگار نکنند نمونه آن نفس منتظر انتظار او بر [illegible] مؤمنین در بین بیان عند [illegible] باز ماند که
شناختن او را شناختن خدا و رضایت او را رضایت او و شناختن خدا را شناختن او و یافتن
خدا را یافتن او و رضایت او دانسته آن زمان از سائرین بحر بیان نبوده و از سالکین طمطام ایمان
و عرفان و سالکین مقام ایقان و وجدان پس سعی خود بدان نموده که شناختن و یافتن او را بعین او دیده
در رضایت او را رضایت الهی بهره او دیده و یافته تا آنکه در جمیع عوالم و ما فیها معرفت رضایت الهی
واصل شده

واصل شده و میسر و معاد را یافته براستی نهایت را مستقر کشیده بفیوضات لا نهایه مستفیض گردد
لیس است که خداوند جل شأنه از فضل و رحمت خود خلق خود را معرفت حجت خود و انتظار ظهور او
امر فرموده تا آنکه با صراط اعظم و طریق اقوم مستوجب با علی درجات [illegible] گردیده در جمیع عوالم
ما لا نهایه الهی بما یحب و یرضی واصل شده‌اند پس هر گاه اگر انتظار ظهور او را داشتند بغیر از [illegible] و رضایت
[illegible] آن نتیجه حقیقت المعرفت و وجدان حقیقی یافته بغیر از چشم او با و نظر نموده در کمال بصیرت
وحدت و لطافت نظر و ابصار آنها آفتاب حقیقت را یافته و شناختن او را شناختن [illegible] و یافتن
او دانسته و رضایت او را رضایت او و هم چنین شناختن خدا را در شناختن او و یافتن او را در یافتن
او و رضایت او را در رضایت او و جمیع [illegible] مراتب را در نقطه بیان دیده زیرا که اول و آخر و ظاهر
و باطن او بوده و در او جز تجلی پروردگار نبوده و همین تجلی در نقطه [illegible] بوده و جمیع [illegible] در ظهورها
[illegible] نور وجه بوده که [illegible] از [illegible] سبحان الله [illegible] مثال
[illegible] که این نوع معرفت و انتظار ظهور [illegible] در عوالم ظهور [illegible] گذشته [illegible]
امر خداوندی در این ظهور و هر گاه که نتوانند برسانند کتاب [illegible] را که بعد در [illegible] نازل شده [illegible] نفسی که نتوانند
اگر قدرت بر رساندن داشته باشید [illegible] از امت [illegible] لائق [illegible]
بوده که کتاب [illegible] شاه [illegible] کشیده [illegible]

مخلوق و عالمیان شاید که در انهار نسمه حیات دمیده شود و بروح ایمان زنده کرده و در هر حال استغفار
بسوی خدا نموده توبه و انابه کرده بازگشت خود بسوی او کرده تا آنکه ثمرات اعمال خود در عوالم غیر متناهیه
الهی رسیده باشد ثمره این امر آنکه لعل در یوم ظهور باین نوع معرفت واصل شده و باین قسم بصیرت
مستبصر گشته در ظاهر امر و باطن آن بمرضات الهی مرتفع کرده و در روز ظهور هر کار مقدر شده
باشد بهمین معرفت و انتظار و بصیرت حقیقت شجره مستکمل شده و قبل از ظهور منتظر بوده
که ثواب آن اعظم از هر ثوابی بوده و بعد از ظهور در اثبات امر او کوشش نموده و آثار او در الجمیع کتمان
ارض برسانیده باشد که در امم دیگر انتظار ظهور حق داشته من حیث لا یشعرون بر آنها مشتبه گشته
چنانچه حال مشهود است که سه امم منتظر روز خدا و تجلی او میباشند و بعض از آنها هم انتظار نبی را داشته
تا کنون منتظر بوده و در دیده خود غطاء نموده در گوشهای خود وقر نهاده این است که لهم اعین لا یبصرون بها
و اذان لا یسمعون بها و قلوب لا یفقهون بها و افئده لا یشعرون بها سعی نموده که چون این زمره نار بس نموده
و چون این نفوس محتجبه را که دیده باین خالصا مخلصا بعد برای رضای او عمل نموده تا آنکه هر کار قرب
منتشر شده در جمیع عوالم متعلقه بمرضات الهی وجود گردیده باشد ذلک ما نزل فی الله لعلق البیان بل نفسه
ان کان لا تعقلون تعقلون و تشعرون و تفقهون ان یا خلق ان کل خلق انتم فی ایات تنظرون ذلک الله المقصود و انه تعلمون

الباب السابع من الواحد الحادی والعشر فی ان الله

نهی فی البیان

نهی فی البیان ان لا تملکن فوق عدد الواحد من کتاب وان تملکنّ فلیملکنّ منکم
تسعة عشر مثقالا من ذهب هدیة للکتاب لعلکم لا تتقون فیه وانما تأذن بالاول نفس البیان ثم عدد
الحی ما نزل فی البیان فی ظله من علوم التی تنسب فی دینکم مثل النحو والصرف والحروف واعداد الحروف وما انتم
تنشئون فی دینکم من الفلسفة باعمال المنطق ولا تنشئن الا بحی من العلم والحکمة ولتحتجبن عن زخارفها کل ذلک
لئلا تحتجبن یوم من یظهره الله یوم ظهور الذی نفس البیان وما انشئ فیه من عدد الحی من الکتب من علماء البیان بلغوا
الی ذروة العلم والتقوی هم کانوا مخلصین فی دینکم ملخص این باب آنکه خداوند عالم از آنجائیکه فضل و رحمت او
تام و بالغ بر جمیع عباد خود بوده نهی فرموده در بیان اینکه مالک نگردید در این امر بیش از نوزده جلد از کتاب و هر گاه
اگر بیشتر از این اختیار نمودید واجب میگردد بر شما نوزده مثقال از طلا دیه آن که در مقام خود بیان شده
زیرا که از حکم خداوند تجاوز نموده هر چند ثمره آن اینکه در جمیع عوالم خود ظاهر و باطن آن جز نقطه بیان و حروف حی او
را اشتغال نگشته و در کلیه شئونات خود حروف بسمله را ناظر گردید چه بر شما باید حروف نقطه و حروف شما
بهمین حروف پس در میانه دعوی خود اعمال خود را بهمین طریق نموده کتب خود را نوزده قرار دهید زیرا که
در این حروف اسماء اعظم الهی مشرق بوده آیات عظمت او از آنها و شئونات طالع است هر گاه در این کتب
و حروف بعین حقیقت نظر نموده سر توحید را در کلمه این دو دانسته باشند که کتاب اول نفس بیان است
همه آن را این کتاب قرار دهید و عدد حی را هم در نفس او مینمایید و او را ایات فرمایید چنین بسمله دانسته که آیات

آن تمام و یک کلام و بیان انسان کامل محسوب است چه اگر یک حرف از آن ناقص شود در رتبه حق تمام نمیشود در
حرف اول از حروف بسمله در مقام حق ذکر نمیده و هیچ کتاب دیگر که عدد حی است انچه در ظل بیان در اول آن شود از
علومیکه لازم که شما را نفع دهد در آئین خدا از قبیل نحو و صرف و علم حروف و اعداد اسماء کار که تو انید
با کمال از هر کاملی ان شاء الله ترتیب است به بهترین وجوه داده و آنچه ان شاء الله میباید از کتابهای ظل بیان
و در دین او بخوبترین طرز و قاعده نظم او کرده نمیده و به نیکوترین وجهی ترتیب بده نمیشود تا آنکه خطوط ما لا نهایه
روحانی جمع یادر کنمایید و هر کاه شروع بانشای کتابی نمیشود ان شاء الله مینمایید مگر جواهرهای دانش و حکمت را از محتجب
از غیر آن گذشته بزخرف گفتار نپرداخته چون اسرار ناکس بلکه بحقیقت و الباب آن برخورده مغز را
از پوست شناخته و یافته جواهرهای حقیقت شیعه را کرده نمیده لئالی مودت در وجدان آن از مکمن
حکمت و عرفان مشهود کرده نمیده ثمره این حکم آنکه ظاهر نگردد در نزد حق نطوع او در روز ظهور او مگر نفس
بیان ما لا نهایه ان شاء الله در آن از عدد حی از کتب از علمای پرهیزکار که رسیده تا منتهی ذروه علم
و حکمت و خالص شده کان و مخلصات در دین خدا بوده و نظر آنها الی الله بوده و ریاضت محض از برای خدا
و هدایت خلق و رسیده آنها بسوی حق بوده و خود را در شب و روز من حیث الهدایت مخلوق معذب داشته
مال و جان خود را فدای حق نموده در حب مودت او و حروف نفس او ما یملک خود حتی نفس خویش را
فدا نموده این است ثمره اعمال که خالص از برای خدا بوده هر کاه انچه نمینماید الله علی ما نموده الی الله منتهی شده

بذروه

بذروه اعلا رسیده و بدرجات ما لا نهایات قرب منتهی گشته در هر مقام کلمه راجع شده سعی نموده که چون
علمای این زمان نبوده هر روز بهوای خود کتابی انشاء نموده و جهد باخذ متاع و مال مردم نه آسته بلکه روان
اعمال خود را خالص کرده نه نظر نموده بجهلای عصر که خود را علما نامیده هر روز فتوای تازه بر حق داده و آیات
حق را دلیل بر بطلانیت نفس حق و حقانیت خود آورده و در هیچ شأن متذکر نگشته و نگفته که این عمل
دنیا فریب داده یا اشعریه و عسیر الآن کون شده کانجا ولم اشعر بفعلی لنزیت که این خلق لاشعر از حق
محتجب شده هر کسی خود را حاکم عند الله دانسته و عالم در دین و هر روز کتابی بزعم خود ان شاء نموده و در آن
اسم دین گذارده و از محقق دین محتجب شده و بقول بعضی جهال حق گفته و حق یافته با آنکه بیشتر اقوال
خلاف ما انزل فی الکتاب بوده انیست که یوم ظهور خلق محتجب شده از غرباء اصحاب بیرون رفته سعی نموده
در این ایام فنا و در دهای زوال و عنا که بر سبیل علی نموده خود را از طریق ضلالت و جهد رهانیده
آنچه بر خداوند است نصیحت شما مخلوق و وعظ شما لکن مشغول گشته نمی باید سوفه ما به خداوند عالم لعقار حق
و امر حق آنچه نیز با لکن شما محتجب شده از حق دور بیهوده حکمان نمینمایید که تا آنها در نهضه و مسلوذ
بنعمای الهی گشته و از مرت گریخته و او ناگهان بر شما در آورد و بیخ آرزوهای شما بر کند و خون
عمر شما را بر باد دهد و خود مشغول شده مستغرق گشته بغفلت و ناگهانی این جا عاریت در سر نقل نموده اینجا
حقیقت از وجه خود در ظاهر گسسته و این جانه عاریت بغیر سپرده مثاله خلق فنا دلائی بوده ایا متذکر

نمی‌شویم و شعر نمی‌کنید حیف است در این ایام فنا ساعتی از عمر عزیز را مغتنم نشمرده در راه خدا کوشش نمائید و در سبیل او منقطع شده از زینت و زینت دنیا که این عالم فانی مکان غرور است فریب آن مخورید و این زندگانی را فانی دانید و بجای غفلت بر حق تکیه نمائید و مفتون آن نگردید و نظر بر بی‌وفائی آن داشته بی رنگی حق را در خود هویدا نمائید تا چند نظر خویش را بلون آن داشته و انظار حق را بخلق الوان در آورده به بی‌رنگی حق لون حقیقی خود نموده طلب معارف و حکمت نمائید و چون این نظر ناظر گشته و به این لون مبصر و مشعر در جمیع شئون خود مستغرق گشته با آیات الهی مستظهر گردید

الباب الثامن من الواحد الحادی والعشر فی ان لا تفرق بین الحروف

الا ان تجمعن فی اوعیة لطیفة او فی منادیل لطیف و ما انتم به تحرزون غیرهما و لتضعن کل الحروف فی مقاعد مرفوعة للراقین ارواحهن للعلیم الحسن بارواحهن فی العلیین و تحجبوا عن دونها و لتجمعن ارواح ان تتعلق بها فی نفس العلیم لا تشعرون بما تحرزون او یحرزکم الا بما انتم ترضون و تشکرون به و کل ملک من حرف فعلیه ان یحفظه فی مقام عز و ان یکن فی حجرة عباد فعلی کل واحد ان یحفظن ما الهم من کل حرف مکتوب و ان یجعلوه فی مجلد واحد او مقاعد مختلفة اذ لن یکن ذلک للعلیم الا بعین من امره ملخص این باب آنکه خداوند عالم جل شانه از آنجا که فضل او شامل و رحمت او کامل و قدرتش نافذ بر جمیع مخلوق است امر فرموده در بیان باآنچه سبب ارتفاع و امتناع اهل امتناع و انقطاع ایشان و ساکنین در این بیان را باو متقنه و احکام مبرمه خود امر فرموده تا آنکه

باز مناهج

باز مناهج عدل و طرائق فضل مستفیض با علا معارج حقیقت گشته مسترفع باجلی درجات تقی ره برگردند و امر فرموده در بیان که آثار حقیقت را که مترشح از مجاری عزت او گشته و حروف حقیقت هیچه جدا جدا در مکانی نگذارده بل جمیع بیان را در چند ورق لطیف گذارده یا آنکه بر دستمال لطیف و لطیف پیچیده و در مکان خود گذارده و جهد در حفظ و حرمت آن داشته تا آنکه در حضرت یوم ظهور آن آیات حقیقت آن حروف بر خورده آثار فضل و رحمت الهی را در جمیع شئون مستمر گشته و آنچه با خود حمل نمائید از قبیل جزو دعاها که حفظ آن را محفوظ داشته یا آنکه طلب شفا و استشفا نمائید حکم آن غیر از آن است از این جهت که در هر جا و هر مکان لطیف حفظ آن نمائید ثمره این اشارت حقیقت این است که در جمیع عوالم خود مراد فضل جدائی در میان احرف حق نداده حروف را در ظل نقطه دیده یا معنی که در حضرت باحرف نقطه در ظهور یقین نموده از شئونات اولی الحجب از حضرت آن گشته بل ظهور حق را در قیامت بعد نفس اول دیده جام انبیاء را نفس حی دیده و نقطه را نفس محمد دانسته چون ظهور بعد را نفس نقطه و حرف حقیقت را در ظل نقطه و واحد در سلسله دیده از حضرت وی او را هیچ محتجب نگرید بل به ظاهر آن حروف و باطن آیات آن مستبشر شده در حروف فرق الی حروف الحی و در بیان غیر الله فرقی ندیده در همه مرات آن شمس فقط مستبشر شوند این است حقیقت حکم که آیات الهی را در این فصل نور مشاهده نموده و نقطه را نفس سبوح و باب گردد را حقیقت کتابها و در حضرت ظهور نفس ابتدا و انتها دیده و متهدی بآیات الهی گشته تا آنکه

سر تجلی را در نقطهٔ وجود مشاهده نمایند و محل کنز ارض کتب و آثار را در مکان مرتفع قرار داده
و در حفظ و حرمت آنها مبالغه داشته در مکانهای پست با مواضع قذر آنها را جای نداده چنانچه بوده اند
در ارتفاع و امتناع کتب جهد جهید نمایند تا آنکه مراقب باشند ارواح الهی کتب و آثار الهی را
و در آیات مرتفعهٔ الهیه روح حقیقت آنرا مشاهده نمایند شاید که در قیامت بعد تا آنکه در ظهور اولی
با ارواح آن حروف که حرف حق بوده و متظلین در ظل آن حروف کمال تجلی نموده در رضوان ساکن
و باطل نموده یکه لیل عمل سبب نجات گشته و مبنی بر حب الهی و تجلی نمود الشجره حقیقت و باقی و مطالعه
در یوم ظهور و قبل از ظهور و بعد از ظهور تا آنکه برضای الهی عمل کرده و از ما دون الهی حروف دلتنگ بیاید
حقیقت که آثار باطله و نفوس نفسیه محتجب شده نزدیک باتش فطای انغمار گشته تا آنکه بنار نفوس
انعام مقرب نگردند پس جمع نمایید و طلب کنید ارواحیکه تعلق میگیرد با حروف در نفوس شما و معارف
و حکم الهیه را از منابع آن حفظ نمایید و حفظ آن منقطع الیه و فی آن ساز بر شاید که شما اختلاف در دین
نمود کرده اند بر یک منهاج عمل نموده در دین خدا اخوان مکاسر و وجود متقابلین بوجه یکسان
با اهل ایمان مطلق اتفقتبیت از حق دور نماید با معنی که با برادران دینی بر ... و در ... ودیعه
و انظار پاکیزه عمل نموده و نظر داشته خود را از جنس شیطان و هر پلیدی آزاد دارید شاید
که شما اختلاف در آئین نموده با آنچه شما را انده و هلهین کرده و شما محزون کرده ملک بنمایید آنچه مایه

ابتهاج

ابتهاج و سرور در ذات شما است آنرا مشعوف گشته در اخص گردیده و در نعمای الهی با آنچه رسیده آیه شکر
نموده حامد و ماجد گردید و هر آنکه مالک شود حرفی از کتاب را بر او است که او را حفظ نموده در مقام بهی
و بلندی و هر کاه دیده باشد در حجره چند نفر چنانچه در باب بعضی طلاب علما بوده بر هر یک از آنها واجب بوده
که ما یتعلق بخود از آثار و الواح و کتب و آیات الهیه را محفوظ داشته از هر قسم حرفی که نوشته شده است
خواه آنکه عملی کرده یا نشده یا آنکه در مکانهای جدا هر کس با آنچه دلخواه او است از آن در محل خود مستغنی
نیز عمل را بر ایشان ... آنکه بر خود دشوار است ... بر روح در ... و ... عمل نموده
و اعمال خود را با خالص الوجه الله کرده در جمیع مراتب مستریح الامر کردید با فضل چنین نیز وجود
بشنید ... و الذی خلقکم و اعلم این فضل و رحمت وجود لایزالی الهی در حق شما بوده کان
تا آنکه برضای پروردگار واصل شده و خود را از البیس گشته شکر کرده ... سعی نموده اینکه آثار حقیقت را
در کمال متانت و درستی حفظ نموده ارواح آنها که حروف مستقلهٔ برآوست در ظهور حقیقت و اولی
و ما بین ذلک در ... هیچ نقطه از نقاط حقیقت را انکار ننموده بنظر وحدت در آنها نگریسته
این حکم آنکه نفس جمیع مظاهر الهیه انقطاع بیان داشته و نقطه را در حقیقت نفس نقطه ... اشاره
کرده در ظاهر و باطن و شئونات اول و آخر جز همین نقطه شاهد نشده هرگاه بر عرش ظهور او را مشاهده
نمایند یا آنکه بر خاک مذلت و خاکساری مشهود بینند و نپوشند مگر قطعی و نباشد مگر آب این شئون

متغایره متضاده باعث بر حجبات نفسیه سبب بر محتجب گشته از لحظات اشراق جمال او در عود

محتجب بمانند لیس سر حقیقت هر گاه بنقطه عدل رسیده اشراقات لا نهایات او را در جمیع

لحاظ مشهود بینند با نچه ممکن در عوالم خلق بعضی در کوشش خویش داشته جهد نموده اینکه با آن مظهر حقیقت

موفق و مؤمن گشته و بلقاء لقای او مستقر و مستبشر در عوالم لا نهایة الّتی گردند ذلک ما نوصیکم به لعلکم انتم تعقلون

الباب التاسع من الواحد الحادی والعشر فی ان

لا تجلسن فی مقاعد العزّ الّا فی حولها وان جلستم فلیلن منکم تسعة عشر مثقالا

من ذهب الّا وانتم تجبرون فی ذلک فمن لم یجز علیکم یومئذ من کتاب الله ما حد فی الکتاب لعلکم لا تحجبن

عن حدود آیاتکم واذ انتم فی یوم عنده تجلس اهلیکم عندکم بما لا تستطیعوا ان تقعدون فی حول الحجرات

الّا وان تحبون ان تقعدون فی مکان واحد وفی مقاعد الحزن ان رفع عنکم ذلک الحکم لعلکم تحزنون علی ادلاء امکم

وان من نزل علی احد فعلیه ان یعززنه ولیعززنه ان یؤتیه ما یملک بنفسه برحمته والدنیا فی حوله وان تحبون

عن ذلک فعلیکم ان تستغفرون الله وتتوبون الیه تلک الآیة انا نستغفر الله انه لا اله الا هو له الاسماء الحسنی کل شیء

وانا کل الیه تائبون ملخص اینکه خداوند جل شانه و عز اسمه ... جمیع ... را باو اول که

از علو فضل و جود خود نازل داشته و نخواسته علو احدی را مگر آنکه اراده او در اتباع این امر باشد

وارتفاع شجره حقیقت قرار گرفته و چون اتباع ذات الهی معلق گشته مگر باطاعت در امر اشجار حقه او

از این سبب

از این سبب ارتفاع هر امری را منوط بارتفاع و امتناع حجت حق قرار داده پس هر آنکه امر او را متبع گشته

واطاعت او نموده در اوامر و نواهی نظر داشته مرکز شجره حقیقت و ابتهاج هر اعلائی را در اطاعت

و اتباع او دانسته از این جهت امر فرموده که هر گاه مجلس منعقد شود در آن ابتهاج و سروری مهیا باشد

ابتهاجی از اشعار شنیده در آن مجلس مگر در اطراف آن اسم اعظم که ارتفاع و قرار شما در حدی حکم آن گذاشته

در نهایت امتناع و ابتهاج مرتفع گردد چه این ارتفاع و امتناع منتهی بشجره حقیقت شده در آخرت

راجع بشما خواهد گشت پس هر گاه اگر چنین مجلس مهیا باشد و شما بر خلاف این حکم عمل نمایید از حدود

الهی تجاوز نموده بر شما الازم و واجب است ادای نوزده مثقال طلا که جزای اعمال شما داده شود بعد از

حدود الهی در بیان تجاوز نمایید مگر زمانیکه بر شما جبری در عمل باشد و شما را برای حق در چنین

محلی جا داده و مجبور باشد در آنجا نشسته لیکن در آنوقت بر جبر کننده بر شما لازم میگردد از کتاب خدا

آنچه محدود شده در آن از حکم با دادای نوزده مثقال طلا جزای آن جبر که بر شما نموده زیرا که از کتاب او

او نمیبرد نه بر ذمه شما چیزی وارد گشته مگر برای آنچه نموده و شما عمل نموده اید بغیر از رضای او از این

عمل و خداوند عالم عفو فرموده بر شما از فضل و رحمت خود تا آنکه در اعلا مقاعد جلوس متیسر گشته در نحوه

افضال او منعم گردید که شاید این حکم آنکه شما از حدود الهی تجاوز ننموده آنچه مامور گشته اید

مستقیم و ثابت بوده و در عمل نمائید و از حدود الهی خارج نگشته از اطاعت و فرمان او سر نتابید

واذن فرمودند خداوند بر شما و حکم شده است در بیوت شما از ما نیکو فرستند اهل و عیال
شما نزد شما برای اینکه بنشینید بهر نحوی که خواهید زیرا که نمیتوانید و قدرت ندارید آنکه نشسته که در
حول مجلس نشسته مگر آنکه بخواهید و دوست داشته باشید که در مجلس شما نشسته باشید در آن وقت
اذن است برای شما و باکی نیست الله فضل غیر متناهی اعلی در حق شما سالکان بیان
و سایر اهل حقیقت فرقان شاید آنکه شما برضای خداوندی وحدی کردید و در مجلسهای عزا وارده
شما اذن است برای شما بهر طوری که بخواهید در رفع کردید لذا شما را حکم برای آنکه شما محکوم در نحو ما
کردید و عزاداری کنید برای اولیای خدا و هر آنکه نازل شود بر کسی در این مجلسها واجب است که او را
عزت نمایند بنفس خود و رعایت او داشته و حرمت نمایند و اکرام داشته او را و مکان نشستن او را نمایند
و سالکان این مجلس حرمت و رعایت او نمایند اکرام او نمایند و عزت او میدارند و هر گاه اگر
محتجب شد از این حکم خداوندی بر همه آنها واجب است که استغفار نمایند خدا را و بخوانند این آیه را
انا لنستغفرن الله الذی له الاسماء الحسنی علی کل شیء و انا کل الیه
لنا ئبون هر آینه [illegible] روزی شود مجلس برپا شده [illegible] شجره حقیقت یاد کنید
او در آن مجلس حاضر شود و نفس را اطلاع بر آن نمایند [illegible] اجزای [illegible] نفوس نمایند تا آنکه بر
شجره عدل غیر لایق چیزی که واقع شود هر گاه سالکان [illegible] با این ترتیب مرتبی و با این نحو

عمل عامل

عمل عامل و متجلی کردند هر آینه شجره حقیقت در روز ظهور و قبل از ظهور محزون گشته در زمره مؤمنان هم
غیر لایق عملی عامل گشته لذا سعی نمایند اینکه این سنت را در میانه خود جاری داشته بمقدار طاقت خود
و استطاعت هر امری را در مقام خود تصور نمایند و هر حکمی را به وفق آن عمل نمایند این است که خداوند سبحان
من جل آن وجه حقیقت مخلوق خود را بار و نهی غیر خود مأمور فرمودند تا آنکه در روز ظهور با این نوع آداب
مترتبی گردیده در جمیع شئونات با حیا و حلم نمایند از شئون وقار و تمکین خارج نگردند نه چنانچه در ایام منظهور
بر شجره حقیقت وارد شده زمانی که بر بساط عرف جرا حاضر شده مکان نشستن نمودند و آن
ذات حقیقت را منعمه عزی نشانه [illegible] در حق فعال نمودند در ورود بر آنها جائی غیر لایق بان
حضرت نشسته لذا و حاضرین [illegible] بنحوی تکلم نمودند آنچه از حقارت مجلس نافرمانی که گشته اند
حتی آنکه واقع شد آنچه گشته در حکام [illegible] نظر نمایند و در آنچه بر آن وجه حقیقت وارد شده
اندوهناک گشته بر فاعلان آن افعال که هم مستحق کلمات عدالت جاری داشته امنا به حقیقی حجت [illegible] است
که شجره حقیقت امر باعزاز مؤمنین فرمودند از مرضات [illegible] اینکه همگی با این نوع تمکین و وقار متجلی بر نور
امتناع گشته در علو ارتفاع متجلی بتجلیات لا نهایه الهی گردیده مترتبی بر تربیت عدالت گشته نفحات عز
ربانی را در لحظات اشراقات ظهور است ادراک کرده لب از نفوس که خود سالک محقق و دانسته
و از جزئی امر الهی محتجب نشده و بقدر حد نجات جز از اعلی معارج حقیقت با دنی منازل آن خصائص نفس

مذلت منزل کرده‌اید از مطالع قدس احدیت مستعد گشته در حجبات غشوش خود آرمیده
هرگاه شما ای مجمع معراج عبد بر این نوع عمل واقف شده و باین قسم تربیت عادت نموده عارف
گردیده بعد از آنکه در آن روز در جمیع عوالم خود غیر رضای محبوب خود شاه نگشته در سبیل نیکی برخلاف
عدل عمل نموده از ظهوری تا ظهوری مستریح گردید و ذلک ما تؤتم به [illegible] عند قرائة الکتاب لعلکم [illegible]
الا ادا [illegible] منکم تفتحون و بالتوفیق و التعمد اینست که خداوند عالم [illegible] باستغفار امر فرموده
شاید آنکه عملی [illegible] مستحق شده از این قسم اعمال [illegible] از غیر خداوند

الباب العاشر من الواحد الحادی والعشر فی ذ[illegible] فی البیان

ان یمکن عندکم ان لن تستطیعون ان تعرفون کلام الله و تفهموه عربیا وان تفسرن کلماته بلسان
الفرس لعل اذ ذاک فی الکتاب للذینهم لا یمکن ما فیه ولکن لا تفسرن الا بالحق ولا تجعلن ما نزل فیه فارسیا
عربیا الا بالعهد الحق وان تستطیعون ان تفهمون کلماته وان یمکن معانیه فلتملکون ما نزل بلسان
الاعراب فی الکلمات ولتملکن ما نزل بلسان الفرس للذینهم لا یستطیعون ان یمکن ما نزل الله وما نزل
عند الشهداء فی معانیه تحفظونه کما علیکم وتبلغونه الی من یظهره الله واذن لکم ان تجعلن من کتب الواحد
ذلک الثلث عما نزل والهدا ثم العربی کلها ثم الفارسی کلها ذکرا من لدی لعلکم تحفظون لکل ما نزل الله
علی لفظ هرهم تعملون به ملخص این باب آنکه خداوند متعال از علو فضل و جود خود اذن فرموده و امر داده

در بیان

در بیان اینکه باید آنانکه می‌یابند و میفهمند معنی کلام خداوند آیات حقیقت را آنچه نازل شده
از عربی و هرگاه کسی از علمای حقیقت شرح دهد کلمات بیان را بلسان فارسی از برای [illegible] آیات خدا در کتاب
من [illegible] آنها نیکه نمیتوانند آنچه نازل در آن شده آیات معنیهای آن را در الباب آن بزبان عجم [illegible] بر اهل شما را
اهل دانش و معرفت تفسیر بنمائید کلام خدا را و ایشان را در امکنه [illegible] و نگردید آنچه در آن فارسی
نازل شده آیات بلسان عربی مگر برای [illegible] حق چنانچه نازل شده است و هرگاه اگر توانید شما اینکه بفهمید
کلمات او را و بیابید معنیهای آن را در اینوقت [illegible] آنچه نازل شده است بزبان تازی
از کلمات و مالک گردید آنچه نازل بلسان فارسی شده است برای گروهی که ایشان نمیتوانند اینکه درک
نمایند و بفهمند آنچه نازل فرموده خدا در آن و آنچه از شبهه است بیان نماید بعض علمای حقیقت در معانی کلمات
بیان ظاهر شده چنین دهید [illegible] حفظ نمائید و برسانید آن کلمات را بسوی [illegible] تا اینکه جزا
دهد عاملین و مفسرین بحق را در روز قیامت و ذکر نماید ایشان را باسم عبد در کتاب خداوند و اذن
داده شده است برای شما اینکه قرار دهید میانه خود کتابها که [illegible] نوزده جلد است قسمت اول آنچه
نازل شده در بیان چنانچه نازل شده است ثانی آنچه در آن نازل گردیده عربی با بحجه و ثالث جمیع معانی
فارسی ترجمه آن [illegible] ذکری از رضای شما و یادآوری شاید که حفظ نمائید آنچه نازل فرموده خداوند در آن
[illegible] چنانچه خداوند عالم جل شأنه نازل فرموده [illegible] هرگاه چنانچه امر الهی بوده

در میانه خود اجرای اوامر و نواهی او منهمک لم یزل و لا یزال در رضای او ساعی و در ظل ظلال
رحمت او مستقر گشته لیکن این است که خداوند متعال لم یزل عباد خود را با اوامر و نواهی غرض خود مترقی داشته
و امر فرموده که با حبل طاعت و رضای او در اعلی معارج هدی و تقوی مستعرج گشته در جمیع مواقع
و لحظات مقتضیات او با علی درجات منتهی گردند هرگاه در این ایام ممتنعه مستقر گشته آنچه حق جل و علا
اراده فرموده در آن یافته از شبهات افکیه خود را خارج داشته در ظل احرف مرتفعه مستظل گردیده
نسبت با ذیال عفو او منوطه در جمیع شئون با احکام حقیقت معارف او وصل گشته اند در این ایام زوال
و فنا که همه آن سرج و عنا و باساء و ضراء است بعضی خود را از عوارض آن آزاد داشته با آنچه سبب ارتفاع قلوب
و افئده حقیقی بعضی عارج الیه گشته نه آنچه ما به التذاذ جسمانی و ارتفاع لذائذ جسدانی خود بعضی بل
با آنچه علوم در آن اسم حکم در وجود آن مشهود بعضی مرتفع الی الله گردیده نفوس و افئده خود را مرایای عز او
کرده اند در ذروه حقیقت خویش جلوه نقطه حقیقت را آشکار سازند لیکن آن اعلی معارج ارتفاع
و امتناع ذروت موقنند هرگاه با سرار حقیقت واقف شده آثار انوار الهی را در حقایق افئده وجود مستشرق
دارند اکثر خلق بیان و مرتفعین با رتفاعات مطالع هوی سنجا در این بحر عما داخل شده در این طمطام
عرفان و وحدت ... با تعلق بنفوس خود آن اشرف لشئوارق قدس احدیت کرده اند و در این لجه وحدت
و فقدان خلیجه هویت غوص نموده لئالی حکمت در یابید نزد دست که عوالم تبدیل شده و ادوار تغییر یافته

دهر بعضی

و هر نفس الی القب فنای خود را اجع گشته و آن شجره طالع گردد و هموم و غموم خود را بتقای نظر و بصر آورد
و ایات حقیقت را از شطر سینای ربوبیت نازل فرماید و دیده ها گشاید و بر بصیرت افزاید و انظار
خود را با حدیت نماید تا آنکه اشراق لحظات در ایه مستفیض با نوار جمال او گردیده هر گاه با بصیرت بصیره
و باحدیت نظر در بحر غوامض آثار حقیقت را بقلوب دل اثر خود یافته بلطائف اسرار برخورده لئالی آبدار
مستشرقه را در جمیع رموز مشهود دیده جذب افئده و ارواح روحانی خود بمنظر اکمل در این فضای احدیت
پرواز نموده در این صحرای اعلای هویت نغمات ربانی آشکار سازد زیرا که در آثار بیان آنچه خواسته مشهود
و در انوار او شموس ما لا نهایه مستشرق و موجود است با نوار حقیقت مستفیض گشته و با آثار لاهوتیت مستنیر آمده

الباب الحادی و العشر من الواحد الحادی و العشر

فی ان لا یقدمون علی من یظهره الله لا حتی الاول سوا یظهرون فی اعلی الخلق

اولادهم فانهم متعالیین عنده و من یتقدم علیهم فی شأن فلیدفع منه کتابا لتسعه عشر مثقالا من الذهب
هذا فی کتاب الله لعلکم تتقون فی ذلک ملخص این باب آنکه خداوند عالم جل شانه شجره حقیقت را از جمیع
آنچه آفریده برگزیده و او را نفس النفس مستفیض و مستنیر کرده و مقضی و منیر نموده و مرآت ذات الهی را خود
فرموده امر کرده بر اینکه نفسی از خلق او مقدم بر او گردد و در شئون ظاهر و باطن خود را از او مرتفع شمرد
بلکه از این جانبیکه منظر نفس او مطلع ظهورات و بطونات عز او بعضی دوست نداشته که در شأنی بر او

تقدم جوید خواه در حیات او یا آنکه بعد از ارتفاع در شئون ظاهر او هر گاه در ظاهر امر از او
حاضر شده خود را مقدم نداشته و اگر بعد از عروج تلقاء عرش حقیقت در بقاع عزت او مستغرق گشته
تقدم بر او نداشته فوق رأس مطلع مشرق خود ننمایند و آنچه تواند خفض جناح خود نموده و خود را فنا
خود را نزد او لاشیء داند چه شجره حقیقت در جمیع مراتب بصیر بر عباد بوده اعمال آنها را شاهد است
هر نفس کسی باراده او قدم نهد و بهوای خود عامل بوده مکان او در اعلی علو بوده و هر آنکه غیر از این بوده
در ادنی نوره اسفل مقامات افلیه خود مستقر بوده از القاء حقیقت در یوم ظهور و بطون و فنای
عرش او محجوب و ممنوع گشته چون آن ذات حقیقت در هیچ رتبه مستتر گشته و بمنزله احرف
عزی بر گزیده تا آنکه مرایای ظهور و بطون او گردند و در آنها جز تجلی او مشهود نبوده اراده ایشان
باراده او و مشیت آنها در امور بمشیت او و مشی آنها در سبیل او و حرکات آنها در رضای او است لکن
در جمیع مواقع نقطه و حروف در اذکار و اقبال و غیر آن در رتبه ظهور تجلی بوده اند و حکایت آنها از غیب
لا یری بوده جلوه آنها در اقمصه مخصوصه بظهور آن حقیقت در عوالم ظاهر و باطن آشکار و مبرهن است
پس هر گاه شجره حقیقت اگر نفس نقطه بیان و من یظهره الله در آخرت او است در رتبه تقدم بر او
نداشته خواه آن شجره حقیقت بر اعلی علو ظهور در اسباب ظاهر بوده یا آنکه در ادنی دنو ما سواه مستتر
بوده و هکذا احرف عز او که طائف حول او در مدارج ظهور و بطون در جلالت امر او بوده چه هر گاه

اگر ملاحظه

اگر ملاحظه اسباب ظاهره آن ذات فرد منوط از نقطه توحید محتجب شده چه میشود که آن شجره حقیقت در علو
پادشاهی ظهور رسما یا آنکه در خاک مذلت و به پست ترین لباس امر خود را ظاهر فرماید شأن ظاهر او مرید
بر احتجاب سائرین بوده و لباس افتقار او سبب احتجاب نگشته سعی نموده که حق را یافته نه آنکه بلباس سائرین در نقطه
شده و با سبب اسباب سیمین شیفته گردند بل بشئونات حقانیت او نظر نموده بعلو جلال و جمال او در ظاهر و باطن
مستبصر گشته نظر نموده در این دو رحمت نقطه حقیقت بلباس آنچه بوده اشعار شده در اول امر الله او را
بلباس ظاهر نداشته بمن حیث لا یشعر متوجه شده و هنگامیکه امر بنهایت رسیده بآنچه دولت آن شجره را در جمیع
مسجون نموده ای ساکنان عمای بیان بخدا پناه برده و نگردید آنچه منتسبین بقرآن نموده و بالله خداوند خود را
مستحجب شده بر شجره حقیقت و اردن خسته آنچه مغایر حقانیت او است بلی هرگاه او را از نقطه تراب جالس
دیده یا آنکه بر سریر عزت یا آنکه بلباس شوکت یا البسه فقر و مسکنت بحقانیت او نظر کرده و بآیات و شئون
متنوعه بر امر محجوب نگشته و محتجب نگردیده و او را العلو کبریائیت او شناخته و یافته و هم چنین با دلائل او در ظاهر که
و باطن آن زیرا که آنها مانند سرج عز ذهبیات و مصابیح نور دریات و آیات ربوبیت در نهایات ذهبیات
هر آنها با بده و ختم آنها باو است در ظاهر آنها آیات او ظاهر است و در باطن ایشان آثار عز و دلالات او باهر
نزد او گرامی نشده گاه دیده اند که جلوه او در آنها است و نغمه او در ذوات آنها نطق از او کنند و حاصل صفات
نزد او باشند زیرا که شجره حقیقت هنگام ظهور کتاب ناطق بوده و آثار منیعه از او ظاهر گردیده و از جهات او

طالع خود آگاه گشته بر او بعلو او نظر نموده و سمو او مستبصر گشته و از دنو او محجوب نبوده و محتجب نگردیده بلکه نظر اشما
بابه و الطاف شمارده فی الحقیقه عرش سلطنت و سریر دولت ایشان دیده با حقیقت نظر داشته
با اسباب ملک و آن مظهر احدیت را ناظر گشته انکه زینت و آنچه فوق آن بوده و آن اسباب نظر نخوده اعانه بصر
لوجه الله نموده در جمیع حالات آن ذات بحت را قصد نموده نیت خود را خالص از غیر حق کرده تا آنکه با علو درجات
معرفت و خلوص منتهی گردیده همچنانکه آن نقطه را شاه نموده در مراتب او که حرف عز او و سته لبس علو
جلالت او میباشند بهمان نظر مستبصر گشته ذل و عز با آنکه ملتبس گردیده و تقدم و تاخر را ملحوظ نظر داشته
در همه عوالم ذاتی و فطری جبلی خود ذات وجه الله را مظهر احدیت و انوار عظمت او در جمیع عوالم خود مقدم داشته
حقیقت را اسیر کشته شی دانسته در مراتب نفسیه در رتبه خویش خود را داده و نظر بر حقیقت آن شجره نکرده در ظاهر
شانی از شئون خود را مقدم دانسته با آنکه نفس خود را اعظم از او گمان نموده با آنکه در فنای عرش او حاضر گشته
و تقدم بر او را منظور داشته نوزده مثقال طلا جزا بر نفس او واجب نموده که در راه خدا انفاق نموده و بامر به
رسانیده تا آنکه در تسبیح موعود از آن منبع فضل محتجب نگشته بر آن شجره و اغصان ظهور او تقدم نجسته خود
و ما یتعلق بخود را در تلقاء او بلا وجود دیده باین معنی که چون بین یدی آن شجره حاضر شده خود را نیست محض
دانسته و وجود خود را لاشی نه اینکه نزد خود گمان نموده که من عالم بزرگ یا آنکه شخص معتبر یا آنکه لذو سیاسی
نمانده و صاحب ثروت و جاه نبوده چرا که بر پادشاه عصر در آن زمان لازم و واجب نبوده که خود را ذره
محض دانسته

محض دانسته و لاشی صرف چه جای تقدم بر او و تقدیم بر نفس او وجود و فات او چنانچه در لیفر کو مشهود شده
که آنها شکیه لایق آن شجره که در تلقاء آن شجره حاضر شده فتوی بر نفس او داده ای کاش تقدم جسته
و خود را مقدم نمیدانسته و فتوی بر حق نمیداده لیفر سب اجلال رؤسا لیفر زمانیکه با وهام نفسانی
خود آنچه خواسته نموده و آنچه اراده کرده فتوی داده و رواج بکار گشته و با دلی ذنوبان منتهی شده
و هنوز متنبه نگشته و متذکر نگردیده گاهی بزرگی انف خود بالیده و گاهی نظر بجاه و عزت خود کرده
محتجب گشته و سعی نظر بر اطراف و جوانب داشته اتباع خود را پیرو حرف خود یافته و لحظه بر فضه
و ذهب انظار نموده تعلقه خود را متعلق ساخته بر آن حجره و دینار و قنطار خویش از سبب این اسباب
محجوب و مبتعد گردیده و تسبیح با خود نگفته که عنقریب در رحم واز همه این بکاهد الا الغنی العلی العوم نظر این
لیفرس حکم خدا در کتاب و صدور او در آیین حق شده که شهادت لک در بیان این نوع سلوک نموده
از حق با وهام محتجب گردیده و در لیفر حکم الهی تفکر نموده خوف از حق داشته از ساعت آتیه بیم داشته

الباب الثانی والعشر من الواحد الحادی والعشر فی ان

الله امرکم ان یأذلك الخلق وجعلکم علی الامر لان تجیبوا خلقه فکل ما تشهدون
علی احد بایدی ان الله ان استطعتم فلتجیبوه فان لم تستجیبوه بمعظم امرکم و حرص علیکم بطلب نفس کتب
علیکم ان تقضوه وان احتجبتم فلیذ منکم الاستغفار تسعة عشر مرة وان احتجبتم عن الاستغفار منکم

تسعة عشر مثقالاً من الذهب فی کتاب ربّ العلم تراقبن نفسکم و تعلّمکم کل ما هی فی دینکم و فی نفس
فلتجتنبها و فی حدود دنیاکم فلتقضین بها فضلاً من علیهم لعلکم تکونن مظهر ما یحب به عباده و تطهرون
ذلک بامر و فضله و جهه علو همته ملخص اینها آنکه خداوند عالم عز ذکره خلق خود را برای توحید و عبادت
خود برگزیده و عباد خویش را امال و عزت عطا فرمود تا آنکه ایشان حق را بصاحب آن نفس هیچ را بی بهره
از خوان فضل وجود او نگذارند ای خلق بیان هرگاه بر این بساط متمکن گشته در خود قدرتی در این زمان
مشاهده مینمائید بر شما لازم است در دین و سزاوار اینکه اجابت نمائید در ماه کانون و ادای حق را
و بقدر توانائی خود درم یا ریال آن نمائید زیرا که شما را خداوند اولاً عز و شرف در ظاهر اکرام فرمود
پس هرگاه شما سائلی ببینید که مسکنت چیزی نماید یا آنکه از وجنات حال او دریابید که محتاج چیزی است داشته
هرگاه توانائید اجابت او نمائید زیرا که خدا اجابت آنها را در همه شئون می نماید با آنچه شما را می فرمود هرگاه
شما ای صاحبان ملکت خدا را دوست داشته بندگان ضعیف او را دریابید هرگاه بخواهید حاصل عمل نموده نتیجه آن
الیه راجع شده و ثمره آن در روز قیامت شجره حقیقت را چه خوش مدد در آن روز آن نفس متعدی طلب ایمان
و تصدیق از شما مینماید هرگاه در این روز فقیری را اجابت چیزی نموده سبقت در میان شما خواهید بود به
عادت نیک در آن روز اجابت حق خواهید نمود کمال جهد بجای آورده یعنی بر زینت عادت
خویش جاری داشته در روز ظهور حقیقت بمحض استماع آن گفتار عدل بینهایت اقرار نماید تسلیم و منظور نفسه

بلقای

بلقای آن وجود مقدس فائز شده ایمان آورده و ذات و صفات حق را پاک و پاکیزه از شرک و نفاق نمائید
این است ثمره اعمال شما در این روزگار ملتفت شده این عادت نیک و شریف را این نفوس حق ادراک نمائید و
اعمال خود را خالص برای رضای خدا کرده اید و هنگام یافتن و داشتن شما بخواهش نفس لازم است بر شما
که آن حاجت را برآورده و در اجابت آن جهد بلیغ نموده در حالت امکان و استطاعت خود شاد گردید
با این نیات خالصه و اعمال صافیه در آن روز اجابت نفس آن نموده محجوب از لقاء حقیقت نگردید این است ثمره اعمال شما
و افضال خداوندی در حق عباد خود که بجزای اطاعت امر او شجره حقیقت را در روز وعده اجابت نموده رضای او
و وصل شوید ای سالکان ارض ایمان نظر با این فضل عظیم داشته و این حجب را از خود گسسته هرگاه صاحب
حاجتی را ببینید اجابت نمائید و چنین باید کرد نفس او طلب است عین نموده لیکن مقصد شما فقط حاجتش را برآورید
و هرگاه نتوانستید و انقباض نمودید بر شما است نوزده مرتبه استغفار شاید که خدا از غفلت شما درگذشته
عند الله معفو گردید و اگر از استغفار نمودن محجوب شده استنکاف نمودید بر شما واجب است ادای نوزده
مثقال از طلا بدلاً لاغماضکم فی استغفارکم عوض برای اغماض و استنکاف شما در استغفار
نموده باشید که بهترین عمل آمرزیده شد پس هرگاه اگر در روز وعده اجابت رسول حق نموده استغفار نموده اجابت
نمائید و اگر استغفار نکرده حدود الهی بر شما جاری شده جز اینکه آن از ذمه خود خارج ساخته
بمستحقین درهم خدا رسانیده و به آنچه مامور گشته عمل نمائید این است حدود خداوندی در کتاب

حقیقت شاید که شما مراقب انفس خود او باشید و وصیت فی صحه خدا اند در بیان عمل نمیشود باشد با اعمال
خود از خدا نه خود خواسته بجزای او در وقت مجازات منفرج کردید و هر گاه صاحب فراست بهم
و به ایش خود یافته مرانچه دولت میدارد نفس در آئین شما در دین امتناع اجابت او نمائید و بقدر از وسع
خود چیزی را منع نه داشته و از نفس مؤمن چیزی دریغ مدارید هر گاه حکمی از دین خدا او را باید نمود و اطلاع
دهید و اگر از خیری ممنوع شده او را برسانید و در نمائید و هر گاه اگر بر قلب او حجابی واقع شده اجابت با
مرتفع ساخته کشف قناع او نمود غطاء او را از چشم او باز نمائید و از خواهش آن نفس مؤمن از دنیا
شما است حاجت او را بر آورده بقدر وسع و مقدار استطاعت دستگیری او نموده در هر شأن و در این عمل
نفس رضای حق را اثاث شهید العدل نمیشود در روز ظهور لا حقیقت با آنکه شجره عند او اخوانی شما نمی
و شما هیچ سنت از پیش عمل نموده در آن دو رتبه خیرات و صله شهید نظر نمائید در روز عاشورا مطلع توحید
آب از قاتلان خود نه منع آب نمود بر حلقوم طفل رضیع او زدند و آن نفس مطهر با عطش عروج فرمود
و سایر شهدا از اصحاب و اقوام و اولاد و خود از آنجا عطش عروج نمودند هر کله این سنت
در آنجا جاری شده لهذا منع آب نمودند و آن نفوس متعلقه لاسم الله را بجهت تخجیر و شمشیر و نیزه و تیر پاره
پاره نمودند اگر اهل بیان ببصیرت جوئید و نظر در سنن الهی داشته چیزی از حق مؤمن دریغ مدارید زیرا که
این سنت الهی جاری شده در روز وعده منقطع نخواهد شد اگر بعیاذ بالله سوای این عمل نموده از ظهور

محجب کردید

محجب کردید مجون امم سابقه در نزل غضب الهی و سخط او منغمس کشته از فضل و رحمت او محجب میگردید
نظر بر آنکه لی داشته که نقطه بیان را اجابت نکرده تا کنون در حتی خود مغروط در کشته اند و از برای حق بجای
و نعمه خود راضی کشته فتوی بر حق نداده شاید که خداوند از آنها عفو بفرماید لیکن کذشت آنچه جاری شد
و آن قوم پلید حق را اجابت نکفته در باره حجت خود شده در هلاکت مستمرند و هر گاه [illegible]
عمل عبارت نموده و این سنت را جاری داشته شاید که شما مظهرهای اسم محبت کشته و مظاهر [illegible]
عباد و بندگان ضعیف خدا را در جمیع شئون نصرت نمائید و اجابت نموده و خواهش آنها را
بر آورید ولی شئون مرضیه الفرمان او و تقدیرات ممتنعه او ظاهر است بین نفوس خود
و جمیع این حسنات ظاهره و باطن از فضل و علو و رحمت شامله او می باشد بندگان را او جاری نموده
در وجهی از وجوه از افضال و نوال غیر متناهیات او محجوب نشوید و آنچه را که سبب ارتفاع در حق شما در دین بوده
مستحیل کشته نفحه اجواد او از خود ممنوع نسازید ذلک ما تلقون فی البیان افلا تذکرون

الباب الثالث والعشر من الواحد الحادي والعشر

فی ان اسم الله فی دینه ان یبعث ملکا فی البیان کتب علیه ان یملک النفس ما یجعلنه عدد اسم
ما یکن علیه خمس و تسعین عدد احکام لم یکن له عدد لا شبه ولا تکون الا فی حد الامثال ولم یخرج عن عدد الله
ظهرت اسمائه عز اسمه علیه الی یوم القیمة یومئذ کل ما صنع فی ذلک فی البیان فلتقعدن عنه اقدام

من نطق و اسم اشتم لتسجد بین یدیه الذین اتقوا و من هناک آیات اولی الملک و الا انه غنی عن العالمین

ملخص این باب اینکه خداوند متعال از علو فضل و انوال جود امر فرموده در دنیا جوهری که هر روز آیه
پادشاهی در دنیا فرض شده است برای اینکه مالک شود بر اشرف خود تاجی را که بر سر خود نهند و بر آن
اکلیل مزین باشد نود و پنج دانه از جواهری که نباشد برای او مانند و شبیهی و همتائی و همشانی
و مثالی و خارج نباشد نامهای آن جواهر از پنج قسم جواهری که او فرموده است خدا چون الماس و یاقوت
و زمرد و لعل و مروارید و گویا که دیده می شود زمانیکه آشکار شد پادشاهی که در طلب آن مستغرق گشته
و تاج جهانی بر سر خود نهند که مکلل بجواهرهای پنجگانه نجباء اکلیل مجد و بزرگی بر اوس خود قرار دهند
لیکن فضل و رحمت لایزالی در حق بندگان خود که پادشاهی رسیده ملک ظاهر در تصرف آنها بعد
تا آنکه زمان ظهور و قبل از ظهور و بعد از آنحضرت امر الهیه قبل شجره حقیقت گشته در ایام آن در جنود
خود مبین بریه حاضر شده و نصرت نمایند دین خدا را با آنچه توانند در جمیع آنکه در سایه پادشاهی ایشانند
آسایشی دارند زحم کرده داخل در دین نموده رحم بر نفوس خود و مستظلین در ظل خود نموده هر گاه در بر طلب پادشاهی
عطا شده و اگر آنها در تصدیق شجره حقیقت تامل داشته هر آینه ... محض جلال ... آنها
انفاس آنها چگونه و پادشاهی و ملک ابدی ایمان نمودند آنچه ملوک ماضیه شجره حقیقت ... چنانچه
مشهود است که انوار حقیقت در میان آنها ظاهر شده و هیچ نصرت ... اکنون نکرده بعد

در جای خود

در جای خود بعد لیکن وارد ساخته آنچه جاری داشته تا آنکه دماء اهل ایمان را ریخته و بر شجره حقیقت
فتوی داده و اسم اول و آخر را با حروف مستغله در ظل آن و سایر مؤمنین در اراضی مختلفه شهادت
رسانیده و زنان مؤمنه را اسیر و اموال آنها را غارت نموده و بآنچه سعی در نصرت دین نموده و بر آن بسته
که آنچه جاری داشته بر حق واقع شده و شجره عدل را قطع گشته و لیکن در دوره عمر خدا را در سر کنند آیه تا آنکه
رفته و خاک شده و آنها که باقی مانده عقوبت آنها منتهی شده و لم یزل و لایزال در زیر استظلال الهی معذب
و معاقب گردیده ای صاحبان بصیرت از ملوک دیده حق بین خود گشوده هر گاه مؤمن و موقن نگشته مستکبر
و معرض و دشمن بر حق بوده بعد آنکه با این عمل در آخرت معذب گشته و در دنیا میان جمیع ملوک و سایر
مردمان معزز نباشد هر گاه ای ملوک ساکنان در علو استطاعت خود بوده سعی نموده که بر رعایا و اتباع خود
ستم ننموده اکلیل بزرگی و بزرگواری که خداوند متعال امر فرموده بر سرهای خود نهند لیکن با انفضال
الهی در حق شما و انوال او در شئون ظاهر تا آنکه با علا معارج ارتفاع پیوسته در افق درجات
منتهی گردید لیکن است عز خدای احد آنکه در دنیا مرتفع گشته ملک و پادشاهی بنام او بعد و ... آنچه
عمل نماید باحکام الهی که در لیکن ... تا روز طلوع قیامت که روز ظهور شجره حقیقت را دریافته
و بآن عظمت و بزرگی و اکلیل عزت حق نزد او ساجد گشته ای آن منقطع گردد پس و حفظ شده ای پادشاهان
و بندگان خدا در پیشگاه نطق و اسم و سجده نمایند متلقی طلعت او مبین بریه هر گاه فتح آن جنود را لیکن

دانسته ای صاحب ملک و پادشاهی و هر گاه اگر از این عمل امتناع نموده مومن و موفق نگشته و در فرود خود نزد
آن سجده نکرده همه در مساجد برای خداوند عالم جل جلاله و عزشانه و قدرته بی نیاز از شما
و اعمال شما و از عالمیان بوده و هر کس محتاج بسجده نمودن در باب اوست هر آنکه در آنجا بعزت خاضع نگشته
خاشع نگردیده و خضوع و خشوع خود را بجهت این امر آن سجده ظاهر نکرده از مومنین بحق خارج بوده در ایام
مومن بخدا نبوده معذور بوده اگرچه در سابق ایام خود مومن بوده هرگاه که خاضع در مساجد گردد جمیع اعمال او
مبدل بایمان شده در زمره اهل حق بوده و از هم سابق مومن و موفق بوده لیکن عظمت حق و رحمت او
در حق عباد خود که توبه آنها را قبول و نیست محض از ستر بخشیده و عدم صرف او جود عطا فرموده که بحث را
ثابت خالص داده بنموده که در فوز باین عمل رسیده و از تاج عزت بر سر نهاده و با جلالت
و بزرگی تلقای حق واقف شده سجده بجای غیب او نموده و از زد او محقق داشته ملک و عزت
نیالیده چنانچه در غیاب حضرت خدا ساجد و عابد بوده در ظاهر از استکبار مومن و موفق گردیده و زمانیکه
ما تو صیکم به و تو عظون به یوم الا لعلکم یوم القیمة تعزکم و کرثانکم بین یدی اللّه تحضرون تا سجده و تلقاء الله نزد و
وبالیا بکم یوم فیه تفتحون

الباب الرابع والعشرین

الواحد الحادی والعشرین فی ان تجعلون لیلکم و نهارکم من اوله الی آخره خمسة
اقسام و تؤذنون فی کل قسمة بذکر الله فلیؤذن فی اول اللیل بذکره فی

الاذان

الاذان و لتقولن تسعة عشر مرة لا اله الا الله ثم عدد الواحد آنا الغنی ثم فی القسم الثانی تسعة عشر مرة
لا اله الا الله ثم عدد الوحد الله اعلم و فی الثالث لا اله الا الله ثم الله حاکم و فی الرابع لا اله الا الله ثم الله الملک
و فی الخامس لا اله الا الله ثم الله سلطان و کتب علیکم ان تؤذنون فی محل ان یسمع حولکم و اذا انقطع الصوت عن نفس
یلزم منه ان یبلغن الی من یؤذن تسعة عشر مشقالا من البلد المکرر الا بیض لعلکم ترفعون انفسکم و لا تحتجبون عن ذکر الله
و من لن یقدر اقدام الی علیه شئ و ان کنتم قاعدا فلیؤذن فی محل ان یسمع الصوت و لیس علیکم ان تخرجون من
حجراتکم لان تسمعون الصوت من علی علمکم بما توحید یؤذن صوت المؤذن بلغتکم فی کتاب الله ان اکبر اعلام المؤذن
فلیقولن شهد الله انه لا اله الا هو و ان من یظهره الله الحق من عند الله
کل بامر الله عنده یخلقون و انا کل بما ینزل الله علیه لمؤمنون ذلک من فضل الله
علیکم فی ایام رحم و حین ما لا تطیعون لن یطیعوک فی ادانهم ملخص این باب آنکه خداوند عالم جل ذکره دوست
داشته که عباد او در جمیع شئون مراد او منذکر گشته در کلیه مراتب وجود مشتعل بآثار ازل و لا یزال باد او
مرتفع گشته و امر فرموده از کبریائی و جلالت خود در بیان امری را و آن این است که بنده کار خود را آنچه در روز
خود سا پنج قسمت نموده و در هر قسمتی ذکر او را که ذکر تهلیل و غنا و عظمت و قدرت و علم و انقیاد و سلطنت او نموده
با وجود بی نیازی او از ذکر و لیکن مثال تا آنکه چون در قیامت لوحی دهند در پنج سنین ابراهیم بیاد شاهی
و عظمت او و توحید نفس او چنانچه قبل از ظهور لوحی داده و موفق با لوهیت او بوده بهر کار نموده اند

و هر گاه اگر موفق باذن علی شده در قسم اول از اقسام روز و شب نوبت اول از ابتداء
لیل که بعد از غروب آفتاب بعد اشتباه ذکر اذان شده و نوزده مرتبه لا اله الا هو لقته و نوزده بار
الله اغنی گویند و در نوبت ثانی نوزده مرتبه لا اله الا هو لقته و نوزده بار الله اعلم گویند و در ثالث نوزده بار
لا اله الا هو لقته نوزده مرتبه الله احکم گویند و در رابع نوزده بار لا اله الا هو لقته و نوزده مرتبه
الله املک گویند و در خامس نوزده بار لا اله الا هو لقته نوزده مرتبه الله اسلط گویند
مراد آنکه ذکر خدا نموده و به بینند در این اسماء الاسمی را و بنگاه او را در جمیع شئون اشیاء در ظاهر
و باطن با آیات الهی موقن گردند و امر شده بر شما ذکر اذان در محلی که بشنوند آنها که اطراف
بیت شما ساکنند و هر گاه بر بدی شنود آواز اذان از نفسی و نگوید لازم است او را که عوض دهد باو که
اذان میگوید برابر آنچه اذان گفته و صوت اذان او بلند نگردد نوزده مثقال از قند سفید شاید
که شما مراقب شوید نفسهای خود را و محتجب نگردید از یاد خدا و هر آنکه خوابیده است و ذکر نشنوده بر او باکی
نیست و هر آنکه نشسته است باشد در محلی که بشنود صوت اذان را و نیست بر شما حکمی که خارج شوید
از حجرهای خود بمحض شنودن صوت اذان را بدون برخاستن شهود علم شما بصوت وقت اذان با آنچه میرسد
بسوی بیوت شما آواز مؤذن کفایت است امر شما را و این است در کتاب خدا و هر گاه ارض سخت باشد بر مؤذن
بگوید در محل اذان شهد الله انه لا اله الا هو و ان من یظهره الله الحق من عند الله

کل بامره

کل بامر الله من عنده یخلقون و انا کل بما ینزل الله علیه لمؤمنون
از فضل و رحمت خداوندی در حق آنها در روزهای سرمای آنها هنگام زمستان و سردی هوا
و بادهای مخالف و هنگامیکه توانا نمیباشند بر اینکه طول دهند در اذان اکتفا بخود شاید که باین
احکام متقنه در حضرت بملاقات آن شجره فائز شده در شئون ظاهر و باطن خود جز ذکر حق نگفته
و غیر از آثار او نه بینند پس هر گاه موفق باین اعمال حقه گشته بر خود دشوار نخسته بر او بسهولت طریق
نگاه او را داشته و ذکر خدا را در همه اوقات مراقب بوده اثمار ظهور را هنگام وقت آن شاهد
شوند ثمره این حکم آنست که در روز ظهور چنانچه زبان خود بتهلیل خدا گشوده بعلم و دانش و حکمت و ملک
و پادشاهی او و بی نیازی او از خلق و ذکر آنها اقرار نموده در آن روز بهمین شجره حقیقت بهمین
طریق اذعان آورده شک و ریبی نداشته باعلو استطاعت خود موقن باشد که در بهای بزرگوار گشته
موقن بآنکه الانهایه او را دیده نفس او ساجد نفوس میشود که نبسته و ظهور او اشاره باین النفس
نرسته بر او را مقدس و منزه لذا این نوع آثار و اذکار را داشته نقای قصر عزت او بندای اسماء باین اسم
و نفعه متذکر گردند زیرا که جمیع این اذکار برای آنست که نفس آن حقیقت را یافته و نصرت نمایند دین او
نموده الا اضافه مستغنی لذا این اذکار و مثال الحجه با عرفه شد و لایعرفه من خلق و لابد که از نفس و هو
الغنی عن خلق است این احکام حقیقت بر هر کار نموده و نهایت تقوی را ظاهر ساخته

اذن شما چون سالکین مسلک فرقان نبوده که اذن شئ را اثبات ننموده و از شجره حقیقت محتجب شده
ای کاش محتجب نبوده و فتوی نداده و حکمی نکرده و دماء ناحق نریخته ثمره لیل عمل در انجیل نبوده که در
روز قیامت شهادت بیگانگی خدا داده و اقرار بمظاهر نفس او که در ظل اینها اسماء مذکور شده آورده
نه آنکه اسم غنی گوئی و مظهر غنا را محزون سازی باین معنی که تصدیق او نکنی و اسم علیم گوئی و مظهر علم
او را ملحد نمائی و اسم حکیم گوئی و مظهر حکمت فی ذاته و منبع حکم او را از خود راضی نسازی و اسم ملک
گوئی و از پادشاهی او اعتنا ننموده استنکاف از عبادت او کرده شجره حقیقت را که مالک بالاستقلال آنست
تصدیق ننمائی و اسم سلطان گوئی و سلطنت او را که نفس آن حقیقت است یاری نکرده در ظل او وارد
نگردی ای رب العالمین که از قبل عامل نبوده ولی هنگام حقیقت اعمال آن عمل را بالقصد بنیاد ورد
و در اذان خود ذکر خدا و رسول او گفته مطلق شجره توحید موفق نگشتند و ذکر صلاح و فلاح ننموده رستگار
نگردید شهادت بیگانگی خدا داده از بابی دون آن خبر نموده ذکر رسول ننموده از نفس محمد که
رسول ظاهر و باطن و اول و آخر آنست موقن نشده ذکر ولایت ننموده از او منحرف گشته او را در بابش
و هر آنچه قرار نموده انکار نموده از اذان حقیقی که اقرار بحقیقت آن شجره ننموده محتجب گردیده عاقبت حال شما
چنین خواهد بود اعمال شما در روز پسین همین ای صاحبان دانش چه ننموده ای بالکل ملک و قدرت از
خداوند خود شمرده نکرده زیرا که خداوند عالم جل ذکره امری ننموده و حکمی صادر نفرموده الا آنکه اراده نگرده
در این حکم

در این مگر آنکه بشما بنفس ظهور او در روز طلوع او منصوص از اذن ذکر او است و مراد از حقیقت آن ذکر او
نه آنکه او از خود بر آورده دار مبدء امر محتجب گردید و صوت خود را بجا دارید و از مظهر تهلیل محجوب گشته مستبعد
مشهود گردید بر چنانچه در غیاب ذکر او ننموده در شهود بیاد او گوئید و همچنانکه در بر غافل نبوده در ختم و ایاب
مآب خود باید و در باب او سجده نمائید و در وجود خود در امر او داشته از لقای او محجوب نگردید الی یوم آن سر
اذان در حقیقت آنست هر گاه شما از قصد او مایوس نگشته حجت او را طالبید

الباب الخامس عشر من الواحد الحادی عشر فی انکم انتم یا عباد الله

ان نسیتم من صلوتکم فلتقضوا ما نسیتموه و ما قضی علیکم لا کل اعمالکم و مثل ذلک فی غیر صلوتکم لا تلتفتوا
الی اجزاء قبل ذلک من بعد ذلک بل نظرا و النفس ما قد قضی و قضوا ما فات عنکم و قد کتب بما عند الذین
اوتوا البیان ان یحیط علم انفسهم بما علی الارض من کل ملک و نبیه و کتابه و عدد ملکه و عدد جنده
و بما هو عنده و ما یکن عنده و ما لم یکن له من عند الله یوم ظهور الله بعض علمه بهم ملخص این باب آنکه اگر فراموش
خداوند از فضل و جود خود بر شما بندگان که هر گاه فراموش نمودید در نماز خود امری را قضا نمائید
آنچه فراموش نمودید او را و آنچه گذشت بر شما هنگام عمل و ملتفت نگشتید و نیست بر شما اعاده کل
اعمال شما در نماز بلی همان مقداری که فراموش شده است از ذکر خداوند آن را افزوده نمائید و هم چنین
در غیر نماز شما در سایر اعمال که بر شما لازم نبوده نظر بر اجزای آنچه گذشته بعد نظر بانچه فوت شده داشته

احتیاط در این شرط ندارد چه این عمل نتیجه او نیک نبوده در آخرت بر خلاف آن شهود خواهد آمد
هر آنچه فراموش کرده باید اعاده آن نموده از غیر آن اجتناب ورزد و بر حقیقت صلوة که ذکر
حقیقی خدا و قرار شجره حقیقت و حب و مودت او است رسیده در ظاهر و باطن مستفیض فیوضات
الهی گشته از شئونات او در حقیقت صلوة محتجب نگردید چه از هنگام ظهور شجره حقیقت
طلب یاری نموده نصرت او نموده اگر در مقام نصرت سستی شده قضای آن نموده یاری او در همه مقام
کرده از حق منصرف نگردید و در صلوة ظاهر که صوم و دین است و صلوة باطن که در ولایت آن ذات
اعظم نموده نسیان نداشته در جمیع شئون مواظب باشید زیرا که امر خدا اند در نماز ذکر او است
و توجه بسوی او لیکن عمل را خالص برای او نموده دوری او را در عبادات او شریک مسازید چه اگر غیر از
خدا را عبادت نموده در حد شرک داخل شده و چنین شرک آورده مطلق آمرزیده نگشته پس پناه
بپروردگار خود برده شرک بنفس او نکرده و نیت خود را در عمل خالص کرده ثمره آن هر صلوة را
مکلف
در اطاعت و پیروی نفس او آشکار مسازید چه صلوة ظاهر و باطن او نموده و در ظاهر آنچه
بجا آورده گشته خواه مطول نموده یا مختصر بخلوص نیت و عمل متوجه الی الله گردید لیکن صلوة حقیقی هر گاه
با آن گنجینه حقایق رسیده متوصل الی الله شده اعمال گردید اگر ذکر او را فراموش کرده اعاده ذکر نماید
و هر گاه او را در صلوة قصوری حادث شده رفع آن نموده بزاری هستند گردید و دانش خود را محیط

بهر چیز کرده اید

بهر چیز کرده اید هنگام استطاعت خود بسوی او [illegible] حکمت خود خدا اگر زیرا که نوشته است
خدا او مر فرموده ساکنان بیابان را آنچه بعلم خود دانا شده و فرا گرفته داشته آنها با آنچه بر روی زمین است
از هر پادشاهی و نیز هر آنچه در کتاب او وعده وعید او و عده شکر او و قیمت آنچه نزد او است و هر آنچه
مال او است از آنچه نباشد برای او مانند آن خصی روزی که همگان بر خداوند خود عرض شوند ثمره
لیکن عمل آنکه در روزی که ظاهر شود شجره حقیقت مؤمنین یاد آگاه باشند با آنچه در روی زمین است و با آن
سبب ظهور حق را با این دانش زودتر به اشرف ایمان مشرف شده و هر گاه از امر او و وجود آن شجره
عزت هر کرامی صادر گشته و حکمی در میان خلق نموده لا شیء چنین حضرات از حق بیرون شده لیکن نظر بآنکه
وجود آن نفس مقدس در میان خلق نموده با سبب خداوند عالم [illegible] فرموده تا آنکه همگی مخلوق در روز
رستخیز بفوز لقای او رسیده با کمال دانش و معرفت و علم خود را سبب تصدیق او نموده بهمین دانش
و علم معنوی و حکمت ربانی بمنتهای فضل وجود رسیده آن ذات معظم را شناخته بعز لقای او تا ابد
الآباد مستریح گشته در ازل الازال ذکر او متحقق و معتز گردیده در هر دو انتها بمقصود در رضای
الهی بوده سعی خود نموده و جهد داشته آنکه با آن اعمال متقنه احاطه داشته در جمیع مراتب آنچه
مخلوق و با تعلق بانتهای یافته باشند و بهمین عمل نموده فقیه تنقای شجره ربانیت ساجد
گردیده با آنچه خداوند متعال اراده فرموده متوجه شده باشند هر آن امر که در بیان نازل شده

و حکمی که صادر گشته در حقیقت مراد تصدیق آن شجره و اتباع مراد اوست نه آنکه از تصدیق او بهره ای
نفس خود قرار داده و آنچه خود خواسته حق دانسته بلکه آن شجره در همه حال عامل گشته و نهی او را نهی
دانسته و امر او را امر و حکم او و از دون رضایت او اجتناب ورزیده در ظاهر هم که وجود او ... بعد
نه آنکه حدود دین را هباء منثورا دانسته و خود را از اهل باطن حساب نموده و اعمال قبیحه مرتکب گشته
و آنرا توحید گمان نموده و خود را موحد دانسته و از اهل ایمان و من تفعیل الیه محسوب داشته بلکه آنکه تصدیق
بحق بحقیقت و انقطاع بسوی او و محبت او و عمل بآنچه امر اوست نموده تا آنکه از جمله مقبلین الیه
نوشته شده در آخرت و اولی بلقای او مشرف گردد ای اهل ظاهر در قضایای مافات
کوشیده و ای اهل باطن مراقب حکم الهی و نفوذ حقیقت بوده تا آنکه رستگاری دنیا و آخرت را

الباب السادس والعشرون

در ملکوت [illegible]

الواحد الحادی والعشر فی ان لا تقتلن نفسا ولا تقطعن شیئا عن نفس ابدا

الا انتم تؤمنون بآیة او من یأمر ذلک او یفعل او یقدر ان یمنع و لا یمنع او یرضی بذلک فلیؤد دیة
من کتاب البهاء احد عشر الف مثقال من الذهب النسبتی الی من بعد ذوی من قتل و لیحزن علیه کل
قرینة تسعة عشر سنة و ذلک دلیل فی کتاب الله بان کینونیة من خلقت علی غیر محتجبة ... و حمایة و ... خیر
الناس من بعد موته و لا یغفر الله له ابدا او یکن ان یتبع من اراد و یخفف عنه ما قدر له فاتقوا الله فی ذلک

و من یقتل احدا

و من یقتل احدا بغیر ما اراد فلم یکن علیه بشیء الا ان یرضین من نفس ورثة ما قتل و لیعتذرن عنهم و لیکونن
من المستغفرین عند ربه و یستغفر لنفسه و مثل ذلک کشتن قضاء یقع علی نفس فلتستغفرن الله باعتبار فی ذلک
ثم و لتستغفرن للذین قتلوا فی ارض الصاد آمنوا بآیات الله ان تأخذوا دیات ما قتلوا عن ورثة من قتل
بعد ما قدر من قبل لعلکم تتقون فی دینه و لا تقربون ذلک من بعد مخلص ایمان ... انکم انتم موحدون خدا
از فضل و رحمت خود کشتن نفس از بندگان خود نهی فرموده شما را ای خلق بیان اینکه نفسی را بکشید
و جدا ساختن عضوی از اعضای انسانی را مانند دست و پا و گوش و بینی و سایر اجزاء
آدمی هرگاه شما بخدا گرویده اید چه نتیجه این افعال زشت شما در خدمت شجره حقیقت منتهی شده
و ضرر آن الی الله راجع شود از این سبب که خداوندی که صادر ... نظر فضل الهی تعالی قبلا کرده است
و غیر از نهایت آن هم در دنیا و آخرت بقدر آن مبتلا خواهید شد چه در این عالم معذب بافعال
خود و جزای اعمال خود و در آخرت بنار الهی و عذاب سرمدی او هر آینه نفسی را کشته و عضوی
از اعضای انسانی را جدا ساخته اگرچه انگشتی باشد یا آنکه اظفار و دندانهای او را بشکند و دیت
با آنکه محجوب است با جزا آنرا ... و کمال التقوی در این ظاهر ساخته هر گاه عاملین بقرآن باحکام آن
عمل کرده بودند و بآنچه خداوند در آن نازل فرموده از حکم بحق و انصاف در میانه خلق هر آینه مستظلین در
ظل او حکم بکشتن اولیاء نمی دادند و بعد از رسول باولاد او و جاری نمیگشت و در یوم ظهور نقطه

بیان منتهی نمیشد و چون عاملین با آن حکم از حق محجوب بودند بر خلاف ما انزل الله از اول امر
تا کنون که چه قدر از سنین گذشته اختلاف در حکم قرآن نمودند و بهمان اختلاف فتوی بر قتل نفوس
داده یا آنکه بقطع اعضای آنها بسبب این سنت قبیحه در میان این امت برقرار شده از آن
روز تا کنون که منتهای جلیان او است بر حق واقع شده آنچه جاری گردیده و حکم بنا حق ثابت شده
و عدالت از میان برداشته شد تا آنکه در حضرت نقطه بیان منتهی گشت و اگر از اول بعد از عروج
رسول الله حکم بحق مینمودند آن طریق که بر اولیا جاری گشت هر آینه مجری نمیگردید و حسین بن علی جهة
جان خویش فدا نمیکرد و قبل از آن وجود مقدس و پس از آن انتهار امامان و پیشوایان چنین
جاری نمیگردید و چنین محتجب گشته حکم بغیر ما انزل الله نمودند این سنت در میان آنها مستقر گردید حکم
قصاص که در قرآن نموده نماده در دست خواهش ها آنچه نموده اند از هوای نفس آنها بوده با تمام احکام
از حق ممنوع شدند سهمت تمام ایام در میان ایشان این سنت جاری داشته و قتل نفس
نمودند تا آنکه در قیامت بعد بنفس حقیقت راجع شده تا الی ما لا نهایه در رضایت الله بر آن
سخط او معذب گردیده و هر گاه از محتجب شده بهمین طریق عمل نموده ابد از آن قوم بوده تا ابد الآباد
در نار غضب خداوندی خواهید سوخت این است که خداوند تعالی در هر زمان حکم خود را جاری داشته
امر فرمود حق انا انزلنا محکمه حکم باصلاح بین الناس نماید لکن آنها که از بصیرت ممنوع و از حدت

انظار در حقیقت

انظار در حقیقت محجوب دم و معطل عنده از اوامر و نواهی او محتجب و در عوالم بستی و مستی خود منغمس و در تکمیند الان
بشر به آیه عقلهم پس با نچه توانید و مقتدر باشید قتل نفس نمودند اعضای نفسی را که خداوند عالم تمام
آفریده ناقص مسازید هر گاه شما باحکام خدا و ایمان او گرویده اید پس چرا آنکه تجاوز نمایید و اتمام
نمایید این عمل را یا آنکه بدست خود عمل نمایید یا آنکه بتواند و مستطیع بر منع آن باشد و منع نکند یا آنکه
راضی شود باین عمل لازم و واجب است او را از کتب خدا و احکام دین او یازده هزار مثقال
از طلا اینکه دیه دهد بوارثین نفسیکه کشته شده و حرام میگردد براو همه زنهای او نوزده سال از آن
عمل دلیل است در کتاب خدا باینکه ذات فطرت او فریده شده است بر غیر دوستی خدا و رضایت او و داخل
میگردد در آتش بعد از مردن خود ولی آمرزد او را خداوند اگر و لیکن هر گاه پیروی نماید این حکمها را سبک
میشود از او آنچه معتقد رسید بر او از مجازات پس پرهیز نمایید خدا را در این و زینهار اجتناب ورزید
و از خداوند تعالی بیم نمایید و هر آنکه بکشد کسی را بغیر از اراده نفس خود یعنی سهوا و متعمد در آن نباشد
و بغیر از میل او واقع شده و خطائی بحکم آمده نمیباشد بر او از چیزی ملک و آنکه در آن اراده نکرده است نموده بین
او را و رضای از خود نماید بنفوس وارثان آن کشته را و معذرت خواهد از ایشان و باشد از استغفار
کنندگان نزد خدا بر دوره کار خود و استغفار کند بر آن نفس خود و پناه برد بر خداوند عالمیان بدان علی
که سهوا نموده و خطا کرده است تمثال این چنین تمثال قضایت که ناگهان واقع شود بر نفسی پس پرهیز

خدا را ای بندگان در این عمل دوری جوئید و تبعیت ننمائید در ثبت ما تو مردی که به وقت آن نفوسیکه کشته شد در ارض
صاد از پیش هر گاه ایمان آورده بخداوند آیتهای او بر وارثین آنهاست که یکبیز و دیتهای آن را
کشتگان را از وارثین قاتل بجه و داهی که مقدر شده از پیش شاید آنکه شما پرهیزکاری نمائید در
دین خداوند بهم و نزدیکی در این عمل را از بعد این ثبت حدود الهی در بیان هر گاه در دلهای شما رحم در
بصیرتهای شما عبرت بعد این ایام فانی که عاقبت آن خسران است لازال بعد در این نوع افعال حرف
نمائید و عملهای شما خالص برای خدا بعد آنچه بر خود روا نداشته بر خلق ضعیف جاری نداشته و زبان
سرمدی خسران ابدی را مالک نگشته در جمیع ایام حیات خود بر قضا به و محبته الهی گشته از دوات
افئده خود آتش نفوس و حجاب را دور نموده مخلوق بی نوا را از ایام حیات خود و نفوس خود دور نکرده الی متر اتم

عاقلون و لا تشعرون تا کی در غفلت و حجاب بر نفس بصیر و شعر نمیکردید تقوا الله و اتم الیه ینتظرون

الباب السابع والعشر من الواحد الحادی والعشر فی ان من یأمر ان یخرج احدا

من بیته او مدینته او قریته او ملک سلطانه فلیحکم علیه تسعة عشر شهرا اجلا لله و لیلزمنه تسعة عشر مثقالا
من ذهب ان یرد الیه فی کتاب العلم تقولوا فیه ملخص این باب آنکه هر آن نفسیکه امر دهد بر آنکه
اخراج کنند کسی را از خانه او و یا از شهر او و یا قریه او یا از ملک قلمرو پادشاه او هر جا که بعد باشد در
ساکن گردیده و اسکان نموده حرام میگردد بر آن نفس امر کننده نوزده ماه آنچه حلال بعد برای او از قریه او

و واجب

و واجب میگردد بر او نوزده مثقال طلا که رد کند بر آنکه او را از خانه خود اخراج نموده حکم است در
کتاب خدا شاید که شما پرهیزکاری در آن نمائید هر گاه اذیتهای و تقوی بعد بر این عمل عامل نگشته باین
نوع اذیت را بر خلق خدا جاری نکرده و از این اعمال قبیحه خود در جمیع مقامات خود دست کشیده تا آنکه
این عمل در روز ظهور شجره حقیقت و دوستان او منتهی نگردیده چه هر گاه گر شما سابق از این بجز بیان
در این کور حقیقت بهمین طریق عملها سبقت بعمل آن خود گرفته این سنت را دیده و در دیه در میان شما
باقی مانده بهمین واسطه و اسباب فانیه در حضرت عزّ اشرمنده شده و مالک خفی لان سرمدی گشته
و این عمل بر نفس حق راجع شده بنقطه حقیقت منتهی گردیده عند به با وجود سوده و روز کسی تا به حافظ خواهند شد
سعی خود را بر این داشته که این نوع عمل بر خلق روا نداشته و جاری نگردد میشود که در آن روز شما اند روسا
ارض بعد با آنکه ملت بیت شما بعد وارث شدید اغفل بغرور خود بینی خود بر قبح اعمال خود بر خورده اند فتوی را
بر نفس حق جاری سازید چنانچه در این قیامت بر نقطه بیان و ادلا ادله و مؤمنین باو جاری شده و آن
ذات حقیقت را در زمان ظهور مختار خارس بنفس نیت خود و اغوای صاحبان علم در شب فرار از بیت ظهور
خود خارج نموده و نهب اموال و یغما بر آن بیت جاری داشته چندی از مجلس دور آخر از منکرین خود اخراج نموده
از وجود مقدس بارض صاد مهاجرت فرموده البته ما قبل را در این ظهور شنیده اید آیات که خداوند
لا یزال امر فرموده که در میان شما این اعمال ناشایست جاری نگشته تا آنکه در حضرت بظهور حقیقت راجع

نکرده چه هرگاه اگر بزرگان دین اسلام سبقت بالتزام آن نگرفته بودند در این ظهور بنقطه اولی راجع نمیگشت و چون
رؤسای دین بکمال خود به عمل نموده و در مبادی این عمل را جاری داشته در نهایت امر بنقطه بیان راجع
شده و هم چنین با ادلاء او و محبین او تا آنکه اکثر متواری گشته و اموال آنها بغارت رفته و بیوت
ایشان خراب گردیده و جانهای آنها هدف سهام بلا گردیده هریک بطریقی الی ایام فنا را وداع نموده
منتهی الیه گشته ای صاحب البصیرت متنبه گشته و ای سالکان طریق عدل و فطانت برجوع عقل رسیده
افتاده و ذوات خود را پاک از این وضع اعمال نموده در تسلیح شأنی از شئون ظاهر و باطن خود غافل
مباش طریق جهالت نگردیده تا آنکه بین اعمال ... نفس حق جاری داشته آنچه خود بر نفوس افکنده خود را
نداشته و وارد نخسته و تتقن برب الاولی و الآخرة فی کل عمل لعلکم بآیاته تفقهون

الباب الثامن و العشر من الواحد الحادی و العشر فی ان من شرب مسکرا

یرفع عنه شعوره فلیدفع منه کتاب ... خمس تسعین مثقالا من الذهب ولا تشفعین من صاحب المسکر ابدا ان اتقتم
مؤمنون بآیات الله ملهم ... اینکه دانسته باشند که حقیقت خداوند مستغنی از هیچ امری البته از حکمت و مصالح
خلق خود جاری داشته و هیچ نوع امر و نهی البته از مصلحت نفوس مخلوق حکم ننموده و در این کور و ظهورات
فرقانیه از پیش نهی از مسکرات نموده مگر برای تربیت خلق و ترک نمودن آنها افعال بد و بلیه را امیاز خود
از این سبب در بیان نهی فرموده شرب مسکرات را از این سبب که فرموده هر آنکه بیاشامد مسکری چه ... آنکه بیاشامد
و اعتقاد خود را

و عقل خود را زایل کند من جمله آنکه مست شده اعمال زشت نموده بر خلق خدا ستم جاری داشته و نفس خود را
با عمال خود آراسته داشته عند الله رسوا گردد واجب است او را ادای نود و پنج مثقال از طلا تا آنکه دیگر باره
عمل باز گشت نکرده مطلق مرتکب این طور قبایح نگشته خود را بین یدی الله و نزد شجره حقیقت رسوا ننموده
ثمره این حکم متقن آنست که هرگاه از این عمل منفعل گشته و از ضایع نمودن در آخرت رستگار
و در ظهور خود حکمی را بر او جاری ننموده و زشتی اعمال و نتیجه آن الی الله و نفسه راجع نشده چه در این ظهور اکثر
آنچه حکم شجره حقیقت نموده در حالت مستی و شرب خمر و مسکرات دیگر بوده چه هرگاه که شعور آنها
زایل نشده بود اقلا اندکی رحم نموده و چون در حالت مستی بوده از شدت مسکر حکم بغیر حق کرده و وارد
نموده آنچه نموده و مختار فارس بهمین عمل جاری گردد آنچه نفس او حکم براو نموده بفتوای اهل علم و خبث طینت
خود اگر چه در نهایت امر در عالم خود ایشان بسوء حق را بنقطه حقیقت یافته ولی حکم او عنه الله مشهود است
نعوذ بالله من ذلک و الغدر ... و لا تشبعوا بالعهد و الکفر بما فعلوه تتقنون حال چه بهتر این داشته
که مطلق امری را که رضایت الهی در آن نبوده عامل نگشته تا بر ظاهر و باطن خود آن را وارد نداشته چه بسا این
طریق عمل ها ضرر آن عاقبت بسوی شما منتهی گردد خواه بحق وارد گشته یا آنکه آن گشته در ظاهر آن به نفوس شما
منفعتهای آن راجع شده و در باطن بنافرمانی خداوند خود معروف و در عذاب و عقاب اولا ازال بعید
از حق محجوب و مایوس و بنا سپاسی موصوف سهل است ترک این عمل نموده بحق مشتبه آن گشته و آیات الهی را

بادهام خود معذب نگرده و ارتکاب باین اعمال پلید نداشته خود اتقای پروردگار خود رستکار
نمائید چه خداوند عالم از شما بی نیاز بوده و لذا حکم را نخواسته و اراده ننموده مگر برای تربیت و ادب
نفوس شما هرگاه بر عقول خود پشت داشته از هوای نفوس پرهیز ننموده از خداوند خود محتجب نگردیده و نهی ننموده
خداوند جل شأنه که مرضای خود را مسکر و حرام مداوا نکرده است بر امساک شفایاب نگردیده
بلی بمعالجات روحانی آنها را معالجه نموده از شفا و علاج بمسکر دست کشیده هرگاه شما مؤمن بخدا
و آیات او و مطیع او شوید زیرا که این عمل باعث خسران شما نمیشود شاید که این بیمار را هم عالمی مستحق
دهد و خداوند خود را بآن طریق ملاقات نماید و زیاد دنیا و آخرت را مالک شود و شاید که آن دوا شفا
نبخشد چنانچه مشهود و واضح است که لیس فی الحرام شفاء البته بصیر بوده و در بصیرت حکمت دیده خود گشوده
طلب فضل و شفا از باب عزت او نموده و ذوات قبیحه خود را مجتنب از شفا دهید آنکه بالی تلخ
دهد و رایحه طیبه و بوی سوء نوع فسادی از طالبان حق گوش داده از راستی دعوت
ننافته هوش خود را بجا دارید این است حق نصایح و پند هرگاه شما اندکی تفکر داشته از حق محجوب نگردیده
و بایاماً ادرکیه خود محتجب نباشید ذلک ما امر به عباده انه هو الحاکم الآمر

الباب التاسع والعشر من الواحد الحادی والعشر فی ان من یکتب حرفاً علی من یظهره الله او بغیر ما نزل فی البیان من قبل ظهوره فلیرجع منه کتابه بتسعة عشر مثقالا

حرنص

من الله هیمن ولا اذن الله لاحد ان یأخذ عنه ذلک ولا ان یسئلن عنه حتی ذلک الحد فلیرجعن علی نفسه
مثل ذلک بما قد سئل بعد ما لا اذن الله له ان یسئل فلیستغفر الله ان لا یکتبن حرفاً علی من یظهره الله او بغیر
حدود ما نزل الله من قبل ظهور الحق ولا تحکمن بعد الظهور مثل قبل الظهور وتحسبون انکم محسنون وان لا تکتبن
للحق فلا تکتبن علی الحق من شیء الا بما حکم الله وان لا تنصرون من یظهره الله بما تکتبون له فلا تحزنون بما یکتب
علیه فلیستغفر الله ربه حق التقی لعلکم تنجون یوم القیمة عند الله الملخص این باب آنکه خداوند تعالی اذن نفرموده برای آنکه
بنویسید بسوی من یظهره الله چیزی را که لایق او نبوده باشد برای آنکه بنویسید برا و بغیر حق او بغیر آنچه نازل در
بیان شده است یا آنکه برای خود هوای نفس خود بنویسید در حق او و یا آنکه بغیر آنچه خداوند از احکام و اعمال
در بیان نازل کرده است پیش از ظهور آن ذات حقیقت واجب است او را از کتاب خدا ادای نوزده
مثقال از طلا و اذن نبوده برای کسی اینکه از او خواهش نماید مبلغ نموده و امر شده اینکه از او سؤال نماید از این حکم که قرار
شده و از او طلب نماید پس هرگاه اگر سؤال کند و طلب از او نماید واجب میشود بر او ادای آنچه در باب چه سؤال
نموده بعد از آنکه خداوند اذن نفرموده برای او اینکه سؤال نماید او را ثمره این حکم آنکه در روز
ظهور مثل این ظهور واقع شده و بنویسید بسوی صاحب امر و در حق نفس او چیزی را که لایق شأن
و عزت او نبوده چنانچه در این قیامت مشاهده کرده اند نموده و در حق نقطه اولی آنچه سزاوار نبوده
و استحقاق آن ذات حقیقت نداشته از قلم خود از روی ناسزا بر آن شجره جاری داشتند

چنانچه در رد او آنچه خواسته نوشته و در حق او الی او غیر لیاقت و سزا سخن گفتند هر گاه
علمای آن ایام متقی بوده و پرهیزکار در اعمال خود هر آینه بتقوای خود عمل نموده و آن گفتار در حق آن
شجره جاری نداشته و نزد ابواب مساجد خاضع بوده حطه خود و آن باب عظمت نموده چون
از بصیر حقیقی محجوب بوده از اینجهت از فوز بلقای او محتجب شده آنچه لایق و شأن طبع خود بود
بآن شجره نسبت داده حال شما ای خلق بیان جهد نموده که در روز ظهور و قبل از ظهور نسبت
بآن شجره آنچه از نغمه خود جاری نداشته غیر لایق حرفی نگفته و ننوشته بعد در روز قیامت عند الله
چون منکر آن نقطه حقیقت شده گشته بمن یریه الله محشور گردید اینست که خداوند مستعان
می خواهد ارتفاع آن شجره همگی را با امر و نواهی خود مغز زد داشته تا بآن محتجب نشده و ارتفاع مستور آمده
سعی نموده که نگوئید و ننویسید در حق او غیر از آنچه در بیان نازل و محض صرافت قبل از ظهور او
و حکم منمائید بعد از ظهور مثل آنچه قبل از ظهور بوده زیرا که در آن روز حکم بامر مصدر امر الهی شما مخلوق با
شأنی بوده که در آن ظهور فتوی بنفس حق دهید و چون بس لکن دیده فرقان علما بوده از حق محتجب گردید
و اگر جاری داشته در حق او آنچه امم قبل نموده و نفوس شما بآن راضی گردیده هر آینه حدود الهی را شما جاری
گشته از فوز بلقاء حقیقت محتجب شده اید با وجود اینکه وجود شما بجهت او موجود گردیده و فقدوه شما با امر
و فرمان او است اینکه شما خلق معکوس محجوب گردیده از القای شمس حقیقت مسعود ... اینست که همگی بر حق

نموده بر

نموده بر شجره حقیقت فتوی نداده و حکم نمائید که شما نیکو کار نبوده چنانچه فتوی خواهید داد و حکم
می نمائید که شما عملی بخوبی ننموده اید و هر گاه اگر برای اثبات ضد او نفس او چیزی از قلم خود جاری نداشته
ردی بر امر او ننوشته بر ضد او کتب بنا ننموده و ظلم خود بر نفس او روا مدارید و عملی نکرده چون
سکان اهل ایمان از پیش چنانچه آنها بر ضد او محض بر احتجاب او نکرده بلی بر ضد او خود جاری
داشته بر مظهر نفس او نموده و عمل آنها نبوده بلی بر او و حجب او فر خود وارد نموده حال ازلی نظر داشته
در معنی هر بر نموده در ما معنی نظر دقت آورده کجا اینند آنها که فتوی داده و کجا اینند آنها که رد نوشته
همگی راجع بنار گشته و الی النار مصیر خود نموده جز نام بد برای آنها نمانده تا ابد الاباد در نار محیط
الی معبد ندای اسکان بیان محتجب نگشته و از حق در روز ظهور من یظهره الله محجوب نمانید اینست
نصیح خدا بر شما و اندرز او هر گاه یاری نمیکنید من یظهره الله را بآنچه در اثبات امر او نویسید و نصرت او
در شأنی نخواهید داد او را محزون نکرده بچیزی که در حق او نوشته میشود در آنکه را او چیزها یکه
در شأن او غیر لیاقت جاری شد این کار را عادت نموده و ... داشته امر خدا را او رد او
نکرده هر گاه بوده تواند آنکه کنید و او را مخذول ننموده هر گاه نصرت امر او ننموده او را محزون
ننموده ... خود نشسته هر گاه معرفت او در قلوب و چشمهای باطن شما نبوده و از نور جمال
او محجوب گشته اید زیرا که خلق شما ساکن بیان بجهت او است و حب یوم ظهور او ... بار ...

شئون فانیه خود از پرتو انوار دور و محجوب نگردید و مظلم نگشته خود را بروی او مستنیر گردانید

و بیم نمائید خدا را در امر او شاید که نجات یابید روز قیامت و ناجی گردید نزد خدا و لقای

آن عرش حقیقت ساجد گردید و خاضع شوید زیرا که مظاهر نزد او خاضعند و مطلع اشعاعش

واقف در ال بر او میباشند و مستدل بر عظمت او مرایا حاکی از وجه او بعینه و مدل بر ذات او

و همه آیات بر حقیت او نازل شده و همه دلالات در شأن او ناطق گردیده همه

بینات در امر او مثبت بعینه اضافه ذکر او ناطق است و قلوب بیاد او ذاکر و انفس و آفاق

بحب او متشوق گشته و ذوات و اجسام و ظهورات ارواح ما کان و ما یکون دلیل بر او بعینه ذات

نفس سمی و نقطه حقیقت در ظهوری من یظهره و کل ظهورات بعینه و در ظهوری من یظهره کل من یظهر

من بعد من یظهره است از ظهور او محجوب نشوید و از نور او ممنوع نگردید و از وجه او منقطع نگشته

از فوز بلقای او محروم نمانید این است آنچه وصیت میفرماید خدا در کلمات و آیات خود

شاید که شما ماهیات بحر بیان با آن آب حقیقت زنده شده با تسبیح و تقدیس خدا بعینه تا ازل

الازال بظهورات او مستعلی گردید ذلک ما توعظون فی آیات الله و کلماته لعلکم بما یوصیکم الله تعملون

و فی ذلک تنقطعون و بلقاء الله ترزقون و الیه تحشرون

کوس ۱۶ دورة المجد ۲ سنه ...

۴۷ سنه بیان شهر سلطان ۲ لیلة اول جل

۱۳۱۳ سنه هجریه ج اول ۲ لیلة ۷